

ادبیات فارسی در تاجیکستان

یرژی بیچکا

مترجمان: محمود عبادیان

سعید عبانژاد هجران دوست



مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بنی‌المللی

مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برای شناخت فرهنگ دیگر ملت‌ها و پدیده آوردن ارتباط میان جامعه فرهنگی کشور با دیگر چهره‌ها و مرکزهای فرهنگی بیرون از مرزها، در مهرماه سال ۱۳۶۹ بنا گردید و در راستای هدفهای معاونت امور بین‌الملل با تشکیل گروه‌های تحقیقاتی به گونه‌ی منطقه‌یی و موضوعی به پژوهش پرداخت. اکنون در پی آن است تا در نخستین گام‌ها با همکاری استادان و اندیشمندان فرهنگی آگاهین و دانش‌های لازم را با توجه به منابع و مآخذی که در دسترس دارد، پس از تدوین، به جامعه فرهنگ‌دوست ارائه دهد، با این امید که این آگاهین و اطلاعات فرهنگی در روند ارتباطها و برنامه‌ریزی فرهنگی سودمند افتد.

بدیهی است کوشش برای شناخت فرهنگی، با توجه به پیچیدگی مقوله «فرهنگ» دور از نارسایی و خالی از خلل نخواهد بود. از این رو بی‌تردید پیشنهادها و راهنماییهای صاحب‌نظران ارجمند این مرکز را برای شناخت بیشتر و بهتر از دیگر فرهنگها یاری خواهد داد.

مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی

ادبیات فارسی در تاجیکستان

برای بچکا

مترجمان: محمود عبادیان، سعید عبادیان هجران

ادبیات
فارسی

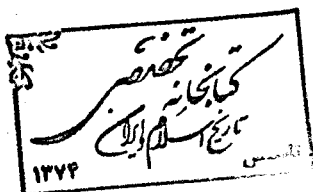
۳۴

۶

۲۵

ادبیات فارسی در تاجیکستان

از رودکی تا بیدل
و
از بیدل تا عصر حاضر



مؤلف
یرژی بیچکا

مترجمان
سعید عبانژاد هجراندوست
دکتر محمود عبادیان



مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی

۱۳۷۲



مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی

نام کتاب: ادبیات فارسی در تاجیکستان

مؤلف: یرژی بچکا

مترجمان: سعید عبا نژاد هجراندوست

دکتر محمود عبادیان

نوبت چاپ: چاپ اول ۱۳۷۲

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

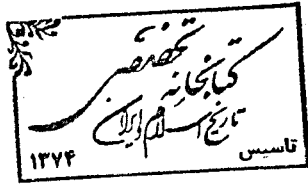
قیمت: ۲۴۰۰ ریال

حروفچینی و لیتوگرافی: انتشارات بین‌المللی الهدی

چاپ و صحافی: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

السلام الرحمن الرحيم



فهرست مطالب

در باب پیشگفتار مؤلف	۸
پیشگفتار مترجم	پانزده
بخش اول: ادبیات تاجیک پیش از انقلاب سوسیالیستی	۱
مقدمه	۳
جدایی ایران و آسیای میانه	۴
خصوصیات ادبیات تاجیک از قرن شانزدهم تا ابتدای قرن بیستم	۶
بررسی ادبیات تاجیک	۹
تعیین ادوار ادبی	۱۱
قرن شانزدهم	۱۲
۱ - چشم‌انداز سیاسی و اقتصادی	۱۲
۲ - ادبیات	۱۵
الف: سبک هندی	۱۹
ب: بنایی	۲۱
ج: هلالی	۲۴

۲۶	د: واصفی
۲۸	ه: مشفق
۳۰	قرن هفدهم
۳۰	۱ - چشم‌انداز تاریخی
۳۳	۲ - ادبیات
۳۶	الف: شعر اصنافی (یا صنعتگرانی شهری)
۳۷	ب: سیدانسی
۴۰	از قرن هیجدهم تا اشغال آسیای میانه توسط روسیه تزاری
۴۰	۱ - چشم‌انداز تاریخی
۴۳	۲ - ادبیات
۴۸	الف: بیدل و بیدلگرایی
۵۵	اشغال آسیای میانه از سوی روسیه تا... انقلاب اکتبر
۵۵	۱ - چشم‌انداز تاریخی
۶۱	الف: تجددگرایان
۶۲	ب: پیامدهای اشغال آسیای میانه
۶۳	۲ - ادبیات
۷۱	الف: شعر عامیانه
۷۲	ب: دانش
۷۶	ج: سودا
۷۸	د: شاهین
۷۹	ه: حیرت
۸۰	و: اسیری
۸۱	ز: عینی
۸۳	یادداشتها و پی‌نوشت‌های بخش اول
۱۰۷	بخش دوم: ادبیات از سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۵
۱۰۹	مقدمه
۱۱۰	جریان سیاسی
۱۱۳	بازتابها و تأثیرات
۱۱۵	ویژگیهای ادبیات شورون تاجیک

۱۱۹	ادوار ادبی
۱۲۰	۱- جریان ادبیات تاجیک بین سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۹
۱۲۱	۲- از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۱
۱۲۳	۳- از سال ۱۹۴۱ تا سال ۱۹۴۵
۱۲۵	۴- از سال ۱۹۴۵ تا عصر حاضر (۱۹۶۶)
۱۲۸	بنیانگذاران ادبیات شوروی تاجیک
۱۲۸	۱- صدرالدین عینی
۱۳۵	۲- ابوالقاسم لاهوتی
۱۴۰	۳- دیگر ادیبان نخستین نسل
۱۴۸	۴- جوهری و راضیه آزاد
۱۵۰	نسل دوم
۱۵۰	۱- نثر
۱۵۸	۲- شعر
۱۷۲	نسل سوم و چهارم
۱۷۲	۱- شعر
۱۷۶	۲- نثر
۱۷۹	ادبیات نمایشی
۱۸۱	۱- از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۱
۱۸۳	۲- از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵
۱۸۴	۳- از سال ۱۹۴۵ تا عصر حاضر (۱۹۶۶)
۱۸۹	شاعران عامیانه
۱۹۳	پژوهشها و تحقیقات در قلمرو ادبیات تاجیک
۱۹۷	مطبوعات
۲۰۰	یادداشتها و پی نوشتهای بخش دوم
۲۰۹	بخش سوم: ادبیات معاصر تاجیک
۲۱۱	ادبیات از سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۵ م
۲۱۱	۱- شعر
۲۱۸	۲- نثر
۲۲۴	۳- نمایشنامه نویسی

۲۲۶	 دوران پس از سال ۱۹۸۵ م
۲۲۸	 ۱- شعر
۲۳۲	 ۲- نثر
۲۳۵	 ۳- نقد و علم ادب
۲۳۷	 اتفاق نویسندگان تاجیکستان و دهمین انجمن آن
۲۳۸	 نگاهی به برخی از اندیشه‌ها از لابلای بحثها
۲۳۹	 مطبوعات
۲۴۱	 پایان سخن
۲۴۳	 یادداشتها و پی‌نوشت‌های بخش سوم
۲۴۹	 بخش چهارم: ضمائم
۲۵۱	 کتابشناسی
۲۵۱	 کتابشناسی‌های فارسی
۲۵۴	 کتابشناسی‌های لاتین
۲۵۵	 کتابنامه
۲۷۳	 تصاویر پرژوی بچکا، یان ریکا و تنی چند از نویسندگان و شعرای تاجیکستان

در باب پیشگفتار مؤلف

پرفسور یان ریپکا، صاحب نظر چک واسلواکی در امر ادبیات کلاسیک ایران، در سال ۱۹۵۶ «تاریخ ادبیات ایران و تاجیک» را به اتفاق همکاران و شاگردان خود به زبان چکی منتشر کرد. در این نشر، بخشی که به ادبیات تاجیک اختصاص یافته بود، به ۲۰ صفحه خلاصه می شد.

هنگامی که یان ریپکا ترجمه آلمانی این تاریخ را فراهم می کرد، از من به عنوان شاگرد خود درخواست نمود که بخش مربوط به تاجیکستان را از نو، و گسترده تر بنویسم. مقارن این ایام من در رشته ادبیات تاجیک تحصیل می کردم و کمی پیش از آن از پایان نامه تحصیلی خود که موضوعش آثار صدرالدین عینی، نویسنده و دانشمند برجسته تاجیک بود، دفاع کرده بودم. من «تاریخ ادبیات تاجیک از قرن شانزدهم تا عصر حاضر» را به زبان آلمانی نوشتم و در سال ۱۹۵۹ در لایپزیک چاپ شد. این نوشته بعداً "به میزانی مفصل تر به پیوست چاپ دوم چکی «تاریخ ادبیات ایران و تاجیک» درآمد و به سال ۱۹۶۳ در پراگ منتشر شد.

گسترش بعدی بخش مورد نظر وقتی انجام گرفت که ترجمه انگلیسی تاریخ ادبیات ایران و تاجیک در دست انتشار بود. این ترجمه به سال ۱۹۶۸ با همکاری و سرپرستی کارل یان (Karl Jahn) در هلند به چاپ رسید. در سال ۱۹۷۰ به زبان روسی ترجمه و منتشر شد، و در سال ۱۹۷۷ به ترجمه آقای کبیر احمد جاییسی در دهلی به زبان اردو ترجمه و چاپ شد.

در هر چاپ بعدی، سعی می شد تا آخرین دستاوردهای پژوهشی در این زمینه به

«تاریخ ادبیات ایران و تاجیک» افزوده شود. با این همه از چاپ انگلیسی این اثر که ترجمه کنونی فارسی بر آن استوار است، بیش از ۲۰ سال می‌گذرد. در این فاصله زمانی در تاجیکستان و به ویژه در ادبیات آن بسی دگرگونی - خاصه در چند سال اخیر - رخ داده است. اغلب نویسندگان و شاعرانی که در این بخش تاجیکی تاریخ ادبیات از آنها نام برده شده، در این بیست و اندی سال اخیر، مجموعه‌هایی از شعر، داستان کوتاه یا رمان و نمایشنامه نوشته‌اند و بسیاری شاعران و نویسندگان نو، پا به عرصه ادبیات تاجیک نهاده‌اند. برخی از کسانی که در این بخش نام‌شان آمده، در گذشته‌اند که در این مورد سال مرگ آنان ذکر گردیده است.

آنچه شایان اهمیت است این است که ادبیات رشد کرده و مؤلفان جوان توانسته‌اند به برکت کاسته شدن از فشار حکومت به اصولی نو دست یابند. آنها از پیروی دقیق از مبانی «رنالیسم سوسیالیستی» که در گذشته مجبور به پیروی از آن بودند دوری گزیدند، و اصل مبنی بر این که: اثر ادبی باید «دارای شکل ملی و محتوای سوسیالیستی باشد» رها کردند. نقد ادبی و تاریخ ادبیات از آزادی بیشتری برخوردار شد، و کار به افشای اقدام‌های غیرقانونی کشید که نظام گذشته مرتکب آن شده بود. به همراه این دگرگونیها از «جنبش تاجیکی» در ادبیات اعاده حیثیت شد و اهمیت آثار برخی از نویسندگان که در آغاز قرن بیستم می‌زیستند، دوباره مورد ارزیابی قرار گرفت و ارزیابی نادرستی که پیش از این در باب اهمیت آثار ایشان به عمل آمده بود، تصحیح گردید؛ از آن میان آثار عبدالرئوف فطرت (۱۹۳۷-۱۸۸۶)، نصراله بکتاش (۱۹۳۸-۱۹۰۰)، احمد جان حمید (۱۹۴۶-۱۸۷۵) و دیگران را می‌توان نام برد. پیامدهای تحقیقات ادبی و تاریخی آن زمان، طبعاً در بررسیهای من نیز بازتاب منفی خود را یافتند.

در دوران سرکوب استالینی، بسیاری دیگر از نویسندگان، از جمله صدرالدین عینی، جلال اکرامی، حکیم کریم، غنی عبدالله، توراتل ذهنی، رحیم هاشم تحت پیگرد درآمدند، و شماری دیگر در اردوگاههای کار اجباری جان خود را از دست دادند؛ کسانی همچون فطرت، بکتاش، رشید عبدالله، علی خوش، بحرالدین عزیزی و

سر به نیست کردن افراد، بازداشت‌های غیرقانونی و دیگر اعمال ضدحقوقی موجب سازش‌گرایی کسانی شد که نمی‌خواستند از حق انتشار شعر، داستان، رمان و یا

نمایشنامه صرف نظر کنند. رژیم استالینی همه نویسندگان و حتی مشهورترین آنها را زیر نظر داشت. برای مثال برخی آثار قبلی تورسون‌زاده را چنان دستخوش سانسور کردند که حقیقت امر نقض گشته، و به تمجید مبالغه آمیز از حکومت شوروی منتهی شد؛ برخی توصیف‌ها در تعارض آشکار با واقعیت درآمد. این آثار سپس در چاپ‌های تصحیحی یا تلخیصی منتشر می‌شد. البته این به معنای آن نیست که امروزه این بخش از آثار تورسون‌زاده را باید تهی از ارزش دانست و نادیده گرفت؛ برعکس، آثار غنایی و بیشتر سروده‌های غنایی و حماسی او سرشار از احساس و عاطفه انسانی است، بازتاب عصر اوست که موجب رشد فرهنگ تاجیک شده و متضمن ارزشهای پایدار است. همین نکته درباره آثار بسیاری از مؤلفان دیگر نیز صادق است.

از سالهای ۸۷-۱۹۸۶ درک مردم از جامعه سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰، و به همین گونه درک از ادبیات آن دوره تغییر اساسی پیدا کرد. در دوران سلطه کیش شخصیت این نظریه حاکم بود که در آسیای میانه هر چیز که پیش از انقلاب بخارا واقعیت داشت، بد و تمام آنچه که پس از انقلاب مزبور واقعیت یافته بود، درخشان و به دور از تعارض بود. اکنون همه مورخان و منتقدان ادبی در می‌یابند که سال ۱۹۳۷ سرآغاز فلج کردن فرهنگ تاجیک بوده است. در این دوره، بازداشت، به زندان افتادن و سر به نیست شدن برخی نویسندگان، دیگران را واداشت تا بیش از اندازه محتاط باشند. حتی صدرالدین عینی هم از این قاعده مستثنی نماند، به نحوی که او را چندین بار تهدید کردند. همین سرنوشت را ابوالقاسم لاهوتی پیدا کرد: به محض آنکه معتقد شد که میان شعر عالی کلاسیک فارسی و شعر معاصر پیوند وجود دارد، این شاعر را به آزار گرفتند که پدر شعر انقلابی تاجیک بود. امروز می‌توان گفت که تشریک مساعی رمانهای صدرالدین عینی آنجا اهمیت می‌یابد که به توصیف اوضاع پس از انقلاب می‌پردازد؛ آنگاه است که کلیشه‌های رسمی را به ناگزیر به کار می‌برد - خوشبختانه چنین فرازهایی در آثار او کم است. فشار حکومتی، نویسندگان را بر آن می‌داشت که آثار خود را آنچنان دوباره نویسی کنند که در آنها ستایش از وضعیت موجود احساس شود. ادبیات سالهای ۵۰-۱۹۳۰ مملو از ادعاهای دروغین بود؛ البته برخی نویسندگان احتمال می‌دادند که این کار در خدمت پیشرفت جامعه می‌باشد.

شعر و نثری که در این چند سال اخیر پدید آمده، آزادتر و صادقانه‌تر است. از یکسو آثاری که انتشارشان در گذشته ممنوع بود، چاپ شده و در دسترس خوانندگان قرار گرفته‌اند. همچون «دوازده کیلومتر» نوشته جلیل اکرامی، یا «گذشت ایام» از جمعه آدینه که پس از مرگ نویسنده چاپ شد. فعلاً انتقاد از سالهای پر فاجعه آن دوران، در رمانها و داستان‌ها با مسامحه و نرمی انجام می‌گیرد، برای مثال در «تقویم رَهگم» از اورون کُهزاد (۱۹۸۷) یا «سه روز یک بهار» از ستارتورسون و دیگر آثار مشابه.

تردیدی نیست که نویسندگان، شاعران، و نمایشنامه‌نویسان تاجیکی به ادبیات تاجیکی - فارسی غنای تازه بخشیده‌اند و بسیاری از آثار آنان صرف نظر از برخی ویژگیهای زبانی می‌تواند برای خواننده ایرانی هم جاذبه داشته باشد. این نکته به ویژه درباره شعر صادق است. یکی از خصیصه‌های آن این است که هر شاعر جوان تاجیکی به همراه شعر نو، غزل و رباعی نیز سروده و می‌نمایاند که به معیارهای شعر سنتی کمابیش وفادار است.

یکی از دستاوردهای مهم دهه‌های گذشته کارهایی است که مورخان، دانشمندان و ناقدان تاجیکی انجام داده‌اند. بزرگترین دستاوردها همانا این بوده است که آثار مؤلفان ادبیات کلاسیک، شاعرانی همچون فردوسی، نظامی، حافظ، جامی، و بسیاری دیگر را با کتابت نو که در سال ۴۰ - ۱۹۳۹ پذیرفته شده بود، چاپ کردند. یک ره‌آورد پراهمیت برای خواننده ایرانی نتایج بررسیهای بسیاری از پژوهشگران تاجیکی است که به همت آنان در آثار و زندگینامه‌های مؤلفان خاورمیانه از قرن ۱۶ تا قرن ۱۹ کاوش شده و بر آثاری پرتوافکننده شده که برخی از آنها در ایران شناخته نیستند.

در سالهای اخیر تاجیکستان شاهد دگرگونیهای شگفتی بوده که آگاهی ملی او را نیز در بر گرفته است. برای نمونه یکی از آنها، تصویب قانون ۱۹۸۹ است که به موجب آن کلمه «تاجیکی» با صفت «فارسی» تکمیل گردیده است. نکته شایان توجه و پراهمیت این است که بخش مهم راه ملت تاجیک به سوی ایران امروزی و به فرهنگ کنونی اش گشوده شده است. در ضمن امکان یافت که آشکارا و بدون هراس علیه تبعیضی که نسبت به سنت های اسلامی قائل شده بودند اعتراض کند. نکته دیگر روی آوردن به الفبای عربی است که تا سال ۱۹۳۹ رواج داشت و در آن سال، الفبای تکمیل شده روسی را جانشین آن

در باب پیشگفتار مؤلف

کردند. در مجله ها صفحاتی را به آشنایی با الفبای فارسی و عربی اختصاص داده اند، در مدارس نیز آن را می آموزند و دوره هایی نیز برای علاقمندان مسن تر ترتیب داده شده است. یکی از صاحب نظران برجسته تاجیکی در این باره به من گفت که قرن آینده را رسماً "بار کاربرد الفبای سنتی آغاز خواهیم کرد، و این به معنای نزدیکی بیشتر تاجیک ها به آثار ادبیات کلاسیک ایران می باشد، و همچنین نزدیکی بیشتر به آثار نویسندگان و دانشمندان کنونی ایران و افغانستان.

یرژی بچکا

پراگ - فروردین ماه ۱۳۷۰

پیشگفتار مترجم

پس از مدت‌ها تکاپو و تلاش، به هر روی این اثر به زیور طبع آراسته شد. اگر چه در این رهگذر سختی‌ها و مشکلات، فراوان بود. لیکن مشیت الهی بر آن شد که ترجمه کتاب حاضر به انجام رسد و در دسترس مشتاقان تحقیق و تتبع قرار گیرد.

این ترجمه، نخستین کار ادبی بنده است، و پیداست که ناپختگی و شاید لغزش بنده در آن بازتابیده باشد. لذا از استادان و صاحب‌نظران گرامی درخواست عاجزانه دارم که با دیده عنایت و لطف به کتاب حاضر بنگرند و اگر کاستی‌ها و لغزش‌هایی در ترجمه راه یافته است، مترجم را به لطف خویش آگاه سازند.

تألیف این کتاب که بخشی از تاریخ ادبیات ایران و تاجیکستان، تألیف محقق برجسته چکی، پرفسور یان ریپکا، و همکاران وی می‌باشد به بیست و اندی سال پیش باز می‌گردد. مؤلف گرامی یکی از شاگردان استاد ریپکا بودند و بخش تاجیکستان کتاب مذکور، تاریخ ادبیات ایران و تاجیکستان، با تحقیق و تتبع ایشان گرد آمده است. همانگونه که خود مؤلف اشاره کرده است، دگرگونی‌هایی بس عمیق در ادبیات تاجیکستان، به ویژه در این چند دهه اخیر رخ داده است. افزون بر پیشگفتار مؤلف، خود ایشان زحمت کشیده و مطالبی در حدود ۴۰ صفحه به زبان آلمانی تهیه کرده‌اند که تکمله‌ای است بر کتاب حاضر.

در اینجا از تمام خوانندگان گرامی درخواست می‌کنم که پیش از خواندن این کتاب به نکات زیر توجه فرمایند:

- اگر در این کتاب، به اشارات گوناگونی چنین در می‌یابیم که مؤلف، روحانیان و یا

ملایان را به نحوی مورد انتقاد قرار داده است. ولی به هیچ روی نباید تصور کنیم که این شرایط منطبق با شرایط کنونی ایران اسلامی ماست. در این اثر اشاراتی شده است به: «آزادی و فضیلت زن در جامعه»، «طلب دانش برای همه، به ویژه زنان»، «ستایش از پیشرفت جامعه» و نظایر آن. ناگفته پیداست که جامعه اسلامی ما، هرگز با موارد یاد شده به ستیزه بر نمی خیزد. زنان ما در اجتماع کنونی ایران، دوشادوش مردان به فعالیت مشغولند و نقش ارزنده‌ای در پیشبرد جامعه دارند. در ایران امروزین تحصیل علم نه تنها برای زنان ناپسند نیست، بلکه زنان ایرانی طبق گفته رسول اکرم (ص) به کسب علم و دانش می پردازند، چنانکه فرموده است: «اطلبوا العلم و لو بالصین».

امروزه در ایران، زنان نیز مانند مردان از آزادی اجتماعی بهره‌ورند. پس اگر مؤلف اشاراتی به این مقوله‌ها دارد، منظور ایشان مسلماً روحانیان و زنان ایران و نیز وضع اجتماعی آن نیست بلکه سخن از چیز دیگری است.

نظرات مؤلف در باب بیدل و بیدلگرایی از پیشروترین نظریات می باشد، چنانکه پیوسته نقل محافل ادبی است. بخش بیدل و بیدلگرایی این کتاب، پیش از این بوسیله استاد گرامی، دکتر شفیعی کدکنی، ترجمه شده بود و بنده بسی خوشنودم که توانستم از ترجمه این استاد زبردست در امر ترجمه، بهره گیرم.

در ترجمه این کتاب، بر آن شدم که چندین واژه فارسی را به عنوان معادل‌های انگلیسی آنها جایگزین سازم که در نوع خود تازه‌اند؛ و امید است که به طبع ادب دوستان خوش آید. واژگانی نظیر پیشنیمه قرن = ... The first half of... century، پسنیمه قرن The second half of... = ...، انگاره = Novel، خرد انگاره = Novelette، اپرا نغمه یا نغمه نامه Librette، و نظایر آن.

کتاب حاضر در دو بخش تقدیم دوستداران می گردد.

مجلد اول - ادبیات سنتی تاجیک (دوره پیش از انقلاب اکبر)

مجلد دوم - ادبیات شوروی تاجیک (دوره پس از انقلاب اکبر)

در ترجمه این کتاب کسان بسیاری بودند که مرا یآوری و تشویق نمودند و بایسته است که از آن یاوران و دلگرمی دهندگان نام ببرم و از زحمات بیدریغشان تقدیر کنم. بدینوسیله از استاد ارجمندم، آقای دکتر محمود عبادیان به خاطر ترجمه پیشگفتار مؤلف و گره

گشودن از برخی مشکلات واژگانی من و نیز دلگرمی‌ها و یاوریهای دیگرایشان که از حد بیرون است، صمیمانه تشکر می‌کنم. در حقیقت ترجمه این اثر، بدون مساعدت‌های ایشان ممکن نبود، و از این رو مترجم دین بزرگی به ایشان دارد.

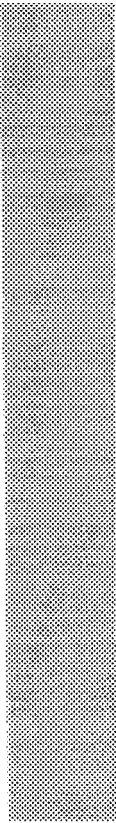
بنده همچنین از یآوری‌ها و دلگرمی‌های استاد گرامیم، آقای دکتر محمد حسینی بهره‌ها گرفته‌ام. ایشان تأثیر عمیقی در جمله‌بندی و گزینش واژگان من بجا گذاشتند، آنچنانکه شیوه نگارش من در ترجمه این کتاب به کلی چهره دگرگون ساخت. این استاد ارجمند با دقت و حوصله، متن ترجمه شده را خواندند و غلطهای آن را ویرایش نمودند. از وی به پاس تمام تلاش‌هایشان قدردانی می‌کنم و کمال امتنان را بجا می‌آورم.

از دیگر مشوقان و یاوران این حقیر، استاد عزیزم، آقای دکتر عطفی بوده‌اند. ایشان اولین شخصی بودند که ترجمه این قسمت از کتاب ادبی پرفسور یان ریکا را به من توصیه نمودند و همچنین نخستین کسی بودند که مرا به ترجمه از کتب انگلیسی سوق دادند. در اینجا بهترین سپاس‌ها و درودهای خود را نثار ایشان می‌دارم.

بایسته است که در این رهگذر از همدرسان شفیقم آقایان: منصور مهربانی و محمود کریم‌زاده که مرا به نحوی، چه در ترجمه و چه در امر تشویق و رفع نومییدی‌ها، یاری رسانده‌اند تشکر کنم.

سپاس می‌گویم دوست عزیزم آقای عباس باطنی را که زحمت کشیدند و یک نسخه از متن انگلیسی این بخش از کتاب پرفسور یان ریکا را برایم فتوکی کردند. بخش ادبیات معاصر تاجیک توسط دکتر محمود عبادیان از چکی به فارسی ترجمه شده که مجدداً از حضور محترم این استاد گرامی تشکر و قدردانی می‌کنم.

سعید عبانژاد هجراندوست



بخش اول

ادبیات تاجیک

پیش از انقلاب سوسیالیستی

مقدمه

نیاکان مردم معاصر تاجیک^۱، یعنی سفدیان و بلخیان یک هزار سال پیشتر از میلاد مسیح، دولت و فرهنگ مستقلی داشته‌اند، آنان در قرن ششم پیش از میلاد با سپاهیان کوروش و داریوش به مقابله پرداختند، و در قرن چهارم پیش از میلاد، در برابر تهاجمات سپاه اسکندر کبیر ایستادگی کردند؛ پس از راهیابی اعراب به آن سرزمین، در قرن هفتم میلادی، تسلیم فرهنگ آنان نگشتند؛ دیری نگذشت که دولت مقتدر و نیرومند سامانیان را در پایان قرن نهم میلادی بنیاد نهادند. در سرتاسر این دوران، تاریخ فرهنگی، اقتصادی و سیاسی قوم تاجیک پیوند نزدیکی با تاریخ غرب ایران داشت. ادبیات تاجیک در حقیقت، همزمان با حکومت سامانیان (قرن دهم تا یازدهم) به شکوفائی و بالندگی رسید و عظمت آن، بی هیچ سخن در رودکی^۲ متجلی است. مورخ ادبی برجسته ایران، سعید نفیسی، ماوراءالنهر را «مهد شعر فارسی» می‌داند. با این همه، علاوه بر تاجیک، قبایل ترک آسیای میانه هم بانوشتن به زبان فارسی (دری) سهمی در این ادبیات دارند؛ و نیز ادیبانی از افغانستان، شمال هندوستان، آذربایجان و البته در وهله نخست از ایران (با داشتن سخن شناسان برجسته‌یی همچون سعدی و حافظ) نقشی بر ادبیات تاجیک به عهده داشته‌اند. بنابراین، ادبیات شکل گرفته بین قرون دهم و پانزدهم باید به عنوان ادبیات فارسی-تاجیک قلمداد شود که پیکره آن را بخشی از سنت فرهنگی مردم تاجیک و ایرانیان ساکن غرب تشکیل می‌دهد، و همچنین از سنت فرهنگی ترک‌های ساکن شرق، و از پی آن ازبک‌ها، افغان‌ها، هندیان (اردوزبان) و مردم آذربایجان تأثیر پذیرفته است.

*. رودکی اهل «پنج رود» بوده که فاصله چندانی با «پنجه کنت» در تاجیکستان کنونی ندارد. (مؤلف)

جدایی ایران و آسیای میانه

پایان قرن پانزدهم، دوره سرنوشت سازی در جریان تاریخی آسیای میانه قلمداد می‌گردد، چه در این هنگام بود که روابط سیاسی غرب ایران بطور کلی با آسیای میانه گسسته شد. آسیای میانه بدنبال دست یابی به سیاست مستقل و اقتصاد خودکفا به ادبیات و فرهنگ مستقلی نیز دست یافته و پیوسته از ادبیات و فرهنگ مناطق غربی ایران فاصله گرفت. و این جدایی فرهنگی و ادبی، از طریق اختلاف آرای مذهبی شدت یافت، زیرا سلسله صفویه، مذهب تشیع را در ایران رسمیت بخشیده بود که بناچار ادبیات و فرهنگ نیز تحت الشعاع آن قرار گرفت و از آن بی‌تأثیر نماند. *ماوراءالنهر* (دژ اهل تسنن در شرق) در ترکیه عثمانی و افغانستان شمال هندوستان بدنبال هم پیمانی می‌گشت و طی قرون شانزدهم و هفدهم، روابط فرهنگی - اقتصادی پایداری با شمال هندوستان داشت. با وجود این، برخی تاریخ نگاران ادبی، تأثیرات این جدایی را در جریان بعدی ادبیات فارسی - تاجیک به گونه‌ای مبالغه آمیز بیان کرده‌اند. بی‌هیچ تردید می‌توان گفت که فرهنگ و ادبیات دو سرزمین همواره بر یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند، و در این گذر تأثیر و سیطره سخنگویان غرب ایران بر شعر آسیای میانه اهمیت ویژه‌ای دارد. تذکره‌هایی که در دو سوی آمودریا نوشته شده‌اند، معمولاً نام شاعران هر دو سرزمین را ذکر کرده‌اند، و تاریخ نشان می‌دهد که افزون بر این، دیدارهای دوستانه و نزدیکی هم میان شاعران دو ناحیه در جریان بوده است. آسیای میانه از نواحی غربی ایران جدا گشته و استقلال سیاسی یافت، لکن بیدرنگ زیر نفوذ سیاست، اقتصاد و فرهنگ قبایل ترک بادیه گرد که از مناطق شمالی آمده بودند، قرار گرفت. سرانجام از یک‌هایی که بین آنها جنگ و خونریزی قبیله‌یی حاکم بود، به رهبری یکی از سران سلسله چنگیزخان، یعنی ابوالخیرخان شیانی، متحد و یکپارچه گشتند. و نوه ابوالخیرخان شیانی در قرن پانزدهم، برای فتح سرزمین‌های جنوبی رهسپار آن نواحی گردید.

قبایل ترک زبان آسیای میانه، پیش‌تر از این همزیستی مسالمت آمیزی با مردم تاجیک داشتند، هنگامی که از یک‌ها قدرت یافتند، بسیاری دیگر از ترکان بادیه گرد سروسامان گرفتند و سرانجام قوم ازبک^۲ در همه اقشار مردم نفوذ کرده و از پی آن استیلا یافت.

در اوایل قرن چهاردهم، ظهور نخستین ادیبان جفتایی به چشم می‌خورد و در قرن

پانزدهم پایه‌های تقسیم نژادی در آسیای میانه ریخته می‌شود که این تقسیم بندی تا به روزگار ما برجای مانده است.

میان مردم تاجیک و اقوام ترک زبان، از نو یک حیات فرهنگی برقرارگشت که اقوام ترک آهسته آهسته فرهنگ مردم تاجیک را در خود جذب کرده و در نهایت به سطح فرهنگی تاجیک ها رسیدند.^۴ علیشیرنوازی، پدر ادبیات کهن ازبک، شخصیت برجسته‌یی است که در عین حال، نماینده ادیبان دو زبان (ازبک و تاجیک) می‌باشد. وی با تخلص «فانی» اشعار نغز و فراوانی به زبان تاجیک سروده است که دیگر سرایندگان ازبک، از جمله بهترین آنان نظیر توردی، عمرخان، مقیمی و فرقت، در ۵ قرن بعدی از وی پیروی کرده‌اند و اشعاری به زبان تاجیک سروده‌اند.^۵ البته باید گفت که این تاب و بازتاب ادبی در میان سخنگویان تاجیک نیز مشاهده می‌گشت. شاعر برجسته و معاصر ازبک، غفور غلام، چنین می‌گوید:

یادگیرد آدمی از دیگران باشد آموزشگر خلق، آدمی*

براگینسکی** عقیده دارد که ارتباط ادبیات ازبک و تاجیک، و نیز روابط ادیبان دو قوم بقدری نزدیک بوده که نمی‌توان ادبیات این دو قوم را جدای از یکدیگر مورد مطالعه قرارداد.^۶ هر گروه قومی در آسیای میانه، جریان تاریخی ویژه‌یی داشته است، ولی در عین حال، از جریان عمومی فرهنگ آسیای میانه پیروی می‌کرده و سهمی در آن داشته‌اند.^۷

در قرن پانزدهم، امپراطوری تیموریان به انحطاط می‌گراید و ایران (بخش غربی این امپراطوری) زیر سلطه خاندان قره قویونلو می‌رود، و باقیمانده قلمرو آن، به تدریج تجزیه گشته، و حتی به ممالک کوچکتر تقسیم می‌شود. خرده اربابان به تبعیت از حاکمان سمرقند و هرات همت گماشتند و در پی آن بار

*. با وجود این، برخی تاریخ‌نگاران ادبی، تأثیرات این جدایی را در جریان بعدی ادبیات فارسی - تاجیک به گونه‌ای مبالغه‌آمیز بیان کرده‌اند. بی‌هیچ تردید می‌توان گفت که فرهنگ و ادبیات دو سرزمین همواره بر یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند.

*** ای. براگینسکی «A. Braginskiy» از دانشمندان و پژوهندگان برجسته روس که صاحب نظر در امر ادبیات فارسی است. (مترجم)

اقتصادی مضاعفی به دوش مردم افکندند. در پسنیمه قرن پانزدهم، سرزمین آسیای میانه که زیر قدرت امپراطوری تیموریان قرار داشت به دو قلمرو دیگر تقسیم گردید: در سال ۱۴۹۶ ماوراءالنهر به فرزندان ابوسعید انتقال یافت، و خراسان و هرات هم به پسران عمرشیخ رسید. بدنبال تاخت و تاز پیوسته قبایل بادیه گرد کانون فرهنگی از شهر سمرقند به ناحیه جنوبی هرات انتقال یافت که آسیای میانه طی این انتقال، در پسنیمه قرن پانزدهم یعنی مقارن دوران حیات و بالندگی دو یار برجسته و ممتاز «جامی تاجیک تبار و نوایی از یک زبان»^۸، شاهد اوج شکوفایی فرهنگی بود. کتابخانه عظیم سلطان حسین بایقرا^۹ در شهر هرات، ۴۰ تن خدمه، خوشنویس و نقاش (میناتور) داشت که از آنجمله کمال الدین بهزاد (متوفی به سال ۱۵۲۶) را می توان نام برد؛ میرخواند (تاریخ نگار)، نوه او "خواندمیر" و مردان برجسته دیگری نیز در این کتابخانه به کار اشتغال داشته اند. کانون فرهنگی شهر هرات، حتی شهر سمرقند را نیز تحت الشعاع خود قرار داد. سمرقندی که در پسنیمه قرن پانزدهم به برکت مدرسه اخترشناسی و رصدخانه الغ بیگ شهرت و اعتباری به هم رسانیده بود - با این همه، پس از به قتل رسیدن الغ بیگ در سال ۱۴۴۹ که در پی به قدرت رسیدن مردمان کهنه پرست صورت پذیرفت، آوازه شهر سمرقند نیز رفته رفته به خاموشی گرایید.

خصوصیات ادبیات تاجیک از قرن شانزدهم تا ابتدای قرن بیستم بدنبال آیین های ادبیات فارسی تاجیک و در پی آثار بزرگ ادیبان برجسته، از جمله رودکی، دقیقی، کمال خجندی (در آسیای میانه)، سعدی و حافظ (در ایران)، جامی (در افغانستان) و نیز امیر خسرو دهلوی (در شمال هندوستان) به تدریج از ناحیه خراسان و آسیای میانه ادبیاتی نوین با خصوصیات ویژه بی پدیدار گردید که در ادبیات پیشین و معاصر نواحی مجاور یافت نمی شد. این مرحله ادبی، پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر، به ایجاد یک زبان ادبی معیار منجر گردید، که رسم الخط نوین فوتیکی، و بویژه راهیابی به شبکه ادبی ملت های شوروی و شیوه های رئالیسم سوسیالیست، ابزارهای این امر را فراهم کردند.

تشابه بین زبان ساکنان شرقی تاجیکستان و زبان غرب نشینان ایران تا حدود فراوانی

ادامه دارد، و پس از آن دو فرهنگ مزبور پیوند فوق‌العاده با یکدیگر دارند؛ در واقع تا پیش از انقلاب اکتبر، تنها یک رسم‌الخط مشترک در ادبیات تاجیک و نیز فارسی معمول و متداول بوده، و فقط برخی اصطلاحات و تعبیرات محلی به آثار ادبی تاجیک راه یافت. زبان بومی تاجیک، پس از انقلاب سوسیالیستی به سطح زبان ادبی ارتقاء یافت. این شکاف ادبی به واسطه اتخاذ و رواج رسم‌الخط جدید اهمیت یافت و با ایجاد زبان ادبی معیار از جایگاهی محکم و استوار برخوردار گردید. با اینهمه بر آن نیستیم که زبان تاجیک، در مقایسه با زبان فارسی و میزان اختلافش با این زبان دارای برتری و رجحان است یا اینکه از اعتبار چندانی برخوردار نیست. آنچه اهمیت دارد، وجود این تفاوت می‌باشد و جامعه زبانی تاجیکان (چه بومی، چه ادبی) از عواملی است که در تشکیل ملیت مستقل آنان سهم بوده است.

خصوصیات ادبیات تاجیک از قرن شانزدهم تا ابتدای قرن بیستم کدامند؟ این ادبیات قطعاً از لحاظ فکری یکدست و هماهنگ نبوده است؛ و دو بینش ادبی مشخص، بازتاب آن است: طرز فکر ضد فئودالی توده مردم از یک سو، و بینش درباریان و هوادارانش که در خدمت طبقات حاکم بودند، از سوی دیگر در این ادبیات جای داشته‌اند. بینش ضد فئودالی در آغاز، در آثار ادیبانی بزرگ چون رودکی، فردوسی و سعدی، آشکار بوده. و در اشعار عامیانه، با وجود کمبود آثار، به شدت نمایان است. تمایلات ضد فئودالی از پایان قرن پانزدهم به بعد رنگی تازه می‌گیرد؛ افراد طبقه متوسط اجتماع، یعنی شهروندان صنعتگر، هم در سرودن شعر همت و رغبتی فراوان داشتند، این صنعتگران بنا به گفته بارتولد در هرات قرن پانزدهم، خارج از دربار به کار و حرفه خود اشتغال داشتند. سید، شاعر قرن هفدهم، یکی از نمایندگان بارز شاعران اصناف می‌باشد. انحطاط نظام فئودالیسم موجب زوال ادبیات رسمی یا درباری شد؛ با این وجود، نباید تصور کرد که در طول این قرون، آثار ادبی ممتاز و گرانقدری نوشته نشد؛ و بخش‌های بعدی کتاب گواه و مبین این مدعا خواهند بود. این جریان واضح و آشکار نیست، چه در آن صورت هر دو بینش ادبی پیش گفته می‌بایست در ادبی خاص یا حتی در یک اثر ادبی منعکس می‌گشت. مع‌هذا، برخاسته از بگوئیم فرهنگ و ادبیات در آسیای میانه دستخوش

زوالی کامل شد؛ در میان مردم پیوسته کسانی بودند که بهترین رسوم را پاس می داشتند و آنها را به نسلهای آینده منتقل می کردند.

از قرن شانزدهم به بعد، همبستگی میان ادبیات تاجیک و ازبک قویتر گشت.^{۱۰} ملاقات بین نویسندگان تاجیک و ازبک، و نیز تعداد شاعران دوزبانه افزایش یافت و در پایان قرن هیجدهم بوسیله جمع کثیری از شاعران دربار قوقند که در آنجا ملمعات مرسوم به «شیر و شکر» رواج فراوانی داشت یک مکتب کاملاً جدید بنیان گردید.

گرایش های مردمی در ادبیات تاجیک از قرن شانزدهم تا نوزدهم، اصولاً در محتوای آن آشکار گشت و افکار انسانی و دموکراتیک (مانند اعتراض به استثمار بشر، مخالفت با تعصب مذهبی و جهل، و مذموم شمردن مدیحه سرایی و غیره) به آثار نویسندگان مختلفی راه یافت. مسائل اخلاقی و تربیتی که دنباله آیین های اخلاقی - تربیتی پیشینیان بود، نقش مهمی را بعهده داشت. با این همه، افکار توده های مردم در گونه های ادبی نیز نمودار شد. سرودن غزل (با درونمایه های جدید) بیشتر از قالب های دیگر رایج بود؛ وصفها واقعی بود، و هجوسرایی بیش از پیش رواج داشت. در پایان قرن نوزدهم این ویژگیها بشدت ادبیات روشنفکرانه احمد دانش، شاهین و دیگران را که همچنین مروج و خواهان تعلیم و تربیت همگانی با روح تازه و روشن گرانه بودند، در برگرفت. از سوی دیگر، ادب فروشان و چاپلوسان درباری به حمایت از پندارها و باورهای طبقات حاکم و صوفیان می پرداختند و پیوسته اطاعت و فرمانبرداری مردم را از حاکمان و جابران ترویج می نمودند، آنچنانکه ظاهراً قصاید و استعاره های بس پیچیده و نامفهوم روتق بسیاری یافتند. ادبیات نوگرا نیز، در ابتدای قرن بیستم، با اینکه در ظاهری لیبرالی جلوه نمود، با این حال فقط به اصلاحات بسیار محتاطانه دست زد تا امیر را بر اریکه قدرت نگهدارد، و در آشتی دادن اسلام و علم کوشید. سبک هندی در اواخر قرن شانزدهم ظاهر گشت، ولی تا پسنیمه قرن هفدهم و ابتدای قرن هجدهم فراگیر نشد. این سبک نقش ویژه ای در ادبیات تاجیک داشت. نقطه اوج سبک هندی، بیدل گرایی بود. این موضوعات در بخش های جداگانه مورد بحث قرار خواهند گرفت. گونه ممتاز ادبی، مانند قرون اخیر همانا شعر سنتی، همچون قصیده، غزل، رباعی، قطعه، ترجیع بند و غیره بود و در ترکیب و شکل انواع ادبی دیگر نیز، سنت بچشم می خورد.

قصاید، مانند دوره‌های پیشین با «نسیب» آغاز گشته و حاوی تمثیل‌های بس پیچیده و ناجور بودند. از سوی دیگر، غزل‌ها با همان قافیه‌ها و اندازه‌های سنتی سروده می‌شدند، و عموماً با بیت مطلع آغاز می‌گشته و با بیت مقطع به انجام می‌رسیدند. یک جریان خاص در این دوره ادبی مشهود است. و آن اینکه بهترین شاعران سخت می‌کوشیدند که بین ابیات شعر ارتباط منطقی و اساسی‌تری برقرار کنند که نمونه آن را در مقیاس کمتری می‌توان در آثار پیشینیان از جمله جامی و نوایی و دیگران سراغ گرفت.

نثر، مطابق سنت ادبی، بدنبال شعر جریان می‌یافت و در ورای اهمیت آن قرار می‌گرفت، نثرنویسی تنها به شمار اندکی از اندیشمندان محدود بود که نوشته‌های واصفی و سید/ از آن جمله به شمار می‌آیند. حال آنکه احمد دانش مبدع سبکی نوین در نثر بود. گذشته از این تعدادی رساله تاریخی وجود دارد که مطابق معمول مصنوع و متکلفند. در این دوره از ادبیات سنتی تاجیک شمار بانوانی که دستی در ادبیات داشتند بسیار ناچیز است.^{۱۱} با این حال، روشن است که عده آنان بیش از آنچه که ضبط گردیده می‌باشد. تاجی عثمان در رساله کوتاهش نام شانزده بانوی شاعر را که بین قرون شانزدهم و نوزدهم می‌زیسته‌اند، آورده است، و از دیگر بانوان شاعر در رساله دیگری نام می‌برد.^{۱۲} در این دوره، بانوان نیز در سرودن اشعار عامیانه دست داشته‌اند. ولی به سبب آنکه بانوان در اعصار میانی اسلام، از موقعیت پست و تحقیرآمیزی در اجتماع برخوردار بودند، نامشان ناشناخته مانده است، و لحن بسیار تند زیب النساء گواه این مدعا است.

بررسی ادبیات تاجیک

تا همین اواخر، ادبیات بین قرون شانزدهم و نوزدهم، به واقع در خارج از آسیای میانه ناشناخته بود. هرمان اته، ادوارد براون، و دیگر مورخان ادبی، تاریخ ادبیات اصیل و واقعی را با ذکر جامی به پایان رساندند و دوره‌های بعدی را دوران انحطاط ادبی قلمداد کرده و برای تحقیق و بررسی فاقد ارزش و اعتبار دانستند. تنها، در سایه تلاش مورخان ادبی شوروی، و عموماً با مساعدت محققان تاجیک (که از راه مطالعه آثار ادیبانی چون بنایی، واصفی، مشفق، سید، دانش و چهره‌های ادبی دیگر) و نیز با بررسی تذکره‌هایی که در آخرین دوره ادبی تألیف گشته بودند، اخیراً نشان داده‌اند که ادبیات بین قرون

نوزدهم نه تنها یک «بازگشت ادبی» نبوده (چنانکه حتی برخی از محققان بزرگ اظهار داشته‌اند)^{۱۳} بلکه این دوره ادبی سرشار از ادبیاتی اصیل با ابعادی نوین بوده که هرکدام به یقین ارزش مطالعه داشته و سزاوار شناخته شدن هستند.

یکی از امتیازهای بزرگ تاریخ ادبی فارسی - تاجیک که به کوشش پروفیسور یان ریپکا و همکاران وی برای نخستین بار در ۱۹۵۶ منتشر شد، این است که در مقایسه با آثار قبلی حدود و وسعت ادبیات فارسی تاجیک را به طور کامل مورد بحث قرار داد، با توجه به کمبود منابع تحقیقی در آن زمان، چاپ نخست کتاب به ناگزیر فقط دوره فشرده‌یی از ادبیات تاجیک را از قرن شانزدهم به بعد در برداشت. جای بسی خوشنودی است که از من خواسته شد تا فصل ادبیات تاجیک را وسعت و گسترش دهم تا حدی که با فصلهای دیگر کتاب ادبیات فارسی تاجیک برابری کند. و من نیز این چنین کرده‌ام، اگر چه تصورم براین است که ارزیابی من لاجرم ناپخته و شتابزده است. برای بررسی کامل آثار نویسندگان که نسخه‌های خطی آنها در کتابخانه‌های متعدد که عموماً "در تاشکند، لنین گراد و دوشنبه موجودند و یا در مجموعه‌های شخصی گرد و غبار فراموشی بر روی آنها نشسته، باید کوشش بیشتری مبذول داشت، قویاً اذعان می‌کنم که برداشت و ارزیابی من از ادبیات تاجیک ناقص و در برخی موارد نادرست و برخاست، و این به سبب وجود دوره‌های بلند تاریخی است که تاکنون به ندرت مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته‌اند (بویژه پسنیمه قرن شانزدهم، سراسر قرن هیجدهم و پیشنیمه قرن نوزدهم)^{۱۴} و آثار مؤلفان و نویسندگانی که در این ادوار بسر می‌بردند در سطحی ناچیز منتشر شده است. در این راستا فقط چندین تحقیق که بیشتر به دست محققان و نویسندگان تاجیک انجام شده، برای جبران این خلاء انتشار یافته‌است^{۱۵}. با این حال، تألیف و نگارش این تاریخ ادبی محمل و فشرده را پذیرفتم تا شاید دست کم بتوانم ادبیات ملی تاجیک را به ملت تاجیک که از فرهنگهای باشکوه و عظیم اتحاد شوروی است معرفی و عرضه کنم، و نیز آن را به جهانی که باورهای کاملاً "نادرست و ناشایست درباره ارزش ادبیات تاجیک دارد، بشناسانم. بی تردید، روزگاری می‌رسد که این باورها و برداشت‌های نابجا، مورخان و محققان ادبی تاجیک زبان را برآن دارد که، به نحوی شایسته از عهده بی اعتبار کردن این عقاید برخیزند؛ ولی امیدوارم که تحقیق حاضر تا رسیدن آن زمان، دست کم تا اندازه‌ای بتواند در این راه موثر افتد.

تعیین ادوار ادبی

ادبیات هنری یکی از پیکرهای فکری اجتماع را تشکیل می‌دهد که پیشرفت و گسترش آن به توسعه جامعه بستگی دارد و کشمکش اجتماعی را درست مانند اجزای دیگر روبنای فکری نشان می‌دهد. بنابراین ادبیات هم، از قواعد عمومی توسعه که متکی بر جریان سیاسی - اقتصادی جامعه می‌باشد، تأثیر می‌پذیرد؛ ولی این قواعد در عرضه ادبیات به نحوی خاص قلمداد می‌شوند، به بیان دیگر می‌توان گفت: توسعه و پیشرفت ادبی منوط به قواعد و اصول ویژه ادبی است. تعیین ادوار ادبی به مفهوم علمی آن، باید به دنبال تجزیه و تحلیلی دقیق و بر بنیاد توسعه ادبی باشد که در تاریخ ادبی معاصر به عنوان ملاک در اروپا پذیرفته شده (وبه ادوار کلاسیسم، رومانتیسم، رئالیسم، سمبولیسم و جز آنها تقسیم‌بندی شده است) تعیین ادوار ادبی بر این بنیاد، منافاتی با تقسیم‌بندی عمومی تاریخی ندارد، ولی لزومی ندارد که به ناگزیر با آن همسان و هماهنگ باشد. «تفاوت میان معیار پیشرفت ادبی و معیار توسعه اجتماعی نباید ما را بر آن دارد که تنها بادید زیبا شناسی به علم ادبی بنگریم و از جنبه‌های اجتماعی چشم‌پوشی کنیم»^{۱۶}.

به هر تقدیر، پس از شناخت کامل از جریان توسعه ادبی و آگاهی یافتن از عناصر ادبی، می‌توان این اصول را به کار گرفت. چنانکه اشاره رفت، این شناخت در زمینه ادبیات تاجیک به حد کمال و پختگی نرسیده است، به ویژه اگر دوره پیش از انقلاب نیز در نظر گرفته شود.

در رساله حاضر، ادبیات از قرن شانزدهم تا عصر حاضر به ۲ مرحله یا دوره بخش شده، گرچه از نظر طول زمانی تفاوت زیادی میان این مراحل ادبی نهفته است. این مراحل عبارتند از الف - دوره پیش از انقلاب (ادبیات سنتی)، ب - دوره پس از انقلاب (ادبیات شوروی)

بدون تردید، نکات مشترک، میان ادبیات قرن شانزدهم و نوزدهم در مقایسه همان نکات بین ادبیات قرن نوزدهم و عصر کنونی بیشتر می‌باشد. برای دوره پیش از انقلاب در نظر داشتیم که یک تقسیم‌بندی کلی و نابجا بر بنیاد سلسله‌های خاص (شیبانیان، اشترخانیان، منغیتیان) جز در مورد ادبیات تاجیک، داشته باشیم؛ و عجلالتا^{۱۷} یک تقسیم‌بندی براساس چندین قرن بعمل آورده‌ایم، به استثنای دو بخش پایانی (اشغال آسیای

میانۀ توسط روسیۀ تزاری و انقلاب سوسیالیستی اکتبر) که هردو بخش، بی هیچ سخن، در تاریخ ادبیات تاجیک از مهمترین دوره‌ها به شمار می‌آیند. مراحل ادبیات شوروی تاجیک در بخش مقدمه‌ای بر دوره‌ی پس از انقلاب مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

قرن شانزدهم

۱- چشم انداز سیاسی و اقتصادی

از قرن شانزدهم به بعد، تاریخ ملی قوم تاجیک در قلمرو خان بخارا^{۱۷} تمرکز یافته بود، و در همین سرزمین بود که نویسندگان، بیشتر آثار خود را با اصطلاح ادبیات تاجیک مزین کرده‌اند.

تسلط شیپانی خان بر آسیای میانه (در آغاز قرن شانزدهم ۱۴۹۹ - ۱۵۰۰)^{۱۸} و سقوط شهر هرات در سال ۱۵۰۷ به هجوم قبایل بیابان گرد که از نواحی جنوبی حمله‌ور می‌شدند، پایان بخشید.

محمد شیپانی علیه سلسله کافر تیموری (که در میان آنها مردم مسلمان نیز یافت می‌شد) اعلان جنگ کرد، و بدین وسیله از حمایت رهبران مذهبی بخارا برخوردار گشته^{۱۹} و به یک پیروزی عاجل دست یافت. ولی سلسله شیپانی که به تدریج همه مناطق شرقی را به تصرف خود درآورده بود، می‌بایست با دشمن پر قدرت و مقتدری مواجه می‌شد. این دشمن نیرومند، شاه اسماعیل صفوی، بنیانگذار سلسله صفویه - که قریب ۲۵۰ سال در ایران دوام یافت - بود. شاه اسماعیل تحت لوای مذهب راستین، یعنی پرچم سرخ آل علی (ع) در اوایل سال ۱۵۱۰ قوای محمد شیپانی را در مرودرهم شکست و همه سرزمین خراسان را تحت نفوذ و سلطه خود درآورد، که شامل ترکمنستان کنونی، خوارزم و همه ترکستان افغان بود. ایرانیان در ماوراءالنهر به حمایت از بابر تیموری^{۲۰} که شهر سمرقند را پیش‌تر از این تصرف کرده بود، شتافتند، تا بار دیگر این سلسله را بر اریکه قدرت بنشانند، ولی رهبران سنی مذهب بخارا بابر تیموری را بابت پذیرش مساعدت شاه اسماعیل و مذهب تشیع مرتد خوانده و علیه او اعلان جنگ کردند. عییدالله شیپانی به یاری این امر، بخارا و سمرقند را در سال ۱۵۱۱ بار دیگر به تصرف خود درآورد، و به تدریج دیگر اعضای سلسله شیپانی هم سرزمین‌های خود را از جنگ

ایرانیان رها ساخته و تحت حاکمیت خود قرار دادند. از آن پس آسیای میانه بمدت یکصد سال زیر سلطه بی چون و چرای آنان بود. حاکمان شیعی مذهب ایران در سال ۱۵۱۱ توسط دیگر خان ازبک، یعنی ایلباران، به بیرون از خوارزم رانده شدند و حاکمان یا شاهان سلسله ایلباران، بدون دخالت سیاسی شیعیان بمدت ۲ قرن در خوارزم فرمان راندند. در آغاز دهه دوم قرن شانزدهم، سرتاسر قلمرو آسیای میانه تحت فرمانروایی خانهای ازبک در آمد؛ شرق خراسان تنها ناحیه ای بود که از این قاعده مستثنی بود و تاروکاران درازی بخشی از ایران را تشکیل می داد.

در پیشنیمه قرن شانزدهم جنگ های مداومی بین سرزمین ماوراءالنهر و ایران در گرفت، با این وجود این جنگها، نزاع بین اهل تسنن و اهل تشیع را، آنچنانکه غالباً شایع است، در برنمی گرفت، بلکه نزاع و درگیری میان سلسله شیعیانی و سلسله صفویه برای دستیابی بر خراسان بود.^{۲۱} در سراسر حکمرانی عیدالله خان (۱۵۳۳ - ۱۵۳۹) این جنگها ادامه یافت، ولی همین که جنگ و نزاع با کشور ایران، مدتی فروکش کرد، نزاع و کشمکش سخت برای به چنگ آوردن تخت سلطنت در درون خاندان شیعیانی آغاز شد. هنگامیکه عبدالله خان شیعیانی به بخارا دست یافت و پدر خود، اسکندر خان را بر اریکه قدرت نشاند (۱۵۸۳ - ۱۵۶۳)، این کشمکش خانوادگی به آرامی گرایید.

عیدالله خان، سپس همه سرزمین های ماوراءالنهر، خوارزم، خراسان را با یک سیاست مرکزی اداره کرد که بدین منظور شهر بخارا دارالحکومه قرار داد، و این خان سالاری از آن عصر به بعد خان سالاری بخارا^{۲۲} نام گرفته است.

از ویژگی های بارز دوره شیعیانی، وجود ضعف و سستی در حاکمیت مرکزی است.^{۲۳} بین حاکمان این دوره تنها عبدالله خان (۱۵۹۸ - ۱۵۸۳) که حاکمی توانا بود، تا حدودی در تغییر وضعیت موجود موفقیت هایی بدست آورد. در سال ۱۵۸۴، امرای بخارا ناحیه بدخشان را که تا آن زمان زیر سلطه خاندان تیموری بود، فتح کردند و در این ضمن به کولاب نیز دست یافتند.^{۲۴}

تنها یکسال از مرگ عبدالله خان سپری شده بود که حاکمیت شیعیان سرانجام به پایان رسید و بوسیله اشترخانان (جنید) برچیده شد.

در قرن شانزدهم، اصول فتودالیسم در آسیای میانه، رفته رفته رو به انحطاط

می‌گذارد؛ جنگ‌های پیوسته و بی‌امان مانع پیشرفت اقتصادی و احداث سیستم‌های جدید آبیاری شده و علاوه بر این سیستم‌های سابق آبیاری را هم به نابودی کشاندند. در این ضمن مسیرهای دریایی کشور هند و خاور دور کشف می‌گردند و همین امر موجب از هم گسیختن مناسبات اقتصادی این سرزمین (آسیای میانه) با ممالک غربی می‌گردد و اقتصاد آسیای میانه از پیشرفت باز می‌ماند، لذا آسیای میانه جایگاه خود را به عنوان شاهراه مهم اقتصادی از دست می‌دهد^{۲۵}، و نیز به واسطه نظام پیچیده حقوق گمرکی که با نظام فئودالی در پیوند بود و عدم امنیت راههای ارتباطی غرب با آسیای میانه، اقتصاد دچار رکود گشت^{۲۶}. برخی از زمین‌هایی که زمانی در آنها کشت و زرع می‌شد، به چراگاه‌های بادیه نشینان مهاجری که از شمال آمده بودند تبدیل گشت. از سوی دیگر، پیشرفتی در صنایع و تجارت با کشور هندوستان و همچنین با سیریه روبه گسترش نهاد و در پستیمه قرن شانزدهم روسیه هم در تجارت با این ناحیه سهم شد. بیشتر روابط تجاری آسیای میانه با روسیه مرهون تلاشهای جنکین سون^{۲۷} بوده است. با این حال، روابط تجاری با ایران به شدت کاهش یافته بود^{۲۸}. روی آوردن ازبک‌های بادیه نشین به شهرها و نیز توسعه و رونق اصناف موجب رشد شهرها گشت. واصفی در بدایع الوقایع خود، نمای این دوره را بخوبی نشان می‌دهد و می‌نویسد: «شهرهای بخارا، سمرقند و تاشکند یعنی مراکز عمده اقتصادی و فرهنگی آن دوران تبدیل به شهرهای پرجمعیت شده بود، این برهه تاریخی نشانگر فزونی قدرت سیاسی - اقتصادی روحانیون نیز می‌باشد، بویژه شیوخ که عموماً از ثروت و قدرت فراوانی بهره‌مند بودند و از آن جمله می‌توان به خواجه اسلام جویباری، معاصر عبدالله خان اشاره کرد».

زمین‌های بزرگ در دست زمینداران و روحانیان پرنفوذ متمرکز بود، و همین مسئله مشکل دیگری برای فقر و ادبار مردمان روستایی ایجاد می‌کرد. وسعت زمین‌هایی که به کشاورزان روستایی تعلق داشت پیوسته کاهش می‌یافت و این کشاورزان بیشتر بر روی زمین‌های بزرگ ملاکان زراعت می‌کردند و در محصول آنها سهم می‌گشتند. اربابان از وجود کارگران برده نیز در امر زراعت سود می‌جستند و آنها را به کار زراعت در زمین‌های خود می‌گماردند.

آسیای میانه در قرن شانزدهم، از سنت فرهنگی هرات پیروی می‌نمود آثار دو شاعر

بزرگ، یعنی نوایی و جامی، و نیز مینیاتوربست برجسته کمال الدین بهزاد و خوشنویسان و خطاطانی چند و دیگر هنرمندان به اوج خود رسیده بود، و یکی از باشکوه‌ترین فرهنگهای موجود در آسیای میانه را ایجاد ساخته بود. تجدید حیات فرهنگی در این ناحیه به وسیله آزار و اذیت مردم اهل تسنن در ایران و هرات در دوران حکومت شاه اسماعیل تقویت می شد زیرا شاعران و اندیشمندان فوج فوج به بخارا و دیگر شهرهای آسیای میانه مهاجرت کردند که واصفی نیز در زمره ایشان بود. هنر معماری نیز در این ایام به شکوفایی و نضج رسید؛ در شهر بخارا چندین عمارت نوین یاد که تا عصر حاضر برجای مانده اند قد برافراشتند و جلوه‌ی تازه و زیبا به آن شهر دادند؛ در میان این عمارت‌ها مسجد کلان، و تعدادی مدرسه، از قبیل مدرسه میرعرب، کوکلتاش و جز آن را می توان نام برد؛ و پل معروف شیبانی که بر فراز رودخانه زرافشان کشیده شده، هنوز هم در شهر سمرقند باقی است، از اینها که بگذریم، باید به بازسازی مسیرهای مسافرتی کاروان‌ها و چاپارخانه‌هایی که میان مراکز عمده آن روزگار ارتباط برقرار می کردند، اشاره کنیم. بخارای آن روزگار، مرکز عمده فرهنگی - مذهبی گشته بود که مبلغین مسلمان از آن شهر به قزاقستان کنونی گسیل می شدند و در طول زمانمداری خاندان شیبانی، این شهر همچنین، کانون مذهبی مردم تاتار که در ناحیه ولگا سکونت داشتند، گردید.

برخی از تاریخ‌نویسان ادبی، به دور از انصاف و صداقت، تاریخ آسیای میانه را جنگ و ستیز میان واحه نشینان و مردم بیابان گرد، یعنی بین کشاورزان و دامپروران یا به کلامی دیگر بین مردم تاجیک و ازبک تلقی و گزارش کرده اند. اگرچه روشن است که قبایل بیابان گرد به زمین داران بزرگ یورش می بردند و به غارت آنها می پرداختند. و نیز زمین داران فتودالی نیز به نوبه خود قبایل بیابان گرد را چپاول می کردند. لیکن این نکته نباید به عنوان دشمنی و نفرت میان کشاورزان ساده و مردم بیابان گرد تلقی گردد^{۲۹}، و برعکس، ما به جرأت می توانیم بگوییم که در طول قرن شانزدهم روابط دوستانه و نزدیکی میان مردم تاجیک و ازبک روبه گسترش نهاد، و بنیاد همزیستی فرهنگی - اقتصادی مسالمت آمیزی میان این دو قوم ریخته شد که بقایای آن را حتی امروزه نیز می توان دید.

۲ - ادبیات

ادبیات قرن شانزدهم، بویژه آثار دویار دیرب، جامی و نوایی^{۳۰}، به پیروی از سنت ادبی الغ

بیک سمرقندی که در پیشنیمه قرن پانزدهم در سمرقند و در پسنیمه همان قرن در هرات بنیاد شده بود، ادامه یافت.

با این حال، پس از اشغال شهر هرات که در اوایل قرن شانزدهم توسط سلسله صفویه صورت پذیرفت، هرات اهمیت و اعتبار خود را به عنوان کانون فرهنگی از دست داد؛ و شاعران، اندیشمندان و نقاشان و خوشنویسان (از آن میان «واصفی»، «میرعلی»^{۳۱} و بسیاری دیگر) این شهر را بیشتر به قصد آسیای میانه ترک گفتند. مرکز ادبی به شمال آمودریا، به ویژه به دربار حاکمان خاندان شیپانی کشیده شد. چه، این حاکمان نیز مانند حکمرانان سلسله تیموری، اندیشمندان برجسته و شاعران نامی را به دربار خود فرا می خواندند. بخارا در طول دهه ۱۵۲۰ و ۱۵۳۰ مرکز شعر درباری و کانون کسب معارف بود. جانشین شیپانی خان، یعنی عبیدالله خان (۳۹-۱۵۳۳) نیز در سرودن اشعار تاجیکی، ازبکی، و عربی دست داشت^{۳۲} و در اشعار خود - عیدی - تخلص می کرد. عینی، در تذکره خود به نمونه کوتاهی از آثار ادبی خان عبدالله دوم (۹۸-۱۵۸۳) اشاره کرده است.

شایان ذکر است که بگویم، علاوه بر بخارا، یک مرکز فرهنگی دیگر نیز در شهر سمرقند گسترش یافت، وزین الدین واصفی در بدایع الوقایع خود ابراز داشته است که شعر غیردرباری، یا به اصطلاح شعر اصنافی در آن دیار توسعه یافت و در قرن هفدهم این سبک شعری، رونق و شکوفایی فراوانی بدست آورد^{۳۳}.

اگرچه ادبیات قرن شانزدهم، از سنت ها و آیین های ادبی پیشین فاصله گرفته بود، ولی نباید ادبیات جاری در قرن مذکور را بی ارزش و منحنط قلمداد کنیم^{۳۴}. با صرف نظر کردن از ادیبان طراز دوم^{۳۵}، هنوز ۳ نماینده هرات (یعنی بنایی، هلالی و واصفی) در ربع نخست این قرن به فعالیت ادبی خودشان ادامه می دادند. مرحله دوم از حیات این شاعران با دوران پر آشوب و بحرانی همراه بود که در مدت آن میان سلسله های تیموری، شیپانی و صفویه بخاطر دستیابی به هرات و تسلط بر آسیای میانه ستیزی سخت درگرفته بود. بنایی و واصفی به ناگزیر خراسان را ترک کردند و بدنبال سرپناهی در نواحی شمالی گشتند، حال آنکه بنایی و هلالی، در این گیرودار به قتل رسیدند. به دوران حکومت با ثبات خان عبدالله وضعیت موجود تا حدودی آرام شد؛ وی تقریباً همه قلمرو آسیای میانه را دوباره

متحد و یکپارچه ساخت و نیز به روزگار حکمرانی او بود که ادبیات قدری رونق گرفته و شکوفا شد. دیگر نماینده مهم ادبی، مشفق بود که در هرات نزد دربار شیبانی به سرودن شعر اشتغال داشت. با این وجود، شعر جاری در پسنیمه قرن شانزدهم به سطح اشعار شاعران هرات نرسید.^{۳۶}

روابط فرهنگی محکمی میان آسیای میانه و مغولستان هند جریان داشت، بسیاری از شاعران رهسپار هندوستان شدند، از سوی دیگر، چندین شاعر از هندوستان به بخارا شتافتند، از این گذشته مکاتبات فراوانی هم بین شاعران دو ناحیه برقرار بود.^{۳۷}

منبع اساسی تحقیق راجع به ادبیات تاجیک در آسیای میانه آن دوران در تذکره مذاکرالاصحاب که به سال ۱۵۶۶/۹۷۴ به قلم سید خواجه حسن بخاری نثاری نوشته شده، موجود می باشد و همانطور که تذکره نوایی برای بررسی و تحقیق پسنیمه قرن پانزدهم معتبر و مهم است، این تذکره نیز به منظور مطالعه پسنیمه قرن شانزدهم از اعتبار و اهمیت برخوردار بوده، و مورد توجه محققان قرار می گیرد.^{۳۸} دیگر مآخذ مهم این دوره عبارتند از: تذکره تحفه سامی، تذکره هفت اقلیم و میهمان نامه بخارا؛ تحفه سامی نوشته سام میرزای صفوی (متولد به سال ۱۵۱۷/۹۲۳) می باشد؛ و هفت اقلیم که در سال ۱۵۹۳/۱۰۰۲ توسط امین احمد رازی^{۳۹} تألیف شده، مجموعه ای از اطلاعات جغرافیایی و شرح زندگی معارف را در بر می گیرد، و میهمان نامه بخارا تألیف فضل الله بن روزبهان اصفهانی که از نویسندگان مهاجر ایرانی در دربار شیبانی خان بود، می باشد.^{۴۰} اسامی حاکمان و شاهزادگانی که به سرودن شعر اشتغال داشتند، در تذکره الشعرای مطربی^{۴۱} تألیف به سال ۵-۱۶۰۴/۱۰۱۳، آمده است. از سوی دیگر، حبیب السیر، ۱۵۲۱ تألیف خواندمیر، مورخ بنام آسیای میانه، از اهمیت فراوانی، به ویژه به خاطر ضبط آثار هلالی برخوردار است. منابعی که ذکر آنها رفت، فقط مهمترین آنها می باشد، و چندین تذکره دیگر نیز وجود دارند که از اعتبار کمتری برخوردارند و از اینها گذشته، ما باید همچنین از وجود آثار دیگری که در موضوع های متنوع نگارش یافته اند، غافل نباشیم؛ بعنوان مثال رساله موسیقی درویش علی که شامل بخشی از قصیده هلالی در مدح عبیدالله خان می باشد و به تمامی ضبط نگشته بود.^{۴۲}

شاعرانی که نام و آثار آنها در تذکره مذاکرالاصحاب و دیگر تذکره ها آمده، اغلب

مدیحه سرایان دربارهای مختلفی هستند که از سوی دربار خان بخارا به اربابان خودی که کمابیش به او وابسته بودند واگذار می شدند. وظیفه عمده این شاعران سرودن قصیده‌هایی در مدح ولی نعمت خود بود که آنها برای این منظور از قالبهای سنتی بهره می گرفتند، رشد و گسترش ادبیات مذهبی (اشعار عرفانی و مذهبی، حکایت‌های اخلاقی، شرح حال اولیای اسلام و جز آنها) به موازات اهمیت فزاینده روحانیون و علم‌الهیات در جریان بود.

هر دو شیوه معمول در ادبیات (ادبیات درباری و ادبیات مذهبی) از لحاظ هنری چیز تازه‌ای خلق نکردند، این دوشیوه به تعریف و تمجید از وضع موجود پرداختند و پیوسته به ظاهر و لفظ اهمیت داده و نوشته‌های ادبی را مصنوع‌تر ساختند که مانع نوآوری و بدعت ادبی گشت که در همه اینها زوال فنودالیزم به چشم می خورد.^{۲۳}

فقط عده قلیلی از ادبا به واسطه اشتیاقی که به شیوه‌های نوین ادبی، درونمایه‌های بکر و تازه، و قالب‌های جدید نشان می دادند، معروف و برجسته بودند، و همه آنان تماس‌های دوستانه و نزدیکی با مردم عادی و همه کسانی که بی عدالتی اجتماعی را دیده و لب به انتقاد گشوده بودند، داشتند. جای هیچ شگفتی نیست که نام و آثار ایشان در یاد و خاطر مردم دقیق تر از نام مدیحه سرایان و مدایح غالباً بی ارزش آنها تا به امروز باقی مانده باشد.

اوج نثرنویسی در قرن شانزدهم در بدایع الوقایع واصفی متجلی است که در قالب خاطرات نگارش یافته و در برگیرنده داستان و حکایت می باشد؛ ولی مطابق آداب و رسوم آن عصر، همچنین محتوی نامه‌ها و فرمانهای رسمی نیز بوده که برای زارشتن چنین آثاری ادیبان توانا و متبحر لازم می نمود. البته مطابق سلیقه معاصران، سبکی آکنده از صنایع بدیعی و پراز القاب که اغلب نامفهوم و ناپسند بود در نگارش این قبیل کارها نیز اعمال می شد.

افزون بر آنچه که در مورد شخصیت‌های برجسته ادبیات قرن شانزدهم گفته شد، بررسی زندگی و آثار آنها در بخش‌های بعدی کتاب خواهد آمد؛ و از دیگر نویسندگان دست کم ذکری خواهد رفت. با در نظر گرفتن کمبود منابع تحقیقی، نام آثار آنها به عنوان نمونه ذکر می شود. چه، درباره حیات و آثار ایشان نمی توانیم به یقین و خالی از شبهه

سخن بگویم. از جمع شاعران دربار شیبانی خان می‌توان از شاعر عارف، حسامی قره‌قلی (متوفی به سال ۱۵۰۵ یا ۱۵۱۶)^{۴۴} و یا از بهترین آنها، کمال الدین حسین واعظ کاشفی سبزواری (متوفی به سال ۵/۹۱۰-۱۵۴۰) که داستانهای کلیده و دمنه را با عنوان انوار سهیلی، بازنویسی کرد، نام برد. طبق نظر براگینسکی، انوار سهیلی یکی از آثار مهمی است که با توجه به درونمایه عامیانه آن، در قالبی بس پیچیده و مصنوع نگاشته شده است که درخور فهم عوام نمی‌باشد.^{۴۵} از مؤلفان ادبیات تاجیک در اوائل قرن شانزدهم می‌توان به خواجه «کی‌کسنی» همچنین معروف به «مخدوم اعظم فرغانه» نام برد. وی سردسته خواجهگان بود و ۲۹ رساله در باب صوفیه نگاشته است، وفات او را به سال ۱۵۲۲/۹۲۷ دانسته‌اند.^{۴۶}

خواهرزاده عبدالرحمن جامی، مولانا عبدالله هاتفی (۱۵۱۲/۹۲۷) نیز در زمره شعرای دربار شیبانی خان جای دارد، و به باور هورن، تیمورنامه او (که بخشی از خمسة ناتمام هاتفی است) مهمترین حماسه رزمی بعد از شاهنامه فردوسی می‌باشد.^{۴۷} داستان لیلی و مجنون هاتفی به واسطه توصیف دقیق و بجا از موقعیت تحقیرآمیز زنان در اجتماع آن دوران قابل توجه است. در اقوال آمده است که هاتفی رقیب هلالی^{۴۸} و دیگر شاعر همعصر خود نرگسی بوده است. سرانجام در میان ادیبان معروف و بنام، اهلی خراسانی (متوفی به سال ۲۸/۹۳۴-۱۵۲۷)^{۴۹} و شاعر پرکار پسئیمه قرن شانزدهم و پیشئیمه قرن هفدهم، یعنی حافظ تنش بن میرمحمد بخارایی، معروف به تحلی (۱۵۴۹/۹۵۴ - ca ۱۰۵۱/۱۶۴۵) قرار می‌گیرد. از آثار فراوان تحلی حدود ۸۰۰۰ بیت به همراه رساله تاریخی «عبدالله نامه»^{۵۰} برجای مانده است.

الف - سبک هندی

بررسی‌های محققان ادبی شرق و غرب هنوز در مورد اینکه سبک به اصطلاح (هندی) چه وقت، کجا و چگونه در ادبیات تاجیک و فارسی نمایان شد، اتفاق نظر ندارد و حتی ریشه و جوهر اولیه این سبک را در جاهای گونه‌گونی جستجو می‌کند.^{۵۱}

انحطاط سیاسی و رکود اقتصادی در پایان قرن پانزدهم و آغاز قرن شانزدهم، این گونه در ادبیات منعکس و بازتاب شده است: افراط در لفظ و ظاهر پردازی آثار، نگارش آثار

منثور و سرودن اشعار به شیوه مصنوع و متکلف که چیرگی زبان و فرهنگ عرب^{۵۲} کماکان در آنها مشاهده می‌شد. اشعار در بحور بس پیچیده و دشواری سروده می‌شدند، آنچنانکه اغلب در چهار بحر مختلف خوانده می‌شدند. طبق گفته خ.س. عینی، این شیوه شعری در ادبیات قرن هفدهم فرانسه نیز معمول بوده است.^{۵۳}

با این وجود، سبک هندی در قرن شانزدهم، آنطور که باید و شاید، به آسیای میانه راه نیافت. سبک هندی در ابتدای قرن هفدهم، زمانی که بار دیگر روابط آسیای میانه با هندوستان رو به گسترش نهاد نفوذی چشمگیر داشت. مقارن این ایام، سبک هندی اشعار تمامی شاعران تاجیک را، قویاً تحت نفوذ خود قرار داده بود. در قرن هفدهم حتی یک سخنگو و ادیب هم در آسیای میانه و هندوستان یافت نمی‌شد که تحت تأثیر این سبک قرار نگرفته باشد،^{۵۴} اگرچه آنرا نپذیرفته بود.

در پایان قرن هفدهم، نوشتن آثار مصنوع و متکلف به اوج خود رسید. سبک ادبی پیچیده و مصنوعی در شهر هرات، بصورت سنت رایج گشت، لیکن سبک هندی با شیوه‌ای نامتناسب، سبک ادبی مذکور را گسترش داد. اشعار سبک هندی، برآستی نشانگر پریشانی و سردرگمی افکار است، و یک پیچش (معنایی) در اشعار این سبک جاری است که شاید بتوان گفت فقط با رمل و اسطرلاب^{۵۵} می‌توان به اعماق آن دست یافت. طرفداران این طرز، عقاید و اندیشه‌هایشان را در کنایه‌ها و نمادهای پیچیده‌ای بیان می‌کردند که زلالی معنا را (در اشعار گویندگان سبک هندی) دچار تیرگی و ابهام معنا می‌کرد. با این وجود، چهره‌های سرشناس این سبک، چون صائب، شوکت و یابیدل، در آن روزگار در زمره متفکرین برجسته و بزرگ قرار داشتند، اینان اندیشه‌های عمیق خود را در قالبی بس پیچیده و دشوار می‌ریختند. از سوی دیگر، مقلدین آنها فقط به خلق ترکیبات یا تشبیهات مبهم و صنایع شعری نامفهوم که در واقع خالی از معنای راستین بودند، ادامه دادند. این ابهام و پوشیدگی معنایی بعدها از راه موضوعات صوفیانه شدت گرفت که با اوج گرفتن تعصب مذهبی گسترش می‌یافت.

این لفاظی‌ها از نو به وسیله شاعرانی که سعی داشتند مهارت و استادی خود را با سرودن (جوابیه)، به غزل‌های دیگران نشان دهند و از سایرین گوی سبقت را ببرایند منعکس می‌شود و سرودن مخمسات گسترش بسیاری می‌یابد.^{۵۶}

وضع ادبی این دوره چنان بود که واکنشی منفی در برخی از شاعران برجای گذاشت، ملیحا، به خصوص در مذاکره‌الاصحاب، در برابر اینگونه افراطهای ادبی مقاومت و پایمردی می‌کند. بعنوان مثال می‌نویسد: شعر قاسم بیگ دیوانه، شاعر سبک هندی پایان قرن هفدهم، تنها پس از نشنگی زیاد شاعر که در اثر کشیدن تریاک حاصل شده، می‌تواند چنگی آنهم بدل خالقش بزند وگرنه، برای هیچ کس گیرایی ندارد.^{۵۷} سبک هندی در آثار بیدل به اوج خود رسید و از این روست که این سبک غالباً^{۵۸} به نام او یا سبک بیدلی یا بیدل‌گرایی نامیده میشود. علاوه بر آنچه گذشت، این موضوع در بخش دیگری که با عنوان بیدل‌گرایی آمده، مورد بحث قرار می‌گیرد.

ب - بنایی

همه تذکره‌نویسان پیشین، از نبوغ و استعداد بنایی آگاه بودند و حتی آثار او را در دوران حیاتش به دیده نیک می‌نگریسته و تحسین می‌کرده‌اند. ولی با این همه در تحقیقات ادبی اروپا نسبت به این ادیب فرزانه و بلند پایه توجه چندانی نشده‌است. پس از انتشار تحقیق جامع و کاملی که میرزایف از بنایی بعمل آورد،^{۵۸} کمال‌الدین بنایی باید یکی از شاعران پیش‌تاز تاجیک در پایان قرن پانزده و آغاز قرن شانزده قلمداد گردد. غفورآف^{۵۹} نیز در تاریخ ادبیات تاجیک خود در بخش ادبیات قرن شانزدهم، او را در شمار برجسته‌ترین سخن‌پردازان آورده است.

میرزایف همچنین در تحقیق خود تصورات و پندارهای باطل مورخان ادبی اروپا را درباره شخصیت شاعر اصلاح می‌کند.^{۶۰} وی بر روابط میان بنایی و نوایی پرتو می‌افکند. تیرگی روابط میان دو شاعر را در پی بی‌توجهی بنایی به زبان و شعر (نوظهور) ازبکی دانسته‌اند، و این به نوبه خود منجر به برداشت کج و نادرستی از روابط مردم تاجیک و ازبک گشت. میرزایف با تجزیه و تحلیل «محاكمة اللغتين»^{۶۱} نوایی که به زبان ازبکی تصنیف شده اعلام می‌دارد که بنایی نه تنها «پیشوای نهضت مبارزه با زبان ازبک» نبوده، بلکه یک چنین نهضتی هرگز وجود نداشته است. بنایی در منظومه بهروز و بهرام خود که پس از مرگ نوایی سروده، یعنی زمانی که دیگر تهدیدی از جانب شاعر ازبک صورت نمی‌گرفت، از اشعار ازبکی و تاجیکی نوایی بسی تقدیر کرده است (بهروز و بهرام،

ص ۱۱ و بیت ۱۸۸). شایعه‌ای که می‌گوید، بنایی از هرچیز ازبکی متنفر بود، بکلی بی‌بنیاد است. حتی یک مورد از آثار او این ادعا را تأیید نمی‌کند، در حقیقت بنایی خود اشعاری به زبان ازبکی سروده است.^{۶۲}

نوایی در اثر خود، چهاردیوان، بنایی را دوست خود می‌خواند، و بنایی نیز متقابلاً در تنها قصیده برجای مانده از او که در واقع به نوایی اختصاص داده است، مراتب ارادت و احترام بیشمار خود را نسبت به نوایی ابراز می‌دارد. میان این دو شاعر یقیناً اختلاف نظرهایی بوده، لیکن هیچگونه بغض و کینه‌ای در بین آنها نبوده است. بنایی تنها به سبب فشار و اجبار نوایی هرات را به مقصد تبریز ترک نکرد، بلکه دلیل آن در اصل به خاطر کم لطفی و بی‌توجهی دربار و رجال درباری بوده است.

کمال الدین (شیر) علی بنایی^{۶۳}. پسر استاد محمدخان به سال ۱۴۵۳ در شهر هرات متولد شد؛ وی در عنفوان جوانی به همراه پدر خود عازم شیراز شده و به مدت ۳ سال در آن شهر به همراه پدرش زندگی کرد. در سن ۳۴ سالگی زادگاه خود را به قصد تبریز ترک گفت (احتمال دارد که این ترک وطن به دنبال اختلافات او با نوایی رخ داده باشد). وی نخست در تبریز در دربار سلطان یعقوب اقامت گزید و پس از مرگ سلطان یعقوب در سال ۱۴۹۱ به هرات بازگشت. بی‌حرمتی و حسادتی که رجال درباری نسبت به این شاعر پر استعداد و درویش زاده روا می‌داشتند، بار دیگر بنایی را مجبور به جلای وطن نمود و این بار به آسیای میانه (شهر هرات) رفت و در سال ۱۴۹۴/۵ به آن شهر رسید. او در سمرقند شاهد نزاع سخت و بیرحمانه‌ای بود که برای دستیابی به تخت سلطنت میان آخرین بازمانده سلسله تیموری و بنیانگذار سلسله شیپانی جریان داشت. او به خدمت محمد شیپانی (۱۵۱۰-۱۴۹۹) درآمد و با سپاه پیروز و سرافراز آن حاکم در سال ۱۵۰۷ وارد زادگاه خود، هرات شد. پس از مرگ محمد شیپانی، بنایی بار سوم هرات را ترک گفت و رهسپار کرشی (که در نواحی جنوبی واقع بود) گشت و در آن شهر به سال ۱۵۱۲ که مصادف با قلع و قمع مردم به دست سپاه شیعه (شاه اسماعیل) بود، به قتل رسید.

بنایی آثار خود را هم به نثر و هم به نظم نوشته است. درباره استعداد و ذوق سرشار بنایی به موسیقی، چندین نویسنده از جمله نوایی (در مجالس النفایس)، بابئر (در بابئرنامه) و سام میرزا^{۶۴} سخن گفته‌اند، علاوه بر این، عده زیادی از تذکره نویسان^{۶۵} به هنگام ذکر نام

بنایی، به تکریم و بزرگی از او یاد کرده‌اند و ضمناً آثار او منبع معتبر و ارزشمندی برای مطالعه تاریخ می‌باشد.

از آثار بسیار نوایی، نخست باید به مثنوی «بهروز و بهرام» اشاره کرد. این مثنوی که خود شاعر گاهی آنرا «باغ ارم»^{۶۶} خوانده، دارای شش تا هشت هزار بیت است. بهروز و بهرام منظومه‌ای است تعلیمی که بر بنیاد نظرات اخلاقی بنایی استوار گشته است. او هم مانند نویسندگان برجسته پیش از خود، نقاط ضعف انسان، و رفتارهای ناپسند اجتماعی را مذموم دانسته است، ولی در عین حال معتقد به اهمیت و ضرورت علم و دانش بود و اعتقاد داشت که شخصیت انسان در اجتماع (از راه تعلیم و تربیت) شکل می‌گیرد. بنایی عقیده دارد که علم وقتی ارزش و اهمیت دارد که باعمل همراه باشد. منظومه باغ ارم (یا بهروز و بهرام) در بردارنده افکار انتقادی متعددی می‌باشد. شاعر سرچشمه هر بدی و شرارت را ناشی از خلق و خوی ناپسند توانگران و جباران می‌بیند. بهروزی که او در این مثنوی از آن سخن گفته، یک قاضی و یا مفتی نمی‌باشد، چه اینها تنها به مردم ظلم می‌کنند و به فکر جمع آوری بیشتر مال و منال هستند.^{۶۷} اگرچه مثنوی مذکور، از جهتی ادامه کار پیشینیان، یعنی اندرزهای اخلاقی و پندنامه‌های فرزنانگان و دانایان عهد ساسانی و مؤلفان اسلامی از رودکی تا جامی، است ولی با این وجود دارای افکار تازه و بدیعی است و در ضمن باورها و پندارهای گذشتگان را با بیانی دیگر بسط و توسعه می‌دهد.

بخشی از قصیده «مجالس الغرایب» بنایی نیز بر جای مانده است و به دلیل آنکه نخستین باب آن به گویش هراتی سروده شده و نیز اختصاص داشتن بیتی به نوایی، قابل توجه است، با این وجود نمی‌توان گفت که تمام قصیده به چه کسی اختصاص دارد.

غزلهای غنایی بنایی فراتر از محدوده و سنت‌های ادبی قرن پانزدهم نمی‌رود، ولی شاعر در سرودن غزل‌های خود نیز افکار جدید را نیز بیان می‌سازد. این غزلها مشخصاً شرح حال خود شاعر می‌باشند و حتی نکات انتقادی چندی هم در آنها وجود دارد.

از رسالات تاریخی بنایی، باید به شیبانی نامه^{۶۸} و نمونه بازنویس شده و مفصل آن یعنی فتوحات خانی (که میان سالهای ۱۵۰۴ و ۱۵۱۰ تصنیف گشته) اشاره کرد، هر دو کتاب (شیبانی نامه، فتوحات خانی) به زیور نثر و نظم آراسته‌اند و از مهمترین رویدادهای روزگار جوانی شیبانی خان تا سرنگونی امپراتوری تیموری سخن می‌گویند. این دورساله

تاریخی از آن جهت با دیگر آثار تاریخی تفاوت دارند که بنایی در آنها آئین های اخلاقی فراوانی را به منظور تعلیم و تربیت شاهان و شاهزادگان آورده است. از سوی دیگر میرزائی به نحو شایسته و توجیه پذیری ثابت نموده که بنایی سراینده شاهنشاهنامه^{۶۹} که در مدح شاه اسماعیل صفوی است، نمی باشد، تا آنجا که این باور نادرست هورن^{۷۰} و هرمان اته^{۷۱} را بر آن داشته است که از بنائی به عنوان شاعر طراز دوم یاد کنند. سرانجام «بدایع الوقایع» و اصفی، متضمن سفرنامه بنایی موسوم به حکایت سفر بنایی می باشد که بخاطر شرح حال شاعر، ارزشمند بوده و اطلاعات مفیدی هم پیرامون شاعر ایرانی، یعنی درویش ویهکی که در قرن پانزدهم می زیست، دارد. بنایی افزون بر این، دو مثنوی دیگر، سه دیوان و قصیده های فراوانی نیز سروده است. ولی دریغ و افسوس که این آثار در طول زمان از بین رفته اند. و حتی رسالات موسیقی مذکور هم برجای نمانده اند.

بنایی از طبقه شهروندان متوسط^{۷۲} بود و بنابراین مانباید از عقاید ناسازگار او با دربار و سپس عدم محبوبیت او نزد درباریان شگفت زده شویم. در همه آثار او یک نکته نمایان است و آن مبارزه او با فساد جاری در دستگاه حکومتی و نکوهش از این فسادها است و اینجاست که اهمیت فوق العاده بنایی نهفته است. او شیوه بکار بستن بهترین سنت های شعر فارسی و تاجیک را می دانست و در آثار خود نیز عقاید نوینی را که در آنها وضعیت اجتماعی اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم منعکس است گنجانده است.

ج - هلالی

بدرالدین (یا نورالدین) هلالی،^{۷۳} یکی دیگر از گویندگان برجسته تاجیک می باشد که در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم می زیست، اگرچه هلالی در ایران ناشناخته بوده و هنوز هم تا اندازه ای ناشناخته است، ولی مردم آسیای میانه و افغانستان همواره او را مورد توجه و تکریم خود قرار داده اند. غزل های او را هنوز هم می توان از زبان حافظان - خوانندگان دوره گرد - شنید، و گذشته از این بوسیله رادیو دوشنبه نیز پخش می گردد، موسیقی ملی تاجیک (شش مقام) هم از غزل های این شاعر تأثیر پذیرفته است. هلالی نیز، مانند بنایی، در جمع شعرای هرات قرار داشت. وی توجه امیرعلیشیرنویی را بخود جلب کرده بود، چنانکه نوایی در تذکره مجالس النقایس از او به عنوان شاعر جوانی که آیند

پربار و درخشانی را رقم خواهد زد، یاد کرده است.

هلالی در استرآباد (خراسان) تولد یافت و طبق گفته نوایی از تبار ترکان جغتایی بود. سال تولد او دقیقاً معلوم نگشته، ولی در سال ۱۴۹۱ که حدوداً ۲۰ سال داشت به منظور ادامه تحصیل به هرات رفت. وی باقی عمر خود را در شهر هرات گذراند و طبق تاریخ نمای ملا میرک حسین بخارایی به سال ۱۵۲۹/۹۳۶ در همین شهر به جرم شیعه بودن کشته شد، ولی به ظن قوی علت به قتل رسیدن او هجوئیات یا اشعار انتقادی اوست که عبیدالله خان را مورد خطاب قرار می داد.^{۷۴} تاریخ نمای میرک حسین همچنین نشان می دهد که هلالی پیشتر از این در جرگه مخالفین حاکم بوده است.^{۷۵} سنگ قبر هلالی هم اینک در میدانی که روبروی بالاحصار شهر هرات واقع است، قرار دارد.

هلالی به مانند گروه کثیری از شاعران زمان خود که در دربارها به مدح می پرداختند، نبود و در پایان داستان لیلی و مجنون آشکارا نفرت و انزجار خود را از شعر درباری ابراز داشته و شاعران مدیحه گوی دربار را نکوهش کرده و چنین می گوید: «مدیحه سرایان دربار ابلهان را به جای عاقلان می ستایند» از جمله آثار مهم هلالی، دیوان غزلیات اوست که عمدتاً دارای مضامین عشقی می باشد. شاعر این غزلها را به منظور نشان دادن اوج هنر شاعری سروده است. با این همه، برخلاف سنت ادبی، غزلهای او همچنین در بردارنده مضامینی انتقادی و تعدادی وصف حال (مانند بدایع الوقایع واصفی) می باشد. همه کوشش هلالی در این بود که انسان را بکلی از چنگال فقر و تهیدستی برهاند، و بدین منظور خطاب به قدرتمندان و توانگران ندا می زد که بخشنده و عادل باشند. شعر او، با لحنی دلپذیر و به زبانی ساده و روان سروده شده که در آنها کمال هنرمندی خود را بکار گرفته است، بنحوی که پس از گذشت پنج قرن هنوز هم بسیاری از غزلهایش بر زبان حافظان جاری است.

هلالی همچنین ۳ منظومه بلند به نامهای لیلی و مجنون، صفات العاشقین، و شاه و درویش سروده است. لیلی و مجنون او که دارای ۳۵۰۰ بیت می باشد، بلندترین و با ارزشترین آنهاست. شاعر در این منظومه، جان و مفهوم تازه ای به داستانهای پیشین لیلی و مجنون می دمد. لیلی خویشتندار او که قهرمان اصلی داستان می باشد، عاقبت به ناچار تن به ازدواج می دهد. دومین مثنوی بلند او یعنی صفات العاشقین، منظومه ای است که

بدون تردید از مخزن الاسرار نظامی گنجوی تأثیر پذیرفته^{۷۶} و در هر کدام از ۲۰ باب آن، یکی از صفات و خصوصیات انسان آورده شده است. با توجه به اینکه این مثنوی در قرن شانزدهم سروده شده، ولی عقاید و نظرات قابل توجهی در آن منعکس است، به عنوان مثال، می‌گوید که یک کافر نیکوکار بهتر از مسلمان بدکار است؛ و بر ستمکارانی که بر زبردستان خود سخت می‌گیرند، تاخته است. شاه و درویش آخرین مثنوی هلالی می‌باشد که گاهی شاه و گدا نامیده می‌شود، و دارای ۱۱۱۴ بیت است. شاعر در این مثنوی عرفانی یک شیوه تعلیمی و مفید را به کار بسته است، و عقیده دارد که بی‌عدالتی اجتماعی را می‌توان برطرف کرد. به سبب همین عقیده، یکی از نمایندگان دستگاه حاکم بنام بایر میرزای تیموری، در بایرنامه خود مثنوی شاه و گدا را به شدت مورد اتهام قرار داده است.^{۷۷} این مثنوی به شرح غم‌انگیز درویشی می‌پردازد که به شاه خود دل بسته است و در واقع می‌توان گفت که این عشق درویش، سمبل روح ساده و بی‌آلایش انسانی است که اشتیاق پیوستن به خالق و معبود خود را دارد. هرمان اته، این مثنوی را به شعر موزون آلمانی برگردانده است. (ر،ک به کتابنامه)

د - واصفی

در نیمه قرن نوزدهم، محققان روسی بدایع الوقایع را که اثر بزرگ و جامع واصفی می‌باشد، به عنوان یک منبع تاریخی مورد بررسی و مطالعه قرار دادند، ولی روی هم رفته، صدرالدین عینی نخستین کسی بود که در نمونه ادبیات تاجیک ارزش و اهمیت کار واصفی را نشان داد،^{۷۸} پس از آن، بولدروف تحقیق جامعی از بدایع الوقایع به عمل آورد.^{۷۹}

زین الدین محمد بن عبدالجلیل واصفی - از ادیبان برجسته و بلند پایه - هرات بود که در اواخر قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱۶ می‌زیست. او به سال ۱۴۸۵/۸۹۰ در هرات چشم به جهان گشود. در باب شاعری او گویند که وی از سیزده سالگی شعر می‌سروده است و درباره طاق و قدرت بدنی او نیز داستانهای عجیب و باورنکردنی گفته می‌شود. استاد واصفی در شعر، حسین واعظ کاشفی (متوفی به سال ۵/۹۱۰ - ۱۵۰۴) بوده است. کاشفی، راجع به استعداد فراوان واصفی در شعر می‌گوید: «استعداد او حتی از خود من که استاد بودم بیشتر است.» واصفی چند صباحی در دربار حسین بایقرا به سمت معلمی اشتغال داشت،

ولی از سال ۱۵۰۵ به بعد زندگی او با سفرهای مخاطره آمیزی که در شمال ایران و آسیای میانه انجام داد آمیخته است، و اصفی چندبار به سمرقند، بخارا، تاشکند و شهرهای دیگر مسافرت کرد، او زمانی در مدارس (که اغلب تنگدست و محتاج بود) اقامت داشت و با مردم عادی زندگی می کرد، و گاهی در دربار حکمران تاشکند به شغل معلمی اشتغال داشت و در سال ۱۵۲۹ در نبرد سپاه عبدالله خان که با اعضای دودمان صفوی می جنگید شرکت نمود. گذشته از موارد گفته شده، اطلاع دیگری از شرح حال و زندگی شاعر موجود نمی باشد، و تنها از نوشته های خود او می توان گفت که او حداقل تا ابتدای پسنیمه قرن شانزدهم در قید حیات بوده، بولدروف تاریخ مرگ او را بین سالهای ۱۵۵۱ و ۱۵۶۶ برآورد کرده است. (زین الدین واصفی ۲۴۳).

واصفی، که بولدروف او را پین ویتوسلینی آسیای میانه خوانده، یک نویسنده توانا و کامل بوده است. او دست توانایی در سرودن شعر داشت و طبق فنون و صنایع شعری عصر خود شعر می گفت، وی غزل های عاشقانه، قصیده، چستان، و معما سروده است که در روزگار شاعر زبانزد عام و خاص بودند و نوایی نیز آنها را بسیار ستوده است، در میان اشعار او شعرهایی یافت می شوند که می توان آنها را در چهار بحر مختلف خواند^{۸۰} و از قصاید دیگر واصفی، باید به قصیده ای که به مناسبت خشکسالی شهر سمرقند سروده و نیز قصیده های انتقادی او اشاره کرد.

با این همه، موفقیت و عمده اثر واصفی در شعر نبود. او را در اصل باید به خاطر نوشتن سند معتبر و مهم دوران خود، یعنی، بدایع الوقایع ۹۰۰۰ صفحه ای ستود،^{۸۱} که برخلاف آثار گذشتگان، به زبانی نسبتاً ساده و روشن، و مطابق سنت ادبی به نثر و نظم نگارش یافته است و حاوی حکایات کوتاه فراوانی درباره مردم مختلف و رویدادهای گوناگونی می باشد؛ در این کتاب می توان به اطلاعات مهم و مفیدی راجع به زندگی شاعر و متفکر بزرگ ازبک و تاجیک (علیشیر نوایی) و نیز جامی، هلالی و دیگر گویندگان و نویسندگان دست یافت. از داستانها و حکایتهای آن به عنوان مثال می توان به پانزده حکایت، در مورد ابوعلی سینا اشاره نمود. بدایع الوقایع تصاویر روشن و دقیقی از زندگی شاعرانی که در دربارهای فتودالی آسیای میانه به سر می بردند، ارائه می دهد و افزون بر این گنجینه مهمی از شرح حال واصفی تا سال ۱۵۱۸ در آن نهفته است، چنانکه می توان

زندگینامه تقریباً کاملی را از روی نوشته‌های او بازسازی کرد. بخش‌های گوناگون این کتاب در زمانهای مختلفی تحریر شده است. صدرالدین عینی باز هم به مورد خاصی اشاره داشته است و آن اینکه اثر بنایی در مقایسه با کتابهای دیگری که در این زمینه تصنیف شده‌اند، بدون پرده به شرح زندگی و رویدادها پرداخته است و هیچ گونه لفاظی و آرایش سخن در آنها وجود ندارد.^{۸۲} از موارد فوق که درگذریم، بدایع الوقایع را می‌توانیم دیوان اشعار واصفی به شمار آوریم، که نه فقط شعر (از جمله سروده‌های شاعران دیگر) بلکه متن چندین سند تاریخی، خطابه، گور سروده و جز اینها در آن موجود است. واصفی همچنین در گفتن گور سروده‌ها، که زمانی در ادبیات رواج داشت، شاعری برجسته و سرشناس بود.

باید خاطر نشان کرد که اهمیت کار واصفی به جهت صحت تاریخی آن و یا اطلاعاتی چند پیرامون شخصیت‌های متعدد نیست. بلکه در اصل به جهت بیان بازتاب‌های سیاسی مهم در اذهان مردم آن زمان در خور توجه و بررسی است.^{۸۳} بخصوص که بر آگاهی و شناخت ما از حیات فرهنگی پیشه‌وران و صنعتگران شهری می‌افزاید. از دیگر موارد مفید و برجسته این کتاب می‌توان به حکایت‌های آن، از جمله حکایت‌های ابوعلی سینا، اشاره کرد. واصفی در این حکایات، برخلاف عقاید مرسوم می‌که در میان برخی رایج بوده، چهره‌ای دانشمند و عالم از ابوعلی سینا تصویر گردیده است.^{۸۴} سرانجام باید گفت که واصفی از اجتماع عصر خود به گونه‌ای انتقاد کرده که بخاطر این کار در میان دیگر نویسندگان معاصر بی‌نظیر است. بولدروف، در جای دیگر نشان می‌دهد که واصفی، همگام و همراه با اندیشه‌های نوین اجتماعی شهروندان توفیق یافت که سبک ادبی نوینی را گسترش دهد. واصفی همگام با اندیشه‌های نوین اجتماعی در آن عصر، سبک ادبی نوینی را گسترش داد. طبق افکار اجتماعی نوینی که در اذهان مردم ظاهر می‌شد، سبک ادبی نوینی را گسترش داد.^{۸۵} لازم به ذکر است که واصفی با بهره‌گیری از واژه‌ها، ناب تاجیک در بدایع الوقایع از محدوده زبان فارسی دری فراتر می‌رود.^{۸۶}

ه - مشقتی

پی. پی. ایوانوف، مشقتی را بزرگترین شاعر قرن شانزدهم بشمار می‌آورد،^{۸۷} حال آنکه

میرزایف، عقیده دارد که مشفقی آخرین مدیحه گوی برجسته در آسیای میانه بوده است.^{۸۸} ولی حقیقت امر این است که زندگی و آثار مشفقی تاکنون بطور کامل مورد بررسی و ارزیابی قرار نگرفته است. ز. احراری به جهت انتشار گزیده اشعار مشفقی سزاوار قدردانی است،^{۸۹} ولی محققان اروپائی تقریباً از وجود این شاعر سخنی به میان نیاورده‌اند. با این حال، ملا مشفقی در میان مردم به عنوان یک بذله گو (یا نصرالدین خواجه مردم تاجیک که به زبان تاجیک ها به افندی معروف است) شهرت فراوانی دارد. عینی در نمونه ادبیات تاجیک اظهار می‌دارد که مشفقی به قدری بابت لطیفه هایش شهرت یافت که آثار جدی او تحت الشعاع آن قرار گرفته‌اند،^{۹۰} در صورتی که رسالات جدی او هم به نوبه خود، فراوان و با ارزشند.

شاعر عبدالرحمن مشفقی در حدود سال ۱۵۳۸ در بخارا دیده به جهان گشود، ولی گاهی نسبت مروی را پس از نام پدرش (که از مرو به بخارا آمده بود) بکار می‌گرفت. مشفقی تا سال ۱۵۶۱-۲ در زادگاهش بسر برد. در این زمان قصد سمرقند کرد و راهی آنجا شد، در سمرقند به مدت ۶ سال زندگی کرد. و در کتابخانه سلطان سعید به کتابداری اشتغال داشت و از این راه موفق شد تا به محافل درباری راه یابد. چنین می‌نماید که ورود وی به محافل درباری موفقیتی به دنبال نداشت. زیرا در سال ۱۵۶۷-۸ راهی دهلی می‌شود تا به دربار اکبر شاه مغول، - ممدوح در ۲ قصیده او - بپیوندد،^{۹۱} لیکن دهلی هم جای مناسبی برای او نبود و یکسال بعد به بخارا مراجعت نمود و در آنجا اعتباری در دربار عبدالله خان (۱۵۸۳-۱۵۹۸) به دست آورد. گفته میشود که عبدالله خان بدون بهجست شاعر، دست به هیچ کاری نمی‌زد و در هر کاری بهجست از شاعر اصل بود.^{۹۲} مشفقی در دربار عبدالله خان به مقام ملک الشعرایی رسید و به سال ۱۵۸۷-۸/۹۹۶ م. در شهر بخارا درگذشت.

مشفقی در اصل شاعر عشق و شور و احساس است. او غزل‌ها و قطعه‌هایی دارد که هم در قالب و هم در محتوی، به شیوه سنتی سروده شده‌اند. ولی مشفقی موضوع عشق را فراتر از آنچه معمول بود، به زندگی واقعی نزدیکتر ساخت. او همچنین رباعیات نغز و پرباری دارد. زبان شعری مشفقی روان و زود یاب است در آثار او تأثیر اشعار جامی‌پایه را می‌توان دید، مشفقی تعدادی قصیده هم سروده که روح و سبک سنتی در آنها جاری

است و این قصیده‌ها عمدتاً "در شرف نامه شاهی (یا عبدالله نامه) تالیف مورخ دربار عبدالله خان، یعنی حافظ تنش تحلی که جوان‌تر از او بود آمده است. اکثر این قصیده‌ها خطاب به عبدالله خان سروده شده‌اند، با این حال تعدادی از این قصاید نیز شخصیت‌های مهم و برجسته دیگر را مخاطب قرار می‌دهد. دیوان قصاید مشفقی حدوداً ۳۰۰۰ بیت دارد. قصیده شکایت از ظلم مهمترین قصیده اوست که به عبدالله خان تقدیم شده و در آن به فقر و بدبختی توده مردم اشاره می‌کند: او در این قصیده تقصیرات را به گردن وزیر غیرمسئولی می‌اندازد که توجهی به رفاه مردم نداشته و وقت خود را به شکمبارگی می‌گذرانده است.^{۹۳} در میان آثار مشفقی، دیوان هجویات (و یا دیوان مطائبات) او مکان شامخی دارد که، طبق تاریخ نامه، در سال ۸-۱۵۵۷ سروده شده است. اشعار این دیوان از محدوده دربار گذشت و از این راه مشفقی در اذهان مردم نقش قهرمان لطیفه‌ها را پیدا کرد اگر چه اکثر آثارش خلاف این مسئله را نشان می‌دهند.

خواجه حسن نثاری در تذکره خود از او بعنوان یک هجو پرداز زبردست یاد کرده و می‌گوید نظیر او را نمی‌توان سراغ یافت.

مشفقی اصولاً "یک شاعر درباری بود که از راه آثارش خدمتی به مردم نکرد، همانگونه که هلالی و یا بعدها سیدانسی اینکار را ادامه دادند. دیوان هجویات (یا مطایبات) او در بردارنده ۱۵۰۰ بیت و تا حدودی نثر می‌باشد. ولی قسمت عمده دیوان او متشکل از هجویه‌هایی است که اشخاص مختلف، و پیش از همه شاعران را، مورد هدف قرار می‌دهد. اهمیت این دیوان همچنین در گرو زبان بومی آن است که مشفقی با بکارگیری آن شعر خود را در خور فهم عوام می‌کند.^{۹۴} مشفقی استاد شعر بود و فن شعر را نیز به شاگردانش تعلیم می‌داد و^{۹۵} طبق اقوال مردم -نیره، دختر او نیز شاعری خوش قریحه بود؛ ولی تنها بخش‌های اندکی از سروده‌های وی برجای مانده است.^{۹۶}

قرن هفدهم

۱- چشم انداز تاریخی

مقارن حکومت عبدالله خان شیبانی (۱۵۸۳ - ۱۵۹۳)، وضع فرهنگی - اقتصادی کشور، توسعه قابل ملاحظه‌ای داشت، وی حکومت مرکزی و موقعیت دربار خود را با نگهداری

و حفظ روابطی حسنه با سلطان ترک، علیه دشمن مشترکشان (سلسه صفوی)، تثبیت کرد. عبدالله خان حتی هدایای اکبر شاه مغول، حاکم پرآوازه هندوستان را نیز می پذیرفت. با این وجود، پس از مرگ عبدالله خان، امپراطوری او دوباره به حالت نخست بازگشت و گسیختگی و نابسامانی بر آن چیره شد، و طی قرون هفدهم و هیجدهم سلطه خان بخارا به انحطاط گرائید^{۹۷} و روی هم رفته قدرت اربابان محلی افزایش یافت. عبدالؤمن، پسر عبدالله خان، پس از ۶ ماه حکمرانی، توسط رعیت های خود برکنار شد. شاه عباس در ایران از این موقعیت سود جست، شهر هرات و تمامی خراسان را از نو به تصرف خود در آورد. لیکن سرزمین خوارزم از این گیر و دار به دور بود؛ در پی این حملات، قزاقهای شمالی وارد پیکار شدند و رفته رفته سمرقند را اشغال کردند. امیران بخارا بر آن شدند تا تخت بی حاکم را به شوهر یکی از دختران عبدالله خان و اگذا بند که از خاندان اشترخانی بود؛ لیکن وی این پیشنهاد را نپذیرفت و عاقبت باقی محمد، یکی از دشمنان او، بر تخت حکمرانی تکیه زد و سلسله نو بنیاد اشترخانیان را تأسیس کرد، که تا پسنیمه قرن هیجدهم با حکومتی نه چندان آبرومندانه، دوام یافت. امام قلی خان (۱۶۱۱-۱۶۴۲) در ابتدای کار، جنگهای خونینی را با اربابان نواحی مختلف و قبایل بادیه گرد شمالی آغاز کرد، و سرانجام موقعیت خود را استحکام بخشید. تجارت و صنعت به واسطه تثبیت حکومت مرکزی، دیگر بار رونق می یابد، چنانکه سیدا در کتاب شهر آشوب ذکر می کند که در آن روزگار ۲۵۰ حرفه مختلف در بخارا وجود داشت. رونق دوباره تجارت و صنعت با توسعه نسبی شهرها و گسترش تجارت در سرزمین های دیگر، خصوصاً هندوستان و روسیه، همراه بود.^{۹۸}

در طول این دوره، در واقع دو مرکز سیاسی در قلمرو خان بخارا وجود داشت: نخست، شهر بخارا که مرکز حکومت خان بود و عموماً در قدرت خود، تا حدودی محدود بود؛ دوم، شهر بلخ که اداره آن توسط ولیعهد و یا اتلیک (یکی از سران ارشد نظامی) صورت می پذیرفت. با این همه، این موقعیت نسبتاً مساعد و مطلوب مدت درازی نباید و زمانی که زمام امور بدست جانشینان امام قلی خان افتاد، درگیری و برادرکشی بار دیگر در ظاهری نو پدیدار گشت. مغولان عالمگیر، چند صباحی بلخ را در اختیار خود داشتند، و خان خیره در سراسر پسنیمه قرن هفدهم با امیر بخارا در نبرد بود و

زبان‌های مادی فراوان و فقر مردم را به دنبال داشت. عبدالعزیز خان (۱۶۴۵ - ۱۶۸۰) نتوانست که نزاع موجود را فرونشاند و سرانجام تخت حکومت را به برادر خود، سبجان قلی خان، واگذار کرد. این تغییر و تحولاتی که بر تخت سلطنت و در حکومت اربابان کوچک صورت می‌گرفت معمولاً با بیرحمی و سنگدلی زیادی همراه بود. پدران به گمان اینکه، پسران در فکر سرنگونی آنها بوده و یا خواهند بود، به شکنجه و آزار آنها می‌پرداختند و از سوی دیگر پسران با قساوت و سنگدلی سر از تن پدر جدا می‌کردند. به دوران حکومت سبجان قلی خان، اربابان محلی از ناخوشنودی مردم استفاده کردند و به تدریج استقلال سیاسی، یافتند. در عهد زمامداری سبجان قلی خان جنگ و گریزهایی بین او و دشمنانش در جریان بود که البته این جنگ و ستیزها موجب گشت که وضع اقتصادی در پسنیمه قرن هفدهم، پس از یک جریان اقتصادی نیمه شکوفا در پشنیمه همان قرن، دچار رکود و خمودگی فراوانی شود. رشوه و فساد در کل دستگاه اداری رواج یافت. ملیحا در تذکره خود متذکر می‌شود که برای انجام یک کار اداری می‌بایست وجه گرانی پرداخت می‌شد. در عصر فرمانروائی سبجان قلی خان بحران موجود به اوج خود رسیده به منظور تهیه هزینه‌های گران جنگ و دربار پیشاپیش مالیات‌های هفت سال را جمع‌آوری کرده بود. کانالهای آبرسانی قابل استفاده نبوده و نیاز به بازسازی داشتند، زمین‌های وسیع همانند گذشته در دست زمینداران بزرگ و شیخ‌های پرنفوذ متمرکز بود. سیّدایادآور می‌شده که در این وضعیت، از سویی شهروندان به اطراف شهر متواری گشتند و از سوی دیگر کشاورزان به جهت مالیات‌های سنگین مجبور به ترک زمینهای زراعی خود شدند، به طوری که شهرها با انبوه گدایان روبرو گشتند.^{۹۹} برای مطالعه و بررسی تاریخی قرن هفدهم آسیای میانه می‌توان به دستور الملوک (تألیف خواجه سمندر ترمذی) که از منابع مهم تاریخی به شمار می‌آید مراجعه نمود. آشکار است که وضع وخیم سیاسی - اقتصادی در این عصر مانع توسعه فرهنگی می‌گشت. اواخر قرن هفدهم دوره رکود و انحطاط ادبی - به ویژه در شعر درباری - است. در این زمان بسیاری از نویسندگان و شاعران به منظور یافتن سرپناهی در شمال هندوستان، آسیای میانه را ترک نمودند.^{۱۰۰}

۲- ادبیات

سیک هندی در طول دهه ۱۶۲۰ - ۱۶۳۰ به آسیای میانه راه یافت اما تا نیمه قرن هفدهم فراگیر نشد. دشمنی و کشمکشی که میان سلسله اشترخانیان و مغولان عالمگیر جریان داشت، مانع نفوذ و گسترش سبک هندی گشت، که در این زمان شاه ایران، هرات و شمال افغانستان را در مدتی طولانی به تصرف خویش درآورد.

بسیاری از شاعرانی که در دربارهای اشترخانیان به سر می بردند در هر دو کانون فرهنگی آن عصر یعنی بخارا و بلخ (که حدود ۳۰ تن از آنها، تنها در دربار «عبدالعزیزخان» اقامت داشتند) - به سرودن شعر مشغول بودند.^{۱۰۱} برای مطالعه و بررسی ادبیات قرن هفدهم، مطالب ارزنده و مفیدی در تذکره مذاکرالاصحاب تألیف ملیحای سمرقندی^{۱۰۲} به سال ۱۶۹۲، یافت می شود. مؤلف این تذکره، ملیحای، اسامی ۱۵۰ شاعر و نویسنده را که در آن زمان در ایران و آسیای میانه می زیستند، ذکر می کند؛ و افزون بر این تذکره مطربی نیز درخور توجه است، زیرا شاعران مورد بحث آن، از خانواده صنعتگران، مانند باقی کفاش، زرخشی ترکستانی، و یا شاعرانی از صنف آهنگرا، نساجان، خیاطان و جز آنها، می باشند.

عبیدالله نامه و اثر تاریخی میرمحمد امین بخارایی^{۱۰۳} از دیگر آثار مهم این عصر می باشند. همچنین با مراجعه به سایر رسالات تاریخی، مانند عبدالله نامه (یا شرف نامه شاهی)، نوشته حافظ تنش بخارایی که در برگیرنده تاریخ فرمانروایی عبدالله خان است می توان به مطالب مهم و ارزنده ای دست یافت. سایر نوشته های ممتاز تاریخی عبارتند از، تاریخ مقیم خانی (تألیف «محمدیوسف منشی»^{۱۰۴} به سال ۱۱۱۶/۵-۱۷۰۴) و رساله تاریخی سید راقم (تألیف میرسید شریف راقم سمرقندی^{۱۰۵} به سال ۱۱۱۳/۲-۱۷۰۱).

به روزگار فرمانروایی امام قلی خان که جنگ های فتودالی در محلات کاسته و شرایط اقتصادی مطلوبی ایجاد شد، وضع فرهنگی نیز تا حدودی بهبود می یابد، و میرزایف گسترش روابط فرهنگی میان آسیای میانه و ایران را به خصوص ناشی از این امر می داند.^{۱۰۶} مع هذا این گسترش فرهنگی فقط تا دهه ۱۶۶۰ به طول انجامید.

در ادبیات قرن هفدهم، دو شیوه و بینش ادبی وجود داشت که به موازات یکدیگر در جریان بودند (شعراصفانی به متها درجه خود رسید و سبک هندی آثار همه گویندگان را بکلی زیر نفوذ خود درآورد).

روی هم رفته میراث ادبی برجای مانده از قرن هفدهم عموماً به قلم نویسندگان غیر درباری (یعنی صنعتگران و طلاب مدارس مانند سید، فطرت، محمد امین سرافراز، ملیح، شاکر، سادات و سایرین) می‌باشد. در این دوره، گویندگان ازبک نیز (از جمله مشرب نمگانی و توردی فراغی) در کنار شاعران تاجیک به سرودن شعر اشتغال داشتند؛ توردی فراغی بی‌عدالتی خان و زندگی بی‌بند و بارش را محکوم کرده و خواهان سرنگونی وی شد،^{۱۰۸} از سوی دیگر مشرب نمگانی لبه تیز انتقادش را متوجه کیشمردان ساخت و در پی آن به قتل رسید.^{۱۰۷}

در قرن هفدهم در جریان ادبی مشخص ادبیات غیر درباری (یا طبقه اصناف) و ادبیات درباری که بر روی هم هیچ اثر ارزنده و برجسته‌ای از آن در دست نمی‌باشد،^{۱۰۹} ایجاد گشت و در خصوص شعر عارفانه هم باید گفت که در کل اثر ارزشمندی موجود نیست.

از میان شاعران اصنافی باید «فطرت زردوز سمرقندی» را در عین کم آوازی، در ردیف سید، به شمار آوریم، فطرت که نام اصلی او سیدکمال می‌باشد،^{۱۱۰} در شهر بخارا پیشه زری‌دوزی داشته بین سالهای ۱۶۸۵ و ۱۶۸۸ از بخارا به سمرقند آمده بود. عیدالله نامه نقل می‌کند که «فطرت هرگز در صدد ملاقات با حاکمان دربار نیامد». ^{۱۱۱} از آثار مانده او، می‌توان به مثنوی رماتیک و صوفیانه گازرپسر (یا طالب و مطلوب) که طبق گفته خود شاعر در مقدمه ارتباط بس نزدیکی با فولکلور دارد، اشاره نمود. سایر آثار برجای مانده او عبارتند از هجویه‌ای که ملیحاً در تذکره خود آورده است و چندین غزل، که در تذکره‌های مختلف به عنوان نمونه یاد شده‌اند.^{۱۱۲} سروده‌های «فطرت» آینه روشنی است که در آن بینش و افکار صنعتگران خود و نگرش آنها به طبقات حاکم منعکس می‌باشد.

وی در اشعار خود از کیشمردان به گونه‌ای دیگر سخن می‌گوید^{۱۱۳} و موضوع‌های ضد - فتودالی در آنها گنجانیده است. آنچنان که در مثنوی گازر پسر حاکم را شخصی کودن و بی‌رحم و برخلاف آن، پسر گازر را بسیار محبوب و دوست داشتنی تصویر کرده است. دیوان فطرت به سال ۱۹۱۷ در شهر تاشکند انتشار یافته است.

از بین گویندگان و نویسندگان بسیار این دوره، باید ذکر ی از محمد بدیع ملیح سمرقندی

(متولد به سال ۱۶۴۹) به میان آید، می‌گویند که ملیحا با پدر خود عهد بست تا هرگز قصیده‌ای در مدح اشخاص صاحب مقام و با نفوذ نسراید و بدین نحو از سوی پدر اذن شاعری یافت. ملیحا گذشته از تألیف و تصنیف، شعر نیز می‌سرود؛ البته اشتها را و بیشتر به خاطر نوشتن تذکرهٔ ارزنده و سودمندی است که حاوی اطلاعاتی در خصوص سیدا و چندین نویسندهٔ کم اعتبار که نام آنها - در حقیقت به عمد - در تذکره‌های دیگر نیامده است، می‌باشد.

ملیحا عهده‌دار گردآوری تذکرهٔ ادبی عصر خود گشت و از این رو بر آن شد تا با هر نویسنده و شاعری شخصاً ملاقات کند. بنابراین سمرقند را به قصد بخارا ترک گفت و پس از آنجا رهسپار ایران گشت. وی در ایران به مدت سه سال به عنوان فرستادهٔ خان اقامت داشت. او تذکرهٔ خود را به سال ۱۶۹۲ به پایان رسانید، و در آن شرح حال ۱۶۶ شاعر هم عصر را که در آسیای میانه و ایران می‌زیسته‌اند، آورده است، و افزون بر این شرح مختصری هم دربارهٔ ۱۷ شاعر دیگر در تکمله آمده است. ملیحا شاعران مقلد و منتحل را دوست نمی‌داشت و برخلاف این شاعران بلند پایه و نیک طبع را بسیار می‌ستود. ارزش فوق‌العادهٔ تذکرهٔ ملیحا در این است که محتوی اطلاعات فراوانی می‌باشد که آنها را بی‌واسطه از نویسندگان و گویندگان مورد بحث جمع‌آوری کرده است.

محمد امین سرافراز (متوفی سال ۱۶۸۸ - ۹) از دیگر نویسندگان قابل ذکر قرن هفده میلادی است. ملیحا در تذکرهٔ مذاکر الاصحاب از ذهن قوی و خلاق او یاد کرده است. در نهایت تأسف باید گفت که دیوان سرافراز تاکنون به دست نیامده، لیکن غزلهایی که از وی در تذکره‌های متعدد قرن هفدهم و هیجدهم آمده نشانگر طبع والا و دست توانای وی در شاعری است.^{۱۱۴}

استاد ملیحای سمرقندی، یعنی لطف‌الله شاکر،^{۱۱۵} در جمع شاعران برجسته و محققان پرآوازه جای می‌گیرد، در حالیکه از خواجه سمیع سادات (وفات در پایان قرن هفدهم) که شاعری پرکار بوده فقط اشعار اندکی برجای مانده است و با توجه به این اشعار اندک می‌توان در مورد طبع شعری او قضاوت کرد.^{۱۱۶} آثار میرمحمدشریف (متوفی بسال ۸ - ۱۶۹۷) تا به امروز برجای مانده است، لیکن اشتها را و بیشتر مدیون تحقیقات ادبی اوست نه اشعار او که نه در محتوی و نه در قالب، سخن تازه‌ای ندارد.^{۱۱۷} عینی هم در

نمونه ادبیات تاجیک توجه خاصی به شوکت محمد اسحاق بخارانی مبذول داشته است. شوکت از شاعران طبقه اصناف (یا پذیر درباری) بوده، ولی در شعرا و زندگی عامه مردم منعکس نشده است، او بخارا را به قصد اصفهان ترک گفت و در پایان قرن هفدهم در همان شهر چشم از جهان فرو بست.^{۱۱۸}

وی آخرین الگوی شاعران عثمانی بود، بویژه قوجه راغب پاشا (متوفی بسال ۱۱۷۶/۱۷۶۳م) و معاصران وی، که هنوز در ادبیات فارسی به دنبال مطلوب خود می‌گشتند.

الف - شعر اصنافی (یا صنعتگران شهری)

بی. ای. برتلس برای نخستین بار، به نکته جالب توجهی اشاره کرده است و آن اینکه در آغاز قرن شانزدهم، نمایندگان طبقه متوسط اجتماع، یعنی صنعتگران، خوانندگان دوره گرد و جز آنها پا به عرصه ادبی گذاشتند و شعر صوفیانه همواره در جریان نبوده است.^{۱۱۹}

این موضوع بعدها بوسیله بولدورف در ویژه‌نوشتی پیرامون «واصفی»^{۱۲۰} و نیز بوسیله میرزایف در رساله‌ای پیرامون سیداکسترش یافت.^{۱۲۱} واصفی در «بدایع الوقایع» خود، سند بسیار ارزشمندی از این جریان ارائه داده و در حقیقت واصفی و سیدا بودند که به نحو احسن، مشارکت فعالانه شهروندان ساده را در عرصه ادبی نشان داده‌اند. میرزایف متذکر می‌شود که افکار ضد- فئودالی بطور فزاینده‌ای در جمع صنعتگران و دیگر طبقات پائین اجتماع، نمایان می‌گردد.^{۱۲۲} ما همچنین بواسطه گزارشهای کوتاه به سوابق صنعتگران سخنور و ادیب این قرن دست می‌یابیم، بعنوان نمونه می‌توان از مفلسی (یا زاری) نام برد که با بهره‌گیری از موضوعات جدیده خصوصاً فقر و تنگدستی توده‌های کثیری از مردم را نشان می‌دهد. بنا به گفته خواندمیر و نوایی، این شیوه نوظهور در شعر، احتمالاً به وسیله سیفی بخارایی (متوفی به سال ۱۴۹۵ م. یا ۴ - ۱۵۰۳ م.) بنیان نهاده شد که برای نخستین بار در شعر به اصناف گوناگون پرداخته است.^{۱۲۴}

بدایع الوقایع واصفی وصف روشنی، از جریان گسترش این شیوه در شهر بخارا ارائه داده است. شاعران، در دربار امیران گرد نمی‌آمدند، بلکه محل اجتماع آنها بازار، و

حجره‌های مدرسه بود. نوایی و جامی هم در تذکره‌های خود اشارتی به این جریان دارند، هر چند که این دو شاعر، به واسطهٔ جانبداری از طبقات حاکم، نظر مساعدی به این شاعران بی‌سواد نداشتند.^{۱۲۵}

بنایی نیز دربارهٔ سطح فرهنگی رو به گسترش تعداد کثیری از شهروندان که خود نیز از ایشان بود مطالبی نوشته است. ادبیات طبقه اصناف پیوند نزدیکی با سنت‌های ادبی فارسی - تاجیک، بویژه سنت‌های شعری دارد؛ لیکن خصوصیات مربوط بخود را دارد - به خصوص موضوعات نوینی که در غزلیات توسط سیفی (قرن پانزدهم)، واصفی (قرن شانزدهم) و عمدتاً سیدا بکار رفته است. اشعار گویندگان این شیوه با عقیده و افکار طبقات متوسط شهری آمیخته است، که این اشعار ویژگی‌های سبکی را در بر دارند.

تمایل به گفتن واقعیت‌های جهانی در مضامین و صور شعری، دوری گزیدن از اشعار مصنوع و متکلف درباری و تمایل به سلامت و روانی زبان و این گفته با تجزیه و تحلیل واژگان بدایع الوقایع واصفی به اثبات می‌رسد.^{۱۲۶}

شعر اصنافی (یا غیردرباری) بار دیگر در قرن هفدهم شکوفا گشت^{۱۲۷} و نمایندهٔ برجسته و ممتاز این شیوه سیدا می‌باشد که خود از طبقهٔ اصناف بود. دیگر نماینده این طرز ملهم می‌باشد که از صفات نیک و پسندیدهٔ او، می‌توان به گفتهٔ میر محمد امین بخارانی اشاره نمود که یادآور شده است «ملهم در پی خدمت کردن به حاکمان و امیران نبود... و هیچگاه بر آن نشد تا شعر خویش را بفروشد».^{۱۲۸}

شعر درباری بر روی هم اهمیت خود را از دست داده بود. تنها شاعرانی که در دربار باقی مانده بودند، مدیحه‌سرایانی بودند که جز مدح و ستایش ولی نعمت خود، کار دیگری نمی‌دانستند. و قصاید مدحی آنان مملو از استعاره‌های کهنه و عاری از طراوت بود. با این همه، حتی همین مدحیات نیز از رونق و انتشار باز ماندند و در دههٔ ۱۶۸۰ که شمار زیادی از گویندگان درباری به سبب وضع ناپایدار سیاسی - اقتصادی، دربار را ترک گفته و به خارج (عموماً به هندوستان) رفتند، این شیوهٔ شعری تقریباً متروک ماند.^{۱۲۹}

ب - سیدا/ نسفی

بزرگترین شاعر قرن هفدهم، میر عابد سیدانسی - همین طور نزد معاصران خود^{۱۳۱} - که

نخستین شاعر در دفاع از مردم ستمدیده، و پیشتازترین شاعر در مخالفت با رژیم خان بود،^{۱۳۲} و علت بی توجهی اغلب تذکره نویسان به این شاعر گرانقدر نیز در این نکته نهفته است. چه گردآورندگان آنها بیش از هر چیز وابسته به دربار و دستگاه حاکم بودند، صدرالدین عینی بخش عمده‌ای از نمونه ادبیات تاجیک^{۱۳۳} را به او اختصاص داده است. میرزازاده در رساله‌ای با عنوان سیدا و میرزایف در یک ویژه نوشت^{۱۳۴} دیگر به بررسی مفصل زندگی و آثار او پرداخته است.

سیدا، مهمتر از موارد یاد شده، نماینده کامل بهترین شیوه‌های شعر اصنافی بود که مضامین اجتماعی مشخصه آن بوده و برای توده کثیری از شهروندان که سیدا محبوبیت و اعتبار فوق العاده‌ای در میان آنها داشته، سروده شده است. او از این نظر، پیرو سیف بخارایی^{۱۳۵}، «شاعری که هیچ‌گاه برای باریافتن به دربار خان دارالاماره‌ها تلاش نمی‌کرد و به تکه نانی که روزی او بود قناعت می‌کرد»^{۱۳۶} بود. وی همچنین تحت تأثیر صائب قرار داشت: اگرچه از او به بدی یاد می‌کرد.

سیدا در نصف (کرشی کنونی) متولد شد ولی در بخارا زیست. درباره زندگی او اطلاعات اندکی موجود است. میرزایف با مراجعه به منابع گوناگون، چنین برآورد کرده که او در پایان پیشنیمه قرن هفدهم به دنیا آمده است.^{۱۳۷} او تا دهه ۱۶۷۰ با حمایت صنعتگران شهر بخارا به زندگی و تحصیل خود ادامه داده و بیشتر آثار خود را در دوره‌ای نسبتاً آرام نوشته است. وی سپس به دیدار تنی چند از حاکمان رفت تا مشوق و پشتیبانی بیابد. اگرچه او برای این حاکمان شعر سرود، ولی اشعار وی هرگز ماهیت قصاید معمول را که به دربارگی و مداحی می‌پرداختند، نداشت. با این وجود، سیدا توجه چندانی به این بخش از کارش نشان نمی‌داد، و بیدرنگ دریافت که اگر متکی به مردم باشد، دیگر نیازی به لطف و کرم امیران ندارد. او از رنج و عذاب‌هایی که پشت سر گذاشته بود، به تلخی یاد کرده است. او برای گذران زندگی خود - احتمالاً در دوران کهولت - به ناچار به پیشه بافندگی روی می‌آورد، ولی با تمام این سختی‌ها آزاده زیست و نزد امیران سر تعظیم فرود نیاورد. سیدا به روزگار فرمانروایی عبیدالله خان (در میان سالهای ۱۷۰۷ و ۱۷۱۱)^{۱۳۸} در نهایت فقر و تنگدستی چشم از جهان فرو بست.

سروده‌های وی در مقایسه با شعر رایج آن عصر، از جهات بسیاری، تفاوت داشته،

چنانکه روح مردمی در آنها عجین گشته است. زبان شعری او به لهجه بومی (بخارا) نزدیک بوده و ضرب‌المثل‌های عامیانه به حد وفور در غزل‌های او یافت می‌شوند، و از سوی دیگر به مثل‌هایی بر می‌خوریم که زائیده طبع شاعرند. سیدا موضوعات اجتماعی را بیش از گذشتگان در اشعار خود منعکس نموده است: بنابراین داستان بهاریات او (که به حیوانات نامه نیز معروف است) آینه روشنی از طرز فکر اقشار مختلفی است که در اجتماع آن روزگار می‌زیستند، این داستان از نظر قالب شعری هم در خور توجه است. زیرا شاعر در همه ۱۸۴ بیت آن، یک قافیه را آورده است. شیوه نگارش بهاریات مورد تقلید داستان‌پردازان بعدی قرار گرفت.^{۱۳۹} او در غزل‌های گوناگونش آشکارا به طرح و بیان نظرات اجتماعی خود پرداخته، بعنوان مثال می‌گوید: امیر باید به این نکته توجه داشته باشد که اساس اجتماع را مردم فعال و زحمتکش تشکیل می‌دهد. بی‌نظمی و نابسامانی کشور و مقصران اصلی آن طبقات ممتاز - دیگر موردی است که او بدان اشاره نموده است. سیدا از تجزیه شدن کشور به نواحی نیمه مستقل، سخت در رنج بوده، از همین رو خواهان یک حکومت مرکزی نیرومند بود که مانند گذشته اقتصاد پر رونق و شکوفایی در آن جاری باشد. مهاجرت اجباری نخبگان، مستعدان، محققان و هنرمندان برجسته به خارج از کشور که در اثر وضع بد اقتصادی و سیاسی کشور روی داده، موردی است که از آن به تلخی یاد کرده است.

موارد یاد شده، از جمله موضوعات مهمی بود که سیدا در اشعار خود به آنها توجه کرده است. او حتی در غزل‌های غنایی خود نیز، موضوعات اجتماعی را از نظر دور نداشته و به بیان آنها پرداخته است. غزل‌های او (که نسبتاً طولیند)^{*} در نظر سخن‌شناسان معاصر، قدر و کمالی داشته، چندان که یکی از این سخن‌شناسان، به نام میرمحمدامین بخارایی در عبیدالله نامه خود می‌گوید: سیدا ملک الشعراء بخارا بود.^{۱۴۰}

سیدا بخش مهمی از آثارش را به مثنویهایی اختصاص داده که ارباب اصناف مختلفی چون قصایی، خبازی و... به نظم در آمده‌اند، و همه آنها گویای این حقیقتند که او برای کارگران و زحمتکشان ساده احترام و ارزش فراوانی قائل بوده است. او برخلاف سنت

*. غزل‌های او قدری بلند سروده شده - دارای ۲۶ بیت می‌باشند.

رایج مطالب قصیده را در قالب مثنوی بیان کرده است. ولی در هیچ کدام از آنها به مدح حاکمان و یا رجال درباری نپرداخته، بلکه طبقه اصناف را مورد ستایش خود قرار داده است. مثنویهای مذکور به جهت داشتن اصطلاحات و تعبیرات پیشه‌وران و وصف‌های دقیق از صنف‌های متعدد جالب توجه‌اند.^{۱۴۱}

سرانجام باید از مخمسات سیدا یاد کرد. او مخمس‌هایی در تضمین از شعر حافظ، جامی و معاصر خود بیدل^{۱۴۲} و گویندگان نامی دیگر سروده است.

نظام اخلاقی و تربیتی پیشینیان نیز، جایگاه ویژه‌ای در آثار شاعر دارند، چنانکه او فساد رایج در کشور را نکو هیده و نقش مهم کار و کوشش را در راه ترقی و اعتلای بشر ستوده است. او مواردی چون، زمامت و دوستی، کانون خانواده، تربیت فرزند، وفاداری به عهد، و راستگویی را بسیار محترم می‌شمرد.

طبق گفته ملیح‌ا، سیدا در روزگار خود نیز از آوازه و محبوبیت فراوانی برخوردار بوده (به طوری که، هر کسی اشعار او را می‌دانست) و شاگردان و پیروان زیادی داشته است. اگرچه او در آغاز به شیوه شاعران پیشین نظر داشت، لیکن آثار جدید و تازه‌ای خلق نمود و علی‌الخصوص مفهوم و جان تازه‌ای به صور سنتی شعر داد که در اثر تکرار بی‌لطف و روح شده بودند. زبان او که تأثیر گویش مردم بخارا در آن منعکس می‌باشد، نزدیک به لهجه بومی است. سیدا دقت خاصی مبذول می‌داشت تا ترکیب و نحو زبان را فدای قافیه نسازد، و علاقه فراوانی به آوردن اصطلاحات و تعابیر زنده زبان نشان می‌داد. او به خاطر توسعه بخشیدن به شعر اصنافی (غیر درباری) شایسته نیکنامی و افتخار است، چنانکه می‌توان گفت به جهت گشودن دریچه‌های تازه در این شیوه و بخشیدن ابعادی خاص به آن بنیان یک مکتب نوین را در ادبیات ریخت.

از قرن هیجدهم تا اشغال آسیای میانه توسط روسیه تزاری

۱ - چشم انداز تاریخی

این دوره یکی از بدترین ادوار تاریخی آسیای میانه بود. عییدالله خان (۱۷۰۲ - ۱۷۱۱) نتوانست زمام امور را به دست گیرد و سرانجام به وسیله اربابان فئودالی از اریکه قدرت به زیر آمد. جانشین او هم وضع چندان مطلوبی پیدا نکرد. نادرشاه افشار (۱۷۳۶ - ۱۷۴۷).

از ضعف و ناتوانی خان ابوالفیض^{۱۴۳} (۱۷۱۱ - ۱۷۴۷) بهره جست و در سال ۱۷۴۰ به آسیای میانه تاخت و بدون کوچکترین مقاومت و پایداری از جانب مردم، نظام خان سالاری بخارا را به قلمرو متبوع خویش درآورد و از آن پس بخارا تحت استیلای حکومت ایران در آمد. به فرمان نادر شاه، تخت فرمانروایی به عضوی از خاندان ازبکی منفیتیان، اتلیق محمد رحیم (۱۷۵۳ - ۱۷۵۹) که به فرمان او خان و دو پسرش به قتل رسیده بودند، واگذار شد و او با عنوان امیر، امور حکومت را به دست گرفت. امیر محمد رحیم مؤسس سلسله منفیتیان شد و از طریق او بود که نظام خان سالاری بخارا زیر نفوذ و حاکمیت سلسله منفیتیه که تا سال ۱۹۲۰ بر اریکه قدرت بود در آمد، و در سال ۱۹۲۰ انقلاب مردم بخارا به حکومت و اقتدار ۱۷۳ ساله این خاندان پایان بخشید و آخرین عضو آن را برکنار کرد. این سلسله در طول زمامداری خود نتوانست حاکم نیرومند و مقتدری به استثنای «شاه مراد» (۱۷۸۵ - ۱۸۰۰) پیروارند^{۱۴۴} این امیر (شاه مراد)^{۱۴۵} که تا حدودی توانایی اداره مملکت را داشت، مبادرت به اصلاحات خاصی کرد. او همچنین تا حدودی زمینهای بایر را آباد و مشروب ساخت، و مالیاتهای مختلفی را که رقم آنها به خصوص در دوران حکومت پدرش، دانیال بی، بی سابقه شده بود از میان برداشت و همین اقدامات پسندیده به اعتبار و نیکنامی او انجامید. علاوه بر این، وی چندین تحکیم سیاسی به عمل آورد که طی آن سه قلمرو مرکزی، مطلقه و فتودالی در آسیای میانه به وجود آمد که از این قرارند: نظام امیر سالاری بخارا، و قلمروهای خان نشین «خیوه» و «قوئند».^{۱۴۶} اگر چه در زمان حکومت او، هنوز چندین قلمرو مستقل و نیمه مستقل کوچک، از جمله شهر سبز و قلمرو کنونی بدخشان وجود داشتند، لیکن وضع حکومتی مطلوب تراز زمامداران پیش و پس از او بود. از سوی دیگر، به دوران زمامداری او بود که امیر سالاری بخارا به کلی اختیار سرزمین واقع در کرانه غربی آمودریا و چندین خان نشین نیمه مستقل ازبک را، مانند اندخانی، میمنه، آقچه و جز آن، از کف داد و این سرزمین ها به تدریج تابع قدرت مرکزی افغانستان شدند که در آن ایام رو به رشد بود. با این همه، قلمرو شاه نشین قندوز که وسعت و حدود قابل توجهی داشت، تا اواسط قرن نوزدهم به چنگ افغان ها نیفتاد. سید امیر حیدر (۱۸۰۰ - ۱۸۲۸)، جانشین شاه مراد، در اعمال سیاست مرکزی امیران قبل از خود ناتوان بود و نمی توانست این سیاست را دنبال کند.

پیشنیمه قرن نوزدهم مصادف است با نزاع سخت و طولانی بین ۳ سرزمین خان‌نشین. از این رو، به عنوان مثال، نصرالله (۱۸۲۶ - ۱۸۶۰) ۳۲ بار به قلمرو شهرسبز حمله ورگشت و سرانجام در سال ۱۸۵۶ به آن دست یافت. این حاکم (که به امیر قصاب مشهور بود) همچنین به سبب کشتن دو برادر خود برای دستیابی به تخت سلطنت رسوای عام و خاص گشت؛ و گذشته از این پس از تکیه زدن بر تخت حکمرانی، روزانه ۵۰ الی ۱۰۰ تن از مردم را به قتل رساند که این کشتار و قتل عام تا یک ماه به طول انجامید.

در سراسر این دوره ظلم مضاعف اربابان و تمرکز فزاینده نیروی روحانیت جریان یافت. هنگامیکه نفوذ روحانیون افزایش یافت، زمین‌های مزروعه به تدریج به وقف واگذار شدند و در اختیار ملاکان قرار گرفتند. طبق گفته وامبری در پسنیمه قرن نوزدهم هنوز ۲۰۰۰۰ غلام و بنده در آسیای میانه وجود داشت^{۱۴۸}. تولید بر مبنای کار صنعتگران مستقل و زراعت کشاورزان وابسته به ارباب استوار بود^{۱۴۸}؛ از سوی دیگر آسیای میانه در پسنیمه قرن هیجدهم شاهد اقتصادی پر رونق و شکوفا بود، به طوری که نیروی تولید در حال افزایش و شهرنشینی رو به گسترش بود، و افزون بر این روابط اقتصادی این سرزمین با چند ناحیه دیگر توسعه یافت، به نحوی که تأثیر بازار جهانی به شدت احساس می‌شد.^{۱۴۹}

تجارت به ویژه با کشور روسیه، افزایش می‌یافت. در ابتدای سال ۱۷۱۶ ابوالفیض خان فرستاده‌ای به مسکوروانه داشت تا به یک توافق تجارتي دست یابند و از سوی دیگر پطرکبیر، سفیر خود را به نام فلوریو - بنه ونی به بخارا گسیل داشت. با این وجود روابط آسیای میانه با روسیه تا دهه‌های آخر قرن هیجدهم که مناسبات سرمایه داری در اقتصاد روسیه رشد می‌نمود، به طور جدی گسترش نیافت.^{۱۵۰}

همه ۳ قلمرو عمده خان‌نشین در آسیای میانه با اکثریتی از مردم ازبک و نیز اقلیتی از مردم تاجیک که عمدتاً در شهرها به تجارت و صنعت اشتغال داشته و یا در مناطق کوهستانی به سر می‌برند،^{۱۵۱} تشکیل می‌گردید. همچنین در میان جمعیت این سه خان‌نشین، مردمی از طوایف ترکمن، قرقیز و قزاق یافت می‌شد.

*. ولی بردگان نقش مهمی در اقتصاد آسیای میانه نداشتند.

در فرهنگ روزمره، زبان تاجیک (که زبان رسمی بود) همپای زبان عربی (که زبان رایج و اصلی مدارس بود) تکلم می‌شد و بر روی هم زوال و انحطاط فرهنگی ادامه داشت به گونه‌ای که تحقیقات تازه‌ای به عمل نیامد و آداب مذهبی کهن مهجور ماند. تنها مبحث معارف و الهیات (مطالعه تفاسیر کتب مقدس) توسعه و گسترش یافت،^{۱۵۲} و در مدارس نیز فقط اصول دینی و تعالیم مکتبی قرون وسطی آموخته می‌شد. غفلت و بی‌خبری دانشمندان آن عهد، در پندار متداول آن ایام مشهود است که می‌گوید: «اگر چه در سرتاسر جهان پرتو خورشید از آسمان بر زمین می‌گسترده؛ لیکن در بخارا، این نور زمین است که بر آسمان می‌گسترده. زیرا در بخارا پیکرهای مطهر زیادی در خاک خفته‌اند».^{۱۵۳} آیین‌های فرهنگی به کلی از میان نرفتند،^{۱۵۴} بلکه در آثار نویسندگان نامی تاجیک و مؤلفان و گویندگان برجسته فارسی برجای ماندند. این سنت‌ها در میان توده‌های انبوه مردم قدر و مقامی داشته و رایج بودند، و نیز در تعابیر حافظان سینه به سینه به نسلهای بعدی انتقال می‌یافتند. این سنت فرهنگی در اشعار عامیانه نیز که با مدحیات مرسوم دربار و اشعار صوفیانه محافل رسمی به کلی تفاوت داشت، تداوم یافت.

۲- ادبیات

با این که تحقیقات و بررسی‌های ناچیزی در زمینه ادبیات تاجیک در طول قرن هیجدهم و پیشینمه قرن نوزدهم به عمل آمده است.^{۱۵۵} با این وجود می‌توان گفت که این دوره ادبی در کشاکش وضع زیان بار اقتصادی، جنگ‌های پیاپی و تعصبات مذهبی با زوال پیوسته‌ای همراه بود. در این عصر، فی الواقع ادیب و گوینده ممتازی که شایان ذکر باشد وجود ندارد، و البته بر آن نیستیم که بگوییم ادبیات تاجیک در این دوره به کلی از میان رفته و ناپدید می‌گردد، هنوز شاعران زیادی بودند که شعر می‌گفتند، تذکره‌هایی متعدد و گلچین ادبی صدرالدین عینی، گواه این ادعا می‌باشند. شمار کثیری از گویندگان هم در خدمت طبقات حاکم بودند و طبق خواسته آنان پندارهای صوفیانه را در اشعار خود منعکس می‌ساختند تا عوام را بفریبند و در جهل و فرمانبرداری از دستگاه حاکم نگهدارند.

شعر صوفیانه هم، جوهر اصلی خود را که مخالفت با خشک اندیشی بود، از دست داده و برعکس مروج آن گشته بود. غزل‌ها و مناجات‌نامه‌های سستی به شیوه عارفانه پدید آمدند و در کنار آن شاعران حلقه بگوش دربار، محض خاطر تفریح و خوش‌گذرانی امیر و رجال درباری، اشعار مستهجن فراوانی گفتند.^{۱۵۶} شعرای مردمی فرصتی برای آزمودن طبع خود نمی‌یافتند، و بنابراین اشعار آنها تأثیر و بازتاب چندانی نداشت ولی بدون تردید می‌توان گفت که طی این دوره تا حدودی هم ادبیات ممتاز و عالی وجود داشته^{۱۵۷} که متأسفانه اثری از آن باقی نمانده است.

از میان شعرای این عصر باید نخست به دو شاعر مقیم هندوستان یعنی بانوی شاعر زیب النساء^{۱۵۸} و سپس شاعر برجسته عبدالقادر بیدل که آثارش تأثیر عمیقی در سراسر قرن هیجده و نوزده بر ادبیات تاجیک گذاشت، اشاره نمود.

زیب النساء دختر اورنگ از بانوان شاعری است که پیش از این پرفسور هرمان - اته از استعداد و ذوق سرشار او یاد کرده است. او شاهدختی بود که به ناگزیر در کنج خلوت اوقات خود را صرف خواندن اشعار عربی و تاجیکی می‌نمود. وی سراینده دیوان اشعاری است که در آن مخفی تخلص می‌گزید. شاعر این دیوان عقاید مترقی و والایی را مانند: مخالفت با ظلم و تعدی به مردم بی‌گناه و اشاره نمودن به فقر و گرسنگی آنان، محکوم ساختن عوام فریبی روحانیون و به ویژه بردگی زنان، را منعکس نموده است. او عقیده بس جالبی در مورد محتوی و ظاهر ادبی اظهار داشته و معتقد بود که نوشته ادبی باید در ظاهر آراسته و در باطن پرمغز باشند.

گرچه نام زیب النساء به ندرت در تذکرها یاد شده، ولی در سایه مضامین نوع دوستانه که در آثار خود گنجانیده، شعر او تا به امروز در اذهان مردم زنده مانده است.^{۱۵۹} دوران زندگانی این بانوی فرزانه شعر را معمولاً بین سالهای ۱۶۳۹ و ۱۷۰۲ می‌دانند، ولی باور «خالده عینی»^{۱۶۰} بر این است که اطلاعات دقیق‌تر در تذکره سیرالمآخرین که سال تولدش را ۱۶۴۳ و وفاتش را ۱۷۲۱ نوشته، درج گشته است. زیب النساء به زبان عربی و تاجیکی اشعار غنایی قابل توجهی سروده که گلچینی از آنها به تصحیح س. جوهرزاده در سال ۱۹۴۰ و نیز به کوشش نامبرده و الف - صدقی بار دیگر در سال ۱۹۵۸ انتشار یافته است.^{۱۶۱}

آثار و احوال پیدل در بخش بعدی کتاب سورد بررسی قرار می‌گیرند. از گویندگان و مؤلفان پیشنیمه قرن هیجدهم تنها اسامی انگشت شماری در دست می‌باشد، زیرا به نظر می‌آید که این دوره بی‌اندازه عقیم بوده است. یکی از نمایندگان ممتاز شعر صوفیانه در این عصر، صوفی‌الله یارکته فرغانی (متوفی به سال ۱۱۳۶/۴ - ۱۷۲۳) می‌باشد که در محافل رسمی برجسته و سرشناس بوده و آثار قابل توجهی داشته است. او در اشعار عرفانی خود که به دو زبان تاجیک و ازبک سروده شده‌اند، خواننده را به بی‌توجه بودن به ظواهر فریبده دنیا و ترک حیات دنیوی تشویق و ترغیب می‌کند. خود در باطن از اسلام تبعیت می‌کرد و در ظاهر به آداب صوفیانه عمل می‌نمود. از شاعران صوفیه همچنین باید از «ایشان ملا» (متوفی به سال ۱۲۱۲/۱۷۹۸) که آخوند مدرسه بخارا بود، نام برد.

در پس‌نیمه این دوره وضع ادبی تا حدودی به واسطه رشد و گسترش شعر تاجیک در دربار خان قوقند (دومین کانون شعر تاجیک در آسیای میانه) دستخوش دگرگونی گشت. از سال ۱۸۰۰ - ۱۸۲۵، دوران حکمرانی عمرخان، حدود یکصد شاعر در دربارخان به سر می‌بردند^{۱۶۲} و چند صباحی شهر بخارا مقام خود را به عنوان یگانه کانون فرهنگی از دست داد. و پس از شهر قوقند در جای دوم قرار گرفت. شهر قوقند حتی برای گروهی از گویندگان بخارایی، مانند حاذق، مجرم، کاشف و دیگران سرپناهی شده بود. شاعران قوقندی اشعار خود را به دو زبان ازبکی و تاجیکی می‌گفتند و گاه تبحر و مهارتشان را در سرودن ملمعات «شیروشکر» نشان می‌دادند. برخی از شعرای حومه فرغانه از آن جمله «الله یارکته فرغانی» که پیش از این یاد شد، هنر سرودن به دو زبان مذکور را داشتند.

در آن ایام بین دربار قوقند و بخارا ستیز و کشمکش جریان داشت و این امر شاعران دربار را بر آن می‌داشت که افزون بر مدح و ستایش ولی نعمت خود، به تحقیر و خوار داشت دشمن او نیز رغبت و تمایلی نشان بدهند و از بیرحمی و آزمندی، فساد حکومتی، فقر و بیچارگی رعیت‌های او ... بگویند، این وضع، فرصت مناسبی به دست شاعران و حامیان مردم داد تا در سروده‌های خود، به وصف حکومت فاسد و کثیف خان پردازند و همدردی و همدلی خود را با توده ستم‌دیده ابراز دارند. شعر این دوره، به خوبی در تذکره مجموعه الشعرا (۱۸۳۲)، تألیف شاعر دربار عمرخان فضلی نمنگانی

منعکس گشته است. فضلی یکی از حامیان برجسته رژیم خان بود که در تذکره و اشعار خود به حمایت از رژیم موجود پرداخته است. از دیگر مآخذ موجود برای بررسی ادبیات این دوره می‌توان به نمونه ادبیات تاجیک (تألیف عینی) و تذکره تحفة الاحباب فی تذکره الاصحاب (تألیف واضح) مراجعه نمود. میرزا محمد صادق جاننداری، شاعر دربار امیر حیدر (۱۸۰۰ - ۱۸۲۶)، دیگر ادیب فرزانه این عصر می‌باشد که در جمع شاعران بخارایی قرار داشت. او از سبک هندی پیروی می‌کرد و اثر عمده او مثنوی دخمه شاهان (سروده به سال ۱۷۸۵) است، که اصالت خاصی دارد. شاعر در این منظومه فضایی موهوم ایجاد می‌کند تا امیران قرن هیجدهم بخارا بتوانند از درون دخمه خود سخن بگویند، هر امیری پیرامون حیات دنیوی خود می‌گوید که شاعر آن را به مشابه زندگی بی‌ارزش و پوچی که نتیجه‌ای جز آشوب و خونریزی در بر نداشته، مطرح می‌سازد. ظاهر این مثنوی نیز تا حدودی زیبا و آراسته است و جنبه‌های ادبی و هنری قابل توجهی در آن به چشم می‌خورد.

از جماعت شاعران قوقندی نیز، می‌توان از حاذق، مخمور، گلخندی، لثانی ارثی، معدن و تا حدی از مرید و پیرو بیدل، سلطان خواجه ادا (متوفی به سال ۱۲۵۲/۷ - ۱۸۳۶) نام برد. در این عهد نیز بانوان خوش قریحه‌ای می‌زیستند، بخصوص نادره که دیوان شعری به زبان تاجیکی و از یکی برجا گذاشته است.^{۱۶۳}

جنیدالله مخدوم حاذق، به عقیده «ر - هاشم»^{۱۶۴}، از برجسته‌ترین شاعران عهد امیرنصرالله (۱۸۲۶ - ۱۸۶۰) می‌باشد. حاذق در اوایل قرن نوزدهم از هرات به بخارا آمد، و منابع دیگر نشان می‌دهند که در اصل از کرخ^{۱۶۵} به بخارا آمد. او پس از چندی بخارا را به قصد دربار عمرخان ترک نموده ولی پس از مرگ امیرنصرالله به شهرسبز متواری گشت اما در آن دیار هم نتوانست از مجازات امیر بگریزد، چنانکه به دست قاتلین مزدور امیر به قتل رسید، قضاوت به ماده تاریخی که او بی‌جهت اندکی پیش از مرگ خود سروده بود، سال ۱۲۵۹/۱۸۴۳ به دست می‌آید.^{۱۶۶}

اثر عمده حاذق، داستان یوسف و زلیخا (سروده به سال ۱۲۳۹/۴ - ۱۸۲۳) می‌باشد که از کیفیت و پرداخت مناسبی برخوردار است و در بردارنده افکار ترقی خواهانه‌ای می‌باشد. این داستان به سال ۱۹۰۵ در تاشکند منتشر گردید. حاذق، غزلیات و قصایدی

هم سروده، لکن دیوانی از خود باقی نگذاشته است.

محمد مخمور از شعرای دو زبانه فرغانه بود، و درباره زندگی او می‌گویند که هنوز در سال ۱۸۴۵ در قید حیات بود. مخمور، در سرودن مخمسات تبحری فراوان داشت و گاه در سرودن آنها به شیوه «شیروشکر» عمل می‌کرد. اما شهرت و اعتبار اصلی او بیش از هر چیز در سرودن هجویه‌هایی می‌باشد که در آنها ناخرسندی خود را از وضع مصیبت آور دستگاه حاکم ابراز داشته است. در میان آثار او، هجویه بسیار مشهوری است که یکی از حامیان برجسته رژیم موجود را به نام فضل‌ی هجو نموده است.^{۱۶۷} مخمور استاد انواع پیچیده شعر بود، و شاهکار ادبی او منظومه «خف‌لاق»^{*} نام دارد که شاعر در آن بخت بد مردم قشلاق خف‌لاق را که مکانی خیالی و موهوم است، شرح می‌دهد. وی با ماده تاریخ «ظالم مردم» سالمرگ خان عالم قوقندی را تعیین کرده است و همین امر، افکار او را به خوبی منعکس می‌کند. محمد شریف گلخنی نم‌گانی، شاعر دیگری است با همین خصیصه که تا سال ۱۸۲۰ به زندگی خود ادامه می‌داد، و در این سال (به نقل تاریخ خوقند و تاریخ جهان نما) به دستور پسر و جانشین عمرخان^{۱۶۸} به سیردریا افکنده شده و غرق می‌گردد. شعر او را می‌توان نخستین نمونه اشعار شهری و اجتماعی قلمداد نمود.^{۱۶۹} تذکره فضل‌ی درباره چگونگی حیات گلخنی چنین گفته: «او شاعری بود که در دیه سکونت داشت و در طول حیات خود، هرگز قرص نانی به تمام نخورده و در میهمانی و جشن مجللی ننشسته بود». گلخنی به لهجه محلی خود شعر می‌گفت و تألیف عمده او «ضرب‌المثل» می‌باشد که به نثر و زبان ازبکی نوشته شده است. آدینه محمد معدن^{۱۷۰} (۱۷۶۲ - ۱۸۳۸) دیگر شاعر قوقندی این عصر می‌باشد. او غالب آثارش را به زبان ازبکی سروده است، ولی با این وجود، اشعار تاجیکی او هم به نوبه خود، از کثرت قابل توجهی برخوردار است. می‌گویند که از او درخواست شد تا به دربار برود و شاعر

* . خف‌لاق = از خفه و لاق ترکیب شده و بمعنی افسرده‌آباد می‌باشد؛ خفه به معنی افسرده و لاق، پساوند مکان است که برابر با گاه یا آباد و ستان... فارسی است. بات - لاق دیگر کلمه‌ای است که بر همین سیاق ترکیب شده و به معنی محل فرو رفتن می‌باشد، ضمن اینکه بات ریشه مصدر باتماق «به معنی، فرو رفتن» می‌باشد، عجیب اینکه لاق شباهت زیادی به لاخ دارد، به عنوان مثال در کلمه سنگ‌لاخ، اگرچه ریشه شناسی لغات کاری مفید و ارزنده است، ولی...

درباری بشود، ولی او این دعوت را نپذیرفت و در روستای مادری خود، یعنی پانغاز، با زراعت و کشاورزی به زندگی ادامه داد. او در سرودن مخمسات استاد چیره دستی بود، افزون بر این به سرودن هجویات و اشعار غنایی هم توجه داشته است. اسامی بسیاری دیگر از گویندگان و مؤلفان این عصر در ویژه نوشت هادی زاده (درباره تذکرة‌های قرن نوزدهم)^{۱۷۱} و اثر تحقیقی معصومی آمده است که برای مطالعه بیشتر می‌توان به آنها مراجعه کرد.^{۱۷۲}

الف - بیدل و بیدلگرائی

به دنبال آشفتگی سیاسی و اجتماعی در شمال غربی هندوستان، (به ویژه پاکستان کنونی) فرصت مناسبی به دست محمود غزنوی افتاد، به طوری که در قرن یازدهم قدرت را برای خاندان و فرماندهان خویش به چنگ آورد. در نتیجه این تحولات سیاسی، یک نظام سلطنتی در دهلی شکل گرفت که زمامدارانش از لحاظ اصالت، مذهب و زبان بی‌اندازه با مردم آن سامان بیگانه بودند. حکمران بابل (بابر میرزای تیموری) که توسط سلسله شیانیان از آسیای میانه رانده شده بود، از این موقعیت استفاده کرد و دهلی را پس از پیروزی در نبرد پنی‌پات فتح نمود (۱۵۲۶) و در مدتی کوتاه قسمت اعظم شمال هندوستان را متصرف شد و امپراتوری عظیم مغولان را که قریب دویست سال دوام داشت، پایه نهاد.

اکبرشاه (۱۵۵۶ - ۱۶۰۵)، برجسته‌ترین حاکم این سلسله، به این نتیجه رسید که یک امپراتوری بزرگ نمی‌تواند فقط به اقلیتی از مسلمانان فاتح متکی باشد، بنابراین سیاست جدیدی پیش گرفت که به موجب آن، اقوام هندو نیز در اداره مملکت و ارتش سهیم گردند. با این وجود، پس از مرگ اکبرشاه، نه تنها سیاست جدید او به فراموشی سپرده شد، بلکه جانشینان پس از او، یعنی جهانگیر (۱۶۲۷ - ۱۶۰۵) و شاهجهان (۱۶۲۷ - ۱۶۵۸) سیاستی برخلاف آن در پیش گرفتند، به طوری که در پی آن اقتصاد این امپراتوری دچار آشفتگی و رکود عمیقی شد.

شاهجهان با بنا کردن تاج محل، در اگرا، و کاخ تخت طاووس، در دهلی، کشور را به ورطه ادبار و بدبختی سوق داد. کاخ تخت طاووس که با شکوه‌ترین عمارت اوست، پر

تجمل‌تر از کاخ ورسای است، ولی ساختن این کاخ نیز مانند کاخ ورسای فقر و استعمار مردم را به دنبال داشت و ناگفته نماند که در آن زمان قحطی هولناکی گجرات و دحین را فراگرفته بود.^{۱۷۳}

اورنگ زیب (۱۶۵۸ - ۱۷۰۷)، آخرین فرمانروای این امپراتوری فردی متعصب و مذهبی بوده، بر سراسر امپراتوری مغول حکم می‌راند، وی با اتخاذ سیاستی ارتجاعی، انحطاط حکومت مغولان را به اوج خود رساند.^{۱۷۴} به عنوان مثال، جزیه‌ای را که اقوام هندو سابقاً موظف به پرداخت آن بودند، دوباره وضع می‌کند و به دنبال این تدبیر، اقوام هندو به نجیب‌زادگان سابق هند که علیه مسلمانان فاتح اعلان جنگی مذهبی کرده بودند گرایش پیدا می‌کنند و به حمایت از آنها می‌پردازند که در نتیجه آن چندین شورش، از جمله شورش مارا تابه‌ها و سیک‌ها به وقوع می‌پیوندد، که پس از مرگ اورنگ زیب و فرورفتن هندوستان در کام استعمار بریتانیا به سقوط امپراتوری عظیم مغولان می‌انجامد. مقارن این ایام در سرزمین هند کارخانه‌هایی اروپائی تأسیس می‌شوند (در ابتدای ۱۶۱۲ دولت بریتانیا کارخانه‌ای در دهلی و نیز در جاهای دیگر تأسیس کرد)، هندوستان در سراسر دوره تسلط مغولان زوابط خود را با آسیای میانه حفظ نمود.^{۱۷۵}

زندگی بیدل با انحطاط امپراتوری مغولان همزمان بود.^{۱۷۶} او به سال ۱۶۴۴ مقارن حکمرانی شاهجهان در عظیم‌آباد (پتته کنونی) بدنیا آمد. دودمان وی از یک تبار بوده‌اند و چنین برمی‌آید که زبان بنگالی، زبان مادری او بوده، لیکن افزون براین، بازبان اردو و سانسکریت هم آشنا بود، و خواندن و نوشتن فارسی را نیز در مدرسه آموخت. او در کودکی از فیض داشتن پدر محروم گردید و تحت مراقبت دائی خود پرورش یافت. نخستین شعر خود را در ده سالگی سرود. زمانی که بیدل تحت تأثیر و آموزش درویشان صوفی قرار گرفت، نوجوانی بیش نبود، و در سالیان بعد، به دفعات با جماعت صوفی گوشه عزلت گزید و ترک دنیا کرد، پس از آن برای مدتی در سپاه شاهزاده اعظم خدمت کرد که احتمال می‌رود از روی سنت خانوادگی مبادرت به این کار کرده باشد، او خدمت سپاه را زمانی ترک نمود که از وی خواستند تا قصایدی در مدح شاهزاده اعظم بگوید.^{۱۷۷} بیدل همواره سعی می‌نمود تا به سرنوشت شاعران درباری دچار نشود و گذشته از این، شاعرانی را که ذوق و استعدادشان را در خدمت این گونه کارها مشغول

می‌داشتند، نکوهش می‌کرد. او عهده‌دار تربیت شاگردان بسیاری بود در جمع آنان مردان مهم و با نفوذی بودند که او را مورد حمایت خود قرار می‌دادند.

بیدل به بیشتر مناطق هندوستان سفر کرد و در طول مسافرت خود با مردم مسلمان و هندو آن دیار به معاشرت پرداخت و با حکمت برهمنی نیک آشنا بود. وی حیات پس از مرگ و افسانه‌های دوزخ و بهشت و نظایر آنها را منکر بود.^{۱۷۸}

او در حالیکه که بی‌نظمی و نابسامانی در هندوستان به اوج خود رسیده بود، چشم از جهان فرو بست. آرامگاه او در آن شهر، تا دیر زمانی محل زیارت مشتاقان و دلدادگان بود که همه ساله در سالروز مرگ شاعر به آنجا می‌شتافتند. این گردهمایی‌ها که بیدلان بیدل در جوار آرامگاهش ترتیب می‌دادند، روز عرس میرزا موسوم بود و در این دیدارهای پر شور گزیده‌هایی از کلیات بیدل خوانده می‌شد.^{۱۷۹}

اگرچه، میرزا عبدالقادر بیدل، با احتساب ناحیه‌ای که در آن بیشتر نیز آثار خود را خلق کرده، متعلق به تاریخ ادبیات فارسی - تاجیک شمال هندوستان است، اما آثار او تا دهه ۱۹۲۰^{۱۸۱} تأثیر و بازتاب فراوانی بر ادبیات تاجیک (و ازبک) آسیای میانه داشته است،^{۱۸۰} از همین رو احوال و آثار او باید در این بخش از تاریخ ادبیات تاجیک، از گونه‌ای دیگر مورد بررسی و تعمق قرار گیرد.

در *ماوراءالنهر و افغانستان آیینی بنام بیدل خوانی* رایج گردید که در این آئین‌ها، اشعار و نوشته‌های فلسفی بیدل در نشست‌های هفتگی خوانده و بررسی می‌گشت. از سوی دیگر، آثار بیدل در خاستگاه خود، یعنی شمال هندوستان، تأثیر چندانی بر ادبیات نگذارد و روی هم رفته بازتابی در ایران نداشت.

محققان غربی نیز، توجه چندانی به بیدل نداشته‌اند،^{۱۸۲} سن دوتاسی^{۱۸۲} در کتابی که به سال ۱۸۷۰ انتشار داد، مقاله کوتاهی به او اختصاص داده است و ادوارد براون هم به ذکر مختصری از وی، اکتفا کرده است، و تنها^{۱۸۳} بوزانی است که در این اواخر گرایشی به بررسی آثار و احوال شاعر داشته است.^{۱۸۳}

در بین مؤلفان مشرق زمین، مورخ معروف ادبیات اردو، شبلی نعمانی درباره او با لحنی بس انتقادآمیز، سخن گفته است، در صورتی که یک محقق اردو زبان دیگر بنام حاجی عبادالله اختر، مقاله قابل توجهی در باب او نگاشته است. بیدل تقریباً تا همین

اواخر به کلی در ایران ناشناخته بود، آنچنان که حتی در محافل ادبی هم از او یادی نمی‌شد، با این وجود هم اکنون برخی از مورخان ادبی، از آن جمله شفق تحقیقاتی را در باب بیدل آغاز کرده‌اند. اتحاد شوروی نخستین کشوری بوده که توجه جدی به این شاعر مبذول داشت، از این رو، تحقیقات قابل ملاحظه‌ای در آنجا نشر یافته است. پرواضح است که خود تاجیک‌ها در میان مورخانی که در اتحاد شوروی به بررسی ادبیات تاجیک اشتغال دارند، بیش از دیگران آثار و احوال بیدل را مورد مطالعه قرار داده‌اند. صدرالدین عینی در نمونه ادبیات تاجیک فصل بلندی در باب بیدل نگاشته^{۱۸۴} و برتلس نیز در اوایل ۱۹۴۵ در باب او تحقیق کرده و ویژه نوشت مؤمن‌آف در باب بیدل به سال ۱۹۴۶ انتشار یافت.^{۱۸۵}

صدرالدین عینی سلسله مقالاتی را در باب بیدل و آثار ادبی او در مجله شرق سرخ^{۱۸۶} به نشر رسانید و میرزایف نیز در کتاب خود پیرامون سیدانسی مطالبی را در باب بیدل آورده است و در سال ۱۹۵۴ مجموعه‌ای از اشعار بیدل با مقدمه‌ای در حدود صد صفحه به کوشش صدرالدین عینی انتشار یافته است. و سرانجام باید گفت خانم خالدۀ عینی به سال ۱۹۵۶ کتابچه‌ای در باب اثر عمده بیدل، یعنی عرفان انتشار داد.^{۱۸۷}

بیدل را به حق شاعر فیلسوف خوانده‌اند. او اندیشه خود را به مسائل حیات انسان معطوف داشته است همانطور که دیگر شاعران برجسته کلاسیک (و اساساً سعدی) چنین کرده‌اند و کوشیده‌اند که از راه تفکر آزاد به حقیقت حیات دست یابند. تفکرات فلسفی بیدل در اشعار غنائی او نیز آمیخته شده است. او به پاسخ‌هایی که دین اسلام در خصوص این مسائل داده، بسنده نکرد و اصول فلسفه گسترده هندی را از نظر گذرانید و از آن راه به بینشی نسبتاً پیشرفته و جدیدی پیرامون جهان و حیات دست یافت که این بینش آمیزه‌ای است از دیدگاه‌های فلسفه اسلامی و فلسفه هندی. او بین مسلمانان و هندوان تمایزی قائل نبود^{۱۸۸} و غالب اوقات در کنار غیر مسلمانان بود که تحت فشاری مضاعف قرار داشتند. ویژگی برجسته بیدل تأملات شک آلود و دیدگاه‌های ضد فئودالی او بودند که در بردارنده چهره‌ای مترقی و پیشرفته می‌باشند و تأثیر مثبتی بر معاصران، مقلدان و پیروان بعد از او گذاشتند.

بیدل حتی در تحقیق‌ها و نوشته‌های خود نیز بفرنجترین مسائل فلسفی را از نظر دور

نداشته و به طور مثال پیرامون مباحثی چون منشاء انسان و مبداء جهان و ... سخن گفته است.

او در یکی از غزل‌هایش می‌گوید: «آدمی هم پیش از آن کآدم شود، بوزینه بود.» و بر این باور بود که در آغاز عالم جمادی بوده‌است و پس از آن زندگی نباتی و سرانجام حیات انسانی شکل گرفته‌است. هوا منشاء عالم است و «روح هم غیر نفّس چیزی نیست» هر آنچه در قلمرو ماده بوده، اعم از انسان و اشیاء، موالید طبیعت می‌باشند یا بوده‌اند، جهان آغازی ندارد و پیوسته در حرکت می‌باشد. البته نباید از این سخنان چنین نتیجه گرفت که بیدل راهی جدای از قید و بندهای بینش قرون و سطائی یافته‌بود، او فقط با پدیده‌های بسیاری از جهان مواجه شد و پیرامون آنها به تأمل پرداخت که سرانجام به موضعی پیشرفته و انسانی دست یافت.

بیدل در آثار خود به گمراه‌سازی عوام توسط دغلکاران اشاره نموده و با توده مردم همدردی و همدلی کرده‌است. او نسبت به چاپلوسی شاعرانی که در مدت حیات خود به ستایش جباران جهان می‌پرداختند، اظهار خشم و تنفر می‌کرده، چنانکه در این باره می‌گوید «گیرم هنری است والا، اگر با اندیشه‌ای نازل پیوند یافته‌باشد، در خور بدترین دشنام‌هاست».^{۱۸۹}

آثار بیدل فوق‌العاده فراوان و متنوع می‌باشد و تمام آنها بر جای مانده‌اند. کلیات او به سال ۱۲۹۹/۲ - ۱۸۸۱ در بمبئی انتشار یافته و در برگرنده ۱۴۷۰۰۰ بیت،^{۱۹۰} علاوه بر آثار منثور وی می‌باشد.

یکی از شاهکارهای او مثنوی طلسم حیرت است که در سن ۲۵ سالگی آن را سروده و شامل ۳۷۵۰ بیت است. اثر شاعرانه‌ای است که درباره مسائل مادی و روحانی وجود انسان سخن گفته‌است، هنگامی که او ۲۷ سال داشت مثنوی محیط اعظم را سرود که در بحر مقارب است و در بردارنده ۴۵۰۰ بیت می‌باشد. این مثنوی در حال و هوای اشعار صوفیانه و ساقی‌نامه‌ها، گفته شده‌است.

اثر بعدی او، مثنوی طور معرفت است که مضمون آن به کلی با مثنوی محیط اعظم مغایرت دارد، شاعر مثنوی طور معرفت را در سن ۴۳ سالگی سروده و در آن از تفکر مذهبی فاصله گرفته‌است. او در همین مثنوی به توصیف تأثرات خود از مکان‌هایی که طی

مسافرتهايش دیده بود، می پردازد و به وصف طبیعت و بیان سودمندی دانش و معرفت. از دیگر آثار او باید از مثنوی اشارات و حکایات وی نام برد که محتوی موضوعات متنوعی است و احتمالاً بخش های مختلف آن در مراحل گوناگونی سروده شده است. همین گونه نکات که شامل رباعیات،^{۱۹۱} قطعات، غزلیات، مثنویات و مخمسات است، تحولات روحی بیدل در مجموعه آثارش نمایان است چنانکه می توان در آنها به شعر صوفیانه و پند اشعار اجتماعی و ضد مذهبی دست یافت.

آثار منشور او، که طبق سنت ادبی آمیزه ای از شعر و نثر می باشند، عبارتند از، چهارعنصر که بین سال های ۱۶۸۰ و ۱۶۹۴ تحریر شده که علاوه بر آرای فلسفی او در بردارنده خاطرات و شرح زندگی مؤلف می باشد. بیدل در این کتاب، یعنی در تذکره چهار عنصر همچنان پیرامون آسیای میانه، آمودریا و ترکستان سخن می گوید و نیز درباره هموطنان نیاکانش که از سمرقند به هند رفته بودند.^{۱۹۲} همچنین از آثار او می توان به ترکیبات و ترجیعات اشاره نمود که در باب موضوعات مذهبی می باشند و نیز مجموعه مکاتبات او که در زمانهای مختلف نگارش یافته اند و به اختصار رقعات نامیده می شوند. عظیم ترین شاهکار بیدل، بدون تردید، آخرین مثنوی او یعنی عرفان^{۱۹۳} است که ۱۰۰۰ بیت دارد و در سن ۶۸ سالگی آن را سروده است، مثنوی مذکور در برگیرنده داستانهای متنوع، افسانه ها و یادواره های تاریخی و نیز چندین رساله صوفیانه است. این مثنوی به نحوی آشکار، تمام آرای اخلاقی، فلسفی و اجتماعی سراینده آن را بیان می سازد.

یکی از بخش های مهم مثنوی عرفان شعرکام دی و مدّن است که به طور کامل مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است و در این خصوص محققان شوروی بیش از سایرین نقش داشته اند.^{۱۹۴} شعرکام دی و مدّن داستانی است که بسیار هنرمندانه به نظم درآمده و دورنمای آن بر بنیاد یکی از افسانه های هندی ریخته شده است. و این حقیقت خود به تنهایی قابل توجه است. موضوع عشق پرجاذبه و فداکارانه بین دو جوان است، عشقی که خالی از فضای غم انگیزی که در مضامین داستانهای کلاسیک از گونه فرهاد و شیرین و لیلی و مجنون یافت می شوند، می باشد.

به گونه ای که در ادبیات فارسی، تاجیک پدیده ای نوین است. این یکی از داستان های نادر

شرق میانه است که در آن عشق بر مرگ چیره می‌گردد. بیدل در مثنوی عرفان پیشرفته‌ترین افکار خود را اظهار داشته، برای نمونه، به اهمیت موضوع آبیاری و نتایج زیان‌آوری که توده‌های رنج‌کشیده در نتیجه جنگ‌های مداوم فتودالی تحمل می‌کردند، اشاره نموده است و اربابهای فتودالی را به ملخ‌هائی تشبیه کرده که به محصولات زراعی برزگران آسیب رسانده و به غیر از گاه چیز دیگری بر جای نمی‌گذارند.^{۱۹۵}

سبک بیدل، در شعر، دشوار است، به گونه‌ای که استعاره‌ها و ساختار جمله‌ها پیچیده‌اند زبان شعر او فی‌نفسه ساده می‌باشد و حتی شاعر از اصطلاحات عامیانه نیز بهره می‌گیرد، لیکن با این وجود ابهام سنگینی بر اشعار او سایه افکنده است.

از سوی دیگر زبان نثر او بسیار دیرباب و مشکل است، حتی در نامه‌هایش، بدانگونه که نتوان از آن دیدگاه حمایت کرد که مدعی است: بیدل برای پنهان ساختن تفکرات خود، متوسل به نوع پیچیده شده بود. خصوصیات سبک بیدل توسط معاصران وی نیز یاد شده است، از آن جمله غلام علی خان آزاد در «خزانه عامره».

صدرالدین عینی در نمونه ادبیات تاجیک نگاشته است که در سالیان پس از ۱۲۰۰ هجری (۶- ۱۷۸۵ میلادی) تقلید از بیدل در سبک و نثر در بخارا و سراسر ماوراءالنهر گسترده و فراگیر شده بود. عینی می‌افزاید: هر ادیبی که قلم به دست می‌گرفت ضرورتی می‌دانست که اثری مانند بیدل خلق کند.^{۱۹۶}

با این همه، میرزایف به درستی نشان می‌دهد که بیدل بنیانگذار «سبک هندی» نبوده،^{۱۹۷} بلکه او در حقیقت این سبک را به کمال رسانید. در آستانه ورود به نیمه قرن هیجدهم آثار بیدل در سراسر شمال هندوستان، افغانستان،^{۱۹۸} و به خصوص آسیای میانه گسترش و توسعه یافت. در ناحیه آسیای میانه که موطن نیاکان او بود، آثار شاعر بیشترین ارزش و احترام را بدست آورد و در سطحی بسیار گسترده شیوع یافت و مورد استقبال قرار گرفت، چنان که در مکتب خانه‌ها در شمار اصلی‌ترین کتب درسی جای گرفت. اشعار او به قلمرو «شعر عامیانه» نیز راه یافت و اغلب در آوازهای حافظان خوانده می‌شدند.

تمام شاعران و نثرنویسان عملاً به تقلید از سبک بیدل می‌پرداختند، اما باید متذکر شد که تا ابتدای قرن بیستم هیچ‌یک از اینان توفیق نیافتند تا به مقام رفیع و بلند آثار بیدل

صعود کنند و یا به عمق آثار او که اندیشه‌های روشنگرانه در آن جای داشت پی ببرند. پیرامون مکتب بیدل به ویژه پس از نیمه قرن نوزدهم، کشمکشی بدین نحو در گرفت: مقلدان وی که از طبقات بالای جامعه بودند، تنها به تقلید از ظاهر و ساختار ادبی او، همان سبک پیچیده و دیرباب، همت گماردند. ولی آثار ایشان برکنار از جنبه‌های واقع‌گرایانه و بشردوستانه مضامین و مباحث بیدل بود. آنان تمام باورها و پندارهای مرفقی بیدل را از نظر دور داشتند و در اشعار خویش به نشر و ترویج زهد و تصوف، و نیز بدبینی به امور دنیوی و حیات پرداختند، «سلطان خواجه‌ادا»^۱ که پیش از این ذکر او رفت، در رأس این شاعران قرار داشت و نیز تا اندازه‌ای میرزا صادق، قانع و دیگران از آن جمله بودند. اینان معتقد بودند که بیدل يك صوفی و مسلمانی معتقد و پای‌بند به اصول اسلام بوده است. از طرف دیگر، برخی از پیروان وی، یعنی قشر متوسط و تحصیل کرده، که سرزمین خویش را در سراسیمگی تند انحطاط می‌دیدند، از افکار مرفقی بیدل حمایت کردند. این گروه خواستار تعلیم و تربیت بهتر در مدارس، و پیشرفت و شکوفایی اقتصاد آسیای میانه بودند. حال آنکه برخی از اینان با خرافه‌پرستان به عنوان مانعی در راه پیشرفت‌های اجتماعی و نیز عامل اصلی جهل و کوربینی مردم، و عقب‌ماندگی جامعه به مخالفت پرداختند. آنان منادیان افکار روشن و تابناکی بودند که در پسنیمه قرن نوزدهم بازتاب و تأثیر بیشتری یافت و دامنه آن پس از اشغال آسیای میانه توسط روسیه در سراسر این سرزمین گسترده شد.

اشغال آسیای میانه از سوی روسیه تا انقلاب اکتبر

۱- چشم‌انداز تاریخی

در پسنیمه قرن نوزدهم، تاریخ آسیای میانه اساساً متحول و دگرگون شد. روسیه تزاری که طفل نوپای سرمایه‌داری را در مهد خویش پرورش می‌داد، آزمندانه به این سو و آن سو می‌نگریست و به قصد یافتن منابع خام و بازارهای جدید نهایت کوشش خود را به عمل می‌آورد، و همچنان در پی ضمیمه کردن نواحی شرقی به سرزمین خود بود، به گونه‌ای که بخش اعظم سرزمین معروف به ترکستان روسیه، به آسانی و بیدرنگ تحت نفوذ و سیطره مستقیم آن کشور قرار گرفت. در عین حال بقیه آن سرزمین تحت نظارت و کنترل روسیه

بود که تفاوت چندانی با حاکمیت مطلق نداشت.

در آن ایام امیر بخارا درگیر مقاومت بیگ‌های متمریدی بود که در نواحی اطراف سر به شورش و طغیان گذاشته بودند. دولت تزاری از سویی در سرکوبی بیگ‌های متمرید به امیر بخارا یاری می‌رساند، و از سویی دیگر نماینده خود را در شهر کاکان که فقط چند کیلومتر با شهر بخارا فاصله داشت، بر سر کار آورد.

علاوه بر امیر سالاری بخارا، خان سالاری خیوه (غرب بخارا) و خان سالاری قوقند تا شمال شرقی چند صباحی اختیار سرزمین‌های خود را در دست داشتند. در آن زمان به صلاح روسیه بود که این دولتهای بازیچه را به حال خود واگذارد. چه آنکه در این صورت می‌توانست حسن همجواری را با کشورهای همسایه محفوظ بدارد^{۲۰۲} و از آن گذشته این سیاست، آرامش خاطری برای بریتانیای کبیر فراهم می‌آورد که حریصانه جریان‌های آسیای میانه را دنبال می‌کرد و آرزوی تسلط بر این سرزمین را همواره در سر می‌پروراند چنانکه به گونه‌ای خطرناک در مرزهای هندوستان به کمین نشسته بود.

بنابه گفته احمد دانش شمار اندکی از سربازان بسیار مجهز و مسلح روس توانست سپاه عظیمی از قوای امیر مظفر (۱۸۶۰ - ۱۸۸۰) را در هم کوبد که پیش از به وقوع پیوستن جنگ قطعی در سال ۱۸۶۸ مأموریت داشت که «دشمن را به هر وسیله ممکن تا پتروگراد بتاراند». این فرمان به خوبی انحطاط امپراطوری منغیتیان را منعکس می‌کند، چه آنکه فرمانروای آن کمترین اطلاعی از سیاست و تدبیر امور مملکتی نداشت و هرگز از حمایت مردم بهره‌مند نشد، و تا آخرین دوران حکومت خود به سرزمین قوقند در جنگ و ستیز بود که این امر به تضعیف شدید هر دو سرزمین انجامید.

با وجود این، هر کدام از دو بخش ترکستان راه جداگانه‌ای را در مسیر تاریخی خود پیمودند. ترکستان روسیه که تقریباً زیر نفوذ قاطع و حاکمیت مطلق فرماندار روسیه بود، چون طعمه‌ای در کام استعمار روس قرار داشت و روس‌ها از آن سرزمین به عنوان یک مستعمره بهره می‌جستند و ناگفته پیداست که دولت تزاری در این شرایط، سیاست اختناق و زور را اعمال می‌کرد و به کشتار بی‌رحمانه بومیان آن سرزمین دست می‌یازید.^{۲۰۳} از سوی دیگر، دولت روسیه در امور داخلی بخارای «مستقل» مداخله نمی‌کرد، به جز تحریم برده‌داری^{۲۰۴} که آنهم آشکار نبود، عملاً هیچ تحولی در شرایط

قرون وسطایی که در آسیای میانه حاکم بود صورت نپذیرفت. هنوز هم گرایش‌های فئودالی و تمایلات مذهبی در بخارا بی‌چون و چرا حکمفرما بود و این سرزمین بریده و منزوی از سایر ممالک دنیا (حتی روسیه) به حیات خود ادامه می‌داد،^{۲۰۵} به گونه‌ای که عقاید نوین فقط در شرایط و محیطی بس دشوار به آن راه می‌یافت.

امیر عبدالاحد (۱۸۸۵ - ۱۹۱۰) بیش از سایر امیران مانع تأثیرات دنیای خارج بر بخارا می‌شد و آداب و رسوم متحجرانه قرون وسطی را در دربار خود محفوظ و زنده نگه می‌داشت،^{۲۰۶} ولی در همان حال از برتری و مزایای تمدن اروپایی نیک آگاه بود، آنچنانکه خود او گفته است که ازلحاظ تهیه و صادرات پوست بز ایرانی سومین مقام را در دنیا حائز بوده و ۳۴ میلیون روبل طلا در بانک‌های روسیه به ودیعه گذارده بود. خان سالاری واقع در پشت بخارا به دو بخش تقسیم می‌شد: بخش غربی این سرزمین از یک سیستم پولی و تجاری نسبتاً خوبی برخوردار بود، و بخش شرقی آن که تادهه ۱۹۷۰ از سوی سلسله‌های محلی اداره می‌شد و اقتصاد معیشتی در آن رواج داشت.^{۲۰۷}

در این دوره می‌توان تقریباً دو جریان را تفکیک کرد: دوره‌ای که از سال ۱۸۶۴ شروع و تقریباً به سال ۱۸۹۵ ختم شد که طی آن سرمایه روسیه هیچ سودی در آسیای میانه بدست نیاورد و دوره‌ای که از سال ۱۸۹۵ تا انقلاب روسیه ادامه داشت و در طول آن دامنه امپریالیسم روسیه گسترش یافت.^{۲۰۸} با این حال، نظام اقتصادی - اجتماعی ترکستان و بخارا در اصل تا آغاز قرن بیستم^{۲۰۹} به همان شیوه فئودالی بود. روی هم رفته هیچ سیستم مالی وجود نداشت و در بخارا اثری از بودجه‌های سالیانه به چشم نمی‌خورد و حقوق منظم و دائم کارکنان یا منشیان دولتی فقط از سوی عالم خان (۱۹۱۰ - ۱۹۲۰) وضع گشته بود که با این وجود در مدت کوتاهی دوباره برچیده شد.

از طرف دیگر، در آغاز دهه ۱۸۸۰ ساختارهای اقتصادی قرون وسطایی دچار آشفته‌گی شد، جمعیت فزونی یافت، نخستین موسسات صنعتی پدید آمد،^{۲۱۰} در دهه ۱۸۹۰ بانک‌ها تأسیس شدند و سرمایه کشور روسیه در آن به جریان افتاد، تجارت با هندوستان و افغانستان محدود گشت.

بنا به گفته جهانگردان اروپایی که در آسیای میانه به مسافرت پرداخته بودند، بیشتر کالاهایی که در بازارهای آسیای میانه به فروش می‌رسید، ساخت روسیه بودند.^{۲۱۱}

عرضه کالاهای صنعتی ارزان در بازار طبعاً صنایع دستی بومی را از صحنه رقابت دور می‌کرد. به عنوان مثال در پایان قرن نوزدهم ۳ کاروانسرا در کولاب موجود بود که تنها محصولات روسی در آن به فروش می‌رسید.^{۲۱۲} کشت پنبه در سطح وسیعی رواج داشت و این انحصار در امر کشاورزی به نابودی غلات می‌انجامید که در عین حال کمبود آن در بازار احساس می‌شد.^{۲۱۳}

احداث راه آهن ماوراء خزر عامل مهمی در جریان اقتصادی آسیای میانه بود که بخارا را به دنیای خارج پیوند می‌داد، و ناگفته پیداست که بخارا از این طریق به صحنه اقتصاد جهانی راه گشود. تحکیم و توسعه روابط اقتصادی میان بخارا و روسیه، احداث راه آهن، پیشرفت صنعتی (به نحوی که پیش از شروع جنگ جهانی اول ۵۰ سرمایه‌دار و غالباً روس، در امیرسالاری بخارا وجود داشتند که سرمایه‌های کلانی را در امور صنعتی آن دیار به کار گرفته بودند)، گسترش شهرها، و فعالیت سرمایه‌گذاری توسط روسها در محصولات کشاورزی همه و همه عواملی بودند که موجب رشد کاپیتالیسم در امیرسالاری بخارا شدند.

این وضع، طبعاً بسیار بفرنج بود. بدانگونه که توده‌های زحمت‌کش از طرفی فشار اقتصادی خان‌های ولایتی را تحمل می‌کردند و از طرفی دیگر با استعمار دولت تزار مواجه بودند که بی‌مهابا به غارت سرزمین آنان می‌پرداخت.^{۲۱۴} با وجود این وجود استعمار در آن سرزمین تأثیر زیادی بر طبقات حاکم بر جای گذارد، زیرا آنان از به قدرت رسیدن حریف نیرومندتر خود در خشم بودند. در عین حال توده بسیاری از مردم تمایل خود را به روسیه نشان می‌دادند.^{۲۱۵}

بعدها، این وضعیت بفرنج‌تر شد. زیرا از یک‌ها همواره در اداره امور بخارا رحجان داشتند، حال آنکه تاجیک‌ها شانس چندانی در رسیدن به مقام و منصب عالی نداشتند.^{۲۱۶}

انقلاب نخست روسیه (۷-۱۹۰۵) در روند سیاسی آسیای میانه تأثیری بس عمیق بر جای نهاد و باید افزود که نقش این انقلاب نه تنها در آسیای میانه بلکه روی هم رفته در مشرق زمین چشمگیر بود. ولی با این وجود، طبقه کارگر در آسیای میانه هنوز ضعیف‌تر از آن بود که بتواند در جنبش انقلابی به برتری دست یابد و نقش مهم را در این مورد طبقه

رنجبر و زحمتکش روسیه به عهده داشت، به ویژه کارکنان راه آهن «ماوراء خزر». کمیته های اعتصابی، غالباً در ترکستان تشکیل شدند، ولی در سرزمین بخارا، کاگان، چارجوی، ترمذ و جاهای دیگر نیز به وجود آمدند. آنچنانکه نیروی نظامی روس مجبور شد که برای خاموش ساختن این جریانات وارد صحنه گردد. مقالات موقوف سیاسی در میان کارگران توزیع و سوسیال دمکراتها نشریات دوره ای خود را منتشر می کردند و گذشته از آن در چندین شهر اقدام به تأسیس سازمانهای محلی نمودند.

خان سالاری بخارا به تدریج استقلال سیاسی خود را از دست داد و روس ها در آن سرزمین، قوای نظامی خود را، به خصوص در نواحی مرزی پیاده کردند. بخارا در سال ۱۹۱۵ به اتحادیه حقوق گمرکی روسیه پیوست، و از آن پس امیر تنها با اجازه فرماندار کل روسیه در تاشکند می توانست اقدام به ضرب سکه نماید.

این وضع، در زمان حکمرانی عالم خان، آخرین بازمانده سلسله منغیتیان، بهبود نیافت، و حتی اصلاحات ملایمی که از سوی تجددخواهان پیشنهاد شده بود، به شدت مورد مخالفت امیر و رجال درباری او قرار گرفت. رژیم تحجّرزده امیر با توسّل به خشونت و زور به حیات سیاسی خود ادامه می داد و همین امر چندین قیام مردمی را به دنبال داشت. ولی این قیام ها غالباً از تدارکات و سازماندهی محکمی برخوردار نبودند و از این رو رژیم سفاک مردم را از میان می برد و قیام آنان را همیشه در نطفه خفه می ساخت. از میان توده های مردم، به ویژه در ترکستان ولی تاحدودی هم در بخارا، مردان انقلابی خاصی پدید آمدند و به دنبال آن جنبش طبقه کارگر، نخستین هسته های خود را در مراکز صنعتی تشکیل داد. امیر، بیهوده سعی می کرد که مردم آسیای میانه را از بقیه ممالک دنیا جدا سازد. چه آنکه اینان سرزمین خود را به قصد کار ترک گفته و به تاشکند، ترمذ، سمرقند، کاگان و جاهای دیگر روانه گشتند و در نتیجه با کوله باری از اندیشه های نوین و پیشرو باز گشتند. این جنبش پس از انقلاب اکبر روسیه تقویت شد و نهایتاً به انقلاب بخارا و آزادی سراسر آسیای میانه انجامید.

پیش از راهیابی قوای روسیه، آسیای میانه از لحاظ فرهنگی به کلی عقب بود. جای بسی تأسف است که در ماوراءالنهر، یعنی سرزمین «ابوعلی سینا»، حکیم حاذق و پرآوازی که صیت شهرتش در اکناف جهان گسترده بود، مردم با توسّل به دعا، و بدتر از

آن سحر و جادو معالجه می‌شدند. و از این دردناکتر آنکه مردم این دیار چنان تصور می‌کردند که خورشید به دور زمین می‌گردد، مردم سرزمینی که در دامان خود، الغ بیگ همان اخترشناس بزرگ و بنام را پرورانده بود. و در مجموع می‌توان گفت که بیسوادی مطلق تقریباً در سرتاسر این دیار حاکم بود. از سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۷ که از لحاظ ادبی دوره‌ای پربار بوده، در سراسر آسیای میانه در حدود ۲۰ هزار نسخه کتاب انتشار یافت و از آن میان فقط ۲۱ عنوان به زبان تاجیک بوده است.^{۲۱۷}

در آن ایام، آسیای میانه با دو چهره از روسیه مواجه گشت، روسیه تزاری و روسیه پیشرو و انقلابی. ناگفته پیداست که مردم ستمدیده این ناحیه نمی‌توانستند توسط روسیه تزاری و نمایندگان مرتجع آن در تاشکند و کاکان مورد حمایت قرار گیرند. ولی مردم این دیار، به خصوص روشنفکران، همچنین شاهد فرهنگ پیشرفته روسیه بودند، فرهنگی که پیگره آن را دمکراتهایی مانند، گرتسن، بیه لینسکی یا چرنیشفسکی تشکیل می‌دادند. آشنایی این مردم با فرهنگ اروپایی نیز از طریق روسیه میسر گردید. علاوه بر این حتی پیشرفت آهسته کشاورزی^{۲۱۸} و صنعت در این ناحیه، به تشکیل طبقه‌ای از کارگران منجر گردید که بعدها به همراهی روشنفکران ترقی خواه قادر بود تا اندیشه‌های رهایی بخش را ترویج داده و آنها را تحقق بخشد و مآلاً ریشه ظلم و تعدی فئودالیسم را از ریشه برکند. نخستین جنبشی که در آسیای میانه شکل گرفت جنبش دموکراتیکی روشنفکران بود. این جنبش از دهه ۱۸۷۰ آغاز شد و از سوی احمد دانش و نیز شاگردان و پیروان او، مانند سودا، شاهین، حیرت، مضطرب، سامی، عینی و دیگران رهبری میشد. این مردان روشنفکر، برای رسیدن به آرمانهای خویش در محیطی بس رعب‌انگیز و خفقان آلود پیکار می‌کردند و در نتیجه مخالفت آنان با فئودالیسم همواره به نرمی صورت می‌پذیرفت، و تأکید چندانی بر مخالفت خویش نشان نمی‌دادند. اینان اغلب مجبور بودند که به طور پوشیده با کیشمردان که علم را مایه گمراهی و عدم رستگاری دانسته با خرافه پردازی توده‌ها را در جهل و کوربینی نگاه می‌داشتند،^{۲۱۹} به ستیزه پردازند یا علیه امیر و حاکمیت مطلق او پیکار کنند. قشر روشن اندیش در همین اوضاع، برای آگاهی یافتن از علم و تکنولوژی پیشرفته روسیه و اروپای غربی، در راه تعلیم و تربیت توده‌های کثیری از مردم مجذانه تلاش می‌کرد. مدارس جدید نقش مهمی را در پیشبرد جامعه و روشنگری

ذهان به عهده داشت. این مدارس، الگوی خود را بر بنیاد مدارس اروپایی و دوره تحصیلاتی آن طرح ریزی کرده، و فقط در ترکستان دایر بودند. ملایان، مدارس جدید را در بخارا موقوف کرده و از این رهگذر می خواستند شیوه های متحجرانه فرهنگی را محفوظ دارند. حکمی است که می گوید:

«.... پیامبر نفرموده است که فرهنگ اروپایی باید در آسیای میانه گسترش یابد.»^{۲۲۰}

لف - تجددگرایان

پس از نخستین انقلاب روسیه يك جنبش ملی از طبقه بورژوا در آسیای میانه به راه افتاد و در کنار نهضت ترکان که از سوی گسپیرینسکی (اسماعیل گسپیرعلی ۱۸۵۱-۱۹۱۴) بنیان شده بود، قرار گرفت. این جنبش که جنبش تجددگرایان نام داشت از سال ۱۹۱۶ به این سو، به نهضت جوانان بخارا نیز معروف شد. در باب ماهیت این جنبش باید گفت که از اتحاد و همفکری سستی برخوردار بود و سازماندهی منظم و استواری نداشت. در ابتدای کار، نظر برخی از اندیشمندان و تاجران را به خود جلب کرده و از سوی آنان همراهی شد، و از همان آغاز با اندیشه های - طرفداران ترک - طرفداران اسلامی پیوند داشت که بیش و کم این اندیشه در فردفرد هواداران آن پدیدار بود. تجددگرایان (نوگرایان) با محافظه کاران (کهنه گرایان) در این نکته تفاوت داشتند که آنان در پی انجام اصلاحات اداری و فرهنگی بودند، اما هدف اصلی شان ایجاد فضایی مطلوب برای رقابت با سرمایه روس ها بود که به گونه ای روزافزون به آسیای میانه رخنه می کرد. ولی وقتی که جو انقلابی شدت گرفت، اعضای این جنبش از خشم ملت خویش به هراس افتادند و مجبور شدند تا امان نامه ای از سوی تزار دریافت کنند.^{۲۲۱}

این تفاوت در اندیشه های تک تک تجددگرایان نیز منعکس بود علاوه بر آن بسیاری از جنبه های ارتجاعی دیگر را هم در اندیشه های گوناگون تجددخواهان می توان یافت که از این قرارند: دشمنی با بیگانگان، به ویژه یهودیان و ارمنیان، تحقیر مردم تاجیک^{۲۲۲} (به گونه ای که برخی از تاجیک های وابسته به این جنبش با فخر و مباهات به زبان ترکی عثمانی سخن می گفتند)،^{۲۲۳} جبهه گیری علیه انقلاب ۱۹۰۵، رفع اختلاف و ایجاد سازش میان اسلام و علم، و ...

در میان صاحب‌نظران برجسته این جنبش در آسیای میانه بهبودی^{۲۲۴} و فطرت قرار داشتند که هر دو بعدها به‌گونه‌ای آشکار به مردم خویش پشت کرده و از آنان فاصله گرفتند.

با وجود این، قبل از انقلاب اکتبر روسیه، جنبش تجددگرایان تنها جناح مخالفی بود که با امیرسالاری بخارا به ستیزه برخاست، در این جنبش اندیشمندان ترقی‌خواه، به مفهوم واقعی آن، نیز قرار داشتند، که از آن میان می‌توان به صدرالدین عینی اشارت نمود که در سالیان بعد، یعنی پس از انقلاب اکتبر به موضع شایسته خویش دست یافت. در عین حال شمار بسیاری از تجددگرایان تکیه‌گاه استواری برای نیروهای ضدانقلابی در آسیای میانه گشتند که به حمایت از دسته‌های باصمه‌چی می‌پرداختند، یعنی به حمایت از کسانی که در خدمت علایق امیر و ملایان بودند و از آن دردناکتر این که با منافع مردم زحمت‌کش و رنج‌کشیده به ستیزه می‌پرداختند.

جنبش نوگرایان از چند لحاظ، در اصل از اندیشه‌های «احمد دانش» سرچشمه گرفته بود، ولی پس از انقلاب اکتبر، که تأثیر عمیقی بر پیشرفت جامعه نهاد، گامی از آن افکار مرفقی دورتر شد.

دانش، از سلسله منغیتیه به شدت انتقاد کرده است، و به ویژه در «نوادالوقایع» و «رساله» ی خود اندیشه‌های دموکراتیک آرمان متعالی را منعکس نموده،^{۲۲۵} ولی اعضای جنبش مذکور تنها نزد امیر به خوش خدمتی می‌پرداختند و از او می‌خواستند که دست به اصلاحات نرم و ملایمی بزند. از این گذشته، آنان امیر را مصلح مردم دانسته و اوضاع موجود را این گونه تعبیر می‌کردند که امیر مهربان و دلسوز رنج‌دیدگان و زحمت‌کشان است ولی اطرافیانش مانع آن می‌شوند که او به درستی ایفاء نقش کند. علیرغم همه چابلوسی‌ها و احتیاط بیش از حد آنان که مبادا به باورها و ارزشهای اسلامی و دستگاه روحانیت لطمه‌ای زده شود، تجددگرایان باز هم نزد شخص امیر و جماعت ملأ بسیار ترقی‌خواه قلمداد می‌شدند، به‌گونه‌ای که حتی این قشر چابلوس‌گر نیز بیشتر اوقات به خشم و غضب ارتجاع دچار می‌آمدند.^{۲۲۶}

ب - پیامدهای اشغال آسیای میانه

ناگفته پیداست که ژنرال‌های تزاری آسیای میانه را به قصد حمایت از مردم آن سامان

اشغال نکردند، با وجود این، اشغال آن سرزمین از سوی روس‌ها، در واقع، عاملی پیش برنده بود، چه آنکه به جنگ‌های پیوسته‌ای که میان حکمرانان محلی دز جریان بود پایان بخشید، جنگ‌هایی که زیانهای فراوانی برای کشاورزان و توده‌های زحمت‌کش و ستمدیده در برداشت. همچنین به دنبال این رخداد، ریشه نظام بورژوازی نیز به کلی ریشه کن شد، نظامی که در آن سرزمین ریشه دوانده و تا پسنیمه قرن نوزدهم به کمال خود رسیده بود.^{۲۲۷} از دیگر پیامدهای آن واقعه، تأسیس مدارس چند بود که نظام تعلیماتی خود را بر بنیاد مدارس اروپایی طرح ریزی کرده بودند. این مدارس نوآیین اگر چه توفیق نیافتند که ریشه جهل و عقب‌ماندگی فرهنگی را در آسیای میانه به کلی قطع کنند، ولی دست کم توانستند افرادی روشنفکر در دامن خود پرورند، که از آن جمله می‌توان به پیروسلیمانی اشاره کرد. در مدتی که آسیای میانه توسط نیروهای روسی تحت اشغال بود، اصولی برای کشت بهتر پنبه (با رواج انواع مرغوب‌تر آن) و نیز صنایع محلی پایه‌ریزی کردند، به گونه‌ای که طبقه کارگر در این سرزمین امکان رشد یافت. پیشگیری از الحاق آسیای میانه به بریتانیای کبیر، از دیگر پیامدهای مهم این رخداد بود، لازم به توضیح است که دولت بریتانیای کبیر در سراسر قرن نوزدهم يك چنین هدفی را در سر داشت. سرانجام باید گفت که اشغال این سرزمین از سوی روس‌ها زمینه‌ای را فراهم آورد تا مردم آسیای میانه با ملت‌های روسیه تزاری همراه شده و در جنبش انقلابی آنان برای کسب آزادی و تشکیل جمهوری‌های شکوفا و پیشرفته، چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ فرهنگی، سهم‌گردد.

ظریف رجب‌آف درباره این رخداد مهم تاریخی چنین گفته است: «اهمیت و پیامدهای مترقی این اشغال که از سوی روس‌ها انجام گرفت، از برکات عقاب امپراطوری روس نبود، بلکه علت را باید در این دانست که روسیه در آن ایام آبستن رویدادهای روشنگرانه و پیشرو انقلاب بود.»

۲- ادبیات

دوره مورد بحث، اهمیت عظیمی در توسعه و پیشبرد ادبیات پس از انقلاب، یعنی ادبیات شوروی تاجیک، داشته از این رو می‌بایست توجه بیشتری بدان، به ویژه پایان قرن نوزدهم

و آغاز قرن بیستم، مبذول داشت. اکثر شاعران این دوره، دیوانی از خود به جای نگذارند به همین دلیل برای جمع آوری سروده‌های اینان باید معمولاً به سراغ تذکره‌ها و بیاض‌های شاعران رفت و با هموار کردن ناهمواری‌ها و تحمل مشکلات فراوان اشعار آنان را به گونه‌ای جسته گریخته جمع آوری نمود.

تغییرات مهم سیاسی، و تلاش‌های آرمانگرایانه به ناگزیر در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ به ادبیات راه یافته و در آن منعکس گردید. شمار بسیاری از ادیبان - عموماً شاعران - همچون گذشته به گونه‌های سنتی ادبیات توجه داشتند و بار دیگر بذر اندیشه‌های حاکم بر شعر صوفیانه و مذهبی را در ادبیات پاشیدند.^{۲۲۸}

بسیاری کسان، تا حد امکان به حمایت از شعر رسمی دریاری پرداختند،^{۲۲۹} لیکن علیرغم همه تلاشها این گونه شعری به پست‌ترین درجات شعر تقلیدی گرایید. در عین حال ادبیاتی که منعکس کننده تمایلات مردم بود، گسترش یافته و اندیشه‌های نوینی را ارزانی داشت.^{۲۳۰} از سوی دیگر، پیداست که در میان ۴۵۰ ادیب این دوره که در تذکره‌ها از آنان یاد شده،^{۲۳۱} فقط عده اندکی یافت می‌شدند که از سنت‌های مترقی ادبیات کلاسیک و شعر اصنافی قرون پیش، و یا مثبت‌ترین جنبه‌های شعر بیدل برخاسته بودند، و نیز کم بودند پذیرندگان اندیشه‌های نوینی که پس از اشغال آسیای میانه به آنجا راه می‌یافت، ولی باید اذعان نمود که همین عده قلیل بودند که گامی در راه اعتلای ادبیات تاجیک برداشتند.

در شرایط دگرگون شده، تمایلات و افکار ترقی جویانه ابعاد جدیدی به خود گرفت، و این شرایط عبارت بودند از: زوال پیوسته فتودالیسم به گونه‌ای که در تبعیت بخارا از روسیه تزاری نیز آشکار گشت؛ نفوذ عقاید دموکراتیک به آسیای میانه و عمدتاً از طریق ملل مسلمان نواحی غربی (آذربایجان، تاتارها، ازبک‌ها) و نیز از راه نشریات رسمی و غیررسمی (از آن میان نشریه ترجمان به زبان تاتاری و حبل‌المتین به فارسی که در کلکته چاپ می‌شد) به آن سامان راه می‌یافتند. صدرالدین عینی در کتاب خود با عنوان «مطالب تاریخی در باب انقلاب بخارا» چنین توصیف کرده است که يك عامل دیگر در راه پیشبرد و اعتلای جامعه انتشار اولین ره‌ان فارسی، یعنی سیاحت نامه ابراهیم بیگ زین العابدینی بود.

ابراهیم بیگ در این زمان از شرایط موجود ایران انتقاد می‌کند، لیکن وضع بخارا از آن هم بدتر بود. به رهبری احمد دانش، اندیشمندان ترقی خواه آسیای میانه، اندیشه های نوینی اختیار کرده و به کلی بیدار گشتند. آثار شاعران و نویسندگان این جنبش روشنگر، عموماً خالی از انگیزه های صوفیانه و مضامین بدبینانه زاهدان است؛ غزل های اینان بازگوینده شور و احساس عمیقی می باشند و افزون بر آن به روح شعر عامیانه نزدیکند. اندیشه ها و تمایلات دموکراتیک غالباً از راه مضامین آثار در ادبیات منعکس می شدند. اعضای جنبش روشنفکران علیه محافظه کاری و کهنه پرستی دربار و محافل دینی و مدارس مبارزه می کردند و در آثار خویش تکیه و تأکید فراوانی بر مواردی چون تعلیم و تربیت، اهمیت علم و تکنولوژی، نوشتن سفرنامه ها (واضح، میرزا سراج و نظایر ایشان)، انتقاد از رژیم امیر (علیرغم احتیاط زیاد و پوشیدگی آن) داشتند. ناگفته پیداست که نوشتن این گونه مطالب به خاطر رژیم سفاک و ددمنش امیر با محدودیت هایی همراه بود، ولی همگی بسیار مهم بودند. چه آنکه جو حکومتی به گونه ای بود که نوشتن مضامین غیردینی فی ذاته امری انقلابی محسوب می گشت. نویسندگان این گونه مضامین معمولاً توسط محافل درباری مغلطه بازان تمام عیار خوانده می شدند، و ملایان نیرومند و پرنفوذ هم داغ بدعت گذاری و یاغی گری بر پیشانی اینان می نهادند. بسیاری از شاعران بابت سروده های انقلابی خویش محکوم به مرگ شدند، مثلاً حاذق از این گروه^{۲۳۲} بود؛ سیمو و عیسی مخدوم به ناچار از دربار امیر مظفر گریختند؛ بسیاری دیگر در سنین جوانی قربانی دسیسه دربار گشته و جان باختند: دلکش، شاهین نیز قربانی حکومت تروریستی امیر گشتند، چنانکه طی آن صهبا، فائض، «سعید خان» اعدام شدند.

شعر این دوره به زبان و شیوه ای بس ساده سروده شده است،^{۲۳۳} به ویژه نمونه های برجسته شعر «احمد دانش» و «واضح». این ادیبان گونه های دستوری را نزدیک به زبان محاوره و گاهی نیز به زبان عامیانه و ضرب المثل ها به کار می بستند. در این میان، حامیان ادبیات عرفانی و ادبیات درباری سعی داشتند حتی المقدور از زبانی تفتنی بهره گیرند، به نحوی که در شعر آنان انحرافات هجوی و لغزش های دستوری به وفور یافت می شود و همین امر باعث نامفهوم بودن شعر ایشان گشت، فقط گاهی در ادبیات مستهجن (هجویات) که بخش قابل توجهی از آن تنها به منظور سرگرم ساختن امیر و رجال درباری

او پرداخته شده‌اند، به تعبیرات عامیانه برمی‌خوریم.

یکی از ویژگی‌های مهم این دوره، پیوندی است که میان نویسندگان دموکراتیک تاجیک و اندیشمندان ازبکی همانند: مقیمی، فرقت و حکیم‌زاده (که مضامین تند و تیز اجتماعی را در آثار خویش منعکس کرده‌اند) و نیز رهبران عقیدتی دیگر ملل همجوار از جمله، آبای کوننیف قزاق* میرزا فتحعلی آخوندوف (نگاه کنید به صفحات ۳۳۶، ۶۹۲ از ادبیات فارسی و تاجیک پروفیسور یان ریپکا) برقرار گشته بود. بسیاری از ادیبان روشنفکر ازبک، آثار خود را به وقت ضرورت و پیشامد، طبق سنت ادبی به زبان تاجیک خلق می‌کردند که مقیمی قوقندی (۱۸۵۰ - ۱۹۰۳) از آن جمله می‌باشد.

رحمت الله واضح (۱۸۱۷ - ۱۸۹۴) نویسنده دائرةالمعارف معروفی است و افزون بر آن تذکره‌ای ارزشمند و سفرنامه‌ای در باب حجاز نگاشته است، نام او معمولاً در میان ادیبان روشنفکر قرار می‌گیرد. وی در سرودن شعر نیز دست داشته و آثار برجسته و بسیاری به وجود آورده است. در یکی از اشعار خود چنین می‌گوید: «درباری که به دعوت شاهزاده مظفر به آنجا راه یافته بودم، مانند زندانی بود که خود را در آن محبوس می‌دیدم، بدون آنکه جرم گناهی را مرتکب شده باشم»، چندی بعد، او را به دربار راه ندادند، چندانکه از راه استنساخ کتب امرار معاش کرد. منظومه «کان لذت و خوان نعمت» او بازتاب روابط صمیمانه و نزدیک او با اصناف صنعتگر است.^{۲۳۵}

عبدالواحد صدر سریر (۱۸۱۰ - ۱۸۸۶) دیگر نویسنده واقع‌بینی بود که اندیشه‌های مترقی آثار بیدل را ارزشمند می‌یافت، ولی او به مرور زمان تحت تأثیر دانش و شیوه او قرار گرفت و به شیوه ساده‌تری روی آورد. در میان این نویسندگان و شاعران، همچنین شاعران برجسته‌ای به نامهای سودا (که احوال و آثار او به طور جداگانه خواهد آمد) و عیسی محدوم قرار داشتند.

عیسی محدوم به واسطه باورها و پنداشت‌های خود به ناگزیر از بخارا گریخت و پس از مراجعت از راه استنساخ کتب امرار معاش می‌کرد. اما با وجود این اشعار او در نهایت به تصوف و عرفان گرایش یافت.^{۲۳۶}

* A. Kazakh Abai Kunanbaev

محمد امین خواجه کاشف (۱۸۲۵ - ۱۸۸۸) یکی از چهره‌های ادبی سرشناس خجند (لنین آباد فعلی) بود. خوشبختانه گزیده‌ای از اشعار کاشف بر بنیاد دیوانی که از او به دست آمده، انتشار یافته است که در برخی از آنها، درونمایه‌های اجتماعی به چشم می‌خورند. کاشف یکی از استادان اسیری بود. عبدالمجید ذوفنون (متوفی به سال ۱۹۰۳) از دوستان صدرالدین عینی بوده و جای تأسف است که از آثار او فقط بخش اندکی بر جای مانده است. او در زمره شاگردان جوانی قرار داشت که در محضر استادی احمد دانش به کسب علم اشتغال داشتند.

میرزا عظیم سامی (متوفی به سال ۱۹۰۷ م) نیز از شاگردانی بود که از وجود احمد دانش کسب فیض می‌کرد، او به عنوان شاعری روشنفکر، اندیشه‌های نوین و پیش‌برنده را در شعر خویش منعکس کرده که حال و هوای شعر احمد دانش را دارند. وی رژیم امیر را مورد انتقاد قرار داد و تنفر و انزجار خود را از رفتار طبقه حاکم نسبت به توده‌های زحمت‌کش و رنج‌دیده ابرار داشت. به خاطر همین عقاید بود که در سنین پیری مورد آزار و شکنجه قرار گرفت و در نابینایی و تهیدستی، چشم از جهان فرو بست.^{۲۳۷} بهر روی می‌تواند نمونه‌ای برای ارزیابی شاعرانی چون او، یا سایر سرایندگان باشد، بدینگونه که اندیشه‌های مرقی و مضامین غیر مرقی تا چه اندازه و چگونه در آثار شاعران منعکس گردیده است. سامی که تخلص اصلی او همت بود، همچنین سراینده اثری مستهجن است که نمونه بارزی است از انحطاط شعر رسمی دربار.^{۲۳۸}

در این میان بانویی شاعر نیز در بخارا وجود داشت که «مسکین» تخلص می‌گزید. وی دیوانی دارد به زبان تاجیک و ازبک، در این دیوان پرتو اندیشه‌های مرقی و پیشروی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم جریان داشته منعکس می‌باشد.^{۲۳۹}

نام «شریف جان محدوم»، متخلص به «صدر ضیاء» (۱۸۶۵ - ۱۹۳۱ م) نیز باید در میان ادیبان روشنگر و ترقی‌خواه آورده شود. در آستانه انقلاب اکتبر، امیر، او را به سمت قاضی کلان (قاضی القضاة) منسوب داشت تا اصلاحاتی مردم‌پسند انجام دهد، ولی به زودی از این سمت برکنار شد. محفل ادبی «صدر ضیاء» که صدرالدین عینی هم در دوران جوانی به آنجا راه یافت، تا اندازه‌ای در پیشرفت ادبیات تاجیک نقش داشت. صدر ضیاء تذکره‌ای هجو آمیز سروده است که «تذکره الحمقا» نام دارد و باید اذعان داشت که اهمیت

بسیاری در توسعه و پیشبرد ادبیات تاجیک داشت. این تذکره منظوم بخشی از «نوادر ضیائی» را تشکیل می‌دهد که مؤلف در آن بی‌پروایه تحقیر و تمسخر کسانی که اظهار فضل و ادب می‌کردند، پرداخته است. به اعتقاد صدرالدین عینی شیوه بیان او ساده‌تر از سبک احمد دانش است، ولی از لحاظ مطرح ساختن باورها و اندیشه‌های دموکراتیک، او نه تنها همپایه احمد دانش نبود^{۲۴۰} بلکه در این خصوص همواره پشت سر او قرار داشت و این موضوع را هم بیاد آوریم که صدر ضیاء در دورانی به زندگی و فعالیت ادبی خویش ادامه می‌داد که محیط مناسبی برای نشو و نمای افکار مترقی بود.

محمد حسین ختلانی حاجی (۱۸۸۰ - ۱۹۲۲) سراینده اشعار فراوانی است. او علاوه بر سرودن شعر، در هنر نقاشی و خطاطی نیز مهارت داشته و کتاب «خطوط اشکال اسلامی» را هم در باب هنر خطاطی نگاشته است. وی همچنین یک دیوان از خود برجای گذاشته که به سال ۱۹۱۳ در تاشکند منتشر گشت، اما بخش اعظم آثار او تاکنون به دست نیامده. در میان آثار محمد حسین ختلانی مثنوی برجسته‌ای موجود است به نام «کامدی و مدن» که به سبک بیدل سروده شده و شاعر در آن به وصف نزاع میان خیر و شر پرداخته است و نیز تلاشی که در راه رهاسازی انسان از چنگال بلا و بدی صورت می‌گیرد.^{۲۴۱} برجسته‌ترین شاگردان «احمد دانش» کسانی مانند: شاهین، حیرت و اسیری بوده‌اند که زندگی و آثار اینان در بخش‌های بعدی کتاب بحث خواهد شد.^{۲۴۲}

در عین حال، باید یادآور شد که جنبش روشنفکران بازتاب محدودی داشت و فقط در جمع دانشمندان آگاه و روشن بین تأثیر می‌نمود. شمار ادیبان روشن اندیش بسیار ناچیز بود و فعالیت‌های ادبی اینان به گونه‌ای تقریبی به بخارا منحصر و محدود بود. جنبش نهایتاً فاصله زیادی از مردم گرفت^{۲۴۳} و هرکس فقط به طور غیرمستقیم از آن بهره‌مند می‌شد. اکثریت توده‌های مردم از اندیشه‌های روشنگر و یا روح انقلابی در اشعار «احمد دانش» بی‌خبر بودند.^{۲۴۴}

گرایش به سبک بیدل از برجسته‌ترین جریانهای ادبی این عصر بود: به گونه‌ای که تأثیر سبک او در آثار کسانی که پیرو او نبودند، پیدا بود و همین گونه در شعر برخی روشنفکران، احمد دانش، خود از بیدل شناسان برجسته بود و به آثار او ارج می‌نهاد، البته در این مورد هیچگاه تقلید از بیدل را توصیه نمی‌کرد. بیدل شناسان پیشین، از جمله عیسی

مخدوم و صدر سریر اشعار نغز و پرباری را به شیوه بیدل سرودند، ولی درونمایه‌های شعر ایشان کماکان از ادبیات دینی - درباری برگزیده می‌شد. «شاهین»، «واضح» و «سودا» نیز از پیروان بیدل بودند. به ویژه در سنین جوانی، لیکن تصوف و صوفی‌گری بیدل آنان را به خود جلب نمی‌نمود، بلکه اینان به افقهای دیگری از آثار بیدل می‌نگریستند و به طور کلی تکیه و تأکید خود را بر این گونه موارد استوار ساخته بودند:

- جسارت بیدل که توسط آن بر ستمگران و زورگویان شوریده بود.

- رحم و دلسوزی بیدل نسبت به توده‌های رنج کشیده.

- بهره‌مندی فراوان بیدل از علم و معرفت.

در طول این دوره، شیوه جدیدی در ادبیات متداول گشت، به گونه‌ای که شاعران سبک پیچیده هندی را به کنار نهاده و ساده‌نویسی پیشینیان را سرمشق خود قرار دادند. این موضوع به عنوان مثال در خصوص «حیرت» و شاعرانی که در محفل ادبی «صدرضیاء» گرد هم می‌آمدند مصداق یافته بود، این محفل ادبی اولین اجتماعی بود که عینی جوان نیز در نشست‌های آن شرکت می‌جست. در این واپسین دوره از ادبیات سنتی تاجیک نیز شعر بر نثر پیشی داشت. با این هم، می‌توان از آثار منشور برجسته‌ای که متعلق به این دوره‌اند، سخن به میان آورد. مهمترین آثار دانش، یعنی «نوادرالوقایع» و «رساله»، و همین گونه «بدایع‌الصنایع» شاهین به نثرنگاشته شده‌اند، علاوه بر این در این دوره به تعداد سفرنامه‌ها به ویژه در باب ممالک اروپایی افزوده می‌شد، و سرانجام سخن آنکه برخی از نویسندگان تجددگرا تلاش خود را در نوشتن رمانهایی ساده‌آهنم به شیوه اروپایی به کار بستند.

جنبش تجددگرایان توانست در عرصه ادبیات تاجیک به نوآوری و خلاقیت پردازد، چنانکه می‌توان گفت این جنبش درختی بی‌ثمر در پهنه ادبیات تاجیک بود.^{۲۴۵} ادبیات جنبش فکری را ترویج و تشویق می‌نمود که در سطحی پائین‌تر از آرمانخواهی ادیبان روشنفکر قرار داشت تأکید نمی‌کرد و افزون بر این، تلاش خود را در راه وفق دادن اسلام با تکنولوژی نوین می‌گمارد. پیروان این جنبش بر آن باور بودند که تحصیل علم زمانی مفید است که برای یآوری و دستگیری از ملت خودمان باشد چنانکه بتوانند مهارت‌های لازم را برای تجارتی گسترده فراگیرند، و سپس روسیه را در رقابت تجاری مغلوب سازند. ناگفته

نماند که تجددگرایان از حکومت تزار بسیار تمجید و تحسین می‌کردند. آنچه که در سطور پیشین از نظر خوانندگان گذشت، خصوصياتی بودند که در آثار تجدد خواهانی مانند عجزی، میرزاسراج حکیم (معروف به دکتر صابر) و بهبودی یافت می‌شدند. به عنوان نمونه، سعید احمد جان صدیقی عجزی (۱۸۶۰-۱۹۲۷) درباره فقر و استعماری که گریبان مردم ترکستان را گرفته بود، قلم فرسایی کرده، لیکن او اعتقادی به انقلاب نداشت و به این دلخوش بود که تعلیم و تربیت همه مشکلات و ناهمواریها را بر طرف خواهد کرد. دربار امیر در «مثنوی انجمن ارواح» او که بی هیچ سخن از «دخمه شاهان» صادق تأثیر پذیرفته، مورد انتقاد قرار گرفته است.

لازم به توضیح است که با توجه به خصلت وحدت ترک تجدیدگرایان، مطبوعات و ادبیات نمایشی اینان به گونه‌ی تقریبی محدود بود به زبان ازبکی، حال آنکه اشعار خود را کماکان به زبان تاجیک می‌سرودند.

در عین حال، تجددگرایان همّت خویش را در جهت تأسیس مدارس چند گمارند و حقا که در این خصوص توفیق کامل کسب کردند. هدف اینان از بازگشایی این مدارس «تربیت افرادی مجرب در امر تجارت و اداره امور کشور» بود، و گفتنی است که تأسیس این مدارس نقش مثبتی در راه پیشبرد جامعه به عهده داشت. در میان کارکنان این مدارس، برخی معلمان ترقی خواه (یعنی پیشروان نظام نوین تعلیماتی) بودند. آنان کتاب‌های درسی جدیدی نوشتند که به کلی با کتب درسی قدیم تفاوت داشتند. به عنوان مثال، عبدالقادر شکوری که در یکی از مدارس سمرقند به تدریس اشتغال داشت به سال ۱۹۰۹ کتابی از این گونه نوشت. کتاب درسی او، دربرگیرنده داستانهای منثوری است که از آثار منثور تولستوی و «کرو لوف» برگزیده و به زبان تاجیکی ترجمه شده است.^{۲۴۶} مهمتر از آن کتاب درسی تهذیب الصبیان بوده که مؤلف آن، صدرالدین عینی، در سالیان بعد یکی از پیشروان انقلابی تاجیک می‌گردد، این کتاب نخستین بار در سال ۱۹۰۹ و دومین بار در سال ۱۹۱۷ به چاپ رسید.

زبان آثار منثوری که در اوایل قرن بیستم به کار می‌رفت، به دو شیوه تفکیک می‌شد: محافل کهنه‌پرست درباری همچون گذشته به شیوه مصنوع و متکلف توجه داشتند و از آوردن لغات، ترکیبات و امثال عربی روگردان نبودند در صورتی که نویسندگان

دموکراتیک، از آن جمله حامیان منافع مزدور و کارگر، سبک ساده دانش را سرمشق خود قرار دادند.^{۲۴۷}

الف - شعر عامیانه

شعر اصنافی در سراسر دوره‌ای که سروده می‌شد، فراتر از طبقات شهری نرفت و در کنار آن همواره گنجینه گرانمایی از شعر عامیانه وجود داشت که زاینده طبع شاعران و حافظان بی نامی بود که اغلب خواندن و نوشتن نمی‌دانستند. برخی از اینان از روی شوق به این کار می‌پرداختند، حال آنکه دیگران به عنوان پیشه. در حال حاضر هیچ مأخذ معتبری درباره زندگی و آثار ایشان در دست نیست، ولی بخش اندکی از آثارشان در چندین تذکره باقی مانده^{۲۴۸} و یا از طریق «حافظان» سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر سپرده شده‌اند.

محققان فرهنگ عامیانه تاجیک، در آغاز دهه ۱۹۴۰ به گردآوری و ضبط ترانه‌هایی همت گماردند که حافظان از نسل‌های گذشته آموخته بودند. از اینرو امکان دسترسی به منظومه‌های طولتر فراهم گردید. قدمت هیچکدام از این منظومه‌ها پیشتر از قرن نوزدهم که عصر شکوفایی و گسترش ناگهانی شعر عامیانه بود، نیست. عینی در «نمونه ادبیات تاجیک» از میرزا عالم جان حسرت حصاری (که در اوایل قرن ۱۳/۱۹ می‌زیسته) یاد کرده است. حال آنکه «نمونه‌های ادبیات تاجیک» علاوه بر آن نام چندین شاعر دیگر را ذکر نموده است، از آن میان ملا رجب پری که در باب زندگانی او فقط این نکته پیداست که در سال ۱۸۵۴ در قید حیات بوده.^{۲۴۹}

قدرت الله بیگ (۱۸۲۴ - ۱۹۱۴) شخصیت بنامی است که در ناحیه کوهستانی بدخشان می‌زیست، او غزل‌های فراوانی از خود بر جای نهاده است که بیشتر آنها سرشت غنایی دارند. علاوه بر این هجویاتی از وی مانده که در آن کیشمردان را هجو نموده است.^{۲۵۰} از اینها گذشته، تعدادی رباعی به دو زبان تاجیکی و شغنانی سروده است.^{۲۵۱}

فخری رمانی، شاعر برجسته‌ای بود که در پسنیمه قرن نوزدهم می‌زیست. وی پیشه نساجی داشت و به سال ۱۸۴۰ در قشلاق شیخ برهان تولد یافت و در سال ۱۹۱۴ در

گذشت. «فخری رمانی» از راه هجویات تند خویش که عمدتاً محافل حکومتی را هجو می نمود، شهرت به سزایی کسب کرد.^{۲۵۲}

نظر شاه (در حدود ۱۸۵۰ - ۱۹۱۰) شاعر و هجو پرداز معروفی بود که در ناحیه بدخشان به سر می برد و آثار او حکایت از این دارند که مردم ساده بدخشان به دوران اشغال سرزمینشان از سوی لشکرتزار، نسبت به روسها نظر مساعدتری داشتند تا اربابان پیشین خود که به افغانستان متواری شده بودند.^{۲۵۳}

از جمع شاعران برجسته عامی که اندکی پیش از انقلاب بخارا در ناحیه حصار زندگی می کردند، باید همچنین به کریم دیوانه (۱۸۷۸ - ۱۹۱۶) اشاره کرد. وی به پیشه بافندگی معیشت خویش را فراهم می ساخت و بارندی و زرنگی از عنوان «دیوانه» بهره می گرفت. چنین شایع بود که او دیوانه است و شاعر از این موقعیت مناسب، سود جسته و با شدت هر چه تمام بر «بیگها» - همان رباخواران معروف که از خیل و حشم امیر بودند - می تاخت.^{۲۵۴}

بدیهی است که تعداد این شاعران بیش از آنچه گفته شد، بود گرچه امروزه گمنامند. برخی از اینان اشعار عظیم و پرجاذبه ای سروده اند، که از آن میان به خصوص می توان به شعر بلندی درباره قیام مردمی سال ۱۸۸۵ اشاره نمود که به سرداری و رهبری کشاورزی ساده به نام واسع صورت پذیرفته بود. حقا که سراینده گمنام این شعر جسارت بی اندازه ای داشته، چه آنکه به قهرمان ملی داستان که در راه منافع ستمدیدگان علیه ظالمان می جنگید حق می دهد، به دیگر سخن در شعر او واسع و یاران او جناح حق را تشکیل می دهند و ستمگران زورگو که به چپاول توده ها می پرداختند جناح باطل را، افزون بر این شاعر پیروزی نهایی توده ها را باور دارد.

ب - دانش

اندیشه های روشنگر نخستین بار پیش از نیمه قرن نوزدهم در آسیای میانه ظهور کرد، و پیشرو اصلی این گونه اندیشه ها احمد مخدوم دانش بود. وی مکتب تازه ای در نگارش بنیاد کرد که تأثیر عمیق و شگرفی در رشد ادبیات تاجیک و بر روی هم پیشرفتهای بعدی بخارا و آسیای میانه برجای گذاشت. ما باید بار دیگر به پاس کوشش های صدرالدین

عینی سپاسگزار او باشیم، چه هم او بود که این ادیب روشنفکر را به ما شناساند. عینی در «نمونه ادبیات تاجیک (صفحات ۲۸۷ - ۳۰۱) چنین گفته است: «هر چند شرح مفصل زندگی هیچ ادیبی نگاشته نشده، ولی می‌بایست وصف زندگانی و آثار «دانش» را گردآورده و می‌نگاشتیم». و در همانجا یادآور شده که «دانش ستاره‌ای درخشان بود در آسمان تاریخ و ظلمانی بخارا».

هادی زاده دانش را به عنوان بزرگترین متفکر ادبیات تاجیک از قرن پانزدهم به بعد می‌شناسد.^{۲۵۵}

دانش همچنین به سرودن غزلیات، رباعیات و قصاید اشتغال داشت، ولی تنها بخش ناچیزی از اشعار او باقی مانده است، چه آنکه در دیوانی گردآوری نشدند. یکی از علّت‌های این امر اهمیت آثار منثور و فراوان اوست که در میان میراث ادبی او مقامی بس شامخ دارند. نثر دانش تصویر جامعی از معیارهای مادی و فرهنگی آسیای میانه است که در طول حیات مؤلف در جریان بوده‌اند و گذشته از این، بسیاری از اندیشه‌های روشنگر و پیشرو را در درون خود جای داده که پیروان و جانشینان او آثار خویش را بر بنیاد آن اندیشه‌ها استوار ساخته‌اند. نثر او دنباله سنت ادبیات تاجیک است و به طور عمده تشکیل شده‌اند از:

خاطرات و یادداشت‌های مؤلف، وصف مسافرت‌ها و طبیعت، به گونه‌ای که دانش در تمام آنها نظریه‌ها خود را در باب مشکلات اصلی و گوناگون ابراز داشته است. او نیز در لابلای رسالات منثور خویش، گاهی نمونه شعری آورده، ولی این نمونه‌های شعری در مقایسه با آثار گذشتگان تا حدودی کمتر است.

احمد دانش به سال ۱۲۴۲/۱۸۲۷ در شهر بخارا متولد شد^{۲۵۸} و به علوم و فنون پر دامنه‌ای دست یافت. وی اوقات خود را به خطاطی و استنساخ کتب، معماری، طبابت و موسیقی می‌گذراند، یک چند نیز منجم دربار بود. او به خاطر فکر آزاد و روشنگر خود مورد رشک و حسد درباریان قرار گرفت و از این گذشته، روحانیون بدعت‌گزارش می‌خواندند،^{۲۵۹} چه آنکه نوشته‌های او را مایه تضعیف تعالیم و دستورات اسلام می‌پنداشتند. ولی با این همه، امیر، دانش را در سه نوبت همراه فرستادگان خود به

پطروگراد گسیل داشت تا به نزد تزار راه یابند، و پیداست که امیر به ذهن روشن و دانش بردامنه او یقین داشت و مجبور بود که وی را در انجام این امور برگزیند. در پی این مسافرت‌ها بود که ذهن این ادیب روشنفکر به مسئله‌ی عقب ماندگی بیشتر معطوف گشته، و او را تا حد امکان برای انجام هر گونه تحول جدی و اساسی، راسخ‌تر ساخت. دانش با بنیانگذاری مکتب نوینش و گردآوری مردان روشن اندیش به گرد خود، از جمله شاهین، سودا و اسیری و جز آنان گام بزرگی در راه پیشرفت و تعالی ملت خویش برداشت.

غالب اندیشه‌های دانش، بی اندازه مترقی بودند، به عنوان مثال می‌گوید: «امیر خادم مردم است و دور نمی‌بیند روزی را که جبار زمانه نمی‌تواند به زور سلاح مردم را تهدید کند، بر مسند قدرت بنشیند، دست تعدی به سرزمین‌های دیگر بیافکند و آشکار می‌سازد که «مرگ و فقر و تیره‌بختی توده‌ها از پیآمدهای ظلم و تعدی است»^{۲۶۰} او تحصیل علم نوین را بر همگان واجب می‌شمارد، و از سوی دیگر بر نظام تعلیماتی مذهبی و مدرسی می‌تاخت که در زمان او حکمفرما بود. وی همچنین بر فراگیری زبان روسی تکیه می‌کرد، چه آنکه معتقد بود از این راه می‌توان به فرهنگی پیشرفته و عالی دست یافت. در تاریخ ادبیات تاجیک، او نخستین کسی بود که درونمایه دوستی میان ملت روس و تاجیک را به ادبیات ارزانی داشت.^{۲۶۱} یکی از اساسی‌ترین پیشنهادهای اوست که می‌گوید: به جای آیین داورى باید قانونهای کلی و فراگیر را جایگزین ساخت. ناگفته پیداست که «دانش» نمی‌توانست دامنه اندیشه خود را فراتر از آنچه عصر او اجازه می‌داد، بگستراند. او پایگاه راستین جامعه روس را در نیافت و چنین می‌پنداشت که اصلاحات اجتماعی خود به خود «از آسمان» نازل خواهند شد، و در عین حال به وجود «حکمرانی روشن اندیش» باور داشت، لیکن در همان جا تأکید می‌کند که هیچ پیشرفتی حاصل نخواهد شد، مگر اینکه سلسله منفعتیان تخت سلطنت را رها سازند. دانش در سنین پیری، آثاری نگاشته که متأسفانه با لحنی سنگین بدبینی خویش را نسبت به حیات ابراز داشته است. شاهکار ادبی دانش، رساله سیاسی - فلسفی اوست که «نوادر الوقایع» نام دارد، کتابی بزرگ در حدود ۷۵۰ صفحه، که شاهین قصیده‌ای را در باب آن سروده است. این کتاب همانگونه که گفته شد، در برگیرنده بسیاری از اندیشه‌های پیشرو مؤلف است. از آن رو بر

بیشتر مسائل آن زمان دست گذاشته، از جمله: اهمیت تعلیمات، فرهنگ و تکنولوژی که از اساسی ترین جوانب روشنفکری است. نوادرالوقایع در فاصله سالهای ۱۸۷۵ و ۱۸۸۲ نوشته شده و بسیار روشن است که خطاب به امیر و محافل حکومتی است، به گونه‌ای که قصد داشت آنان را به ضرورت اصلاحات فرهنگی آگاه سازد، البته در این مورد، تلاش دانش بیهوده بود، و گویی «یاسین به گوش خران می خواند».

به روشنی می توان دریافت که نوادرالوقایع بر بنیاد سنت های پیشین ادبیات تاجیک، به ویژه «بدایع الوقایع» واصفی، استوار است، ولی نسبت به آنها امتیاز و برتری دارد، زیرا احمد دانش در برهه ای می زیست که اندیشه های روشنگر و آگاهی از فرهنگ روسیه و اروپا تا حدودی در آسیای میانه شناخته شده بود. دانش در نوادر الوقایع همچنین به امیر مظفر (۱۸۶۰ - ۱۸۸۵) پیشنهاد کرد که باید يك كانال بزرگ آبرسانی احداث گردد تا آب کافی را برای تمام سرزمین بخارا فراهم سازد، پروژه ای که از سوی دولت شوروی جامعه عمل پوشید. او بر آموزش زبان روسی تأکید داشت و افزون بر این اصرار می کرد که اندیشه ها و عوامل سازنده در راه پیشبرد جامعه باید از سوی روس ها پذیرفته شود. در همان کتاب به توصیف عناصر زندگی روس ها پرداخته، از آن میان به توصیف تئاتر که در آن زمان بخارا فاقد آن بود، و نیز اهمیتی که مردم روس برای علم و دانش قائل بودند، از روی دیگر به مقایسه خیابانها فراخ و هموار بطروگرد با کوچه های تنگ و خاکی و ناهموار بخارا پرداخته و نظایر آن این موارد به یقین در برخی اندیشمندان معاصر که می پنداشتند سیاست انزوای طلبی امیر و ملایان مایه تیره بختی آسیای میانه است، تأثیر کرده بود و در جمع اینان انعکاس می یافت. برای درک بایسته از این کتاب همین بس که روحانیت بخارا خواندن «نوادر الوقایع» را تحریم کرده، آن را از آثار ضالّه برشمرد.^{۲۶۲}

یکی دیگر از آثار برجسته و پیشرو دانش، اثری است که به نام «ترجمه حال امیران بخارای شریف» معروف شده، کتابی است که خود مؤلف برای آن عنوانی را برگزیده و همینگونه به «رساله» و «تاریخچه» موسوم است و دانش آن را در واپسین سالهای حیات خویش نگاشته است. وی در این کتاب به رژیم بخارا و بر روی هم تمامی حکمرانان سلسله منفیتی، سخت می تازد، به گونه ای که اکثر حاکمانش را به تمسخر گرفته تحقیر می نماید و بی کفایتی و خون آشامی اینان را برملا می سازد. کتاب مذکور فقط به گونه ای

محرمانه در میان خوانندگان دست به دست می‌گشت و اندیشه‌های آن انتشار می‌یافت و علت این امر چنانکه گفته شد آشکار می‌باشد.

هر چند احمد دانش از ذهنی پیشرو بهره داشت، ولی او در بسیاری از موارد اسیر اندیشه‌های عصر خویش بود، به ویژه در قلمرو فلسفه، چنانکه با نگرشی مذهبی نسبت به جهان می‌نگریست و همین مسأله به ستیز درونی او انجامید. وی در سالیان واپسین عمر خویش دو کتاب کاملاً مذهبی نگاشت به نامهای «ناموس الاعظم» و «معیار التدین» که در کنار اثر پیشرو او، یعنی «رساله» قرار می‌گرفتند.

اندیشه‌های دانش در باب بیدل و نیز نگرش او نسبت به بیدل‌گرایی بسیار قابل تأمل است، چنانکه بیدل را از دیدهٔ عنایت و احترام می‌نگریست و در تاریخ ادبیات تاجیک مقامی ارزشمند برای او قائل بود، ولی در عین حال با تقلید کورکورانه از بیدل ناسازگاری می‌کرد.^{۲۶۳} برترین نمونه‌های شعر دانش، اشعار غنایی و نیز اشعاری است که در وصف طبیعت و انسان سروده است؛ نمونهٔ برجستهٔ این گونه اشعار غزلی است که در پطروگراد، به افتخار آوازه‌خوانی به نام «آدلینا پاتی» سروده است. سبک دانش در مقایسه با پیشینیان، ساده است و به شاگردان خود نیز تأکید می‌کرد که به ساده نویسی همت گمارند. با وجود این، سبک او، قبول عام نیافت و به جایگاه راستین خود نرسید، مگر پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه که در این هنگام نخستین روزنامه‌های منتشره به زبان تاجیک در بخارا و ترکستان پدیدار شدند.^{۲۶۴}

دانش حتی از سرودن قصیده نیز برکنار نبود، قصیده‌های او از گونه‌ای دیگرند، به طور مثال در قصیده‌ای که به حضور امیر مظفر ارزانی داشته، بیش از آن که امیر را مدح کند، از وضعیت اسف انگیز تعلیمات در کشور سخن گفته است، و از این رهگذر می‌کوشید که حاکم وقت را از اهمیت علم و نیز تعلیم و تربیت همگانی مطلع سازد.^{۲۶۵}

ج - سودا

عبدالقادر خواجه سودا، ادیب برجسته دیگری است از قرن نوزدهم که در کتاب «نمونه‌های ادبیات تاجیک» چنین توصیف شده: او یکی از مستعدترین شاعران عصر خویش بود؛ همچنین در بسیاری از تذکره‌های اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم از او به بزرگی و

احترام یاد شده است. جبر دوران او را به دربار می‌کشاند و در خدمت امیرش می‌نهد^{۲۶۷}، به مقامهای گوناگونی دست می‌یابد، لیکن او به عنوان اندیشمندی روشنگر، به بخارای عصر خویش نظر کرده و به وجود آشفته‌گی در آن نیک آگاه شد، و به نکوهش برخی صاحب منصبان لب‌گشود و به افشاگری فریبکاران و نیرنگبازان پرداخت.

سودا، اصولاً شاعری است غنایی پرداز و هجوگو. هیچ دیوانی از او در دست نمی‌باشد. ولی چندی پیش گلچینی از شعر او بر بنیاد تذکرها و بیاض‌های خود شاعر که شامل غزلیات، قصاید و رباعیات و انواع دیگر شعر و نیز نمونه نثر اوست، انتشار یافته است.^{۲۶۸} وی در ابتدا، پیرو بیدل بود و از سبک پیچیده او سرمشق می‌گرفت، ولی بعدها، مانند سایر شاعران هم عصر، سبک بیدل را به کناری نهاد و در نثر و نظم به زبانی آکنده از تعبیرات عامیانه روی آورد. شاید به خاطر فاصله گرفتن از (سبک) بیدل بود که در اشعار هجویی خود، تخلص «بی‌پول» را برگزید. اندیشه‌های او به مانند احمد دانش گسترده و عمیق نبود، ولی با این همه از پیشگامانی بود که از وضع آشفته کشور انتقاد می‌کرد، اگر چه غالباً جانب احتیاط را پیش می‌گرفت؛ و از سوی دیگر به ستیزه با مقلدان کور بیدل برخاسته است که بی‌چون و چرا به تقلید از سبک او می‌پرداختند.

سودا به سال ۱۸۲۳ در بخارا چشم به جهان گشود و در حدود ۱۸۷۳ در گذشت و طبق گفته عینی، در پنجاه سالگی به رودخانه و خشن افکنده و غرق شد. وی از استعدادی کامل بهره داشت چنانکه به علوم و فنون بسیاری واقف بود و افزون بر نویسندگی و شاعری به نقاشی، تذهیب کتب و موسیقی نیز می‌پرداخت تا آنجا که در موسیقی محلی ماوراءالنهر، یعنی دستگاه شش مقام، استادی برجسته بود. آثار او هنوز به طور کامل گردآوری نشده و مورد مطالعه و بررسی قرار نگرفته است، چنانکه باید در این مهم همت گمارد.

سودا، از پیشروان ادبیات هجوی در دوران فتودالیسم بود. از ویژگیهای بارز او، شعر عامیانه و مردم پسند، و نیز هزلیات شیرین، اوست. وی از رهگذر فرهنگ عامیانه به گزینش مضامین خویش می‌پرداخت و همچنین در بکار بستن آنها، فرهنگ عامیانه را در نظر داشت.^{۲۶۹} او همچنین تعدادی «فحشیات» سروده که به نظر می‌رسد به فرمان امیر بوده است.

د - شاهین

شمس الدین محدوم که به تخلص «شاهین» شناخته می شود، از جمله کسانی است که آثارشان از سوی صدرالدین عینی شناخته و بررسی گردید.^{۲۷۰} وی به سال ۱۸۵۹ در بخارا متولد شد و از شاگردان و دلباختگان احمد دانش بود، در سنین کودکی والدین خود را از دست داد و تحت تربیت زریر جویباری، شاعری نابینا، قرار گرفت و با مساعدت و یآوری آن شاعر روشندل در مدرسه ای به تحصیل همت گمارد. امیر بخارا حدود سال ۱۸۸۹ وی را به دربار خویش فراخواند که در این زمان شاعری نیک آشنا بود. ولی او به بیماری سل مبتلا بود و زندگی در دربار توان او را فرسود، و به سال ۱۸۹۴ در سن ۳۵ سالگی، از بیماری سل جان سپرد.

شاهین را می توان یکی از پیشروان اندیشه های روشنگران اواخر قرن نوزده برشمرد.^{۲۷۱} و اگر زمانه به کلامش بود و دست اجل مهلتش می داد، بدون تردید آثاری گرانمایه در پهنه ادبیات پدید می آورد، با این همه، میراث ادبی او بالغ بر ۱۲ هزار بیت است که همه سرشار از حیانتند. او علاوه بر این نویسنده «بدایع الصنایع» می باشد. بدایع الصنایع اثری است پر حجم و به نثر که شاهین آنرا در واپسین سالهای حیات خویش نگاشته است. این اثر گرانقدر در برگیرنده نگرش های شاهین نسبت به جهان می باشد و در ضمن گونه جدیدی رابه ادبیات ارزانی می دارد، به گونه ای که مجموعه ای از امثال و حکم، اشارات و حکایات، لطیفه های کوتاه و حکمت را در برابر دیدگان خواننده می گسترد. وی مثنوی «لیلی و مجنون» را حدود سال ۱۸۸۸ سروده که در این گذر شیوه بسیاری از متقدمان را سرمشق خویش قرار داده است، ولی لیلی او به گونه ای دیگر توصیف شده، چنانکه در این مثنوی دیگر خبری از افکار متحجرانه قرون وسطایی پیرامون موقعیت اجتماعی زن نیست، اگر چه این افکار هنوز در زمان او پابرجا و حاکم بودند. در این مثنوی نیز، اندیشه های روشنگر شاهین و پرخاشجویی وی به رژیم موجود بازتابیده است. وی مثنوی مذکور را به یادبود و گرامیداشت همسر جوان خویش که در سنین جوانی از دست رفته بود و تنها يك سال شریک زندگی او بود سرود. منظومه یاد شده بازتابی است از دروغ و افسوس شاعر در سوگ همسر دلبنده خویش.

«مثنوی تحفه دوستان» (۱۸۹۰) از دیگر آثار او است که تقلیدی است از بوستان سعدی،

ولی متأسفانه فقط دیباچه و حکایتی از نخستین باب آن محفوظ مانده است، و پیدا نمی‌باشد که آیا شاهین در تکمیل آن توفیق نیافته و یا اینکه بخش‌های دیگر مفقود گشته‌اند.

شاهین علاوه بر موارد یاد شده، قصاید و غزلیات بسیاری سروده است. برخی از غزل‌های او غنایی است و برخی دیگر با مضامین سیاسی گفته شده‌اند. اشعار وی مملو از اندیشه‌هایی است که شاهین را در جرگه نیکوترین شاعران می‌نهد. او به گونه‌ای پوشیده خصوصاً جو حاکم بر دربار و دسیسه‌های آن را ناپسند و زشت جلوه می‌دهد، و خود امیر را هم از این قاعده برکنار ندانسته، و با ظرافتی خاص از صنعت «ذم شبیه به مدح» بهره جسته و او را مورد نکوهش قرار می‌دهد. وی در هجویه پردازی سرآمد دیگران بود و این گونه شعری را به مرتبه رفیعی رساند، چندانکه از طریق آن بر بدکاری و نامردمی عصر خویش تاخته است. به اعتقاد میرزا زاده، شاهین تنها کسی است که پس از احمد دانش توانسته اندیشه‌های پیشرو روزگار خویش را منعکس کند.^{۲۷۲} او در برابر موج بیدلگرایی مقاومت می‌کرد و خود می‌کوشید به زبانی ساده و قابل فهم بنویسد، از این گذر است که در آثار خود از زبان عامیانه بهره گرفته است.

از مهارت و استادی شاهین پیش از این در «تذکره الشعرا» حشمت یاد شده^{۲۷۳} و نویسنده‌ای به نام افضل نیز که معاشرت نزدیکی با او در دربار امیر عبدالاحد داشته. در تذکره خود با بی‌میلی آن را پذیرفته است.^{۲۷۴}

ه- حیرت

محمد صدیق حیرت (۱۲۹۵/۱۸۷۸ - ۱۳۲۰/۱۹۰۲) شاعر موفق پایان قرن سیزده و ابتدای قرن چهارده است، وی همدرس صدرالدین عینی و نیز به گفته عینی، استاد او در فن شعر می‌باشد. حیرت در بهار جوانی مبتلا به بیماری سل شده و در عین فقر و تنگدستی بدرود حیات می‌گوید.^{۲۷۶} او اشعار غنایی می‌سرود و از مضامین و قالب‌های کهن شعری بیزاری می‌جست و افکار روشنگر خویش را در شعر می‌گنجاند. چه آنکه پیرو اندیشه‌های احمد دانش بود. استعاره‌های ناب و متبذل قدما در نزد وی خوش نمی‌نمود از این رو شعر خود را ساده و قابل فهم عموم می‌سرود. وی از جمله شاعران

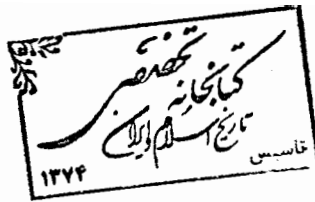
پیشتازی بود که در شعر خویش از واژگان روسی بهره گرفتند،^{۲۷۷} و نیز نخستین شاعری است که به زیاده‌طلبی طبقه نوظهور، یعنی بای‌ها، اشاره کرد. حیرت در اشعار خود به گسترش دوستی میان ملت‌ها، تأکید می‌کند. او غزل، قصیده، و رباعی می‌سرود و میراث ادبی او در مجموع، حدود ۴۰۰۰ بیت، می‌باشد.

صدرالدین عینی و منظم دو دیوان از اشعارش را پس از گذشت شاعر گرد آوردند. به گفته عینی، دیوان‌های مذکور در حوادث پر آشوب سال ۱۹۱۸ از بین رفته بودند، ولی خوشبختانه یکی از یادداشت‌های حیرت کشف شد و ر. هادی زاده از اینگذر توانست دیوان ۲۹۰۰ مصرعای او را منتشر سازد.

و - اسیری

تاش خواجه اسیری (۱۸۶۴ - ۱۹۱۶) شخصیت ادبی برجسته‌ای بود از اوایل قرن بیستم، که به پیشه حجاری اشتغال داشت.^{۲۷۸} وی حکیم انسان‌گرا و شاعر خجند بود؛ و برای مردم شعر می‌گفت. اشتیاق او به تحصیل علم یاوریش کرد تا تحصیلات خوبی را دنبال سازد، به ویژه در قوقند که زبان روسی را هم فرا گرفت. اگر چه، بعدها به سمت قضاوتش منصوب داشتند، لیکن او به هیچ روی زیر بار آن نرفت. اسیری، در آثار خود بر دانستن زبانهای بیگانه تکیه و تأکید داشت و اشعار خویش را به زبان ازبک و تاجیک می‌سرود. میان او، و شاعران روشنفکر ازبک، از جمله فرقت و مقیمی، همچنین دوستان تاجیک تبارش، به ویژه ظفرخان جوهری و تاج علی، معاشرتهای گرم و دوستانه‌ایی برقرار بود.

سبک او، تقلیدی است از سبک بیدل، ولی او به جهت پوشانیدن اندیشه‌های خویش از آن سبک بهره می‌گرفت؛ اندیشه‌هایی که با روحانیان، خانهای فئودالی و روس‌های استعمارگر به ستیزه برمی‌خاست، تا آنجا که ملایان، دیوانه و بدعتگذارش خواندند. اسیری در یکی از سروده‌هایش پیشرفت فنی را ستوده و به وصف یک کانال آبرسانی که در «دشت مجارستان» به سال ۱۹۱۳ احداث شده بود پرداخته است که خود شاعر نیز در مراسم بازگشایی و راه‌اندازی آن شرکت داشت. وی در شعری با عنوان «آدمیت چیست؟» تنفر خود را از جماعت ملا ابراز داشته و از فرهنگ عامه و شیوه‌های نوین تعلیماتی که در برابر نظام مدرسی مکتب خانه‌ها و مدارس قرار می‌گرفتند، پشتیبانی



ادبیات پیش از انقلاب

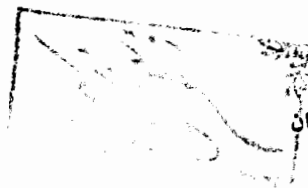
کرده است، و با دعاوی برخی ملی‌گرایان متعصب که در میان مردم تاجیک و ازبک قرار داشتند به ستیزه برخاسته است. وی در مثنوی اخلاقی خویش به نام «خطاب به مسلمانان» از علم و معرفت به نیکی و ارجمندی سخن رانده، اما در عین حال معارف الهی و مطالعه آن را بی‌ارزش و عبث خوانده است.

اسیری یکی از شاگردان روحانی احمد دانش بود، و شعر او در میان توده‌ها فوق‌العاده مشهور بود و محبوبیت داشت، تا آنجا که بسیاری از اشعار او به فرهنگ عامیانه بخشی یافت و بخشی را به خود اختصاص داد.

ز - عینی

صدرالدین عینی (۱۸۷۸ - ۱۹۵۴) چهره درخشانی است که در اصل با ادبیات شوروی تاجیک شناخته می‌شود. او خود می‌گوید که به روزگار امیر سالاری در بخارا توفیق نیافت که اثری ارزشمند بیافریند، و این از برکات انقلاب بود که از او ادب شناسی برجسته ساخته است. بسی روشن است که موفقیت عینی در ادبیات شوروی تاجیک به اوایل قرن بیستم باز می‌گردد و از آنجاست که او در ادبیات تاجیک ریشه دوانیده و پا می‌گیرد، زیرا وی در آن زمان به عنوان ادیبی روشنگر و پیشرو، نقش مهمی را در بیدار کردن جامعه به عهده داشت.

عینی پس از خواندن آثار احمد دانش و آگاهی یافتن از آن،^{۲۷۹} و سپس تحت تأثیر نخستین انقلاب روسیه، فعالیت ادبی خویش را گسترش داده، به کمال رسانید. او شعر سنتی و تقلیدی، غنایی و عاشقانه را که گاهی به سبک بیدل گفته می‌شد، به منظور مضامین اجتماعی و هجویات به کناری نهاد. در سال ۱۹۱۳ شعر «ماضی و حال» را سرود، و در همانجا منکر نوشته‌های پیشین خود گشت که فردیت‌گرایی او را در بردارند. در قریحه و ذوق ادبی این شاعر همین بس که چندین تذکره از اوایل قرن بیستم شعر او را تمجید و تحسین کرده‌اند و نیز کوشیدند که به دربارش روانه سازند، ولی او زیر بار نرفت. آثار عینی، حتی پیش از انقلاب در بردارنده برخی مضامین اجتماعی بود.^{۲۸۰} به عنوان مثال می‌توان از شعر «زمین‌ها را مفروشید!» یاد کرد؛ این شعر در قالب نامه‌ای گفته شده که از طریق آن پسری به پدر خرد در برابر فروش زمین به رباخواران هشدار می‌دهد و او را از این کار برحذر می‌دارد.



با وجود این، اهمیت اساسی عینی را در دوره پیش از انقلاب باید در معلم پیشگی و فعالیت‌های آموزشی او جستجو کرد. وی در مدارس جدیدالتأسیس (یا مکتب‌های اصولی نو) به تدریس اشتغال داشت، و با گوش دوانی در مدارس تاتارها به تجربه کافی دست یافت، آنچنانکه، خود بعدها در کتاب «مطالب تاریخی در باب انقلاب بخارا» به این مسئله اشاره کرد. او بر بنیاد تجارب و یافته‌هایی که در حین آموزش کسب کرده بود، کتاب «تهذیب الصبیان» (چاپ نشر اول ۱۹۰۹، چاپ نشر دوم ۱۹۱۷) را نوشت و در اختیار محصلان قرار داد. عینی در این کتاب بر اهمیت فراگیری علم اشاره می‌کند و این کتاب، علیرغم برخی نواقص و عیوب، اهمیت عظیمی دارد، زیرا پیش از انتشار آن، فقط کتب عربی و یا دینی در دستور آموزشی قرار می‌گرفت. او از همان آغاز، تبیه بدنی (یا فلک کردن) محصلان را که تا آن روزگار بخشی از نظام تعلیماتی محسوب می‌شد، امری ناپسند شمرد و با آن به ستیزه برخاست.^{۲۸۱}

از سال ۱۹۱۳ به بعد، که نخستین نشریه تاجیک، یعنی «بخارای شریف» تأسیس گشت، عینی در همان نشریه، به انتشار اشعار خویش در باب مضامین روشنگر، البته به نرمی، همت گمارد، و بعدها مجله «آینه» شعر «ندا به جوانان» را منتشر ساخت و در آن به ترغیب جوانان پرداخت، چنانکه تمام همشان را در راه پیشبرد جامعه بگذارند.

عینی در حالی که در مدارس جدید تجددگرایان به تدریس همت می‌گمارد،^{۲۸۲} به سال ۱۹۰۷ فعالیت‌های روشنگرانه خود را با تجددگرایان مرتبط ساخت. ولی دیری نپایید که به اشتباه خویش پی برده و پیش از انقلاب، از اینان جدا شد، و پس از انقلاب به روشنی معلوم شد که اینان دشمنان ملت تاجیک می‌باشند، و از همین رو عینی در چندین فرصت از تجددگرایان انتقاد کرده و سخت به آنان تاخته است.

با این وجود، همانطور که پیش از این گفتیم، عینی ادبیات رئالیستی شوروی را در تاجیکستان بنیان نهاد و بیش از همه به دوره پس از انقلاب تعلق دارد، از این رو در جای خود، به بررسی او خواهیم پرداخت.

یادداشتها و پی‌نوشت‌های بخش یکم

- ۱ - رجوع کنید به: راهنمای تلفظ در کتاب *History of Iranian Literature*
- ۲ - اکثر ایران شناسان شوروی بر این باورند که زبان فارسی دری، برای اولین بار در آسیای میانه (ماوراءالنهر) پدید آمده، و در قرن نهم میلادی زبان ادبی آن سرزمین شده است. این زبان پس از آسیای میانه تا ایران امروزی گسترش یافته است و سرانجام باید گفت که در قسمت اعظم خاورمیانه اسلامی به این زبان شعر گفته‌اند.
- ۳ - در بخش شرقی قلمرو مغولان سفیدی که روزگاری حکومت می‌کرده‌اند (شمال سیر دریا، بین رودهای اولال، ایرتیش و چو)، افراد قبایل مغولی با اعضای طوایف ترک زبان بومی ازدواج کرده و زبان آن‌ها را پذیرفته‌اند. اصطلاح ازبک و قزاق به بسیاری از طوایف ترک زبان اطلاق می‌شود که از قرن شانزدهم به بعد استقرار یافته‌اند. (Ivanov, ocherki, 41.)
- ۴ - A. I. Yakubovskiy, K voprosu Ob etnogeneze ugbegskogo naroda (T. 1941), 15.
- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به بخش کتاب نامه، صفحه ۲۵۵
5. Radzhabov, Iz istorii obshchestvenno - politicheskoy misli, 296
6. I. s. the Braginskiy, Kizucheniye uzbeksko - tadzhikskikh literaturnikh svyazey, 27, (in . annals) the Vzaimosvyazi literatur Vostoka i zapada (Moscow 1961).
7. Radzhabov, op: cit.; 7
- ۸ - میرزائیف، بنایی، ۹
- ۹ - زمامداری این حاکم غالباً به نادرستی تصویر شده است، آنچنانکه می‌توان گفت یک حاکم روشنفکر نبوده است. (میرزائیف، بنایی، ۱۸).
10. Cf. I. S. Braginskiy, "K izucheniye uzbeksko tadzhikskikh literaturnikh svyazey" in vzaimosvyazi literatur vostoka i zapada (Moscow 1961), 7 - 56.
- ۱۱ - تاجی عثمان، «بیست و سه ادویه».

- ۱۲ - تاجی عثمان، «درباره شاعره‌های گمنام»، تاجیکستان سوویتی، ۱۹۶۰، ۴۳، ۳.
- ۱۳ - میرزایف به سال ۱۹۵۹ در چهارمین کنگره نویسندگان و شاعران تاجیک طی نطق خود اظهار نموده است. SS، ۱۹۵۹، ۴، ۴۵. این نگرش کهنه و مهجور همچنین توسط ایرانشناس‌های ایتالیایی، پگیلارو، و بوزانی هم در سال ۱۹۶۰ بیان شده است. (صفحه ۱۵۳) Storia della letteratura persiana
14. Mirzoev, Op, Cit., 53.
- ۱۵ - در این زمینه جا دارد که به تحقیق ترکیبی مختصری که میرزایف به عمل آورده است، اشاره نمود، این تحقیق با عنوان «ادبیات تاجیک در عصر هیجدهم و نیمه اول عصر نوزدهم» به سال ۱۹۶۲ در شهر دوشنبه انتشار یافته است.
16. J. b. Capek in the magazine Slovesna Veda, 4 (1915), 21.
17. B. G. Gafuro v, Istoriya tadjhikskogo naroda, Vol. I (MOSCOW 1955), 360.
- ۱۸ - آن کتاب همچنین به منظور مطالعه سرگذشت فاتحان مفید و ارزنده است.
- P. P. Ivanov, Ocherki Po istorit, 49
19. Gafurov, Op. Cit., 364.
- ۲۰ - مؤسس بعدی امپراطوری عظیم مغول در شمال هندوستان (به سال ۱۵۲۹).
- ۲۱ - کمان، عینی، بدرالدین هلالی، ۵۷.
22. Gafurov, op. Cit., 364.
- ۲۳ - همان جا، ۳۶۷.
24. Ivanov, op. cit., 65
25. Gafurov, op. cit. 359 and 360.
- ۲۶ - آ، مجلس آف، «وقایع تاریخی» تاجیکستان سوویتی، ۱۹۵۹، ۵۱، ۳ - ۴.
- ۲۷ - آنتونی جنکینسون Anthony Jenkinson بازرگان و جهانگردی بوده است که از طریق مسکو به بخارا و ایران رفت (۱۵۵۸ - ۱۵۵۹) و از کناره‌های رودخانه ولگا به اروپا مراجعت نمود. او به عنوان نماینده کمپانی مسکو از جانب «ایوان مخوف» مأموریت داشت که با خان‌نشین‌های آسیای میانه در خصوص روابط تجاری مذاکره کند. (Istoriya Uzbekskey SSR) [در بیشتر مآخذ به این صورت. Ist. Oz6. آمده است]، جلد اول، ۴۳۴، دایرةالمعارف بریتانیکا، ۱۹۲۶، جلد یازدهم، 627b، جلد شانزدهم، 804a).

28. Gafurov, op. Cit., 374
29. Cf. Gafurov, op. cit., 361.
- ۳۰- روابط این دو شاعر بزرگ در «یادگار دوستی» نوشته ا. منی یازوف به بحث گذاشته شده است، شرق سرخ، ۱۹۵۸، ۶، ۱۱۶-۱۳۴.
- ۳۱- اصلیت میرعلی، خطاط و شاعر معروف از هرات بوده است، او به سال ۱۵۵۸ در بخارا درگذشت.
- ۳۲- بنیاد آثار وطنی تاشکند، در میان مجموعه های خود، حاوی يك نسخه خطی می باشد که متعلق به قرن شانزدهم است، «کلیات عبید الله خان»، شماره ۸۹۳۱
- (Sobr, vost. rukop, II, 9).
- ۳۳- ا. ن. بولدروف A. N. Boldirov، زین الدین واصفی، ۱۲۹ به بعد.
- ۳۴- ا. میرزائیف، بنایی، ۳۷. از سوی دیگر، خالده سادات عینی به شدت عقیده دارد که این عصر از دوره های زوال ادبیات بوده است. در اثر او با عنوان «بیدل ...» (صفحه ۳۴). با این همه، نظر ادوارد براون که فقط جامی، هاتفی، و هلالی را شاعران مهم ایندوره می داند، ارزشی ندارد.
- ۳۵- نثاری، نام ۲۵۰ تن را ذکر نموده است.
36. Gafurov, op. cit., 378.
37. Cf. Abdulgani Mirzoyev, Iz istorii literaturnikh svyazey Maverannakhra 1 Indii vo polovine xvi - nachala XVII v. (Moscow 1963).
- (نشریه بیست و ششمین کنگره جهانی خاور شناسان که به سال ۱۹۶۴ در دهلی برگزار شد).
- ۳۸- خالده. ص. عینی، «تذکره حسن نثاری و نسخه های آن»...
39. Sobr. Vost. ruk. AN UZSSR, Vol. I, 298 - 299
40. Istoria Uzbekskoi SSR, Vol. I, 447
41. Sobr. Vost. ruk. An UZSSR, Vol. I, 131. From the year 1604/5. A pupil of Nisort.
- ۴۲- کمال عینی، بدرالدین هلالی، ۳۷.
43. Gafurov, Op. cit., 378
44. A. A. Semenov, kurzer Abriss der neuen mittel asiatisch - Persischen (tadschikischen)Literatur (1500 - 1900), 3.

و نیز نمونه ادبیات تاجیک، ۱۱۳.

45. I. S. Braginskiy, Ocherki iz istorii tadzhikskay literaturi [in fuythur references abbrev. to OITL], 328.

46. Semenov, op. cit., 3.

۴۷ - هورن، ۱۹۲.

۴۸ - کمال عینی، هلالی، ۷۶.

49. LHP, III, 438, IV, 233.

۵۰ - رجوع کنید به: ن. سیفی اف، «نخلی و فکرهای اجتماعی - سیاسی در ایجادیات

او» شرق سرخ، ۱۹۶۳، ۸، ۱۱۸ - ۱۳۲

۵۱ - عبد الغنی میرزائیف (درسیدا، صفحه ۳۴ به بعد منشاء پیچیدگی و دشواری آثار سبک هندی اینگونه توجیه می‌کند: ماهیت پیچیده و تا مفهوم آثار سبک هندی از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که بسیاری از درون مایه‌های فرهنگ و فلسفه هند که برای مردم خارج از هندوستان بیگانه بودند، به ادبیات راه یافته‌اند و نیز به کار بردن صنایع بدیعی و تصورات پیچ در پیچ شاعرانه دیگر عوامل آن را تشکیل می‌دهند و در انتها باید تأثیر بیش از پیش اندیشه‌های صوفیانه را هم به موارد فوق بیافزاییم).

بـرتـلس Bertel's در تحقیق خود [Kvoprosu ob "indiyskom stile" v persidskoy poezi] (in charisteria Orientalia) که به مناسبت هفتادمین سالگرد تولد پرفسوریان رپیکا منتشر گشته‌است، پراگ، ۱۹۵۶، ۵۹) نشان می‌دهد که سبک هندی برخلاف نام آن يك پدیده ملی و یا جغرافیایی نبوده‌است، بلکه منشاء آن را باید بیش از هر چیز در بازتابهای اجتماعی جستجو کرد. بوزانی در:

[Contributo a una definizione dello "stile in diano" della poesia persiana] (178 - 167, 7, NS, Annali)

عبدجالبی جالبی الغنی میرزائیف را متخصص بزرگ سبک هندی به شمار آورده‌است، خود عقاید در این باب اظهار می‌کند و یک «ویژگی بسیار دقیق سبکی» را این گونه بر می‌شمارد: سبک هندی «هنجار مرسوم [زبان] را در هم می‌شکند و علت استعمال مصدر به جای فعل و تعابیر مجرد و تخیلی در این شیوه همین است، و علاوه بر این واژگان زبان در سبک هندی معانی

جدید و اصطلاحی به خود می‌گیرند. همچنین نگاه کنید به: پاگلیارو - بوزانی -

Storia della Letteratura Persiana, Pagliaro - Bousani, 478 etseq.

۵۲ - جا دارد که از نظر انگلس Engels دربارهٔ سبک میر خواند یاد شود که گفته است، سبک او پر نقش و نگار، و مملو از تشبیهات است ولی همهٔ آنها بی‌محتوا هستند. (از نامهٔ انگلس به کارل مارکس، منچستر، ششم ژوئن ۱۸۵۳).

۵۳ - خالده. ص. عینی، بیدل، ۳۵، پانویشت ۱.

۵۴ - همان جا، ۳۹. با این همه مؤلف اشاره می‌کند که سبک هندی به ابتدای قرن شانزدهم در آسیای میانه گسترش یافته بود.

۵۵ - همان جا، صفحه ۲۵۹ به بعد.

۵۶ - مخمس از پنج بیت تشکیل می‌شود که شاعر در آن سه مصراع جداگانه به ابیات شاعران دیگر می‌افزاید.

۵۷ - ا. م. میرزایف، سیدانسی، ۴۵.

۵۸ - عبد الغنی میرزایف، بنایی (استالین آباد ۱۹۵۷)، ۴۹۱. این ویژه نوشت، رسالهٔ معتبری در باب بنایی می‌باشد.

59. Gafurov, op. cit., 378.

۶۰ - بار تولد، سمه نوف، برتلس و برخی از محققان ازبکی.

۶۱ - نجیب زادگان و اشراف ازبک، خود در برابر زبان ازبکی مقاومت می‌کردند، و این وضع مانند وضعیت انگلستان در دوران قرون وسطایی می‌باشد که زبان فرانسوی تقریباً در محدودهٔ دربار تکلم می‌شد.

۶۲ - نمونهٔ اشعار ازبکی او را می‌توان در «حبیب السیر» خواند میریافت.

۶۳ - بنایی تخلص شاعر می‌باشد، و احتمالاً این تخلص را از پدر خود که یک بنا بوده، برگزیده است. در برخی از منابع او را بنایی ذکر نموده‌اند.

نگاه کنید به: C. A. Storey، ادبیات فارسی، جلد اول، ۱۲۷۸. بنایی در ۲ دیوان خود تخلص «حالی» راگزیده است.

۶۴ - او در «تحفهٔ سامی» از چندین رسالهٔ موسیقی سخن می‌گوید که توسط بنایی نگاشته شده‌اند.

- ۶۵- واصفی، در «بدایع الوقایع» ۲۵ بار نام بنایی را ذکر نموده و گذشته از این نمونه‌هایی از شعر او را هم آورده است (میرزایف، بنایی، ۱۴۲ به بعد).
- ۶۶- میرزایف در ویژه نوشت خود در باب بنایی (صفحه ۱۶۷) اثبات می‌کند که منسوب داشتن این اثر به صانعی، آنچنان که دیگر مؤلفان کرده‌اند، کاملاً برخاست.
- ۶۷- میرزایف، بنایی، ۱۹۱.
- ۶۸- یک اثر دیگر به همین نام توسط شاعر قرن شانزدهم، محمد صالح نوشته شده است که (دوبار به زبان ازبکی انتشار یافته)، و علاوه بر این یک «شیبانی نامه» دیگر نوشته شده که مؤلف آن گمنام است.
- ۶۹- میرزایف، بنایی، ۱۴۶.
- او در رساله تحقیقی خود و "Eshche raz ob avtor " shakhanshakh - name نشان می‌دهد که سراینده آن امیرصدرالدین سلطان ابراهیم الامیری بوده است (Probl. vost., 1960, 4, 111 - 112)
70. Horn. Geschichte, 192.
71. Glph, 586, 587.
- ۷۲- نوایی، مجالس النفایس، ۶۶ (بولدورف، ۲۵۸).
- ۷۳- کمال عینی، مورخ برجسته ادبیات تاجیک به خاطر آشکار ساختن ارزش آثار هلالی بیش از همه شهرت و اعتبار کسب کرده است، وی علاوه بر تحقیقات کوتاه، یک ویژه نوشت مفصل در باب او نوشته است، بدرالدین هلالی (استالین آباد ۱۹۵۷، ۲۰۶) و نیز برگزیده‌ای از اشعار هلالی را با یک مقدمه و توضیحات و شرح لغات منتشر نموده است. (نگاه کنید به: کتاب نامه، بخش DIIb)
- ۷۴- تاجی عثمان، «هلالی چراگشته شده؟»، تاجیکستان سوویستی، ۱۹۵۷، ۲۲۵، ۳.
- ۷۵- بولدورف، زین الدین واصفی، ۲۸۰.
- ۷۶- کمال عینی، هلالی، ۱۰۷.
- ۷۷- همان جا، ۳۰.
- ۷۸- نمونه ادبیات تاجیک، ۱۰۵-۱۱۲. عینی به طور نمونه، گزیده‌ای از «بدایع الوقایع» را با تلخیص و تصرف نشر داده است آنچنانکه در خور فهم خواننده معاصر تاجیک می‌باشد و نمونه

ادبیات پیش از انقلاب

خوبی از ادبیات سنتی تاجیک برای خوانندگان عادی است که می‌تواند سرمشق دیگران باشد. این کتاب پس از مرگ نویسنده به سال ۱۹۵۶ تحت عنوان «واصفی و خلاصه‌ای از بدایع الوقایع» در شهر دوشنبه انتشار یافته است.

۷۹- ا. ن. بولدروف A. N. Boldirov، زین الدین واصفی، ۱۱۷.

۸۰- نمونه ادبیات تاجیک، ۱۰۷.

۸۱- بولدروف در باب این اثر نقد کاملی به عمل آورده است. (نگاه کنید به: کتاب نامه، بخش (Dilb).

برای آگاهی یافتن از ویژگیهای این کتاب می‌توان به رساله بولدروف مراجعه نمود: «نویسنده قرن شانزدهم تاجیک، و اثر او بدایع الوقایع»

"The 16th century Tajik Writer Zainiddin Vosifi and His Remarkable Tales" New Orient Bimontly (prague) 1962, 3, 73 - 78.

۸۲- نمونه ادبیات تاجیک، ۱۱۲.

۸۳- بولدروف، زین الدین واصفی، ۱۱۷.

۸۴- ع. میرزایف، - ابن سینا و «بدایع الوقایع» محمد واصفی - شرق سرخ، ۱۹۵۲؛ ۸، ۹، ۱۰، ۱۱.

۸۵- بولدروف، زین الدین واصفی، ۱- ۳.

۸۶- همان جا، ۳۰۲.

87. P. P. Ivanov, Ocherki, 82.

۸۸- آ. میرزایف، ابو عبدالله رودکی، ۲۴۷؛

۸۹- مشفق، منتخبات (صفحه هفت کتابنامه، یک دوره از این کتاب در مجله شرق سرخ نشر یافته است، ۷- ۱۹۵۸، ۸- ۱۴۶)

۹۰- نمونه ادبیات تاجیک، ۱۴۱.

۹۱- طبق گفته تذکره‌نویس عشق (که تذکره ارزنده حسین قلی خان متعلق به اوایل قرن نوزدهم می‌باشد) دو شاعر به نام مشفق در دربار اکبر بوده‌است تخلص

(P. 31 Obshchestvenniye, 1961, 6, nauki v Uzbekistane).

92. A. A. Semenov, ocherk ustroystra

- ۹۳ - ادبیات درسی، کتاب درسی (St. 1956)، از ۸۸ به بعد.
- ۹۴ - ی - برتلس در تحقیق خود بنام "Persidskaya literatura v Sredney Azii" از کاهش عظیم لغاتی که در اشعار بکار گرفته می شده، سخن می گوید،
(Sov. vost, Moscow - Leningrad, 1948; 225:
- ۹۵ - عینی در نمونه ادبیات تاجیک، به عنوان نمونه از مرحومه بخارایی یاد نموده است.
- ۹۶ - تاجی عثمان، بیست و سه ادبیه، ۶۱ - ۶۰.
- ۹۷ - غفور اف، دوره حکمرانی اشترخان را نهایت شدت جنگهای فئودالی توصیف کرده است، رجوع کنید به: (Istoriya tadzhikskogo naroda, p. 381)
- ۹۸ - در سال ۱۹۲۰ فرستاده تزار بنام خوخلوف به آسیای میانه آمد، و از سوی دیگر سفیر بخارا به روسیه اعزام شده بود.
99. gafurov, op. cit, 387.
- ۱۰۰ - میرزائیف، سید، ۶۹.
- ۱۰۱ - عینی، نمونه ادبیات تاجیک، امام قلی خان (ص. ۱۴۶)، قاسم خان (صص. ۱۴۸ - ۱۴۶)، عبد العزیز خان (ص. ۱۴۷)، سبحان قلی خان (صص. ۱۵۸ - ۱۵۶).
102. R. Khadi - Zade, Ictochniki, 10.
- ۱۰۳ - ترجمه روسی آن توسط سمه نوف (A. A. Semenov) به سال ۱۹۵۷ در تاشکند انتشار یافته است.
- ۱۰۴ - نمونه ادبیات تاجیک، ۱۶۶ - ۱۶۸
- ۱۰۵ - همان جا، ۱۶۱ - ۱۶۶
- ۱۰۶ - میرزائیف، سید، ۲۱.
- ۱۰۷ - او نیز به مانند غالب شاعران ازبکی به زیان تاجیک شعر می سرود، رجوع کنید به نمونه ادبیات تاجیک، ۱۶۹، و نمونه های ادبیات تاجیک، ۱۷
108. Ist. Uzb., vol. 1, 450
- ۱۰۹ - این شیوه شعری را می توان به کمک گفته شاعر معروف م. تورسون زاده (رئیس انجمن نویسندگان و شاعران تاجیکی) که در سال ۱۹۵۹ بیان داشته چنین توصیف کرد: «اگر بخواهیم قرن هفدهم و هیجدهم را وصف کنیم، باید بگوییم که دشمنی میان اربابان فئودالی؛ به

خاطر اینکه تاجیکستان عمدتاً هدف حملات بیگانگان قرار داشته بود و به مناطق و قلمروهای بس کوچکی تقسیم گشته بود، و در آن روزگار غزل به محدودهٔ دربار راه یافت و به دست مدحیه‌گویان و قصیده‌سرایان افتاد که به تدریج این قالب شعری از مضامین پر معنا تهی گشت، به گونه‌ای که شاعران غزل سرافقط به بازی با کلمات و آوردن ردیف رغبت داشتند، صدها شاعر غزل‌گو بیپوده یک مضمون بسیار تکراری و کهنه را هزاران بار بازگو می‌کردند. در یک چنین حالی فقط می‌توان از لفاظی‌های مصنوع و بازی با قافیه سخن گفت نه شعر ناب.» (به نقل از: مجلهٔ شرق سرخ، ۱۹۵۹، ش ۳، ۱۱۵).

۱۱۰ - فطرت تخلص شاعر و زردوز لقب او بوده‌است.

۱۱۱ - میر محمد امین بخارایی، عبید الله نامه (ترجمهٔ روسی آن، تاشکند ۱۹۵۱)، ۳۰۶.

۱۱۲ - میرزایف، سید، ۱۸۶.

۱۱۳ - نمونه‌های ادبیات تاجیک، ۱۶۷، ۱۹۹ - ۲۱۳.

۱۱۴ - میرزایف، سید، ۱۸۳.

۱۱۵ - يك نمونه از شعر او در نمونهٔ ادبیات تاجیک (عینی) آمده‌است.

۱۱۶ - میرزایف، سید، ۱۸۳.

۱۱۷ - همان جا، ۱۷۱.

۱۱۸ - ادبیات تاجیک (استالین آباد ۱۹۵۶)، ۱۰۰.

119. Bertel's, Persidskaya literatura, 219.

۱۲۰ - بولدروف، زین الدین واصفی، ۱۲۹، ۲۵۳، به بعد، ۳۰۱ به بعد.

۱۲۱ - میرزایف، سید، ۲۵ به بعد.

۱۲۲ - واصفی، بدایع الوقایع، ۱۹۹ به بعد، (صدرالدین عینی، واصفی و خلاصهٔ

بدایع الوقایع)

123. Mirzoev, " Saifii Bukhori....", IZV. Tadzh., 7 (1955), 3.

124. Ibid.

۱۲۵ - دولت‌شاه، تذکرة الشعراء [۱۴۸۸]، به تصحیح امانوئل گابریل براون

۱۲۶ - بولدروف، زین الدین واصفی، ۳۰۱

۱۲۷ - میرزایف، این پدیده را چنین توضیح داده: سیل کشاورزان بی‌زمین به شهرها سرازیر

گردید که به موجب آن صنایع توسعه یافته و به شمار صنعتگران افزوده گشت. همین امر در انتها به تخصصی شدن صنایع و به تشکیل اصناف جدید می انجامد.

۱۲۸ - میر محمد امین بخارایی، عبیدالله نامه، (ترجمه روسی آن، تاشکند، ۱۹۵۷)، ۳۰۷.

۱۲۹ - میرزایف، سیدا، ۳۰.

130. Gafurov, op. cit. 396 Ivanov, Ocherk, 83.

۱۳۱ - عبیدالله نامه، ۳۰۳.

۱۳۲ - همان جا.

۱۳۳ - نمونه ادبیات تاجیک، ۱۷۶ - ۱۸۱.

۱۳۴ - کتاب نامه، بخش DIIb.

۱۳۵ - بولدروف، زین الدین واصفی، ۲۷۳، میرزایف، بنایی، ۵۳، میرزایف، سیدا، ۱۴۴.

۱۳۶ - عبیدالله نامه، ۳۰۳.

۱۳۷ - میرزایف، سیدا، ۶۲.

۱۳۸ - عبیدالله نامه، ۳۰۳.

۱۳۹ - میرزایف، سیدا، ۱۳۸.

۱۴۰ - عبیدالله نامه، ۳۰۳.

۱۴۱ - میرزایف، سیدا، ۱۲۲.

۱۴۲ - خالده عینی، بیدل، ۹؛ از سوی دیگر، میرزایف در سیدا گفته است که شاعر غزل‌های آخرین نمایندگان سبک هندی و یا حتی غزل‌های خود بیدل را به شیوه مخمس‌های تضمینی سروده است - ص ۴۹ به بعد.

۱۴۳ - طبق عقیده پی. پی ایوانوف (P. P. Ivanov) قلمرو حکومتی ابوالفیض خان فراتر از شهر بخارا نمی‌رفت و حتی در همین قلمرو کوچک هم قدرت و نفوذ او محدود بوده است. (Ocherki, 90)

۱۴۴ - احمد دانش در «رساله» و عینی نیز در «تاریخ امیران منغیتیه بخارا» به تندی از تمام زمامداران سلسله منغیتیه انتقاد کرده‌اند.

145. Semenov, Ocherk ustroystva, 3.

۱۴۶ - خان نشین قوقند در فرغانه بوده است، و در دهه ۱۷۵۰ برای مدت کوتاهی به سرزمین چین ملحق شده بود.

ادبیات پیش از انقلاب

147. Semenov, Ocherk ustroystva, 4, Alsosee A. Burnes Voyages, vol. III, 275 et. seq.
148. P. P. Ivanov, Ocherki, 126.
- ۱۴۹ - همان جا، ۱۱۲.
150. I. A. Remez, Vneshnaya trgoviya Bukhari do mirovoi voint.
- ۱۵۱ - در آن روزگار، شهر بخارا دارای هفتاد هزار سکنه بود که $\frac{3}{4}$ آن را تاجیک‌ها تشکیل می‌دادند. (P. P. Ivanov, Ocherki, 120)
152. Gafurov, op. cit. 411
153. Semenov, Ocherk ustroistya, 5.
154. Ivanov, Ocherk, 215.
- ۱۵۵ - ا. میرزایف در نطق خود، در چهارمین گردهمایی نویسندگان و شاعران تاجیک (شرق سرخ، ۱۹۵۴، ش چهارم، ۵۴). ن - معصومی یک مقاله پس از این گردهمایی نشر داده‌است، (رجوع کنید به: کتاب نامه، بخش. DIlb)
156. Khadi - zade, Istochnik, 98.
- ۱۵۷ - «در ظهر کتاب» تصحیح شده احمد دانش، هادی زاده، 179. Porehaho az ...
158. Giph, 310.
- ۱۵۹ - نمونه‌های ادبیات تاجیک، ۱۸۴.
- ۱۶۰ - بیدل، ۴۳، پانوش.
- ۱۶۱ - رجوع کنید به کتاب نامه، بخش. DIlb.
162. valikhojaev, Iz istorii, 19.
- ۱۶۳ - نمونه ادبیات تاجیک، ۱۸۵. نادره، همسر عمرخان، امیر قوقند بوده که پس از مرگ عمرخان و بر افتادن حکومت قوقند به فرمان امیر نصرالله در سال ۱۸۴۲ به دار آویخته می‌شود، زیرا نادره با مردان به مشاعره پرداخته بود و نیز به خاطر اشتغال او در امور حکومتی.
- (B. Hayit, " Die Jungste Ozbekische literaur", Central Asiatic Journal, 7, 2, 1962, 123).
- ۱۶۴ - شرق سرخ، ۱۹۶۱، ش ۴، ۱۰۰.
- ۱۶۵ - خلیلی افغان، آثار هرات، ج ۳، ۳۷.

۱۶۶ - همچنین رجوع کنید به عزیز قیوم اف، حاذق (تاشکند ۱۹۵۷)، ۵۳، (به زبان ازبکی)

۱۶۷ - شرق سرخ، ۱۹۵۹، ش ۳، متن صفحه ۱۴۹. همچنین رجوع کنید به:

B. Hayit, op. cit., 123.

۱۶۸ - همان جا، ۱۴۶.

۱۶۹ - ن. معصومی، ادبیات تاجیک در عصر هیجده و نیمه اول عصر نوزده (استالین آباد ۱۹۶۲)، ۴۵. او در دربار عمرخان یک سرباز بوده و خود نخواسته بود که یک شاعر در باری شود.

B. Hayit, op. Cit., 123)

۱۷۰ - "MvaM" ۲۲ می ۱۹۶۲، ص ۲، دویستمین سالگرد فوت شاعر را ذکر نموده، از سوی دیگر مجله «شرق سرخ» ۱۹۵۷، شماره ۲، ص ۶۱، زندگی شاعر را میان سال ۱۷۸۸ تا ۱۸۵۶ ذکر می‌کند.

171. Khadi - Zade, Istochiniki, 117 -131

۱۷۲ - ن. معصومی، ادبیات تاجیک، ۵، ۷، ۴۷، به بعد.

۱۷۳ - جواهر لعل نهرو، کشف هندوستان (لندن ۱۹۵۱)، ۲۴۸.

۱۷۴ - کارل مارکس، «حکومت وسلطه بریتانیا در هندوستان» در مجموعه مقالات کارل مارکس، چاپ دوم (بمبئی ۱۹۵۱).

175. Nehru, op. cit., 242, Footnote.

۱۷۶ - زندگانی بیدل در سایه نوشته‌های خود شاعر (چهارعنصر) تقریباً بی کم و کاست شناخته شده، و افزون بر این می‌توان با مطالعه گزارش‌های دوستان او، و نوشته‌های تذکره‌ها به‌ویژه تذکره خزانه عامره به احوال او پی برد «تذکره خزانه عامره تألیف غلامعلی خان آزاد» می‌باشد که به هنگام مرگ بیدل ۱۷ ساله بود.

۱۷۷ - آزاد، خزانه عامره (صدرالدین عینی، بیدل، ۳۸).

۱۷۸ - صدر الدین عینی، میرزا عبد القادر بیدل، ۴۰.

۱۷۹ - همان جا، ۵۷.

۱۸۰ - دکتر ژوزف اول - Dr. Josef Aul - پس از مراجعت خود از دیدار آسیای میانه در سال

۱۹۲۰ سخنانی درباب بیدل که تا آن زمان برای ایران شناسان اروپایی ناشناخته مانده بود،

ادبیات پیش از انقلاب

عرضه داشت و در آن سخنان به توصیف عزت و حرمتی که این شاعر در شهر بخارا داشت، پرداخت.

۱۸۱ - تورسونزاده در چهارمین مجمع نویسندگان و شاعران تاجیک، طی نطق خود به این حقیقت اشاره داشت که حتی برخی از شاعران معاصر هم در پی تقلید از شعر بیدل بوده‌اند، او عواقب وخیم این رفتار را گوش زد کرد. (شرق سرخ، ۱۱۹، ۳، ۱۹۵۹). شاعر تاجیک، محمد جان رحیمی و هم قطار از یک او، غفور غلام، بیدل را محبوب‌ترین شاعر خود می‌خوانند.

I. S. Braginskiy, K izucheniyu uzbeksko - tadzhikskikh literaturnikh Svyazey, in Vzaïmosvyazi literatur Vostoka i Zapada (Moscow 1961), 36.

182. In Histoire de la littérature.

183. Annali, Ns, 6 (1954 -1956) 163 - 199.

۱۸۴ - نمونه ادبیات تاجیک، ۱۸۶ - ۱۹۱.

۱۸۵ - رجوع کنید به کتاب نامه، بخش Dllb.

۱۸۶ - شرق سرخ، ۱۹۴۶، ش ۷، ۱۹۴۷، ۳-۲-۱، (میرزا عبدالقادر بیدل و ایجادیات او).

187. Bedili ego poema "Irfon"

۱۸۸ - صدرالدین عینی، بیدل، ۶۳.

۱۸۹ - همان جا، ۶۹.

۱۹۰ - «از رباعیات میرزا عبدالقادر بیدل»، شرق سرخ، ۱۹۵۸، ش ۸، ۱۳۷، خالده عینی در اثر خود در باب عرفان (ص ۵۷۰) با این وجود تعداد اشعار بیدل را ۲۰۰ هزار بیت گفته در حالیکه تذکره خزانه عامره رقمی میان ۹۰ هزار تا ۱۰۰ هزار را برای اشعار او ذکر نموده‌است. ۱۹۱ - رباعی قالب دلخواه بیدل بوده که در حدود ۳۵۰۰ بیت از رباعیات او در گنجینه آثارش موجود است.

192. Muminov, Izucheniye tvorchestva Mirza Bedilya vuzbekskey i Tadzhikey SSR, Izv. Uzb., I, 14.

۱۹۳ - يك بررسی اساسی در باب این اثر به وسیله خالده. ص. عینی به عمل آمده‌است.

۱۹۴ - این اثر در سال ۱۹۴۶ (به همت ل. م. پنکوفسکی L. M. penkovskiy) و نه بوسیله

صدرالدین عینی آن گونه که آ - بوزانی در Annali, 6.182 می‌گوید، به ترجمه روسی درآمد و با

مقدمه‌ای مفصل به قلم صدرالدین عینی انتشار یافت. همچنین رجوع کنید به:

Klimovich, Bedil i ego poema " Komde iModan", in Iz istorii literaturni Sovetskogo vostoka (Moscow 1959).

شاعر معاصر عبدالسلام دهاتی، مضمون «کام دی و مدن» را در نمایشنامه خود، کام دی و قدن و ... به کار برده است.

195. K. M. Mirzaev, K vosprosu of ekonomicheskikh Mirzi Bedilya.

۱۹۶ - نمونه ادبیات تاجیک، ۲۸۹.

۱۹۷ - میرزایف در سیدا (ص ۳۵) به تأکید غلطی که در کتاب نمونه‌های ادبیات تاجیک ۱۸۶ در این مورد شده است، اشاره می‌کند.

۱۹۸ - در افغانستان، بیدل بیش از حافظ گرامی داشته می‌شود (Bausani, Annali, 6, 163, footnote 2) در قرن هیجدهم شاعر معروف افغانی به نام عبدالحمید «بیدل افغان» نامیده می‌شد. تأثیر شعر بیدل هنوز هم در کشور افغانستان به شدت احساس می‌شود، و غالب شاعران افغانی راه و رسم او را دنبال می‌کنند (برای اطلاع بیش تر نگاه کنید به مقدمه نمونه اشعار شاعران افغان [St. 1959, ص. ۵، و گلچینی که به وسیله م. ح. بهروز در افغانستان [کابل ۱۹۵۵] انتشار یافته است، به عنوان مثال صفحات ۲۱۸، ۳۰۶).

199. Cf. e. g. fait, Stredoasijsi narodove, 181.

200. Khadi - zade, Istochniki, 109.

۲۰۱ - نمونه ادبیات تاجیک، ۱۹۷ - ۲۰۰.

202. B. I. Iskanarov, Iz istorii bukharskogo emirata.

203. Radzhabov, Poet - prosvetitel tadjihskogo naroda Asiri, 10.

204. See R. A. Pierce, Russian Central asia 1897 - 1917, 32 et seq.

205. Khadi - zade, Istochniki, 102.

206. Semenov, Materiali po istorii, 21, N. A. Kislyakov, les rapports de feodalite patriarcale (see Bibliography DIIb), 1 etseq.

س. مقصود آف تاتار، رئیس نمایندگان مسلمان در دومای روسیه به سال ۱۹۱۰ پس از دیدار خود از بخارا اظهار نمود که موقعیت شهر بخارا غیر قابل تحمل بود.

(S. A. Zenkovsky, panturkism and Islam Russia, 87.)

207. N. A. kislyakov, pantarkhalno - feudalnoye otposheniye u osedlogo naseleniya Bukharskogo Khanata (Moscow 1960). 2.

208. Semenov, Materiali po istorii, 9.

209. Radzhabov, Iz istorii, 147.

210. Gafurov, op. cit., 432

211. M. Fait. Ruska Stredn Asie (1901), 53. etseq, M. Fait, Stredoasijšti narodove (1910), 165, and others.

این انتشارات که در باب مردم شناسی چک‌ها به نشر رسیده، محتوی اطلاعات ارزنده‌ای راجع به زندگی مردم آسیای میانه در آستانه قرن نوزدهم می‌باشد.

212. Radzhabov, Iz istorii obshchestvenno - politicheskey mysli tadjihskogo naroda, 44.

213. A. P. Fomebenko, Russkie Poseleniya v bukharskom emirate, 23.

۲۱۴ - لنین در سال ۱۸۹۹ این چنین نوشت: آسیای میانه مستعمره‌ای در خدمت سرمایه‌داری روسیه می‌باشد. (V. I. Lenin Q Sredney Azii, 11)

۲۱۵ - بزرگ شریف‌زاده، حرکت آزادیخواهی در روسیه و اهمیت آن برای بخارای شرقی، شرق سرخ، ۱۹۵۹، ۲، ۴۸.

216. Semenov, Materiali Po istorii, 14.

۲۱۷ - ا. س. براگینسکی I. S. Braginskiy, «نظری به ...»، شرق سرخ، ۱۹۴۷، ۴ - ۵ - ۷.

۲۲۸ - به جرأت می‌توان گفت که آسیای میانه طی دوره سلطنتی تقریباً در تمام زمینه‌های کشاورزی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته است.

(Richard A. Pierce, Russian Central Asia 1867 - 1917, 174).

۲۱۹ - در اواخر نیمه دهه ۱۸۹۰ شریعت حکم می‌کرد که از چراغ روشنایی نفت سوز را منع می‌کرد (صدرالدین عینی، یادداشت‌ها، ج سوم، ۱۶۲).

220. Radzhabov, Iz istorii, 367.

221. Gafurov, op. cit., 474.

222. Radzhabov, Iz istorii, 390, 401.

۲۲۳ - صدرالدین عینی، «مختصر ترجمه حال خودم»، شرق سرخ، ۱۹۵۵، ۸، ۳۰.
 ۲۲۴ - محمود خوجه بهبودی (۱۸۷۴ - ۱۹۱۹) رهبر تجدد خواهان ترکستان و ناشر چندین جریده ازبکی در شهر بخارا بوده است («مجله شهرت»، ۱۹۰۷ - ۱۹۰۸، «سمرقند»، ۱۹۱۴، و «آینه»، ۱۹۱۳ - ۱۹۱۵). امیر در سال ۱۹۱۸ حکم مرگ او را به دلیل تجددخواهی صادر کرد، ولی او گریخت. در روزگاری که دولت موقت در روسیه حاکم بود، او عضوی از کانونی به نام مرکز ملی بود. بهبودی نماینده بارز بورژوا ناسیونالیست‌های ترکستان و هوادار دموکراتهای مشروطه خواه در روسیه و روی هم رفته هواخواه رژیم تزار بود. (Olzsha, 870, See Bibliography Dia).... دشمن بزرگ سوسیال دموکرات‌ها بود، و اعتقاد داشت که امیر سالاری بخارا باید به کشور روسیه ضمیمه گردد وی در سال ۱۹۱۳ نمایشنامه‌ای به نام «پدرکش» نوشته است که بر روی هم فاقد ارزش ادبی است، ولی افکار تجدد خواهان را در خود منعکس کرده است، تربیت دینی و دنیوی را به عنوان ابزاری در جهت به دست آوردن مقامی خوب و رسیدن به مال و مکنت مورد تشویق قرار داده است.

(See E. All.. orth, The Early Reformist Theatre, central Asia Review, 12, 2, 1964, 87 etseq.)

طبق گفته ب. هاییت (Die Jungste ozbekische Literatur, 134) B. Hayit بهبودی به فرمان امیر در کرشی به سال ۱۹۱۹ سنگسار می‌شود و می‌میرد.

۲۲۵ - براگینسکی Braginsky، «عنصرهای ایجادیات بدیعه خلق در آثار خطی قدیم و عصر میانگی تاجیک»، شرق سرخ، ۱۹۵۵، ۳، ۹۵.

۲۲۶ - بنگرید به: جورج لنتسووسکی Goerge Lenczowski، روسیه و غرب در ایران ۱۹۱۸ - ۱۹۴۸، ۳۰ (نگاه کنید به: کتاب نامه، قسمت C)

۲۲۷ - سمه‌نوف Semenov اظهار می‌کند که به سال ۱۸۶۸، ده هزار برده فقط در ناحیه سمرقند بوده است (Ocherki ustroystra, 13).

۲۲۸ - یک نمونه عالی شاعر معروف «عاجز» می‌باشد که این تخلص هیچکس را جدای از خود «امیرعبدالاحد» پنهان نمی‌سازد، وی در شعر بی‌محتوایش پیرامون بی‌فایده بودن عمر و حیات انسان، سنگینی ثروت و دارایی و سعادت ریاضت‌کشان می‌گوید. سایر اینان به مدح و

ادبیات پیش از انقلاب

ستایش امیر هر چند که رفتار پسندیده‌ای نداشت، می‌پرداختند. از برجسته‌ترین نماینده‌های محافل کهنه پرست بخارا در پایان قرن نوزدهم می‌توان از «افضل محذوم پیر مستی» سراینده هجویه‌ای علیه «دانش» (که به فرمان امیر بود) و نویسنده تذکره‌ای (۱۹۰۴) است که علیه تمام آنکه کهنه پرستی صرف نبود می‌تازد. به عنوان مثال او همچنین «شاهین» را به خاطر بی‌سپاسی مذمت می‌کند. کتابی است کم‌ارزش، همانگونه «تذکره» «عبدی» (۱۹۰۶) که به حمایت از رژیم فتودالی در امیر سالاری بخارا می‌پردازد.

۲۲۹ - «خ»، میرزاده»، «شاهین»، ۲۰۹

۲۳۰ - شعر درباری، در نیمه قرن نوزدهم، زیر فشار روحانیان تقریباً از بین رفت، زیرا شاعران دیگر نمی‌توانستند به طور علنی با دربار در تماس باشند. با این حال هنوز هم می‌توان از شعر درباری سخن گفت، زیرا برخی از شاعران کماکان به دربار می‌رفتند و برای گذران زندگی خود وابسته به دربار بودند.

۲۳۱ - تذکره‌های «واضح»، «حشمت»، «افضل»، «عبدی»، «محترم» و «صدرضیاء» (به خصوص نگاه کنید به تحقیق «هادی زاده» زیر عنوان Istochniki) با این همه تذکره‌های مذکور تنها نام بهترین نویسندگان و شاعران بخارا و یا دیگر شهرهای بزرگ را در بردارند و روشن است که عقاید ارتجاعی مؤلفان خود را منعکس می‌کنند. به عنوان مثال، «کلثوم کلیمووا» در تحقیق خود به نام «دست نویس ...»، «شرق سرخ»، ۱۹۵۷، ۹، ۱۱۶، نام ۱۶ شاعر «درواز» را که همچنین به لهجه محلی خودشان شعر می‌گفتند ذکر نموده است.

۲۳۲ - او به فرمان «امیر نصرالله» در «قندوز» به قتل رسید («م.ح. بهروز، «ادبیات از ابوالفرج

سگزی به بعد»، کابل، افغانستان، ۱۳۳۴ / ۱۹۵۵، ۳۱۲)

233. Khadi - Zade, Istochniki, 106.

۲۳۴ - البته این کتاب فقط تلخیصی از «بدایع الوقایع» احمد دانش است. شیوه نگارش دانش

در مقایسه با زبان امروز تاجیک بسیار پیچیده و دشوار است.

۲۳۵ - «ت. نعمت‌زاده»، «کان لذت و خوان نعمت واضح»، مجموعه علمی (دانشگاه دولتی

تاجیکستان، St)، ۲۶، ۲ (۱۹۵۹)

236. Braginskiy, Ocherki, 391.

۲۳۷ - «نمونه ادبیات تاجیک» ۳۳۸.

238. Khadi - Zade, Istochniki

۲۳۹ - «نجمی سیفی اف»، «شاعره مسکین و نمونه اشعار او»، «شرق سرخ»، ۱۹۵۹، ۱۱۶

به بعد.

۲۴۰ - براگینسکی، شرق سرخ، ۱۹۵۵، ۱، ۴۵ و نیز: Khadi - Zade, Istochniki, 63.

۲۴۱ - اثرهای منتخب شاعر در ۳۴۸ صفحه، به ۱۹۶۲ در شهر دوشنبه نشر یافته است. این

کتاب توسط سید عمر سلطان تهیه شده و به مقدمه‌ای از همان شخص آراسته شده است.

۲۴۲ - [جو روشنفکری و خصوصیات مؤلفان مشخصی]

۲۴۳ - صدرالدین عینی در جلد سوم یادداشتها، جو روشنفکران و خصوصیات برخی از

مؤلفان و شاعران را با مهارت و استادی توصیف نموده است.

244. Braginskiy, Ocherki, 108

۲۴۵ - نمونه‌های ادبیات تاجیک، صفحه ۲۲، پانوش ۱، همچنین بنگرید به: ر. م.

هاشم اف، Nekotoriye Voprosi stanovieniya tadzhiskoy literaturi (St. 1963), 4.

(گزارش مؤلف در باب رساله خود)

۲۴۶ - ر. هاشم، «چند سخن درباره یکی از ترجمان‌های اولین ادبیات بدیعه روس و کتاب

او»، «شرق سرخ»، ۱۹۵۹، ۱. این ترجمه، یکی از ترجمان‌های نخستین ادبیات روسی به زبان

تاجیکی بوده است.

۲۴۷ - معصومی، «او چوکهای عاید به ...»، ۷.

۲۴۸ - ملیحا در تذکره مذاکر الاصحاب، در باب چند تن از این شاعران کوه نشین سخن گفته

ولی متأسفانه نمونه‌های اندکی از شعر ایشان را ذکر نموده است.

۲۴۹ - نمونه‌های ادبیات تاجیک، ۲۱۸ به بعد.

۲۵۰ - نادر شنبه‌زاده، «شاعر خلقی کوهستان و اثر او»، «شرق سرخ»، ۱۹۵۸، ۱۲، ۱۱۲ به بعد.

۲۵۱ - ت - پولادی، «نظری به رباعیات پیش از ریوالتسیگی بدخشان»، مجموعه علمی،

(Inst., Davl. Pedagog., Stalinabad), ۴ (۱۹۵۴)، ۸۳

۲۵۲ - اشعار او به وسیله رحیم جلیل جمع‌آوری شده است. وی همچنین اولین کسی بود که

راجع به فخری در کتاب «تاجیکستان سوویتی»، ۱۲ نوامبر ۱۹۳۸، مطالبی نوشت. «مجموعه

شعرهای فخری» توسط رحیم جلیل و ر. تاشمتوف گردآوری و در سال ۱۹۶۴ منتشر شده است.

۲۵۳ - ا. حبیب آف، «بعضی معلومات‌ها درباره شاعر نظر شاه»، شرق سرخ،

۸۰، ۱۲، ۱۹۵۷

۲۵۴ - حبیب الله نظر آف در کتاب خود تحت عنوان «در جستجوی کریم دیوانه» به توصیف دقیق سفر خود که به منظور آگاهی یافتن از احوال حافظ معروف، کریم دیوانه تدارک دیده بود، پرداخته است. لازم به توضیح است که خود نظر آف شاعر بوده و در زمینه شعر سنتی (کلاسیک) تخصص داشت (نگاه کنید به صفحه ۵۸۷). در سال ۱۹۶۱ مجموعه‌ای از اشعار کریم دیوانه به همراه مقدمه‌ای بلند توسط ح. نظر آف، سطرهای آتشین، در شهر دوشنبه منتشر شده است. با این وجود، یک مناظره و مشاجره گسترده در باب ارزش شعر کریم دیوانه و حتی اصلیت او در مطبوعات تاجیک در گرفت که در نهایت با اعزام گروه جدیدی از قوم شناسان به ناحیه حصار این مناظره پایان یافت.

۲۵۵ - هادی زاده، در نوشته‌ای مفصلی بر کتاب احمد دانش «پارچه‌ها از نوادر الوقایع»، ۱۷۱،

همچنین بنگرید به: گ. اسکارسیا

Annali (napoli), Ns, 11 (1961), 63-103, "Note su alcuni motivi della cultura tagica e su Ahmad Dannis" G. Scarcia.

۲۵۶ - در سال ۱۹۶۰، صد و پنجاهمین سالگرد تولد دانش به گونه‌ای با شکوه جشن گرفته شد و به همین مناسبت بخشی از تحقیقات و مقالاتی که در باب او نوشته شده بود انتشار یافتند. نگاه کنید به: یرژی بچکا Jiri Becka، «تحقیقات شوروی در باب احمد دانش»، Archiv, ۱۹۶۳، ۴۸۳-۴۸۷.

۲۵۷ - در مجموعه نسخ خطی شهر تاشکند، حاوی نسخه خطی احمد دانش از مثنوی «شاه و گدا» ی‌هلالی می‌باشد که احمد دانش آن را به سال ۱۸۴۹ در سن ۲۲ سالگی استنساخ کرده است.

۲۵۷ - در مجموعه نسخه‌های خطی شهر تاشکند، یک دست نویس از احمد دانش موجود می‌باشد که وی آن را به سال ۱۸۴۹ یعنی در سن ۲۲ سالگی از مثنوی «شاه و گدا» ی‌هلالی، نسخه‌برداری نموده است.

۲۵۸ - او کتاب «الرساله فی اعمال الکُره» را در علم نجوم نوشته است که موضوع بحث آن فایده کُره و مسائل متعدد علم نجوم می‌باشد. دانش این رساله را پس براساس مشاهده از دو عدد

کره‌ای که استراماگف نامی به او در پتروگراد داده بود، نوشت. (میرزایف، «یک فکت مهم ...»، (Trudi, Tadzh., 29, 67- 740)

259. Radzhabov, Iz istorii, 155.

۲۶۰ - دانش، رساله یا مختصری ...، به تصحیح A. Mirzaev (استالین‌آباد ۱۹۶۰)، ۱۵۱ - ۱۶۱.

۲۶۱ - R, Avezboeva، «احمد دانش درباره کاراکتر پروگرسویه مدنیت روس»، مدنیت تاجیکستان، ۵۸، ۱، ۱۳ - ۱۴.

262. Sbornik statey (St. 1957), 151 - 167.

۲۶۳ - نمونه ادبیات تاجیک، ۲۸۹، و نیز نگاه کنید به: Khadi - Zade, Istochniki, III

۲۶۴ - نمونه ادبیات تاجیک، ۵۲۹.

265. Khadi - zade, Istochniki, 105.

۲۶۶ - نگاه کنید به: صفحه ...

۲۶۷ - صدرالدین عینی، یادداشت‌ها (استالین‌آباد ۱۹۵۵). ج دوم، ۹۳.

۲۶۸ - سودا، منتخبات، به انتخاب و تنظیم کلثوم کلیمووا.

۲۶۹ - و. اسراری، «هجو و مضحکه در ادبیات تاجیک»، شرق سرخ، ۱۹۵۷، ۶، ۹۵.

۲۷۰ - نمونه ادبیات تاجیک، ۳۵۲ - ۳۷۳. ویژه نوشت خ. میرزازاده که با عنوان «شمس‌الدین

شاهین» نشر یافته، نخستین رساله‌ای است که دریاب آن شاعر نوشته شده است.

271. Radzhabov, Iz istorii, 207.

۲۷۲ - میرزازاده، شمس‌الدین شاهین، ۲۰۸.

273. Khadi - zade, Istochniki, 58.

۲۷۴ - همان جا، ۷۷.

۲۷۵ - نمونه ادبیات تاجیک، ۲۷۱.

۲۷۶ - عینی، یادداشت‌ها، ج سوم (استالین‌آباد ۱۹۵۵)، ۲۱۴. عینی در یادداشت‌های خود،

بخش قابل ملاحظه‌ای را به «حیرت» اختصاص داده است، به گونه‌ای که در جلد سوم از صفحه

۲۰۱ - ۲۰۴ او را مورد بحث قرار داده، و علاوه بر این در بخش‌های دیگر کتاب هم از او یاد کرده است.

۲۷۷ - صادق خواجه گلشنی (متوفی به سال ۱۳۲۸/۱۹۱۰) یکی از شاگردان احمد دانش بوده است، می‌گویند که او به زبان روسی هم شعر می‌سروده است. (Radzhabov, Iz istorii, 247.) و نیز نگاه کنید به: Central Asian Reveiw, 8, 4(1960), 351.

۲۷۸ - صدرالدین عینی، نخستین محقق بود که در باب «اسیری» در نمونه ادبیات تاجیک خود، مطالبی نوشت. (صفحات ۲۱۰ - ۲۱۷). غفوراف نیز در تاریخ خود، توجهی به این شاعر مبذول داشته است (صفحه ۴۷۱) و ظریف رحیب اف، در تحقیق ادبی خود، تحت عنوان: (st. 1951) "Poet - prosvetitel" tadzhikskogo naroda Asiri

به گونه‌ای مفصل «اسیری» را مورد بحث قرار داده است.

۲۷۹ - صدرالدین عینی، «مختصر ترجمه حال خودم»، شرق سرخ، ۱۹۵۵، ۸، ۱۷.

۲۸۰ - نمونه ادبیات تاجیک، ۳۶۹.

۲۸۱ - م. عارف، "S. Aini hamchan pedagog"، مکتب سوویتی، ۱۹۵۰، ۸، ۱۷.

282. Braginskiy, Ocherki, 411, et seq.

توضیحات مترجم:

یادداشتها، صدرالدین عینی، به کوشش سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاہ، ص. ۲ - ۷۶۱ شاهین در یک جای مقدمه «تحفه دوستان» اول چگونگی احوال خود را در رکاب امیر به طریقه عبرت با مصراعهای زیرین بیان می‌کند.

... به رحمت ستانیدم اندر حضور	که «در چشم دانش چو او نیست نور»
ولی مورد کینه چون دشمنم	بلی دشمن مرد نادان منم
چرا دل نهم بر سفیهی چنان	که دانا همان است و نادان همان ^{۳۳} ؟
ندانم تفاوت سفیه از فقیه	کدام است پنبه، چه سان است پیه؟...
... فغان زین حریفان کین آزمای	به مهر اندر آرند خلقی زپای
چو فرزند از آنت همی پرورند	که چون گربه فرزند خود می‌خورند...

۳۳ - این مصراع اشاره دارد به آیه «هل یستوی الذین یعلمون ولا یعلمون».

شاعر در پایان شکایت از دربار و بیان احوال خود به جوانان پس آینده خود خطاب نموده سخن خود را دوام می‌دهد:

مرا بین و برزن به عبرت دهل	پس آیندگان راست پیشینه پل،
از آن رو زگیتی شکایت زدم	زگیتی شکایت به غایت زدم،
که دستور باشد به آیندگان،	به ابنای گیتی ستاینندگان،
که این شیوه دامی بود صید گیر،	که گر شیر افتد در او، گو «بمیر»
درین دام عاقل نیفتد بخواست،	چو افتد، مجال طپیدن کجاست؟
از این دام بی‌دانه دوری گزین.	سر خویشان جای دانه مبین.
من ادبار دیدم تو فیروزه باش،	ز احوال من عبرت آموز باش.

البته، این شکایت شاهین از دربار، شخصی است. اگر امیر قدر او را می‌دانست، به او موافق فضل و کمالش بها می‌داد، حرمت می‌کرد و زندگانی او را باید و شاید و باآسودگی تأمین می‌نمود؛ عجب نبود که او از امیر و دربار او شکایت نمی‌کرد و از تحت دل مداح وی می‌گردید. دربار امیر را «دام بی‌دانه» نامیدن شاعر هم همین احتمال را قوت می‌دهد، یعنی اگر آن دام «دانه» می‌داشت، ممکن بود که شاعر به اسیری تن میداد. او جوانان را هم از دربار برای محافظت شخص آنها می‌ترساند.

اما شکایت‌های «احمد دانش» از دربار، اجتماعی بوده خواننده خود را از امیر و وزیر برای ظالم و تاراجگر خلق بود نشان نفرت می‌کنایند. بنابراین اگر «حیرت» با خواندن آثار «شاهین» برای محافظت شخصی خود از دربار می‌گریخته، بعد از شناساندن نامان با «نادر الوقایع» احمد دانش، از دربار گریختن او یک مقصد اجتماعی شده ماند.

«حیرت» استاد شعر «صدرالدین عینی» بود و «عینی» خود در «یادداشتها» پیرامون این موضوع چنین گفته است:

«من در همان ملاقات اولین به قابلیت و معلومات فوق‌العاده‌ای پی بردم و نظر به عقیده خود آن کسی که من برای رهبری خود در شعر از بین شاعران و شعر شناسان کلانسال آن زمان می‌جستم، همین خردسال خرد جثه بود. او با من همسال و همدرس بود، با همه این من او را از همان روز سرکرده استاد خود قرار دادم و در دل خود گفتم:

«یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم، آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم»
«یادداشتها»، صدرالدین عینی، به کوشش «سعیدی سیرجانی»، انتشارات آگاه، ص ۴۹۲.
«میرزا عبدالواحد» که تا آنوقت فقط به مشق نثر، به انشانویسی مکاتبات مشغولی می‌کرد، به شاعر شدن هم کوشش نمود، او شعرها نوشت و به خود کلمه «مُنْظَم» را تخلص قرار داد. اما از آنجا که او یک درجه به خود مغرور بود و در کارهای ادبی خود با کسی مشورت نمی‌کرد، در قبول تخلص هم بایگان کس عربی دان مشورت نکرده است و از بسکه خودش در عربی کم‌قوت بود، خطای این کلمه را پی نبرده است و گرنه در عربی منظم به معنای ناظم و نظم نویس نمی‌آید. حتی این شکل به صفت شاخه‌های نظم و انتظام در عربی نیامده است. با وجود این کلمه را به معنای نظم کننده قبول کرده است. ثانی‌ها این خطای خود را فهمیده باشد هم به سبب شهرت یافتن آن تخلص تغییر دادن وی ممکن نشد.
یادداشتها، ص. عینی، به کوشش سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه، ص ۴۹۵.

بخش دوم

ادبیات پس از انقلاب
(ادبیات شوروی تاجیک)

مقدمه

این بخش، دربرگیرنده ادبیاتی است که میان سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۶۶ در آسیای میانه، به ویژه در تاجیکستان جریان داشته است؛ تاجیکستانی که در فاصله سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۹ تحت ضوابط اتحاد شوروی، به عنوان دولتی نویناد که عمدتاً از مردم تاجیک تشکیل شده چهره به جهانیان نموده است.^۱ در این ناحیه، یک ادبیات ملی به زبان تاجیک، پدید آمد که در مقایسه با ادبیات سنتی تاجیک (که پیش از انقلاب اکثراً تقریباً در قلمرو امیر سالاری بخارا جریان داشت) تفاوت‌های بسیاری در فرم و محتوای خود یافت.

تاکنون پاره‌ای از اختلافاتی را که میان زبان تاجیک و فارسی وجود داشته، بیان کرده‌ایم؛ لیکن باید افزود که اختلاف میان این دو زبان در دوران پس از انقلاب گسترش بیشتری یافت. چنانکه طی آن، ملت تاجیک با تشکیل ملتی واحد و مستقل، آگاهانه و هوشمندانه دست به ابداع زبان ادبی نوینی زد. این زبان مبتنی بر ادبیات سنتی بوده و بهره‌مندی بسیاری از گونه‌های دستوری و لغات زبان محاوره‌ای دارد. این زبان نوین با ترویج الفبای لاتین (به سال ۱۹۲۸ م.) و سپس با جایگزینی الفبای روسی به جای رسم الخط عربی (در سال ۱۹۴۰) از استواری بیشتری بهره‌مند گردید.

زبان ادبی نوین تاجیک، در مقایسه با فارسی کنونی، چنین ویژگی‌هایی دارد: تفاوت بسیار در فونتیکز (تلفظ)، تفاوت‌هایی در دستور زبان، وجود شمار زیادی از واژگان روسی و نیز اصطلاحات جهانی که از طریق زبان روسی بدان راه یافته‌اند. از سوی دیگر، زبان فارسی هم برای پدیده‌ها و مفاهیم جدید، لغاتی را از دیگر زبانها وام گرفته، به ویژه از زبانهای اروپایی که همچنین منبعی است برای تعبیرات جهانی آن. گذشته از این زبان تاجیک تا حدودی هم از زبان ازبکی تأثیر پذیرفته است.

با این همه، بایسته است که بر ابعاد مشترک این دو زبان بیشتر از تفاوت‌ها تأکید کرد و

دور از صواب است که تفاوت‌های بر ساخته پدید آورد. صدرالدین عینی، چهره ممتاز ادبیات معاصر تاجیک، در باب ادبیات سنتی چنین می‌گوید: «تاجیکان و ایرانیان هر دو، آنقدر که از خواندن آثار سعدی، حافظ، نظامی و نظایر آن لذت می‌برند و آن آثار را درک می‌کنند، از آثار رودکی، کمال خجندی، عصمت بخارایی، سیف اسفرگی و امثال آنان نیز لذت می‌برند و آنها را در می‌یابند. ممکن است که خواننده تاجیک در فهم واژگان کهنی که از سوی فردوسی به کار رفته، به تنگی دچار آید، لیکن خواننده ایرانی هم با این مشکل روبروست.»^۲

شاید سمبلیک باشد که ادبیات شوروی تاجیکستان، از سوی بزرگ ادیب تاجیک، صدرالدین عینی، و ادب‌شناس پیشرو ایران، ابوالقاسم لاهوتی بنیان نهاده شد. نویسنده برجسته معاصر، «ساتیم الغزاده»، در نامه‌ای سرگشاده به نویسندگان جوان می‌نویسد: «اگر برآید که زبان و سبک خویش را زینت بخشید، باید که زبان مادری خود را به طور عمیق مطالعه کنید.» و به آنان گوشزد می‌کند که «ادبیات کهن را بخوانید، یعنی نثر سعدی، احمد دانش، چهار درویش، هزارویک شب، انوار سهیلی و نظایر آن.»^۳

جریان سیاسی

پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، دوره‌ای در آسیای میانه پدید آمد که از گذر آن پیشرفتهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی اقوام این دیار که در اصل متعلق به دو قوم - ایرانی و تاجیک - بودند، به گونه‌ای جدی و اساسی دگرگونی یافت. مناسبات از پیش پوسیده خان‌سالاری به کلی فروپاشید، جو تحجرزده‌ای که از سوی امیر و دربار او حاکم بود، از میان رفت، از نفوذ و سلطه روحانیون در عرصه سیاست و اقتصاد به تدریج کاسته گردید، و از پس اینها عصری نوین در آسیای میانه گشوده شد، چنانکه در طول آن، گرایش به سیاست و فرهنگ مردمی به گونه‌ای گسترده چهره نمود. ناگفته پیداست که این تحولات انقلابی به آرامی و دور از کشمکش پدید نیاورند؛ به ویژه در دوران نخست که در مبحث آرمان‌گرایی، ستیزی سخت جریان داشت و این خود به نابودی ملاک‌ها و ارزش‌های بسیاری انجامید. آسیای میانه از معدود سرزمین‌های جهان است که فئودالیسم در آن، بی‌درنجه به سوسیالیسم چهره دگرگون ساخته است، بی‌آنکه عصر کاپیتالیسم در میان باشد.

دامنه انقلاب روسیه، پس از پیروزی در آن سرزمین، همچنین به نواحی کناری گسترده شد. در آستانه ورود به نوامبر ۱۹۱۷، در تاشکند دولت شوروی برقرار گشت؛ و در آوریل ۱۹۱۸ یک جمهوری خودمختار در بخش شمالی آسیای میانه، با ضوابط جمهوری شوروی روس، پدید آمد. در این ضمن نیروهای شوراستیز (= ضد دولت شوروی) با یآوری بیگانه^۴ در بخارا و خیوه تمرکز می یافتند، ولی مردمان این دو سرزمین به تدریج در می یافتند که لحظه ای فرا رسیده است تا خود را از سلطه دیرپای جباران و غاصبان قدرت - خاندان منفیتی بخارا - رهایی بخشند.

بنابراین، انقلابی که در آگوست ۱۹۲۰ در بخارا و خیوه پدید آمد^۵ و با فئودالیسم و امپریالیسم به ستیزه برخاست، همانا پیامدی از انقلاب روسیه بود. نظام فئودالی با مساعدت و یآوری ارتش شوروی برچیده شد^۶، و اندکی بعد، جمهوری خیوه تشکیل گردید و در آگوست ۱۹۲۰ م. جمهوری شوروی خلق بخارا از سوی قور ولتای بخارا (= مجلس بخارا) اعلام گشت.

با این همه، جنگ و ستیز، به ویژه در نواحی بیرون از آسیای میانه و کوههای شرقی بخارا ادامه یافت. در این هنگام، امیر برکنار شده که از بیم جان به کابل گریخته بود، با مساعدت و همراهی تجددخواهان آسیای میانه، واحدهای باصمه چی^۷ را سروسامان داد. اینان سوگند یاد کرده بودند که رژیم جدید را طی «نبرد مقدس» برکنار سازند و قدرت را برای حاکم پیشین احیاء کنند. در اواخر سال ۱۹۲۱ م. فرماندهی نیروهای تجددخواه به عهده «انورپاشای متهور»، وزیر جنگ سابق ترکستان افتاد^۸. وی پیش از این از سوی کمال پاشا تهدید شده و به ناگزیر از زادگاه خویش گریخته بود؛ هم او بیانیه ای منتشر ساخت و طی آن خود را «فرمانده کل نیروهای مسلح اسلامی، پسرخوانده خلیفه و نماینده پیامبر [اکرم (ص)] خواند، و اعلام داشت که یک امپراتوری عظیم در آسیای میانه پدید خواهد آورد. جنگ و ستیز میان دولت بخارا و باصمه چیان تا سال ۱۹۲۶ به طول انجامید که در این زمان آتش جنگ چند صباحی، تنها به منظور تجدید قوا بین سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ خاموش گردید. در سال ۱۹۳۱ همه مراکز و مناطق تجمع باصمه چیان، یکباره و به کلی منهدم گشت، و فرمانده دسته های باصمه چی، ابراهیم بیک، به قتل رسید.

آنچه در نخستین سالیان پس از انقلاب بر ملت تاجیک گذشت به روشنی معلوم

نیست و به سختی می‌توان در چشم‌انداز قومی آسیای میانه این جریان‌ها را دنبال کرد. ستیز موجود در آن زمان، ستیزی بود میان دنیای نوین و دنیای پیشین، و توجه بسیار کمی نسبت به زبان یا زمان مبدا می‌شد. با این وصف، همین‌که موقعیت نهایی تحکیم یافت، و فرهنگ و اقتصاد رفته رفته رو به توسعه نهادند^۹، مسأله‌ی ملیت نیز مهم تلقی گشت و ملت تاجیک (در کنار شماری از ملت‌های ترک، یعنی ازبک، ترکمان، قرقیز و قزاق‌لپاق) شکل گرفت، ملتی که به زبان تاجیک و سایر زبان‌های ایرانی تکلم می‌کند و در شرق بخارا و سلسله جبال پامیر اقامت دارد. در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۴ ملت تاجیک استقلال یافت، که در این زمان تقسیم‌بندی پیشین اقوام آسیای میانه از میان رفت و جمهوری خودمختار شوروی - سوسیالیستی تاجیکستان، و جمهوری شوروی - سوسیالیستی ازبکستان تأسیس شد. این روند تا آنجا پیش رفت که جمهوری خودمختار تاجیکستان به جمهوری متحد شوروی - سوسیالیستی تاجیکستان چهره دگرگون ساخت و «استالین‌آباد» نیز به عنوان پایتخت آن برگزیده شد^{۱۰}. البته، این جریان به سادگی و سهولت رخ نداد. تاجیک‌ها در آغاز با مقاومت و سرسختی ملی‌گرایان ترک روبرو گشتند. این ملی‌گرایان در موجودیت ملی خود، هیچ‌گونه حق و امتیازی برای تاجیکان قائل نبودند و دعوی آن داشتند که تاجیکان آسیای میانه ترک تبارند و به نظر می‌رسد که این ادعا از بدین دلیل تقویت شده باشد که بیشتر تاجیک‌های مقیم نواحی شهری دوزبانه بودند، یعنی علاوه بر زبان تاجیک به زبان ازبک نیز سخن می‌گفتند. ستیزه‌ای که پیرامون موجودیت ملی تاجیکان جریان داشت، بی‌اندازه سخت بود؛ به عنوان مثال پس از انقلاب بخارا عناصر وحدت ترک اجازه ندادند که مدارس تاجیک گشایش یابد، و همچنین به بنیانگذار ادبیات شوروی تاجیک، صدرالدین عینی، می‌تاختند و او را تحت فشار قرار می‌دادند. چه آنکه وی با سایر نویسندگان همداستان شده بود و با این گرایش‌های وحدت ترک در مقاله «تاجیک لار مسئله سی» در مجله «محنت‌کش لار تووشی» (۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ م.) به ستیزه برخاسته بود^{۱۱}. صدرالدین عینی به سال ۱۹۲۵ م. با تألیف گنجینه عظیمی از ادبیات تاجیک، گام بزرگی در راه خواسته‌های ملت خویش برداشت، به گونه‌ای که از رهگذر تاریخ ادبی، فرهنگ هزار ساله ملت تاجیک را نشان داد و بدین ترتیب به اثبات حقانیت تاجیکان در تشکیل ملتی مستقل پرداخته است. عناصر وحدت ترک از تهور این نویسنده

سخت به تنگ آورند و در پی آن کوشیدند که از انتشار این کتاب پیشگیری کنند و این بهانه را پیش می‌کشیدند که در این کتاب قصیده‌ای هزار ساله در مدح و ثنای شاه آمده است. به همین دلیل، دسترنج ادبی مبارزترین مرد تاجیک، برچسب ضدانقلابی به خود گرفت، مردی که برای ملت خویش طالب حیاتی نوین بود و در این راه مصمم و استوار گام برمی‌داشت. اگرچه طرفداران وحدت ترک در برابر عینی سخت به مقابله پرداختند، ولی در نهایت این عینی بود که بر اینان چیره شد و دولت نوین تاجیکستان را به مفهوم تمام، برقرار ساخت. پس از این جریانها، اقتصاد و فرهنگ به دور از جنجال پیش می‌رود که با این همه، به آشفتگی می‌گراید، به ویژه تا آنجا که محیطی پر از سوءظن، و دگماتیسم بوجود می‌آید، اتهامات و محاکمات ناروا که در نتیجه اخراج (و بعضاً کشتار) بسیاری از مردمان سرشناس و صادق، حاکم می‌گردد. جنگ جهانی دوم در حیات و پیشرفت آسیای میانه تأثیر بخشید و طی آن، اهمیت اقتصادی این نواحی، به دور از هیاهوی جنگ، و به واسطه جابجایی بسیاری از مراکز اقتصادی به مناطق شرقی اتحاد شوروی رشد کرده بود. صنایع و استخراج منابع معدنی در حالیکه رشد می‌کرد، زراعت به ویژه کشت پنبه، به عنوان مهم‌ترین عامل اقتصادی در پیشرفت آسیای میانه محسوب می‌گشت. تحولات سیاسی ناشی از انقلاب و پیشرفت اقتصادی توأم بود با شکوفایی فرهنگی تاجیکان - پیشرفت علمی، دگرگونیهای عمیق در هنر و (مهمتر از همه) ادبیات تاجیک که هر تحولی را در حیات این ملت به روشنی منعکس می‌ساخت.

بازتاب‌ها و تأثیرات

همچنان که پیش از این گفتیم، ادبیات معاصر تاجیک در آغاز با تأثیرپذیری از ادبیات روس توسعه یافت. ادبیات روس پیشتر از انقلاب، از راه ترجمه‌های آذربایجانی، تاتاری، ازبکی و چندین ترجمه تاجیکی از آثار تولستوی، گوگول، پوشکین و سایر نویسندگان روس به آسیای میانه راه یافته بود، و نیز تا حدودی از رهگذر ترجمه‌هایی از سایر ادبیات اروپایی. سپس، گورکی تأثیری بس عمیق در این ادبیات بجا می‌گذارد، هم به وسیله آثار و هم به وسیله ملاقاتهای شخصی، رسالات و سخنرانی‌های نظری، همچنین فعالیت‌های سازمانی خویش، به گونه‌ای که در اندیشه تک‌تک ادب‌شناسان تاجیک نفوذ می‌کند. به

عنوان مثال، از این روست که مؤسس ادبیات تاجیک، صدرالدین عینی، اغلب خود را مرید و شاگرد گورکی می خواند. اکرامی و نیز چندین نویسنده و شاعر دیگر در آغاز با ترجمه آثار کلاسیک روس به دنیای ادبیات پانهادند. اینان از همان ابتدا ناخودآگاهانه تحت تأثیر سنت ادبی روس بودند و بی هیچ سخن به پذیرش آن تن دادند. از آن جمله شاعر معروف پیروسلیمانی که زمانی فرم اشعار میاکوفسکی را سرمشق خویش قرار می داد، بدون اینکه دلیلی موجه برای اینکار داشته باشد. ادب پروران تاجیک تنها، در سالیان بعد توفیق یافتند که خلاقیت ادبی خود را سرمشق ادبی خویش قرار دهند. در عین حال تردیدی نیست که در این میان در تأثیر ادبیات روس تا حدودی غلو شده است. تا سال ۱۹۲۸، از ادبیات روس عملاً ترجمه‌ای به زبان تاجیک در دسترس نبود و به عنوان مثال، عینی در آن روزگار آگاهی و شناخت اندکی از زبان روسی داشت. در واقع، پس از ۱۹۴۱ وی در نامه‌ای خطاب به رحمت‌زاده چنین نوشت: «حیف که من زبان روسی را نمی دانم...»^{۱۲} ولی با این همه، تا سال ۱۹۲۸ به قلم او چندین اثر منشور، از آن جمله انگاره «داخونده» نگارش یافته بود. پیداست که آثار منشور وی، همچنین تحت تأثیر «بدایع الوقایع» و «نوادرالوقایع» دانش، ادبیات سنتی هندوستان و افغانستان و جز آنها قرار گرفته بود. سرانجام بسیار احتمال می رود که در آغاز پیوستگی فرهنگی و جغرافیایی ایران هم تا حدودی در ادبیات تاجیک نفوذ کرده و در آن منعکس گشته است. در باب ارتباط میان ادبیات تاجیک و ازبک ناگفته‌ها بسیار است، به گونه‌ای که شایسته می نماید که محققان و پژوهندگان در این امر بکوشند و بررسی جامعی به عمل آورند. ادبیات ازبک، به ویژه در هنر نمایشی نقش عمده‌ای را در ادبیات تاجیک به عهده داشته، ولی نباید فراموش کنیم که ادبیات ازبک نیز از ادیبان برجسته تاجیک بهره‌ها گرفته است، به عنوان نمونه عینی نثر معاصر ازبک را بنیان نهاده است. با این وجود، تفاوت بسیاری در این مورد، نسبت به وضع پیشین وجود دارد. اگرچه، «هم اکنون [یعنی سال ۱۹۵۷] در آسیای میانه به هیچ رو نویسنده و یا شاعری تاجیک تبار یافت نمی شود که در واقع زبان ازبکی را نشناسد و ادبیات ازبکی را از منبع اصلی آن نخواند.»^{۱۳} لیکن شرایط به قدری چهره دگرگون ساخته است که هر ادیبی فقط به یک زبان قلم می زند^{۱۴}، مثلاً فاتح نیازی در ابتدا به زبان ازبک شعر می گفت، ولی در حال حاضر تنها به زبان تاجیک آثار منشوری

خلق می‌کند، حال آنکه «آشورمات نظرآف» اگرچه در تاجیکستان می‌زیست اما فقط اشعار ازبکی می‌سرود.

ویژگیهای ادبیات شوروی تاجیک

پیش از هر چیز باید یادآور شد که ادبیات شوروی تاجیک در مجموع بخشی از شبکه ادبیات شوروی است. در این شبکه عظیم ادبی، ادبیات همه ملت‌های اتحاد شوروی به رهبری ادبیات روس پدید می‌آیند. ادبیات تاجیک نیز مانند تمام ادبیات شوروی، در مجموع به انسان و قدرت و توانایی او که توسط آن برخواسته‌های درونی و دشواریهای محیط خویش چیره می‌گردد، معتقد است و نیز بر آن باور است که انسان به واسطه درک و شعور خویش واقعیت جهان را در می‌یابد و بدان یقین دارد. این ادبیات در شکل و تا حدودی در محتوای خود، اندیشه‌های زیباشناختی ترویج یافته از سوی مارکس و انگلس، دموکراتهای روس (در پسنیمه قرن نوزدهم) و محققان ادبیات شوروی، بویژه بنیانگزاران شعر و نثر آن، یعنی گورکی و میاکوفسکی را پذیرفته است. این همه، نباید تصور هرگونه همشکلی با ادبیات روس و یا دنباله روی از آن به ذهنمان راه یابد. این تأثیر بیشتر در محتوای آثار ادبی به چشم می‌خورد که مراد از آن، به ویژه، تعلیم و آموزش خواننده است. هدف ادبیات تلاشی است در جهت فراهم آوردن آینده‌ای بهتر و درخشانتر برای انسان و این در اوضاع پس از انقلاب آسیای میانه، یعنی تلاشی به سوی آرمانهای سوسیالیسم، آزادی زن، از میان بردن جهل و بیسوادی و نظایر آن. از خصیصه‌های دیگر ادبیات شوروی تاجیکستان اینست که در سراسر دوران خود، به موضوع جنگ‌های داخلی توجه داشته و به کرات درون مایه‌هایی از آن برگرفته است.^{۱۵} زیرا قلم زدن پیرامون سرنگونی امیر و فتودالیسم به لحاظ ضرورت تاریخی، فرض مسلمی بود. عینی، در این راستا، به نوشتن هجوتامه سیاسی «جلادان بخارا» همت گماشت. در دهه ۱۹۳۰ نویسندگان تاجیک، آثاری علیه باصمه‌چیان نوشتند و با آنها به ستیزه برخاستند. حال آنکه در دوره جنگ جهانی دوم، یاد شهادت‌ها و دلاوریهای قهرمانان تاریخی و اسطوره‌ای تاجیک، نظیر رستم و مقنّع، را زنده کردند. ادبیات تاجیک، افزون بر این به سوی ادبیات سنتی فارسی - تاجیک، که قدمتی هزار ساله دارد، کشیده شده است.

ادب‌شناسان معاصر، امروزه نویسندگان را به سوی آثار کلاسیک فرا می‌خوانند و هدف آنان اینست که نویسندگان بتوانند بهترین صنایع بدیعی گذشتگان را دریابند و اندیشه‌های انسان دوستانه و به ویژه ظرافت هنری ایشان را سرمشق خویش قرار دهند. پس از انقلاب، برخورد اندیشه‌ها و ستیزه‌های سخت و جدی در مبحث آرمان‌شناختی به ادبیات راه یافته و در آن منعکس گردیده است. از همان ابتدا، نویسندگانی که «رئالیسم» را به منظور همسویی با پیشرفت زمان برگزیده بودند، می‌بایست در برابر موجی از کهنه‌پرستان سرسخت ایستادگی کنند و بر آنان چیره گردند. این موج کهنه‌پرست معمولاً از تجددگرایانی چون (عبدالرئوف فطرت، بیکتاش و نظایر ایشان) بودند و (به بهانه پشتیبانی از میراث ادبیات سنتی) می‌پنداشتند که درونمایه‌های شعر، تنها از گل، ماه و یار خوش‌سیما و... تشکیل می‌شود و شعر مترادف است با تمثیل و صنایع لفظی و معنوی. [افسوس که] این جماعت کهنه‌گرا به این نکته توجه نداشتند که پیشینیان در آثار خود، پیشرفت و دانش عصر خویش را منعکس کرده‌اند، و تمثیل‌های آنان اغلب معنایی پوشیده و مجازی دارد. این گرایش‌ها در محفل ادبی «چغتایی‌گورونگی» که از سوی «فطرت» به سال ۱۹۱۹ تأسیس شده بود تمرکز یافت و اعضای آن براین استوار بودند که در سرتاسر آسیای میانه، تنها باید زبان چغتایی - زبان مصنوع و کهن ترکی - تکلم شود. این گرایش‌ها تا دهه ۱۹۳۰ ادامه یافت و در این هنگام تمایلات ملی‌گرایانه، بار دیگر از سوی بیکتاش و کاملی (۱۹۳۳) پدیدار شد. این موضوع «تورسون‌زاده» را برانگیخت آنچنانکه قلم به دست گرفت و نمایشنامه «حکم» را نوشت که نخستین نمایشنامه‌ای بود که در باب ستیز آرمانگرایی سخن می‌گفت. از سوی دیگر، منادیان «فرهنگ کارگران» جبهه‌ای را علیه کهنه‌گرایان تشکیل می‌دادند و با ایشان ستیزه می‌کردند، چنانکه منکر میراث ادبی و لزوم وزن شعر بودند؛ و نسبت به اشعار «گل و بلبل» نظر مساعدی نداشتند. اینان نیز به سوی دیگری متمایل شده و در آن راه افراط ورزیدند. چنانکه شاعران را تشویق می‌کردند تا در سرودن اشعار خویش، وزن شعر و تخیلات شاعرانه را به کناری نهند و از آثار «شماتیک»^{۱۱۶} استقبال و تمجید کنند. پس از انقلاب، وجود

۱۱۶. آثار شماتیک (Schematic) = آثاری که دارای طرح می‌باشند.

برخی از انواع ادبی (همانند قصیده) از پهنه ادبیات محو گردید. اشعار ترکیبی (نظیر مخمسات) و غزل (که در نظر اغلب شاعران قالبی بود بیجان) در وسعتی محدود سروده می شد. زیرا بیشتر سرایندگان قالبهای جدید را می جستند تا از رهگذر آن بتوانند حیات نوین را به زبانی بهتر و مؤثرتر بیان کنند. دیری نباید که پویندگان ادب تاجیک، به تصورات متروک شاعرانه، از آن میان تشبیه گیسوی [یار] به مار، روی [زبا] به ماه، مژگان [معشوق] به تیر، ابروی [دلبران] به کمان و امثالهم روی آوردند. کاربرد سنتی قافیه به ندرت در شعر معمول بود؛ قافیه در شعر معاصر تاجیک بیشتر براساس همآوایی (Consonance) است تا براساس یکسانی حروف که در شعر سنتی معمول است و حتی کاربرد قافیه های معیوب نیز جایز است، مانند رنگ و پند. قافیه های یکسان را عملاً در سروده های همه شاعران توان یافت، از آن میان شاعرانی که بیشتر به گونه های سنتی شعر چنگ می زنند. با این وجود عروض (وزن سنتی شعر) هنوز هم در پهنه شعر حکمفرماست. از آن جمله در شعر عامیانه و کودکانه. همچنین بقایای برخی عناصر سنتی در نثر شوروی تاجیکستان دیده می شود، به عنوان مثال می توان «سجع» را، گرچه در مواردی محدود، در آثار «صدرالدین عینی»، «رحیم جلیل» و سایرین یافت. «فرهنگ و ادبیات عامیانه»، تا اندازه بسیار، منبع الهام بخش دیگری است که پیش ازین به بزرگان ادبیات سنتی الهام بخشیده و آثارشان را زینت داده بود؛ نظر به سوق ادبیات به سوی اندیشه ها و آرمانهای مردمی، از نو عاملی مهم و قوی در قلمرو ادبیات نوین تاجیک گردید. چنانکه ادب دوستان در گزینش تصورات، مضامین و هنرهای گفتاری همواره دست به این خوان آراسته و گسترده می بردند و از «فرهنگ و ادبیات عامیانه» در نوشته های خویش بهره می گرفتند. اشعار و داستانهای حماسی کهن، سرگذشت قهرمانان تاریخی، افسانه های گوناگون و نیز لطیفه ها، امثال و حکم، حکایات، ترانه ها و اشعار غنایی که قرنهای محصول «فرهنگ عامه» بوده و اندیشه ها و خواسته های توده کثیری از مردم را منعکس کرده، نقش مهم و ویژه ای را عهده دار بوده است. ما در اینجا منظومه «قتلاق طلایی» میرشکر را که درونمایه آن برگرفته از افسانه های پامیری است فقط به عنوان «مشتی از خروارها» یاد می کنیم. تأثیر فرهنگ عامه، همچنین در غنی ساختن آثار ادبی با حکایت های عامیانه، مثل ها و شیرین سخنی ها و به طور کلی بهره مندی از زبان

عامیانه که جانشین زبان مصنوع و متکلف پیش از انقلاب گردید، مشهور است. «داستان»، گونه‌یی از شعر عامیانه که «حافظان» به آواز خوانند، متداول و عامه‌پسند گشت. «داستان»ها معمولاً برای بیان نمودن مهمترین وقایع تاریخی و اجتماعی سروده می‌شوند.

روشن است که بسیاری از چهره‌های ادبی تاجیک، از جمله سرشناس‌ترین ایشان مانند «تورسون‌زاده»، «دهاتی»، «میرشکر» یا «رحیم‌زاده»، تصادفاً به گردآوری فرهنگ عامه نپرداختند. زبان ادبی نوین بر بنیاد ادبیات سنتی و نیز ادبیات عامیانه شکل گرفت، به گونه‌یی که برای دستیابی به ماهیتی ویژه و ملی، ادبیات عامیانه و سنتی پشتوانه ادبیات نوین بوده و این پیوند نزدیک با سنت توده‌ها، از ویژگیهای ملی ادبیات شوروی تاجیک می‌باشد.^{۱۶}

ادبیات تاجیک، در دهه اخیر به گونه‌یی منطقی از صور ساده و کوتاه به سوی صور پیچیده و از شعر به سوی نثر پیش رفته است. در آغاز، فعالیت‌های ادبی منحصر به سرودن مارش‌های تجلیلی بود، از آن جمله «مارش حریت» صدرالدین عینی، که از حیات نوین استقبال می‌کردند؛ و یا اشعار کوتاهی که در بزرگداشت انقلاب سروده شده بود مانند شعر «طلاکمران» محمد رحیمی، کفاش دوره‌گرد. در دهه ۱۹۲۰ تنها اکرامی، رحیم جلیل، حکیم کریم و عزیزی نخستین داستان کوتاه خود را منتشر ساختند، در این میان «عینی» استثناء بود، چه آنکه وی نخستین داستان کوتاهش را به سال ۱۹۲۰، و «انگاره»^{*} نخست خود را، همانگونه که یاد شد، در سال ۱۹۲۸ منتشر ساخت. نخستین اشعارها و داستانه‌ها در مجلات نویناد منتشر می‌گردیدند (در ابتدا به زبان ازبک، سپس کاملاً به زبان تاجیک و اولین مجله به سال ۱۹۲۳ نشر یافت) به ویژه در مجلات طنزآمیزی که مهمترین آنها مجله «مشفق» بود که به سال ۱۹۲۶ بنیاد شد. با گذشت سالیان، دامنه ادبیات تاجیک نه فقط به لحاظ ظهور نویسندگان و ادیبان جدید بلکه در مجموع به لحاظ ارزش و منزلت آثارشان گسترده شد. عینی، «انگاره‌های» دیگری انتشار داد و در حلقه نویسندگان داستان و «انگاره» که اغلب شاگردان (یا پیروان) خود او بودند،

* . (انگاره معادل «roman» و یا «novel» به کار گرفته شده است).

جای گرفت، همانند الغزاده، حکیم کریم، نیازی و نظایر ایشان. حال آنکه شاعران به سرودن اشعاری بلندتر دست می‌زدند، و نخستین نمایشنامه‌های بسیار جدی نمایان گشتند. طی جنگ جهانی دوم، بازگشتی موقت به سوی انواع ادبی کوتاه جریان یافت ولی در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ چندین اثر برجسته منثور و منظوم منتشر گردید. نثر، یکی از کهن‌ترین انواع ادبی، در دوره ادبیات سنتی و به واقع تا اواخر دهه ۱۹۲۰ از پهنه ادبی برکنار بود. ادبیات سنتی به هیچ روی نثر رئالیستی یا زبان ادبی منثور نیافرید؛ از این رو نثر نویسان پیش‌تاز در واقع همان مترجمانی بودند که از آثار ادبیات روسی داستان‌هایی ترجمه می‌کردند. با این وجود، دیری نگذشت که نثر در نظر خوانندگان خوش جلوه کرد و به تدریج گونه ممتاز ادبیات تاجیک گردید؛ به ویژه آثار منثور بلندتر همانند «انگاره» که برای توصیف حیات درونی انسان، بیشترین مجال و میدان را دارد. «یادداشت‌ها»^۱ و «خویش‌نامه‌ها»^۲ نقش مهمی را در ادبیات شوروی تاجیک ایفاء کرده‌اند و تأثیر عمده‌یی در پیشبرد آن به سوی «رئالیسم» داشته‌اند. این انواع ادبی، بخش عمده‌یی از آثار صدرالدین عینی را به خود اختصاص داده‌اند و به طور مثال می‌توان از «صبح جوانی ما» نوشته الغزاده و «حسن ارابه کش» نوشته تورسون‌زاده را نام برد.

ادوار ادبی

محققان ادبی تاجیک در مجموع ادوار ادبی زیر را پذیرفته‌اند که همچنین از سوی ایرانشناسان دیگر شوروی شناخته می‌شود:

- ۱- از زمان انقلاب تا تحکیم حکومت شوروی، یعنی تأسیس جمهوری شوروی - سوسیالیستی تاجیکستان (۱۹۱۷ - ۱۹۲۹).
- ۲- دوره صلح و آرامش در کشور تا آغاز جنگ جهانی دوم (۱۹۲۹ - ۱۹۴۱).
- ۳- ادبیات شوروی تاجیک طی جنگ جهانی دوم (۱۹۴۱ - ۱۹۴۵).
- ۴- ادبیات پس از جنگ (از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۶).

این ادوار ادبی بر بنیاد وقایع تاریخی شکل گرفته‌اند، اما تمامی آن وقایع را در بر

^۱ . Memoires.

^۲ . Autobiographies.

نمی‌گیرد مثلاً در تاریخ تاجیکستان دوره نخست باید به دو بخش فرعی دیگر تقسیم گردد (از زمان انقلاب تا تشکیل جمهوری خودمختار تاجیکستان ۱۹۱۷-۱۹۲۴)، و دوره پس از آن تا تشکیل جمهوری متحد (۱۹۲۵-۱۹۲۹). با این وجود، این تقسیم‌بندی ضرورتاً برای جریان ادبی ملاحظه نشده‌اند. دو دوره نخست در نمایشنامه‌نویسی تأثیری نداشته‌اند. از سوی دیگر، دوره صلح و آرامش گاهی به دوره تولد نمایشنامه در زبان تاجیک (۱۹۲۹-۱۹۳۳) و دوره شکوفایی آن (از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۱) تقسیم می‌گردد. پیش از بحث و بررسی در باب تک‌تک ادیبان و آثارشان، بایسته است نگاهی گذرا به ادبیات هر دوره بیافکنیم، به جز مواردی که در بالا ذکر شده‌اند.

۱- جریان ادبیات تاجیک میان سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۹

در این دوره، ادبیات نوین و رئالیستی تاجیک در آسیای میانه مرسوم گشت و فقط دو ادیب برجسته، یعنی عینی و لاهوتی که متعلق به دوره پیشین بودند، توانستند اثر عمیقی در آن بجا می‌گذارند. با این وجود، تنها در این دوره بود که آنان توفیق یافتند نبوغ خود را بگسترند. پیشامدهای پرچنگال در آن سالیان موجب می‌گشت که شعر بیشتر از نثر مورد توجه قرار گیرد (اشعار کوتاه و به ویژه شعر تبلیغی) که این مورد، نمونه برجسته‌ای بود برای تمام ادبیات‌های ملی شوروی. نخستین اشعار با فرم و محتوای جدیدی پدیدار شدند. برجسته‌ترین شاعران این دوره، عبارت بودند از عینی، حمدی، لاهوتی، منظم و همینگونه در پس‌نیمه این دوره پیرو، رحیمی، لطفی، امین‌زاده و سهیلی جوهرزاده. محصولات ادبی این دوره، به طور عمده در مجلات و جراید منتشر می‌گشتند؛ به ویژه در نخستین مجله تاجیک «شعله انقلاب» که طی سالیان ۲۱-۱۹۱۹ در سمرقند منتشر می‌گشت، و در مجله «آواز تاجیک» ۱۹۲۴-۱۹۳۰ در سمرقند، و سایر آنها، همچنین در کتاب‌های درسی. عینی به سال ۱۹۲۴: نخستین انگاره کوتاه خویش را به نام «آدینه» که در ادبیات تاجیک نخستین اثر در نوع خود به حساب می‌آید و به سال ۸-۱۹۲۷ اولین انگاره بلندش را به نام «داخونده» نوشت. «اکرامی» با بهره‌گیری از مساعدت مستقیم عینی دست به نوشتن داستانهای کوتاه زد. این دوره آغازگر عصر انقلابی و باشکوهی بود. از این رو ادبیات نیز توجه عمده خود را به مشکلات اساسی و امور بفرنج‌انواعی معطوف می‌ساخت؛ ولو

اینکه در مقایسه با ادبیات فتودالی به درجات پست می‌گرایید و حتی اغلب تا حد انتشار بیانیه‌های عمومی تنزل یافته بود. در این ادبیات نوپیدا همه جوانبی که با جامعه پیشین پیوند داشت به شدت مورد انکار واقع می‌گشت.

در پیشنیمه این دوره، تلاشهایی در عرصه ادبیات برای یافتن شیوه‌های رئالیستی و در نهایت رئالیسم سوسیالیستی صورت گرفت که تازگی تاریخی آن در این بود که هرگونه تضاد عقیدتی را زدود و از نظر آرمانگرایی یکدست و هماهنگ شد. عینی و لاهوتی هیچکدام بی‌درنگ در این راه نیفتادند. دیگر خصیصه مهم این دوره، ستیز فکری و آرمانشناختی علیه مروّجان تز وحدت ترک بود مانند فطرت که منکر ادبیات تاجیک بودند و به تاجیک‌ها اجازه نمی‌دادند که در پهنه ادبیات ملی خود به فعالیت پردازند. اینان اصرار داشتند که باید به سوی زبان جغتایی، زبان دیرمردۀ ترکی بازگشت. این ستیزه همچنین علیه ناسیونالیستهای بود که می‌کوشیدند قوم تاجیک را برتر شمارند و روشن است که تلاش ناسیونالیستهای تاجیک واکنشی در برابر فشار طرفداران وحدت ترک بود. ادیبان برجسته ازبک مانند حمزه حکیم‌زاده، غفور غلام و سایرین با ادیبان تاجیک همدستان شده و برادرانه با ایشان همکاری داشتند و با نوشتن آثار خویش علیه «شوونیسم ترکی» مقابله می‌کردند. علیرغم وجود دشواریها و موانع بسیار، در ادبیات تاجیک، انواع ادبی جدیدی نظیر داستان کوتاه، خرد انگاره، انگاره و در پایان همین دوره، نمایشنامه و ادبیات کودکان تولد یافتند و بنیاد نقد ادبی ریخته شد.

۲- از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۱

همانند ادبیات ملی دیگر در اتحاد شوروی، ادبیات تاجیک در دهه ۱۹۲۰ به پیشرفت بی‌سابقه‌ای دست یافت. نمونه شتاب‌زده دهه ۱۹۲۰ ناپدید شد، رقم آثار منتشره و نیز انواع ادبی فزونی گرفت. در این دوره نثر با برترین گونه خود یعنی (انگاره) به عنوان مهمترین فعالیت ادبی تلقی می‌گشت. شمار داستانها در پهنه شعر افزایش یافت و دو گونه ادبی جدید (نمایشنامه به ویژه الغزاده، و ادبیات کودکان میرشکر و سایرین) معمول گشت. این پیشرفت ادبی به موازات تحکیم مبانی اقتصادی و سیاسی در کشور جریان می‌یافت. درونمایۀ آثار ادبی، به کثرت از رویدادهای انقلابی و نبرد علیه باصمه‌چیان،

گرایش به زندگی جمعی و آزادی زن برگرفته می‌شد؛ کار و نیز تعصب و پشتیبانی از میهن شوروی مورد ستایش قرار گرفت و نقاط ضعف و بدیهای دنیای گذشته (نظام فئودالیسم) مانند سایر ادبیات ملی در اتحاد شوروی، به ویژه ادبیات روسی که شاهکارهای آن به زبان تاجیک ترجمه گشته بود، از میان رفت و از این رو الگوی نویسندگان تاجیک قرار گرفت. مجموعه‌هایی از داستان کوتاه توسط «حکیم کریم» و رحیم جلیل نشر می‌یافتند. رحیم جلیل پس از منتشر ساختن مجموعه‌ای از شعر به سال ۱۹۳۶، به سوی نثرنویسی روی آورد و در سال ۱۹۳۸ اولین جلد از انگاره خود را به نام «گل‌رو» که در باب آزادی زن نوشته بود را منتشر ساخت.

طبعاً در این دوره، خط فکری هماهنگی در ادبیات تاجیک چنانکه بتوان از آن پیروی نمود، وجود نداشت و نسل جوان علیه سنت‌گرایانی که می‌کوشیدند گذشته دور را از راه قالبهای سنتی تحقق بخشند و از بکار بردن مضامین و موضوعات جدید در نوشته‌هایشان امتناع می‌ورزیدند، به مقابله برخاستند و بدین گونه مانعی میان زبان ادبی و زبان عامیانه ایجاد گشت و نوگرایان راه خود را به گونه‌ای جدا انتخاب کردند.

از رهگذر تأثیر روزافزون میراث سنتی و مطالعه اشعار روسی ثباتی خاص در قلمرو شعر پدید آمد. انقلابی‌ترین شاعر در این خصوص، ابوالقاسم لاهوتی بود که درونمایه‌های او فراتر از مرزهای دومین وطنش (تاجیکستان و اتحاد شوروی) می‌رفت. لاهوتی در شعر خویش، علیه فاشیسم مبارزه میکرد و می‌کوشید تفاهم را میان مردم بگستراند. وی افزون بر این، آثار برجسته نویسندگان کلاسیک، از جمله «شکسپیر» و «لوپ دووگا» را ترجمه کرد. نفوذ و تأثیر فراوان «میاکوفسکی» به ویژه در شعر پیرو سلیمانی نمایان است. حال آنکه شاعرانی همانند رحیمی، سهیلی جوهرزاده، امین‌زاده، لطفی و سایرین به پیشرفت خود ادامه دادند. در این دوره ادیبان جوان، یا به اصطلاح نسل گُسمومول که در مدارس دوره شوروی تحصیل کرده بودند، پا به صحنه ادبی می‌گذارند. این نسل جوان، نسلی بود که رژیم فئودالی را به یاد می‌آورد، لیکن به دوره سوسیالیستی تعلق داشت. از میان اینان می‌توان به خصوص از تورسون‌زاده، الغ‌زاده، دهاتی، میرشکر و یوسفی نام برد. همه اینان در دهه پیش از انقلاب متولد شده بودند و تجارب مشابهی داشتند و نیز در نخستین آثار خود، فرم مشابهی را پیروی می‌کردند. وجوه تمایز ایشان تنها در جریان

بعدی آثارشان منعکس گردید. همه آنان شاگردان «میاکوفسکی» قلمداد می‌گشتند ولی در عین حال گرایشی هم به سوی بیان رسمی تمثیلی داشتند. «تورسون‌زاده» نخستین کسی بود که خود را از قید این رسمیت رها کرد^{۱۷}. از شاعران دیگر این دوره می‌باید از ح. عابدی، ن. معصومی، ت. پولادی و باقی رحیم‌زاده یاد کرد. مقارن این دوران نیز سروده‌های حافظان (شاعران خلقی) نخست بار منتشر گردیدند به ویژه انتشار یوسف وفا، بابا یونس، خدایدادزاده و سهیلی ولی‌زاده. در دهه ۱۹۳۰ به گونه‌ای چشمگیر بر شمار خوانندگان تاجیک افزوده گشت که البته تأثیر به سزایی در آثار ادبی برجای نهاد. تئوری ادبی نیز پیشرفت عظیمی کرد به ویژه نقد ادبی، این پیشرفت به طور قابل توجهی از راه پذیرش رسم الخط لاتین (به سال ۱۹۲۸) و رسم الخط جدید (بر بنیاد الفبای روسی) که به سال ۱۹۴۰ متداول گردید و برخی از اشتباهات و نواقص رسم الخط لاتین را برطرف کرد، گسترش یافت. در این راستا، شعار تحصیل اجباری ۱۹۳۰ و معیارهای ضربتی به منظور مبارزه با بیسوادی اکابر مهم گشت. در سال ۱۹۱۷ تنها نیم درصد کل جمعیت از نعمت سواد بهره داشتند. حال آنکه در سال ۱۹۴۰ اکثر مردم تاجیک باسواد بودند و عملاً همه کودکان در مدرسه و کلاس درس حضور می‌یافتند. انجمن ادیبان تاجیک به سال ۱۹۳۳ تأسیس شد و اولین مجله ادبی تاجیک «برای ادبیات سوسیالیستی» در سال ۱۹۳۲ برای نخستین بار انتشار یافت. مجله «شرق سرخ» که به لحاظ ادبی ارزش بسیاری دارد، در سال ۱۹۳۸ فعالیت خود را آغاز کرد.

دوره سوءظن شدیدی که در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ ایجاد گشته بود ضربه سخت و مهلکی بر پیکر ادبیات وارد آورد؛ زیرا که جو این دوره به دستگیری و محاکمه تنی چند از متفکران و اندیشمندان تاجیک که به ملی‌گرایی و خیانت متهم بودند، انجامید.

برخی از ایشان، همانند حکیم کریم و اکرامی، بیدرنگ فعالیت خویش را دوباره آغاز کردند ولی نویسندگان دیگر می‌بایست سالیان درازی به انتظار می‌نشستند تا بار دیگر به فعالیت بپردازند. حال آنکه برخی از اینان نظیر رشید عبدالله و حمدی، جان باختند و هرگز روی عدالت را ندیدند.

۳- از سال ۱۹۴۱ تا سال ۱۹۴۵

ادبیات تاجیک در طول سالیان جنگ، به انواع کوتاه ادبی نظیر داستان کوتاه و دنباله‌دار و

گزارش، بازگردید و چیرگی و غلبه شعر در ادبیات جنگ موجود بود. در دوران جنگ به هیچ روی انگاره‌ای منتشر نگشت ولی ادب نمایشی به سرعت پیش رفت. رخدادهای پر جنجال و دور از انتظار تا اندازه‌ای گزینش درونمایه‌های ادبی را محدود می‌ساخت، موضوعات جنگ که در ستایش و بزرگداشت رشادتها، دلاوریها و جانفشانی‌هایی که در جبهه و پشت آن جریان می‌یافت گسترش پیدا کرد. و مراد از آن تشجیع توده‌ها بود چنانکه خود را برای نبرد با دشمن تجاوزگر و حیوان صفت آماده سازند. در این دوره هم ادیبان تاجیک گامی دیگر به سوی موضوعات، مضامین و تصورات در ادبیات عامیانه که نزد بسیاری از توده‌ها شناخته می‌شد، برداشتند و از آن بهره گرفتند، به عنوان نمونه می‌توان از قهرمانهایی همانند رستم و کاوه آهنگر یا موجودهای پلیدی چون ضحاک یا شخصیت‌های منفور نزد تاجیکان مانند چنگیزخان که با هیتلر مقایسه می‌شد نام برد. همچنین، ادبیات هجوی در سطحی گسترده جریان داشت به ویژه داستانهای کوتاهی که در باب قهرمانهایی نظیر «مشفقی» و «افندی» شکل می‌گرفتند و اینان، هردو مانند خواجه نصرالدین که در ادبیات اقوام ترک شهرت دارد، در ادبیات ملت تاجیک معروف و شناخته شده بودند.

در مدت جنگ جهانی دوم، ادیبان تاجیک دوش رویش را در آثار خویش به کار بستند: نخست آنکه با استفاده از سمبل و تمثیل، تصاویری وسیع و گسترده آفریدند و به داستانهای باستانی از آن جمله «رستم» مظهر میهن‌پرستی و دلاوری و یا «ضحاک» نماد دشمن بازگردیدند. این شیوه، نمونه ممتاز آثار لاهوتی بود. دوم آنکه با وصف واقعی از قهرمانی، دلاوری و جانبازی توده‌ها در جنگ، کوشیدند که خواننده را تحت تأثیر قرار دهند (براگینسکی).

رخدادهای جنگ، شاعر ۸۲ ساله، جوهری را بر آن داشت تا بار دیگر پس از سکوتی ۲۵ ساله به صحنه ادبی پاگذارد و شاعره ۵۰ ساله، «راضیه آزاد» را الهام بخشید تا نخستین بیت و اشعار میهن دوستانه خویش را بسراید به گونه‌ای که تخم نفرت و کین را از دشمن تجاوزگر در دل خواننده بکارد. شاعران تازه کار و جوانی همانند: فرهت، شکولی و برخی دیگر به جرگه ادیبان پیوستند. شاعران سالخورده به خصوص دهاتی، میرشکر (سراینده داستان برجسته «قشلاق طلایی») تورسون‌زاده (سراینده اپرا نغمه‌های «ظاهر

و زهره» که هر دو اثر بر بنیاد شناخته‌ترین افسانه‌های ملت تاجیک استوارند، به سرودن شعر ادامه می‌دادند. در میان ادیبان فعال همچنین سهیلی جوهرزاده، عینی (هم در سرودن شعر و هم در نوشتن نثر) و شاعران خلقی جای داشتند. اکرامی، رحیم جلیل، الغزاده و چندین تن دیگر، نوشتن «تفسیرهایی از جبهه» را وجهه همت خویش قرار دادند. در عین حال رحیم جلیل و صمد غنی به نوشتن داستانهای هجوی (لطیفه) مشغول بودند. اگرچه دوران جنگ فقط چهار سال به طول انجامید ولی نقش مهم و به سزایی در پیشبرد و اعتلای ادبیات تاجیک به عهده داشت آنچنانکه در این مدت به پیشرفت حماسه‌های شورانگیز ملی و میهنی و همچنین ادبیات نمایشی یاری رسانید.

۴- از سال ۱۹۴۵ تا عصر حاضر (۱۹۶۶)

ادبیات دوران پس از جنگ تداوم ادبیات جنگ بود و از تجارب به دست آمده در طول جنگ بهره‌مند گردید و در تمام انواع ادبی به پیش رفت. نثر، دیگر بار از شعر پیشی جست و قله‌های رفیعی در قلمرو انگاره، که پسندیده‌ترین گونه نثرنویسی بود، فتح شد. صدرالدین عینی، یکه‌تازی خویش را در انگاره نویسی از دست داد ولی هنوز شخصیتی برجسته در ادبیات تاجیک به شمار می‌رفت. تشکیل دومین کنگره ادیبان تاجیک به سال ۱۹۴۵، رویداد مهمی در پیشبرد ادبیات تاجیک بود که در آن کنگره دوباره از گویندگان و نویسندگان خواسته شد که پیوند نزدیکی میان آثار خود و حیات و تداوم کشور برقرار سازند. این کنگره همچنین بر نقش ادبیات به عنوان مهمترین عامل در امر تعلیم و تعلم انسان تأکید نمود و به نویسندگان توصیه کرد که آثارشان می‌باید دارای بُعد مالی و محتوای سوسیالیستی باشد. ادبیات می‌بایست در خدمت آرمانهای خطیری که جامعه شوروی در نظر دارد باشد. در این خصوص، ادبیات تاجیک بخشی از پیکره ادبیات چند ملیتی شوروی را تشکیل می‌دهد. ادیبانی همانند نیازی، اکرامی، الغزاده در آثار خود به توصیف تاریخ پرشکوه جنگ پرداختند. حال آنکه در دوره بعدی، انگاره‌هایی که از زندگی در مزارع جمعی سخن می‌گفتند، اهمیت پیدا کردند، از آن میان می‌توان به انگاره «نواباد» نوشته «الغزاده» و انگاره «شادی» نوشته «اکرامی» اشاره نمود. خصیصه دیگر ادبیات دوره پس از جنگ در رشد کمی و کیفی داستانهای کوتاه تاجیکی این بود که

جنبه‌های مختلف زندگی انسان را به عنوان موضوع خود در برداشت. ویژگی شعر این دوره، بدبینی به امور دنیوی، احساس شاعرانه، گسترش درونمایه‌ها و ظاهری بسیار متنوع است. با وجود این، بحث در باب قالب اشعار هنوز جریان دارد. در قلمرو شعر نیز به ظاهر گرایشی به سوی اشعار بلندتر، داستانهای حماسی که نزد تاجیکان از محبوبیت بسیاری برخوردارست دیده می‌شود، اگرچه اشعار غنایی به برتری خود ادامه می‌دهد. «تورسون‌زاده» در میان شاعران تاجیک، به خاطر مجموعه‌ای از شعر خویش که به ملت‌های مظلوم و ستم کشیده آسیا اختصاص داده موفق‌تر از سایرین است. شاعران تاجیک به گونه‌ای روزافزون، موضوعات اشعار خود را در آن سوی مرزهای کشور خویش و اتحاد شوروی جستجو می‌کنند.

دامنه گسترش ادبیات تاجیک همچنین به بیرون از مرزهای بومی راه یافت و از این رو سایر ملت‌های جهان از ره آورد این ادبیات خوشه‌ها برچیدند که برجسته‌ترین آثار به بیش از ۲۰ زبان ترجمه گردید. و اغلب از راه ترجمان روسی به زبان ملت‌های (اتحاد) شوروی و همچنین به زبانهایی مانند: چکی، چینی، فارسی، هندی، بنگالی، لهستانی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، اسپانیولی و پرتغالی برگردان شده است. دوره پس از جنگ نیز به دور از ستیز فکری و آرمانشناختی نبود (و این مسئله در سراسر اتحاد شوروی) جریان داشت. برخی ادیبان، نظام فئودالی گذشته را به گونه‌ای که در نمایشنامه «تهماس خجندی» نوشته سید مرادف مجسم شده، ترجیح می‌دادند. حال آنکه در اوایل دهه ۱۹۵۰ تلاشی در جهت چیرگی بر تئوری «مُضَر» «ستیزه کافی است» - که چند صباحی تأثیر منفی بر «هنر شوروی» گذارد و به زیانمندی بسیار ادبیات تاجیک انجامید آغاز گردید - به ویژه در داستان کوتاهی که در آن «زندگی همانند ایام تعطیل و فراغت که سرشار از مسرت و خنده، و برکنار از تلاش و ستیزه‌هاست»، وصف شده بود، این تئوری خطرناک همچنین به انحطاط هجوی منجر گردید. شاعران و نویسندگان جوان و تازه‌کار به جرگه ادبی راه یافته بودند. پیشرفتی چشمگیر به خصوص در نوشتن داستان کوتاه که «تالس» و «محمد یوف» در این بخش موفق‌تر از دیگران بودند، به دست آمده و هجوپرداز معروف، رحیم جلیل به خلق آثار خویش ادامه می‌دهد، ولی نویسندگان، عمدتاً به گذشته و بقایای آن باز می‌گردند و درونمایه‌های امروزی به نسبت کمیاب و ناچیز است. از سوی دیگر،

درونمایه‌های تازه در بخش تفسیری مطبوعات نوشته می‌شوند که در این خصوص اکرامی، بهاری، نیازی، صدقی و برخی دیگر، بیش از سایرین شناخته شده‌اند. هجوپردازی در ادبیات جایگاهی رفیع دارد، به ویژه هنگامی که با عقب‌ماندگی و خرافات به ستیزه برخیزد. ولی با این همه، منتقدان ادبی به این بخش رغبتی نشان ندادند، اگرچه از سال ۱۹۵۳ به این سو، زمانی که مجله «خارپشتک» کار انتشار را آغاز کرد، تحولی خاص برای هجویات بهتر ایجاد گردید.

بدون تردید مهیج است که بگوییم ادبیات تاجیک در سالیان اخیر به برکت چندین اثر بزرگ، غنا یافته، از آن میان پنج انگاره (نظیر دومین مجلد از انگاره «وفا» نوشته «نیازی») و انگاره‌های «شورآب» رحیم جلیل، «من گناهکارم»، «تار عنکبوت» به قلم اکرامی، و «دختر آتش»، «تابستان»، نوشته تالس، چندین نمایشنامه جدید، و چندین داستان منظوم که سروده شاعران جوان می‌باشند را می‌توان ذکر کرد. تاکنون مقدور نبوده که سهم برکنارسازی «کیش و شخصیت» را در ادبیات تاجیک برآورد کنیم که پس از بیست و دومین پسنیمه دهه ۱۹۳۰ برخی از نویسندگان و چهره‌های ادبی، قربانیان شکنجه و آزار اواخر دهه ۱۹۲۰۷ فعالیت خود را مجدداً شروع کردند. برخی از ایشان منزلت خود را در حیات عامه یافتند و به نوشتن ادامه دادند، حال آنکه گلچین‌های آثار سایر نویسندگان که ذکر نامشان ممنوع بوده (مثلاً حمدی) به نشر رسیده‌اند. همچنین می‌توان از انتشار داستان «قیامت» عبدالرئوف فطرت یاد کرد، البته این، به آن معنا نیست که نظرات وی را پذیرفته ایم - شماری کم از نویسندگان، همانند شکولی، میرزا و قناعت، پیشتر از این نظرات خودشان را درباره این دوره بدشگون ابراز کرده بودند ولی تاکنون اثر بزرگی که در این باب سخن بگوید منتشر نگشته است. شاید مناسب باشد که بحث حاضر را با عقیده نویسنده و محقق ادبی برجسته ایرانی، سعید نفیسی در باب ادبیات معاصر تاجیک به پایان رسانیم، وی در دومین کنگره ادیبان شوروی، که به عنوان نماینده حضور یافته بود، چنین ابراز داشت: «ما [ایرانیان] برای پیشبرد فرهنگ خود می‌باید به راهی که جمهوریهای شوروی آسیای میانه که تاریخ‌شان با تاریخ ایران پیوندی نزدیک دارد، برویم. چه آنکه در زمان کوتاهی از فرهنگی بسیار متری و پیشرفته برخوردار گشته‌اند. آثار ادبای برجسته تاجیک همانند صدرالدین عینی، تورسون‌زاده، میرشکر، الغ‌زاده، اکرامی.... سرمشق خوبی است برای جوانان ما، باشد که بتوانند به فرهنگ اصیل مردمی و ملی دست یابند.»

بنیانگذاران ادبیات شوروی تاجیک

۱ - صدرالدین عینی

صدرالدین عینی (۱۸۷۸ - ۱۹۵۴) از ادیبانی است که پیوندی میان ادبیات پیش از انقلاب و ادبیات شوروی تاجیکستان ایجاد کرده است. وی در تاریخ تاجیک مقام ویژه‌ای دارد و به نام «استاد» و یا «پدر» ملت تاجیک شناخته می‌شود، و بی‌هیچ سخنی، بزرگترین شخصیت تاریخ تاجیک در قرون اخیر بوده است. تأثیر او در پیشرفت فرهنگ تاجیک تا سالیان درازی بر جای خواهد ماند. عینی نیمی از زندگانی خود را در محیط تحریر و امیرسالاری بخارا سپری کرد و در پس‌نیمه حیات خویش همتش را در راه ساختن تاجیکستان نویده که در این راه تلاش‌های بسیاری برای رفع عقب‌ماندگی فرهنگی - اقتصادی آن صرف گردید، گمارد.

به یقین آثاری که عینی در پس‌نیمه حیات خود نگاشته، همانگونه که در جلد نخست کتاب گفته شد، خالی از اهمیت نمی‌باشند، ولی تردیدی نیست که عینی فقط پس از انقلاب - یعنی دوره دوم حیاتش توانست به مقامی رفیع در ادبیات دست یابد آنچنانکه اهمیت و اعتبار وی مرزهای زادگاهش را درنوردید و فراتر از آن رفت.^{۲۰}

شاعر سرشناس تاجیک، تورسون‌زاده می‌گوید که زندگینامه «استاد» با تاریخ ملت او آمیخته است.^{۲۱} (عینی در تاجیکستان عموماً به نام استاد شناخته می‌شود).

عینی، در پانزدهم آوریل ۱۸۷۸ در قشلاق «ساکتری» واقع در «تومان غجدوان» سابق از ولایت بخارا دیده به جهان گشود. پدرش کشاورزی جزء بود و گاهی به حرفه صنعتگری می‌پرداخت ولی با این همه، در ادبیات و نویسندگی دستی توانا داشت. ولی در عین حال روستازاده‌یی تحصیل کرده و ادیب و نویسنده‌ای چیره‌دست بود که در آسیای میانه آن عصر به ندرت یافت می‌شد. شیفتگی‌اش به علم و تحصیل وی را برآن داشت که به فرزندان خود نیز تعلیمات آموزنده و خوبی بدهد. عینی زندگانی خویش را در مکتب روستایی، در زندگینامه خود به نام «مکتب کهنه (۱۹۳۶)» و در زندگینامه مختصری که با عنوان «مختصر ترجمه حال خودم (۱۹۴۰)» نوشته، بیان کرده است.^{۲۲} در سن یازده سالگی، از فیض داشتن پدر و مادر محروم گردید و به همراه دو برادر کوچکتر از خود کاملاً تنها ماند. آثار هوش و ذکاوت از همان کودکی در ناصیه او هویدا بود، به

گونه‌ای که در سایه آن و با یاری اجدادش، در سال ۱۸۹۰ پس از برادر ارشد خود، به بخارا رفت تا به تحصیلات جامع دست یابد. هنگام تحصیل در مدارس گوناگون بخارا، لحظات سخت و توانفرسایی را پشت سر گذاشت؛ چندانکه برای گذران زندگانی، اغلب به خدمت همدرسانش در می‌آمد، ولی سرانجام استعداد و پشتکار او، یاریش کرد تا به هدف خود برسد. عینی پند ارزشمند شاعر ناکام و دوست و همدمش، حیرت را آویزه گوش خود ساخت و بدین منظور، خواندن و سرودن شعر را وجهه همت خویش قرار داد و سرانجام تخلص «عینی» را پس از آزمودن چندین تخلص دیگر برگزید. در اواخر قرن نوزدهم تحول شگرفی در زندگانی عینی رُخ می‌دهد، او در این ایام برای نخستین بار «توادرالوقایع» احمد دانش را مطالعه می‌کند و باورهای قبلیش متلاشی می‌گردد، و نگرشی کاملاً متفاوت، نسبت به «امیرالمؤمنین» امیر و سایر «ارکان» حکومتی آن عصر، پیدا می‌کند که او و دیگر طلاب دینی، همچنین دامنه افکار و اندیشه‌هایش را با خواندن روزنامه‌های فارسی، نظیر «حبل‌المتین» و «چهره‌نما» و روزنامه تاتار زبان «ترجمان» گسترش داد. عینی همانند بیشتر دانشمندان روشنگر آن روزگار، به «تجددگرایان» پیوست و حمایت خود را از گسترش تعلیمات ابراز نمود، پس از توقیف مدارس به اصطلاح «جدید»، به انجمن غیررسمی پیوست. این انجمن از مدارس مخفیانه‌ای که از شیوه‌های نوین تعلیماتی بهره می‌جستند حمایت می‌کرد، که در آن ایام نهایت آه‌ال عینی بود. به سال ۱۹۱۶، امیر بخارا عینی را به سمت «مدرس» در مدرسه «خیابان بخارا» برگزید. زیرا تصور می‌کرد عینی دشمن سرسختی است که می‌تواند با پیشنهاد شغلی پر درآمد از پس او برآید. ولی او به بهانه کسالت مزاج پیشنهاد امیر را نپذیرفت و برای احتیاط بیشتر، بخارا را ترک گفت. سپس در یک مؤسسه پنبه پاک‌کنی با شغل ترازوداری مشغول به کار شد. پس از چندی به بخارا بازگشت و به سال ۱۹۱۷ که بسیاری از مردم مشتاق چیزهای تازه بودند، دستگیر شد. وی را به قدری شلاق زدند که عن قریب رو به مرگ بود. دستگیری و شکنجه او بدون محاکمه در محکمه امیر انجام گرفت. سپس به وسیله سربازان روس که از رفتار ناپسند امیر بخارا نسبت به زندانیان واقف بودند، نجات یافت و به بیمارستان «کاگان» منتقل گردید.

یک چند برآمد تا در اواسط سال ۱۹۱۸ از شهر کاگان رهسپار سمرقند گشت. چه

آنکه دوستان او خبرش کرده بودند که بنیاد ارتجاعی «شورای اسلام» در نظر دارد وی را به فرمان امیر بخارا به قتل برساند. عینی خدمات خویش را به دولت شوروی ترکستان عرضه داشت و از این راه کوشید که در سرنگونی رژیم امیر بخارا قلعه ارتجاع قرون وسطایی در آسیای میانه - سهمی بگیرد. وی در راه تأسیس دولت دموکراتیک، از انجام هیچ کاری روی گردان نبود و در نشریه تاجیک زبان «شعله انقلاب» و نشریه ازبکی «محنت کش لارتووشی» قلم می زد و در این میان نخستین اثر منشورش را در سال ۱۹۲۰ با عنوان «تاریخ امیران منفیته بخارا» به نشر رسانید. در این اثر، ماهیت ضد مردمی رژیم گذشته را افشا کرد. به سال ۱۹۱۸ «مرثیه» ای در سوگ برادر مقتول خود سرود که در میان مبارزات او علیه امیر و ظلم قرون وسطایی سهم به سزایی داشت و از مهمترین اشعار ادبیات شوروی تاجیک به شمار می آید.^{۲۳} شاعر در انتهای این مرثیه، سقوط ننگین رژیم جنایت پیشه را پیشگویی کرده است. در ضمن یکی از نخستین شعرهای خود را به نام «مارش ره آورد» سرود که از رویدادهای خارج کشور سخن می گفت. عینی در این شعر به ستایش از مبارزه دلیر مردان افغانی می پردازد. از آن پس همه تلاش عینی ارتباط نزدیکی با تولد و شکوفایی تاجیکستان داشت؛ نخستین سروده های انقلابی او به نام «اگر انقلاب» در سال ۱۹۲۳ منتشر گردید. در فاصله سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۴ عمدتاً در مطبوعات فعالیت می کرد^{۲۴} و برای نشریات گوناگونی قلم می زد. وی، پیش از سال ۱۹۲۰ دیگر اثر منشورش را به نام «جلادان بخارا» نوشت که نخست بار به سال ۱۹۲۲ در مجله «انقلاب» به زبان ازبکی انتشار یافت. حال آنکه انتشار آن به زبان تاجیک تا سال ۱۹۳۵ به طول انجامید. نویسنده در این کتابچه که از وقایع دربار سخن می گوید، دسیسه های شایع دربار را (در قالب گفتگوهایی میان جلادان امیر) به خوانندگان گوشزد می کند. تأثیر داستانهای کلاسیک، همانند طوطی نامه، چهار درویش و امثالهم در آن دیده می شود. عینی، در این ضمن، نوشتن یک اثر تاریخی مستند را به زبان ازبکی با نام «بخارا انقلابی تاریخی اوچون ماتریال لار» آغاز می کند که در سال ۱۹۲۶ به طور ناقص در مسکو منتشر گردید، و تاکنون به زبان تاجیک ترجمه نشده است. عینی بخصوص در مقالات خود، با دعاوی برخی از ترکان شووینست، نظیر فطرت و سایر تجددگرایان به ستیزه برمی خیزد و از آنان انتقاد می کند. اینان دعوی آن داشتند که تمام آسیای میانه فقط از ترکان تشکیل

یافته و چیزی به نام ملت تاجیک وجود ندارد. در این خصوص شایسته است به «نمونه ادبیات تاجیک» (۱۹۲۶) عینی اشاره کنیم^{۲۵} که مؤلف در آن اثبات می‌کند تاجیکان دارای فرهنگی غنی و کهن می‌باشند و این قوم همان امتیازی را دارد که سایر اقوام آسیای میانه برای ملیتی مستقل دارند. وی در تألیف این اثر گرانقدر، به ویژه از «تذکره الشعراء»^{۲۶} «محترم» که در سالیان نخست این قرن تألیف شده، استفاده شایانی می‌کند^{۲۷}. گفتنی است که عینی هرگز در بند شوونیسم تاجیک گرفتار نشد و برعکس، از راه نوشتن مقاله در مجلات ازبکی و خلق آثار ادبی به زبان ازبک، در ایجاد ادبیات شوروی ازبک مشارکت نمود. او از پیشروان تر «دوستی میان قوم ازبک و تاجیک» بود. وی به اتفاق دوست ترقی‌خواه و ازبک خویش، خ. حکیم‌زاده^{۲۸}، در واقع «انگاره‌نویسی» را در زبان ازبکی بنیاد نهاد^{۲۹}. عینی از سرودن شعر^{۳۰} به نوشتن نثر (که عملاً در ادبیات تاجیک ناشناخته بود) روی آورد و دیری نگذشت که موفقیت بسیاری در این زمینه کسب کرد. تمایل به نثرنویسی پیش از انقلاب اکبر، یعنی هنگامی که «نوادرالوقایع» دانش را خوانده بود، در او پا گرفت، «اما فقط پس از انقلاب (هنگامی که آثار نویسندگان روسی را می‌شناخت) به این خواسته خود تحقق بخشید^{۳۱}». با وجود این، نثر فقط بخشی از آثار وی را در برمی‌گیرد. او همچنان به سرودن شعر ادامه داد، ولی آثار منشور وی به خوبی شکوفایی این ادیب را منعکس می‌کند. صحنه بعدی، نخستین «خرد انگاره» تاجیک به عنوان «آدینه سرگذشت تاجیک کم‌بغل»^{۳۲} (۱۹۲۴ - ۱۹۲۷) بود که در آن، مانند انگاره نخست خود - و یا نخستین انگاره تاجیکی - «داخونده»^{۳۳} (۱۹۲۷ - ۱۹۲۸)، از زندگی مردم ساده تاجیک و تغییراتی که از راه تحول عظیم اجتماعی در اواخر دهه ۱۹۲۰ به زندگی آنان راه یافت سخن می‌راند. حال آنکه در «آدینه»، قهرمان نخستین انگاره هنرمندانه او، صرفاً با دیدی برخواسته از احساسات نویسنده به تماشای وقایعی می‌نشیند که به آزادسازی آسیای میانه انجامید، «انگاره داخونده» نظر به محتوای آن، دنباله منطقی انگاره «آدینه» می‌باشد. عینی در پهنه انگاره‌نویسی، با نوشتن انگاره حماسی و مستند خود به نام «غلامان ۱۹۳۴» به کمال رسید. این اثر بلافاصله تحت عنوان

۳۳. (در لهجه تاجیکی، کم‌بغل به معنای تنگدست است).

«قل لار» به زبان ازبکی هم نشر یافت. این اثر قابل توجه در برگیرنده تاریخ مردم تاجیک از اوایل قرن بیستم به این سو می باشد، و به شیوه ای بسیار هنرمندانه، سرگذشت سه نسل از توده های در اصل «برده» را در عصر انحطاط رژیم فئودالی، جریان آغازین سرمایه داری، و نظام نوین اجتماعی در آسیای میانه شرح می دهد.

عینی پس از انگاره مستند، چندین اثر کم ارزش تر نگاشت، همانند «احمد دیوبند (۱۹۳۸)» که آغازگر مجموعه «خویش نامه های» او می باشد، انگاره هجوي «مرگ سودخور»^{۳۲} (۱۹۳۷)، مطالعه عمیق روانشناختی از فردی رباخوار و صراف است و قهرمان آن با شخصیت های مشابهی که در ادبیات جهان وصف شده اند به خوبی برابری دارد. عینی، در این انگاره دانش گسترده و عمیق خود را از شرایط اقتصادی و اجتماعی حاکم بر آسیای میانه قرن نوزدهم نشان داده است.

به سال ۱۹۳۹ پس از تأخیری چند، بار دیگر به سرودن شعر همت گمارد (۲۰۰۰ بیت از «داستان جنگ آدم و آب» که ستایش سدی در رودخانه «وخش» است می پردازد). اندکی پیش از شعله ور شدن آتش جنگ، همچنین انگاره دیگری به نام «یتیم» (۱۹۴۰) منتشر کرد.

عینی در طول جنگ جهانی دوم، اثر بزرگ و برجسته ای انتشار نداد، لیکن در مطبوعات قلم می زد و به گفتن شعر اهتمام می ورزید؛ از این رو به عنوان مثال، در سال ۱۹۴۴ «عصیان مقنع»^{۳۳} و به سال ۱۹۴۵ «قصیده جنگ و ظفر» را گفت؛ وی همچنین به سرودن اشعار غنایی می پرداخت؛ به ویژه در اوایل جنگ که «مارش انتقام» (۱۹۴۱) را سرود. وی پس از هفتادمین سالروز تولدش، با نوشتن کتاب پرحجمی به نام «یادداشت ها»^{۳۴} (۱۹۴۰-۱۹۵۰) به فعالیت ادبی خویش پایان بخشید. مجموعه «خویش نامه ها»^{۳۵} عینی به این یادداشت ها می انجامد. مؤلف در قالب داستانهای کوتاه از رُخدادهای دوران جوانی خود تا اوایل قرن بیستم یاد می کند؛ در جلد نخست آن به وصف روستایی پرداخته که به دوران خُردسالی در آن می زیست، در جلد دوم چگونگی تحصیلاتش را در اواخر قرن نوزدهم در مدارس بخارا گفته است، جلد سوم به وصف زندگی شهری پرداخته که محتوی اطلاعات ارزشمندی درباره شخصیت های ادبی بخارا در آن روزگار می باشد. حال آنکه جلد چهارم از وقایع گوناگونی که در اوایل قرن بیستم

جریان می‌یافت، سخن گفته که نشانگر ناخوشنودی فزاینده توده‌ها از رژیم امیر می‌باشد. این اثر نسبتاً اصیل، همچنین از آثار نویسندگان متقدم، نظیر «چهارمقاله عروضی سمرقندی (ص ۲۲۱۰)»، «گلستان» سعدی، «بدایع الوقایع» واصفی، و «نوادرالوقایع» احمد دانش، تأثیر پذیرفته است و افزون بر این، تأثیر شدید «فرهنگ عامه» و گورکی در آن دیده می‌شود (عینی خود را مرید گورکی می‌دانست). این اثر، به حق گنجینه گرانمایه‌ای از زبان تاجیک است، چنانکه در برگیرنده ضرب‌المثل‌ها، حکایات، تعبیرات و گفته‌های عامیانه می‌باشد و تاکنون به چندین زبان، از آن جمله زبان فرانسوی ترجمه گشته است.^{۳۵} وی، همچنین نویسنده چندین داستان کوتاه، شعر کوتاه و بسیاری از حکایت‌های کوتاه در نشریات گوناگون تاجیکی و ازبکی است. یکی دیگر از خصوصیات عینی، بهره‌مندی از دانشی گسترده و عمیق که نمونه سرشناسی از صحنه‌های پیشین ادبیات است می‌باشد. وی سهم عمده‌ای در تاریخ ملت تاجیک داشته و به عواملی که تاجیکها را به سوی پیشرفت و ترقی کشانده و یا مایه رکود و بازماندگی ایشان از ترقی و تعالی بوده، اشارت کرده است. هم اوست که به تاریخ ملی تاجیکان، مفهوم پیشرفت و ترقی را بخشید، و به شرح مهمترین و پرستیزترین دورانی که در تاریخ مردم تاجیک بوده، پرداخته است - قرن نوزدهم. عینی در قلمرو زبانشناسی نیز فعالیت بسیاری داشت. وی زبان ادبی نوینی آفرید که در خور فهم همه تاجیکان بود و علاوه بر این به گسترش سبکی نوین در عرصه ادبیات تاجیک دست زد. مخالفتی از ادیبان پیشین بر آن باور بود که به پیروی و پشتیبانی از جنگ معمول فردوسی و رودکی پردازد، او در این خصوص مشاهده نمود که زبان ادبی نوین بر بنیاد زبانی زنده [اوپویا]، غنی و سرشار از هر آنچه که می‌توانست در گویش‌های قدیم، مفید و زیبنده باشد، استوار است.^{۳۶} سرانجام آنکه، عینی در زمینه تاریخ ادبیات و نقد ادبی بسیار موفق بود. وی در اوایل دهه ۱۹۳۰ چندین «ویژه نوشت» در باب اندیشمندان و ادیبان متقدم، از آن جمله فردوسی، ابوعلی سینا، رودکی، سعدی، امیر علیشیرنویسی، بیدل و واصفی^{۳۷}، علاوه بر این گنجینه بزرگی از ادبیات تاجیک که ذکر آن پیش از این رفت را منتشر ساخت عینی در آثاری که در

۳۵. در سال ۱۹۸۴ علی اکبر سیرجانی چاپ مناسبی از این کتاب در یک جلد منتشر ساخت و مقدمه‌ای بر آن نوشت و لغات تاجیکی ناآشنا را نیز معنی کرد.

زمینه تاریخ ادبی نگاشته، معمولاً عقیده جدیدی را در باب ادیبان و آثار کلاسیک ابراز نموده به گونه‌ای که مورخ معاصر ادبیات ایران، سعید نفیسی^{۳۸}، بیش از دیگران به ستایش و تمجید از آثار عینی در باب تاریخ ادبیات، پرداخته است. عینی همچنین دوستدار بزرگ موسیقی بود و دلبستگی عمیقی به گونه سنتی و قرون وسطایی موسیقی، «شش مقام» داشت که در باب آن چندین رساله آموزشی نوشته است^{۳۹}. عینی در ادبیات تاجیک، توصیف واقعی رویدادها و شخصیت‌ها را معمول ساخت و بدین وسیله، راهی فراروی نسل جوانتر ادبیات تاجیک گشود؛ وی علاوه بر این «مکالمه» را که تا آن روزگار تقریباً در ادبیات تاجیک شناخته نشده بود، مرسوم داشت. در توصیف مناظر و چشم‌اندازها بسیار توانا و زبردست بود. شخصیت‌های آثار او به طور عمیق در دل و جان توده بسیاری از تاجیک‌ها تأثیر کرده است. قهرمانان انگاره «داخونده» - گلنار و یادگار - داستان لیلی و مجنون را به کناری زده است. وی افزون بر این نخستین چهره‌های واقعی زن تاجیک را در کنار «یادگار» که یاد شد، توصیف کرد، از آن میان به خصوص «محبت» که قهرمان انگاره «غلامان»^{۴۰} او می‌باشد. نمونه برجسته آثار عینی آن است که شخصیت‌های او برگرفته از زندگی واقعی می‌باشند و بسیاری از آنان فی الواقع حیات داشتند، به عنوان نمونه «رحیم قند» و «قاری اشکمه» او در خرد انگاره «مرگ سودخور»^{۴۱}. از این روست که می‌توان گفت آثار عینی، نظر به سهم بودن آن در شناساندن آسیای میانه، مانند آثار بالزاک است که انگلیس می‌گوید: «از رهگذر آن آثار فرانسه را شناخته است». آثار تاریخی کوچک عینی، همانند «عصیان مقنع» و «تیمورملک»، عشق و دلبستگی عمیق او را به زادگاه خود نشان می‌دهد، و خصیصه اوست که هر دو اثر مذکور در طول جنگ جهانی دوم به نشر رسیدند، تمام آثار او با حسن تکریم و شم هجوی او درآمخته است. وی یک مجله هجوی به زبان ازبکی بنیاد کرد و در برخی نشریات مشابه با چندین نام مستعار قلم زد. در دهه ۱۹۲۰ اشعار «نولی» و یک شکل سروده شده به زبان تاجیکی و ازبکی را مورد استهزا قرار داد. و «آینده‌گرایان»^{۴۲} را در اشعاری به سبک ایشان به باد تمسخر و مضحکه گرفت. شم هجونویسی عینی به همین‌گونه در سایر آثار او نمایان است؛ به ویژه در «مرگ سودخور» و تنها نمایشنامه بی‌عنوان او که به زبان ازبکی و در چهار پرده نگاشته است. عینی در این نمایشنامه علاقه

و دلبستگی تجددگرایان را به مادیات نکوهش کرده و به باد تمسخر می‌گیرد و ماهیت ناسیونال - بورژوازی رهبران تجددگرا را وصف می‌کند.

در این میان نباید از بحثی در باب «عینی» که یادآور دوستی میان ادیب تاجیک و قهرمان ملی چک‌اسلواکی، «یولیوس فوچیک» می‌باشد، برکنار بود. فوچیک، در کنگره بزرگداشت عینی که در ۲۶ نوامبر ۱۹۳۵ در دوشنبه برگزار گشت، طی سخنرانی خود گفت که: «عینی نه تنها ادیبی تاجیک، بلکه یک نویسنده چک‌اسلواکی نیز بوده است و آثار وی نه فقط هنری پرارزش بلکه همین اندازه منبع قابل توجهی در زمینه تحقیق و بررسی است.»^{۴۳}

صدرالدین عینی، تقریباً استاد و راهنمای همه ادیبان تاجیک و برخی ادیبان ازبک دوران پس از انقلاب بود، او را نه تنها از طریق آثارش، بلکه از ملاقات با ادیبان تاجیک و ازبک می‌توان شناخت؛ زیرا بدون تردید او با اجتماعات ادیبان سستی پیوسته در تماس بود. آثار صدرالدین عینی و شخصیت او، همانند تمام حقایق عظیم و زیباییهای بزرگ، برجسته و ممتازند چه آنکه به طور عمده ساده‌اند. عینی در پانزدهم جولای ۱۹۵۴ به انتهای عمر خویش رسید.

۲ - ابوالقاسم لاهوتی

زندگانی و آثار این شاعر ایرانی تبار که در غرب ایران زاده شد، تا حدی در فصل شاعران برجسته مشروطیت مورد بررسی قرار گرفته است. (رجوع کنید به ادبیات ایران و تاجیکستان، تألیف یان ریپکا، ص ۳۷۶).

لاهورتی که در گویش تاجیکان «لوهوتی» خوانده می‌شود، هنر خود را از اواسط دهه ۱۹۲۰ در راه پیشبرد فرهنگ تاجیک و خدمت به آن گمارد، ولی با وجود این همواره به یاد مهین خویش، ایران و ایرانیان بود. وی دسترنج ادبی خود را بخشی از تلاش‌هایی می‌دانست که در راه آزاد ساختن ملت‌های شرقی از قیود بندگی بنیان شده بودند «لاهورتی» سراینده «سرود ملی تاجیکستان» و نیز مترجم «سرود ملی شوروی» به زبان تاجیک است.

لاهورتی در چهارم دسامبر سال ۱۸۸۷ در حومه «کرمانشاه» متولد شد. پدرش به پیشه

کفافی روزگار می‌گذراند و دوستدار شعر «صوفیانه» بود. ولی «لاهوئی» در قلمرو شعر به راهی دیگر رفت. از سنین جوانی خود به این سو، با قلم زدن در روزنامه به نسبت ترقی خواه و پیشرو «حبل المیتن» موقعیت کشورش را آشکار می‌سازد، و به سال ۱۹۰۹ نخستین شعرش را به نام «مثنوی ای رنجبر!» منتشر می‌سازد که در آن از نابرابری اجتماعی انتقاد می‌کند. پس از شکست انقلاب ایران، لاهوتی محکوم به مرگ شده و برای دورماندن از گزند، رهسپار بغداد گشت. با وجود این در سال ۱۹۱۵ به ایران بازگشت تا در میان توده‌ها با استعمار بستیزد. «فرقه کارگر» را به سال ۱۹۱۷ در کرمانشاه بنیان‌گذار و در برابر مخالفان تشکیل دولت نوین شوروی به مقابله پرداخت. فرقه کارگر پس از اشغال ایران از سوی دولت بریتانیا منحل گردید و لاهوتی لاجرم به ترکیه پناه برد و در همانجا «مجله پارس» را به سال ۱۹۱۸ بنیاد کرد. پس از توقیف مجله به مهین خود بازگشت که در این موقع به علت اوضاع وخیم کشور پس از قیام ناکام گیلان چهره مهین بسی آشفته و بحرانی می‌نمود از این رو لاهوتی به رهبری ژاندارمری انقلابی درآمد و به سال ۱۹۲۲ دومین قیام تبریز را که به «شورش لاهوتی خان» نیز شناخته می‌شود، رهبری کرد. ده روز از اصلاحات مردمی سپری گشت و تبریز بار دیگر به تصرف قوای «رضاخان» درآمد و لاهوتی که جایزه‌ای برای سر او مقرر شده بود، همراه دیگر شورشیان به اتحاد جماهیر شوروی پناه برد.

اشعاری که لاهوتی پیش از ورود به اتحاد شوروی سروده، بیانگر اندیشه‌های پیشرو او می‌باشند و از سبکی شناخته پیروی می‌کنند که به همه آثار بعدی او تشخیص و امتیاز می‌بخشد. این شاعر، تصورات گویندگان متقدم را با مضمون و محتوایی تازه به نظم آراسته است. جایی که عمر خیام می‌گوید:

از تن چو برفت جان پاک من و تو خشتی بنهند بر مغاک من و تو
و آنگاه برای خشت گور دگران در کالبدی کشند خاک من و تو
لاهوئی گوید:

در داخل هر دیوار با دیده سربنگر

پیکر به سر پیکر ستخوان به سر ستخوان

از خون دل خلق است هر نقش در این گنبد
خاک تن مزدوران هر خشت در این ایوان
ای کارگر از این جا چون می‌گذری بشنو
این ناله زهر خشتی این نکته زهر ارکان
گوید که تو از مایی، ما نیز چو تو بودیم
ما خاک شدیم ایدر تو فاتح این میدان
گویی که چه شد آن جان وان پیکر آنروزی
از ظلم بشد بر باد، درخشت بشد پنهان
در نقشه این خانه مرگ فقرا شد طرح
معمار ستم چون ریخت شالوده این بنیان
تو پا به سر ما نه، ما ننگ ازینان نیست
چون ما چو تو مزدوریم، تو نیز چو ما دهقان
ما هم چو تو چندی پیش از کارگران بودیم
ما راستم اینجا کرد با خاک زمین یکسان
و همینگونه در شعر «شمع و پروانه» خود ورای عشق سستی به زن و یا عشق عرفانی به
خدا، از عشق به میهن سخن می‌گوید.^{۴۵} با این همه شعر او تا سال ۱۹۲۲ تکیه بیشتری بر
«مبارزه علیه» تا «تلاش برای» داشت - او هرگز برنامه شناخته و روشنی نداشت^{۴۶} و بسیار
روشن است که فقط در اتحاد شوروی توانست خود را به طور منظم با اندیشه‌های
سوسیالیسم آشنا سازد.
وی اشعار فراوانی گفته، از آن میان ۲۰ داستان، منظومه‌های حماسی، که در چند
مجموعه به فارسی و تاجیکی در دوشنبه، مسکو، و تبریز (در سال ۱۹۴۰: «دیوان
اشعار»، ۱۹۴۴: «مردستان») نشر رسیده‌اند، و از آن میان بیش از ۱۵۰ شعر به موسیقی
در آمده‌اند.

در میان بهترین آثار «لاهوئی»، «قصیده کرم‌ل» (۱۹۲۳) جای دارد که به شیوه قصاید
مقدمان سروده شده و نظیره‌ای است برای «خرابه مدائن» خاقانی شروانی که متعلق به
قرن دوازدهم میلادی است، این نخستین قصیده‌ای است که در ادبیات فارسی و تاجیکی،

به ستایش از پیروزی انقلاب اکتبر^{۴۷} می‌پردازد.

لاهوئی در سال ۱۹۲۵ به شهر «دوشنبه» (که در فاصله سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۶۱ «استالین‌آباد» نامیده می‌شد) رفت، و در زمرهٔ یاران صدرالدین عینی جای گرفت و در زمینهٔ فرهنگی به فعالیت پرداخت. وی اشعار خود را در نشریات تاجیکی منتشر می‌ساخت، پس از سال ۱۹۳۳ به ویژه در مجلهٔ «برای ادبیات سوسیالیستی»، او از جمله شاعران پیشروی بود که موضوعات انقلابی را از عرصه سیاست و اقتصاد برمی‌گرفت و در شعر تاجیک معمول می‌ساخت. با وجود این، در همان حال غزلهای عاشقانه‌ای به سبک قدما می‌سرود که نزد تاجیکان بسیار محبوبیت دارد. در شعر خویش، همچنین علیه عقب ماندگی و خرافه پرستی مقابله می‌کرد و برای آزادی زن، و نظام سوسیالیستی تلاش می‌نمود: از اینرو، عینی به حق وی را «ادیب سرخ» نامیده است.^{۴۸}

با گذشت زمان، لاهوئی دامنهٔ موضوعات و مضامین شعر خود را گسترش داد؛ موضوعات او نه تنها مسائل جدی ساخت سوسیالیستی در اتحاد شوروی، ستیزه و نبرد علیه «باصمه‌چیان» و مشکلات ممالک شرقی را در برمی‌گیرد، بلکه به بیان مسائل مهمتری، همچون گسترش برادری میان ملت‌ها، تلاش برای صلح و آرامش و نبرد علیه «فاشیزم» که در فاصلهٔ دو جنگ جهانی روبه گسترش بود، می‌پردازد. درونمایهٔ اخیر، نبرد علیه فاشیزم، در یکی از بزرگترین اشعارش به نام «ما ظفر خواهیم کرد (۱۹۳۰)» به کار رفته است. در شعرهای «باغبان ۱۹۳۲» و «تاج و بیرق ۱۹۳۵» گسترش روابط برادرانه در میان ملت‌های آسیای میانه به عنوان درونمایه به کار بسته شده است. در شعر «باغبان» با ملی‌گرایان آسیای میانه به ستیزه برمی‌خیزد. «تاج و بیرق»، حماسه‌ای از زندگانی «کلخوزی» است که با جسارت و استادی بسیاری سروده شده و نظیرهٔ مناسبی است بر شاهنامهٔ فردوسی چنانکه حتی در بحر شاهنامه، متقارب مثنی مقصور یا محذوف، گفته شده است.^{۴۹}

لاهوئی در طول جنگ جهانی دوم، و همچنین شعر برجستهٔ «همسفران» را بربنیاد درونمایه‌هایی برگرفته از فرهنگ عامهٔ قهرمانان لشکر «پانفی洛夫» تقدیم نمود که به سال ۱۹۴۱ در نبرد مسکو جان باخته بودند.

«داستان غلبهٔ تنیه (۱۹۴۲)» از با شکوه‌ترین آثاری است که در مدت جنگ به نظم

کشیده شده، و از رشادت و جان سپاری پارتیزان جوانی به نام «زویاکوسموده میانسکایا» ستایش و تقدیر می‌کند که در حین جنگ به دست نازی‌ها اعدام شد. وی در عین حال چندین شعر غنایی در قالب غزلیات سرود، به طور مثال «فرزند تاجیک تترسد از کس»، و «به مدافعهٔ لنین گراد» و بسیاری دیگر. شعر «پری بخت ۱۹۴۸» در میان آثار لاهوتی، جایگاه ویژه‌ای دارد، که از اقامت «لنین» در «رازلیف» به سال ۱۹۱۷ سخن می‌گوید، البته گاهی بیش از حد به اطناب و تمثیل روی آورده است و از اینرو مورد انتقاد قرار گرفت. لاهوتی در ادبیات نمایشی تاجیک مشارکت داشت. چه، او سرایندهٔ نخستین آپرا نغمهٔ اصیل به زبان تاجیک - ابرای مشهور «کاوهٔ آهنگر (۱۹۴۰)» - می‌باشد که درونمایهٔ آن برگرفته از شاهنامهٔ فردوسی است.

از دههٔ ۱۹۳۰ به این سو، آثار لاهوتی در سراسر اتحاد شوروی مشهور شد، چنانکه در آن سرزمین بیش از پنجاه مرتبه انتشار یافته‌اند. شعرهای او به زبانهای فراوانی، از آن جمله زبانهای ممالک غربی، ترجمه شده و راه یافته است. وی تقریباً در همهٔ انواع سنتی، از غزلیات و رباعیات تا مخمسات و همچنین تمام بحور عروضی شعر گفت ولی در عین حال به بحور غیرسنتی شعر نیز، اغلب شهر هجایی، دست می‌برد، و در ترجمان‌های خود از شکسپیر، «شعرسپید»[#] را در شعر تاجیک متداول ساخت.

آثار لاهوتی در مقام یک مترجم، فوق‌العاده برجسته و مهم است. زیرا هم او بود که آثار «پوشکین»، «گورکی»، «میاکوفسکی»، «شکسپیر» و سایر ادیبان سرشناس غربی را هم به ادبیات تاجیک و هم به ادبیات فارسی شناساند.

دشمنان لاهوتی به سال ۱۹۵۴ در خارج [اتحاد شوروی] زندگینامهٔ بر ساخته و دروغینی را منتشر ساختند و هدف آنان این بود که آثار وی را بی‌ارزش و اعتبار کنند. این انقلابی پرسابقه اگرچه در تبعید و دیار غربت به سر می‌برد، ولی این دعوی نادرست و دروغین را در شعرها، مقالات روزنامه و مجله و از راه رادیو پاسخ گفت و سرانجام به نوشتن «خویشنامه‌ای» تحت عنوان «سرگذشت من» همت گماشت. ولی متأسفانه دست اجل مهلتش نداد تا این کار را به پایان برد. وی در شانزدهم مارس ۱۹۵۷ بدرود حیات

[#]. Blank Verse

گفت، لیکن آثار او تا سالیان درازی برجای خواهند بود. چه آنکه مسائل حیاتی و مهمی را که ملت‌های شرقی با آن مواجه‌اند، منعکس می‌کند.

۳- دیگر ادیبان نخستین نسل

در کنار «عینی» و «لاهوئی» که به جماعات ادیبان سنتی پیوسته بودند، عده‌ای دیگر از دهه ۱۹۲۰ به این سو در عرصه ادبی فعالیت داشتند. اینان از نسلی بودند که پیش از قرن نوزدهم و یا اندکی پس از سال ۱۹۰۰ تولد یافته بودند، در دوران حاکمیت امیر مظفر می‌زیستند. بیشتر دانشمندان روشنگر، خود را با نظام شوروی هماهنگ ساختند، ولی برخی بودند که گذشت سالیان می‌بایست این نکته را به آنها تفهیم می‌کرد که دولت شوروی در راه تحقق بخشیدن به آرزوهای دیرینه ایشان کمر همت بسته است. ادیبانی همچون: جوهری، پنه‌دوز، عزیزی، سرور، نایل شیرزاده و پیرو سلیمانی، به خصوص پس از تأسیس جمهوری تاجیکستان (۱۹۲۴) بار دیگر در پهنه ادبیات به خلق آثار خویش همت گماشتند و سایر ایشان، از آن جمله: صدرضیاء و عجزی تا آخر عمر مهر سکوت بر لب نهادند. با وجود این منظم، طغرل، فخرالدین راجی، ذهنی، علیزاده، معین‌زاده و بسیاری دیگر از همان آغاز به نوشتن ادامه دادند.

میرزا عبدالقادر منظم (۱۸۷۷ - ۱۹۳۴) یکی از یاران و شاگردان صدرالدین عینی است که پیش از سال ۱۹۱۷ به جرگه انقلابیون بخارا راه یافت. وی به سال ۱۹۱۷ از بخار به قصد سمرقند و تاشکند که در آن روزگار از مناطق آزاد شده آسیای میانه بودند - عزیمت کرد. به یمن فعالیت‌های انقلابی خود، نقش عمده‌ای در سرنگونی رژیم امیر داشت؛ در دوران تبعید، چندین شعر رزمی سرود که در نتیجه خواندن کتاب «سرود آزاد» عینی به او الهام گشته بود، از آن جمله منظومه «بیان حال» و «تا به کی؟» (۱۹۲۰) که در آن خطاب به مردم بخارا می‌گوید: بر رژیم امیر مظفر و کهنه‌پرستان بشورند. او در سالیان بعد، اشعاری در مجلات منتشر نمود که علیه «اشتباهات تاریخی» سروده شده بودند، ولی در این خصوص به کرات از قالب‌ه و تصورات کهنه پیش از انقلاب بهره جست، که برای بیان عقاید نوین مناسب نبودند. از آثار بعدی او، باید به شعر «درباره القبا‌ی نو و کهنه» اشاره نمود. در این شعر امتیازهای رسم الخط نوین را که خود او هم در

ایجاد و ترویج آن فعالیت داشت، به گونه‌ای موجه نشان می‌دهد.

احمدجان حمدی (۱۸۷۵ - ۱۹۴۹) ادیبی است که در دوران پیش از انقلاب و پس از آن قلم می‌زد. و معاشرت‌هایی دوستانه با عینی، حیرت و منظم داشت. وی به سال ۱۹۲۰ شعری به عنوان «خطاب به فقیران بخارا»، برای شوراندن مردم علیه رژیم امیرسالاری سرود، از ادبیات سوسیالیستی تقدیر و ستایش کرد و اشعاری میهن‌پرستانه سرود. آخرین شعر بزرگ حمدی، به نام «کریم بای در خانه خدا» برجسته‌تر از سروده‌های دیگر اوست. هجویه‌ای است ضد مذهب که به سال ۱۹۳۷ در مجله «برای ادبیات سوسیالیستی» به انتشار رسید. با این همه، وی در دورانی که استالین ناامنی و سوءظن را در زندگی عامه مردم بنیاد می‌کرد، از فعالیت ادبی منع گردید.

میرسرور میرحیدرآف (۱۸۸۳ - ۱۹۳۵) از جمله شاعرانی است که در اصل نمی‌توان پی‌برد که به دولت نوین اعتماد و یقین داشتند یا نه. وی با تخلص «سرور» شعر می‌گفت، و از سال ۱۹۲۵ به این سو، سردبیر چندین مجله تاجیکی بود، و یک سال پیش از این غزل‌های پس از انقلاب خود را نخست بار در ستایش از تعلیمات و سپس در مدح لنین و بزرگداشت پیروزی سوسیالیسم گفته بود.

عینی در گلچین ادبی خود، نمونه ادبیات تاجیک، اشعار «پیرو سلیمانی» (۱۸۹۹ - ۱۹۳۳) را که در آن ایام بی‌نام بود، آورده است، و یادآور می‌شود که «گلستان ادبیات تاجیک از قریحه این شخص جوان بهره‌های بسیار خواهد گرفت».^{۵۲} درخشش‌های بعدی او، نشانگر ارزیابی درست عینی از استعداد شکوفا و قریحه بلند شاعر جوان بود. این شاعر «پیرو» تخلص می‌گزید، و شخصیتی گیرا داشت. پسر بازرگانی متمول از مردم بخارا بود که در محیط فرهنگی آسیای میانه پرورش یافت، ولی با این همه، دلبستگی وی به زبان و ادبیات روسی شدت گرفت، ازینرو مخفیانه به مطالعه زبان روسی پرداخت و در سن هفده سالگی (باز هم مخفیانه) در مدرسه روسی شهر «کاگان» نام‌نویسی کرد و اوقات خود را عمدتاً به مطالعه ادبیات روس گذراند.

فروپاشی نظام امیر سالاری در بخارا چنان «پیرو» را به وجد و شور آورد که در شعر «به مناسبت انقلاب بخارا» از آن واقعه استقبال نمود، و در سرودن این نظم، نخستین شعرهای صدرالدین عینی را سرمشق خود قرارداد. ولی چنین برمی‌آید که پذیرش و

استقبال انقلاب از سوی «پیرو» قدری ساختگی بوده، زیرا وی توفیق نیافت تا به اندیشه‌ای که در ورای «سیاست نوین اقتصادی دولت شوروی» بود، پی ببرد. در پشتمه دهه ۱۹۲۰، تنها به سرودن اشعار غنایی اکتفا کرد و مجموعه کاملی از تشبیهات مبتذل و بی‌روح سنتی را همانند تشبیه کردن قد به سرو، رخ به گل، لب به آب حیات و امثالهم در آن غزلیات به کار برد. پیرو سال ۱۹۲۴ را به تمام در ایران و افغانستان سپری کرد و شاید در نتیجه اقامت در این دو سرزمین بود که آثار وی، پس از بازگشت به وطن خود دگرگون گشت. وی گوشه عزلت رها ساخت و بر آن شد که در بنیاد کردن حیاتی توین که توفیق‌های اخیرش هم اکنون در برابر دیدگان بود، فعالانه مشارکت کند. او با سرودن اشعاری نظیر «شکوفه عرفان (۱۹۲۶)» و «قلم (۱۹۲۸)» کار خود را آغاز کرد و در آنها از آرمانهای نوین پشتیبانی کرد. آثار پیرو ارزش‌های نوینی به خود گرفت و در شعر او شور و هیجان موج می‌زد. وی شعرهای روسی را سرمشق قرارداد و سرودن گونه‌های جدیدی از شعر را آغاز کرد و مکالمه زنده را در شعر خود معمول ساخت، و همانند «میاکوفسکی» مصراع‌های شکسته را به کار می‌گرفت، ولی درونمایه‌های او به خصوص از فرهنگ و ادبیات تاجیک برگزیده می‌شد.

«پیرو سلیمانی» در میان سالهای ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۰ - در کنار لاهوتی - تنها شاعر دیگری بود که در شعر خود به مسائل جهانی پرداخت، به عنوان مثال در شعر «هندوستان (۱۹۲۸)» که در آن سلطه استعمار انگلیس را به شدت محکوم ساخت، و شعر «به میلیتاریستان یاپونیه (۱۹۳۲)».

شعرهای بسیار موفق پیرو، از ابتدای دهه ۱۹۳۰ شروع می‌شوند. از آن جمله، اثر بزرگ او «تخت خونین (۱۹۳۱)» که در آن، از راه تمثیل به توصیف دربار امیربخارا پرداخته است آنچنانکه در ظاهر باشکوه ولی در باطن تهی است. تصویر مرکزی - تختی سنگی - آلوده به خون خشک، نمادی از فشار و ظلم و اختناق می‌باشد. در کمال تأسف باید گفت که دومین اثر بزرگش به نام «مناره مرگ (۱۹۳۳)» که هرگز به پایان نرسید، شعری است پیرامون مناره بزرگ بخارا، شاهد زبان‌بسته و خاموشی که شقاوت حاکمان عهد باستان را می‌دید، به گونه‌ای که مردم به تنگ آمده از دربار، از فراز آن به زیر افکنده شده و جان می‌باختند.

سلیمانی، همچنین اشعار هجوی می‌سرود و در این خصوص غالباً از صنعت «ذمّ شیهه به مدح» بهره می‌جست.^{۵۳} وی «فرمالیسم» و دلایل بی‌بنیادی را که از سوی منکران ارزش شعر کلاسیک ارائه می‌گشت و هرگونه گرایش‌های جناح چپ را مورد استهزا قرار می‌داد. او در کنار عینی برای ایجاد زبان نوین ادبی، پاکی و روشنی آن، تلاش می‌کرد و به تمسخر ادیبانی می‌پرداخت که در آثار خود از گویش‌های محلی و تعبیرات کهن استفاده می‌کردند. پیرو با سرودن بهترین اشعار رزمی خود، به ویژه آنهایی که در واپسین دوران حیاتش سروده، سهم عمده‌ای در شکوفایی حیات نوین تاجیکستان به عهده داشت. پزشک و نویسندهٔ چکی، ژوزف اول، مدّت قابل توجهی را در آسیای میانه سپری کرد و طی اقامت خود، میان سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ در بخارا، برخوردی دوستانه با پیرو سلیمانی داشت، از اینرو شاعر برخی از شعرهای خود را به او اختصاص داده است.

لطف‌الله عابد خوجه یف (لطفی) (۱۸۹۸-۱۹۵۷) دیگر مبارزی بود که در جهت حیاتی نوین در آسیای میانه تلاش می‌کرد و به نسل پیرو سلیمانی تعلق داشت. وی در «اوراتیپه» متولد شد و در پشنیمهٔ دههٔ ۱۹۲۰ داوطلبانه به پیکار علیه باصمه‌چیان شتافت. غزلیات بسیاری سرود و در مجموعهٔ «سطرهای محبّت ۱۹۴۰» به نشر رسانید که غالب آنها ماهیت تقلیدی دارند. همچنین چندین «داستان» را به نظم کشید. به سال ۱۹۳۸ شعر بزرگ خود را به نام «سلیم پارتیزان» منتشر کرد که زندگی پر از مشقت و رنج‌آور مردم تاجیک را در دوران پیش از انقلاب توصیف می‌کند و به بیان مبارزه و تلاش تاجیکان در جهت کسب آزادی و رهایی از سلطهٔ امیربخارا می‌پردازد. شعر «نجم‌النساء» که به طور واقعی، رشد نسل نوین تاجیکستان را شرح و توصیف می‌کند، به سال ۱۹۴۱ انتشار یافت. «لطفی» در اواخر جنگ و اندکی پیش از محاصرهٔ نیروهای نازی، یکی از بزرگترین «داستان»های تاجیکی را نوشت که به توصیف قهرمانی‌ها، دلوری‌ها و جانبازی‌های سربازان تاجیکی که در مدت جنگ علیه فاشیسم مبارزه می‌کردند، می‌پردازد. این «داستان» با عنوان «نظر پهلوان» منتشر گردید که شاعر در بعضی بخش‌های آن، به سنت‌های کهن بسیار پای‌بند بوده و برخی از صحنه‌ها، از واقعیت بسی دور گشته و در باور نمی‌گنجد. در میان آثار او، همچنین نمایشنامه‌ای با نام «سال ۱۹۰۵» جای دارد که در آن به وصف مبارزهٔ کشاورزان علیه ظلم و جور خان‌های فئودالی در دوران پس از انقلاب می‌پردازد.^{۵۵}

سهیلی جوهرزاده نیز در میان شاعرانی قرار دارد که ادبیات انقلابی را بنیان نهادند. وی به سال ۱۹۰۰ در «اوراتیپه» زاده شد و به سال ۱۹۶۴ درگذشت. پدرش، محمد ظفرخان جوهری خود شاعر (و شاعرزاده) بود. از اینرو در راه تعلیمات پسر خود کوشید و او را به سوی تحصیلاتی خوب و فراگیری شعر رهنمون شد. (رجوع کنید به «محمدظفرخان جوهری»). سهیلی جوهرزاده، نخستین شعر خود را با عنوان «خطاب» به سال ۱۹۲۵ در مجله «آواز تاجیک» که در سمرقند نشر می‌یافت، انتشار داد. و بدنبال آن اشعار بسیار دیگری را منتشر ساخت که همگی علیه خیانت‌پیشگان به کشور و مردم سروده شده بود. و در عین حال شاعر مردم را به تقویت ارتش شوروی و همگرایی روستاها تشویق و تهییج می‌کرد؛ نخستین اشعار او قدری پاترونیزه بودند و به همین سبب مورد انتقاد قرار گرفت. اولین مجموعه او، به نام «ترانه ظفر» در سال ۱۹۳۳ نشر یافت و به دنبال آن «داستان کم بغل» (۱۹۳۵) و چندین مجموعه دیگر منتشر گشت و این آثار شامل اشعاری است که سهیلی جوهرزاده در مدت جنگ جهانی دوم سروده، از آن جمله «در کشور امنیت» (۱۹۵۵) که بخش نخست آن پیرامون «کار» و «مردم پیشرو» سخن می‌گوید، و بخش دوم آن در برگیرنده شعرهای هجوی است که جوهرزاده در سرودن آنها مهارتی کامل داشت.^{۵۶} این شاعر، به سال ۱۹۵۸ شعر باشکوهی درباب شورش توده‌ها در «ناحیه قدیمی حصار» و درباره جنگی داخلی که در بخش جنوبی تاجیکستان جریان داشت، سرود که تحت عنوان «قسمت کریم» منتشر گردید؛ این اثر بزرگ، از سوی منتقدان ادبی به عنوان اثری پخته مورد استقبال قرار گرفت. گلچینی از آثار او، در مجموعه‌ای بزرگ و پرحجم به نام «گلستان افروخته» در سال ۱۹۵۹ منتشر گردید. او برای جوانان نیز شعر می‌گفت، از آن میان «نسل خوشبخت» (۱۹۵۵) و «صیقل فکر» (۱۹۶۱) را می‌توان نام برد که علاوه بر شعر نیز در برگیرنده «چیستان‌های منظوم» و ضرب‌المثل‌های شیرین می‌باشند.

محمی‌الدین امین‌زاده، از دیگر مبارزانی بود که در جهت نظام نوین تلاش می‌کرد و به سال ۱۹۰۴ در «لنین‌آباد (خجند سابق)» متولد شد. او در ادبیات و موسیقی مستعد و توانا بود و از مدرسه موسیقی درجه گرفت و سپس در همان مدرسه به تعلیم هنرجویان موسیقی همت گمارد. اشعار وی به لحنی موسیقایی و زبانی ساده سروده شده‌اند که

پیش از سال ۱۹۲۴ در مطبوعات تاجیکی پدیدار می‌گردند و در ابتدا به ستایش از شکوفایی فرهنگی می‌پردازند، از آن جمله شعر «دانستم» (۱۹۲۶) که هنوز در آواز «حافظان» خوانده می‌شود، و شعر «بی سوادى بلاى جان دارد». در این شعرها، همچنین از برابری زن و مرد در حقوق اجتماعی ستایش و تقدیر شده است. امین‌زاده، نخستین مجموعه خویش را به نام «چمن» در سال ۱۹۳۷ و مجموعه دیگری را در سال ۱۹۴۰ به نام «بهار وطن» منتشر ساخت؛ از تازه‌ترین آنها، مجموعه‌ای است به نام «به رفیق پخته کارم» که شامل بهترین سروده‌های او از دوران جنگ جهانی دوم است، و در ۲ بحر سروده شده‌اند (بحر عروضی و بحر هجایی) و منتقدان ادبی با نظری مساعد از آنها استقبال کردند. به سال ۱۹۵۹ مجموعه‌ای از شعرهای هجوی خود را به نام «از هر جا یک شینگیل» منتشر نمود که مباحث آن به سالیان مختلفی باز می‌گردد. وی در این هجویات، دلبستگی خود را به وطن ابراز می‌کند، این مجموعه در بردارنده اشعاری است که با مهارت و استادی سروده شده‌اند.^{۵۷} امین‌زاده در تاجیکستان به عنوان مترجمی زبردست نیز شناخته شده است، وی از ادبیات روسی و از یکی آثار ارزنده‌ای به زبان تاجیکی ترجمه کرده، از آن جمله آثاری از «پوشکین»، «لر مانتوف»، «غفور غلام»، «اشیرمت نظرآف»، و شعر با شکوه «نوایی» به نام «فرهاد و شیرین»^{۵۸}.

محمدجان رحیمی از جمله شاعرانی است که از سال ۱۹ - ۱۹۱۸ به تقدیر و تمجید از دولت نویناد شوروی پرداخت و تمام همت خود را در راه مبارزه علیه امیرسالاری بخارا و از میان بردن حکومت منحوس و ظلمانی آن بکار گمارد. او به سال ۱۹۰۱ در «قشلاق فائق» که فاصله چندانی از بخارا ندارد، زاده شد؛ پدرش موسیقی‌دان و نوازنده‌ای تهیدست بود، از اینرو پسر، در سنین جوانی خود به سختی امرار معاش می‌کرد و در دوران انقلاب، شاگرد کفاشی بود. پیش از سال ۱۹۱۹، نخستین منظومه خویش را به نام «طلاکمران» نشر داد که بیانگر آرزوهای عامه مردم و نفرت ایشان از ستمگران و زورگویان می‌باشد؛ وی در شعر «دوشنبه» که به سال ۱۹۲۹ منتشر گردید شور و احساس خود را از تاجیکستان نویناد، مترنم می‌سازد. رحیمی دواطلبانه در جنگ علیه «باصمه‌چیان» شرکت جست و سپس در چندین موسسه فرهنگی در شهر «دوشنبه» مشغول به کار گردید. به سال ۱۹۴۰ مجموعه‌ای از اشعار غنایی خویش را که طی پانزده

سال اخیر سروده بود، منتشر کرد و بی‌درنگ به انتشار مجموعه‌های دیگر همت گمارد و به سال ۱۹۴۵ «داستان مسکوجان عزیز» را نشر داد. رحیمی در شعر خود به گونه‌های کهن وفادارست ولی در این خصوص درونمایه‌های جدیدی را در کالبد آنها می‌ریزد (و فقط گاهی به سوی تقلید محض می‌گراید). بسیاری از شعرهای او به موسیقی راه یافته‌اند، از آن میان «داستان مهستان» که به تازگی نشر یافته و درونمایه آن از افسانه مشهوری برگرفته شده است. رحیمی در دوران جنگ، اشعاری در ستایش دلاوریهای جانبازان سروده است که در مجموعه «مرگ به مرگ، خون به خون (۱۹۴۳)» موجودند. در عین حال، بهترین سروده‌هایش را درباره کشت پنبه و زیبایی‌های طبیعی تاجیکستان به سال ۱۹۸۵ تحت عنوان «طلای تاجیک» منتشر ساخت. اثر اخیر او در مجموعه‌های «مشعل مهر (۱۹۶۰)» و «صبح سخن (۱۹۶۳)» موجود است. رحیمی گذشته از این‌ها، در نوشتن فیلمنامه نیز دست داشت و در زمینه تحقیقات ادبی و زبان‌شناسی نیز فعال بود، از آن جمله، در تصحیح و نشر مجدد «رباعیات بیدل» همت گمارد و آن را به سال ۱۹۶۰ در دوشنبه منتشر ساخت که این امر، بی‌هیچ سخن از دل‌بستگی شاعر به سبک هندی برمی‌خاست. وی پیش ازین، متن «شاهنامه» و آثار جامی را منتشر کرده، و چندین لحن از ترانه‌های عامیانه را ضبط نموده بود.

نثرنویس بنام، رحیم کریم (۱۹۰۵-۱۹۱۴) برای شکوفایی استعدادش، مجال کمتری داشت، ولی با این همه، «هر که می‌خواهد به بررسی ادبیات شوروی تاجیک بپردازد، نباید نام «حکیم کریم» را از قلم بیاندازد»^{۵۹}.

او، نخست به خدمت «ارتش سرخ» درآمد و علیه «باصمه‌چیان» وارد پیکار گشت، سپس در «شورای محلی» مشغول به کار شد و سرانجام در شورای نویسندگان مجله «پرولیتار خجند» (در لنین‌آباد کنونی) استخدام شد. ترجمه آثار نویسندگان روسی را آغاز کرد، از آن میان، «گورکی» و «چخوف» که آثارشان تأثیر به‌سزایی در سبک نگارش او برجای گذاشت. کریم، یکی از بنیادگران داستان کوتاه در ادبیات تاجیک است، ولی علاوه بر این در جراید و مطبوعات قلم می‌زد و در نوشتن نمایشنامه نیز فعالیت می‌کرد. به ویژه در فاصله سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۷ داستانهای پیرامون جنگ داخلی، انهدام دسته‌های «باصمه‌چی»، تحکیم دولت شوروی در تاجیکستان، و رهایی زنان از قیود

گذشته و تعصبات در مجله «برای ادبیات سوسیالیستی» نوشت. سبک وی، به ویژه در نخستین آثارش، پرزرق و برق و به زبانی مصنوع نگارش یافته بود؛ برخی از داستانهای بعدی او همچنین دلالت بر این دارد که نویسنده به دنبال سبک ویژه خود می‌گردد، ولی بیشتر آثارش نشانگر پختگی و مهارت کریم در امر نویسندگی می‌باشند.^{۶۰} در حدود پنجاه داستان کوتاه نوشت که ارزشی بسیار دارند زیرا نویسنده توجه عمده خود را به شخصیت قهرمانان داستان مبذول داشته است. این داستان‌های کوتاه در چهار مجموعه به نام‌های: «صدای روزها» (۱۹۳۳)، «حکایه‌های میده» (۱۹۳۵)، «عاق شده و حکایه‌های دیگر» (۱۹۳۶) و «حکایه‌ها» (۱۹۴۰) نشر یافتند. حکیم کریم، سرانجام مجموعه‌ای از افسانه را برای کودکان به طبع و نشر رسانید. به سال ۱۹۴۱ خدمت وظیفه خود را داوطلبانه آغاز کرد و در سپتامبر همان سال عازم جبهه گردید، و دیری نپایید که در جنگی حوالی لنین‌گراد جان باخت.

بحرال‌الدین عزیزی، نثرنویس دیگری است که مرگ زود هنگام، فرصت شکوفایی را از او گرفت. وی به سال ۱۸۹۴ در «اورا تپه» تولد و در سال ۱۹۴۴ وفات یافت. سرودن شعر را پیش از انقلاب آغاز کرد، سپس به مدت ۱۰ سال فعالیت ادبی خود را کنار گذاشت و در فاصله سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲ بار دیگر در مقام نویسنده داستان کوتاه پا به عرصه ادبیات نهاد و در مجله «راهبر دانش» به طبع و نشر داستانهای خود همت گمارد؛ برخی از این داستانها به زبانی جذاب و زودبای و همچنین نزدیک به زندگی واقعی نوشته شده‌اند حال آنکه در داستانهای دیگر او کاستی‌ها و نواقصی راه یافته‌اند که عینی پیش ازین در اواخر دهه ۱۹۲۰ به انتقاد از آنها پرداخته بود. وی در نوشته‌های هجوی از «زوشچینکو» الهام گرفته بود. بهترین داستانهایش شامل داستان «در خانه آدم نو» و «گل» می‌باشد. وی علاوه بر این در مباحثی که پیرامون شکل زبان ادبی تاجیک جریان داشت، به گونه‌ای فعال شرکت می‌جست.

حسن عرفان (متولد به سال ۱۹۰۰ در سمرقند) که نام اصلی وی «ممدخان اف» بود، از مدرسه جدیدی که تصدی آن را «شکوری» به عهده داشت، فارغ‌التحصیل گردید. او بیشتر به عنوان مترجم زبان روسی و تاتاری شناخته شده است. با وجود این، در سالیان اخیر به نوشتن آثاری از خود روی آورده است. وی نویسنده «خردانگاره دویار از دویار

(۱۹۶۱) می‌باشد. این اثر، سرگذشت مردمی ساده از تاجیکان را بازگو می‌کند که پیش از انقلاب به قصد یافتن کار، ترک دیار کرده و عازم دیار غربت گردید، ولی به هرکجا که رفت، نه توشه‌ای یافت نه سعادت، لاجرم به دیار خویش بازگشت. انگاره «در کلبه کاسبان» نیز بر بنیاد تاریخ استوارست و به توصیف زندگی مردم در شهر «سمرقند» و نخستین مدرسه به اصطلاح «جدید» در اوایل قرن بیستم می‌پردازد. انگاره مذکور به سال ۶۳-۱۹۶۲ در مجله «شرق سرخ» منتشر گردید.

۴- جوهری و راضیه آزاد

جوهری و راضیه آزاد نیز شاعرانی بودند که در حلقه نخستین نسل از ادیبان شوروی تاجیک جای می‌گیرند، لیکن این دو شاعر از گونه‌ای دیگر فعالیت ادبی خود را دنبال کردند.

محمد ظفرخان جوهری (متولد به سال ۱۸۶۰ در «اوراتیپه» متوفی به سال ۱۹۴۵) ادیبی است که هنوز پیش از انقلاب در مقام بیدل‌شناسی برجسته شناخته می‌شد وی در شعر غنایی، تا پایان عمر، از سبک بیدل پیروی کرد و مقلد او باقی ماند.^{۶۲} «جوهری» از دوستان و نمایندگان شعر سنتی (یا معیارهای شعر تقلیدی) بود و چندانکه در فهم و درک این نکته توفیق نیافت از صنایع لفظی و معنوی، خوشه‌های پندار شاعرانه، گفتار پیچیده و ناروشن استفاده کرد که این خود نمی‌توانست بیانگر رویدادهای انقلابی در آسیای میانه باشد. «جوهری» بر پندار نادرست خود تکیه و تأکید می‌ورزید. او شعرهایش را - برکنار از ادیبان معاصر - بندرت در مجلات گوناگون منتشر می‌ساخت. او اثری مصنوع به شیوه قدما سرود که در پی آن منتقدان ادبی تاجیک از آن انتقاد کردند. با وجود این باید گفت که «جوهری» در برابر جامعه نوظهور مخالفت نکرد، به ویژه آنکه گسترش سوادآموزی در میان مردم و پیشرفت و اعتلای فرهنگ مایه خوشنودی وی بود. در نخستین سالهای پس از انقلاب به استقبال مجله نوین «آواز تاجیک» شتافت و خوشنودی خود را از تأسیس تاجیکستان به سال ۱۹۲۴ در شعر «قصیده به شرف تأسیس جمهوریت تاجیکستان» ابراز داشت. او دریاب حجاب اسلامی به

گونه‌ای دیگر می‌اندیشید. در دهه ۱۹۳۰ صحنه ادبی را ترک گفت ولی به گاه جنگ جهانی دوم که وقایع مهم و برجسته رخ می‌نمود، بار دیگر به سرایش شعر همت گمارد. در سن ۸۲ سالگی شعر برجسته «ظفر» را منتشر کرد که از دید آرمانشناختی اثربست پخته و به شرح و بیان زندگی تاجیک‌ها در پیش از انقلاب، پیکارشان در برابر دشمن و سالهای پیشرفت جمهوری تاجیکستان، نیز قهرمانی و حماسه آفرینی سربازان تاجیک در جبهه به گاه جنگ جهانی دوم می‌پردازد. دومین (و آخرین) اثر عظیم این شاعر «داستان محمدجان» نام دارد که از دلآوری و رشادت یک سرباز تاجیک که در خدمت ارتش شوروی بود، تصویرها در ذهن خواننده می‌نگارد و قهرمان این «داستان»، «محمدجان ابراهیم‌آف» از همسایه‌های شاعر بوده که خود دواطلبانه به ارتش می‌رود. شیوه بیان این دو «داستان» ساده و قابل درک است و با سروده‌های پیشین او تفاوتی بسیار دارد.

همچنین «راضیه آزاد» (متولد ۱۸۹۳ در «خجند»^۶، متوفی به سال ۱۹۵۷) در قرن پیش متولد شد، ولی برخلاف «جوهری» تا آستانه جنگ جهانی دوم که پنجاه ساله بود، به صحنه ادبی پانگذار. از آن پس به جهت روانی به سرایش شعر حماسی، یادبود شعر عامیانه پرداخت که در عین حال بازتابی از شعر کلاسیک داشت. زندگی این بانوی شاعر، آنگونه که خود در شعرهایش بدان اشاره می‌کند، فراوان جای تأمل دارد؛ هنگامی که دختر بچه بود تنها اجازه داشت چند کوچه فراتر از خانه والدین خود برود تا اینکه شوهر کرد و به خانه بخت رفت و تا زمان انقلاب در آنجا ماند تا این هنگام هنوز حومه و اطراف زادگاهش را ندیده بود. انقلاب از او بانویی آزاد ساخت از این رو تخلص «آزاد» را برگزید که بسا مناسب حالش بود.

این بانوی شاعر که نخستین زن خوش قریحه ادبیات شوروی تاجیکستان است، چند مجموعه شعر از سال ۱۹۴۴ به این سو منتشر کرد، از آن میان «محبت و وطن» (۱۹۴۴)، «گلستان عشق» (۱۹۴۶)، «زنده باد صلح» (۱۹۵۴) را می‌توان نام برد. وی تصاویری از زندگی زنان پیش از انقلاب برای خوانندگان اشعارش نمایان می‌سازد. نیز شعرهایی از دنیای کودک برای کودکان گفته است. گلچینی از شعر او به سال ۱۹۵۹ زیر عنوان «اشعار منتخب» منتشر گردید.

نسل دوم

۱ - نثر

ساتیم الغزاده، نویسنده داستان کوتاه، انگاره، نمایشنامه و رسالات ادبی، از نثرنویسان برجسته ادبیات شوروی تاجیک است. وی به سال ۱۹۱۱ در «قشلاق ورزیک»، در ازبکستان کنونی، در خانه‌ای روستایی زاده شد و تا سال ۱۹۲۹ در «تاشکند» به تحصیل اشتغال داشت، سپس به فعالیت ادبی روی آورد. نخستین رسالات خود را در سال ۱۹۳۲ منتشر ساخت. از آثار پیش از جنگ او تنها ذکر دو نمایشنامه «شادمان» که به وصف زندگی پنبه‌کاران پرداخته، و «کلنک‌داران سرخ» که به آخرین نبرد علیه باصمه‌چیان به رهبری ابراهیم بیگ، می‌پردازد ضروری می‌نماید. هر دو نمایشنامه در شمار قوی‌ترین آثار ادبیات نمایشی جای می‌گیرند.

به سال ۱۹۴۴، الغزاده نمایشنامه‌ای با عنوان «در آتش» نوشت. در این نمایشنامه از جنگ می‌گوید، جنگی که در آن افرادی گوناگون از ملیت‌های مختلف اتحاد شوروی دوشادوش یکدیگر به پیکار با خصم می‌شتافتند. او همچنین به نگارش تفسیرهایی از جبهه جنگ می‌پرداخت.

ولی پس از جنگ بود که الغزاده توانست اثر منشور جامع‌تری را نشر دهد. این اثر «یاران با همت» ۱۹۴۷، نام داشت و نویسنده در آن از وفاداری همسران سربازانی که در جنگ حضور داشتند سخن می‌گوید. ویژگی این «خردانگاره» آن است که نویسنده می‌کوشد تا ظهور و رشد احساسات قهرمانان داستان را بازگوید و با روانکاوی عمیق شخصیت‌های داستان به توجیه انگیزه روانی‌شان پردازد.

انگاره «نواباد»^{۶۱}، ۱۹۵۳ نیز از نوشته‌های الغزاده است که ذکر آن ضروری می‌نماید. از نخستین آثاری است که از زندگی «کلخوزی» در تاجیکستان، شیوه‌های نوین کشت و مزارع بزرگ، احداث کانال‌های آبیاری، اشتیاق زنان تاجیک برای تحصیلات عالی، و روی همه رفته ستیز میان نظام پیشین و نظام نوین در «دره و خش» واقع در جنوب کشور، سخن می‌گوید. این انگاره، بحث پرمناشه‌ای را در میان منتقدان تاجیک و روس برانگیخت، آنچنانکه طی آن ثابت شد که اثر مذکور برکنار از کاستی‌هایش سند معتبری از دوران خویش است و از لحاظ هنری نیز در پیشبرد نثر جوان و نوپای تاجیک

سهمی به سزا داشته است. الغزاده به سال ۱۹۵۴ اثری دیگر منتشر کرد. این انگاره که «صبح جوانی ما» نام دارد، از رویدادهای زندگی نویسنده و معاصرانش تشکیل یافته است. نویسنده در این کتاب به پیروی از استاد خویش، صدرالدین عینی، سبک وی را دنبال کرده است؛ خاصه در بخش نخستین کتاب که همانندی‌های فراوانی با جلد نخست «یادداشتهای عینی»^{۶۵} دارد، جز آن که عینی در باب زندگی روستایی پیش از انقلاب سخن گفته است و حال آنکه الغزاده زندگی مردم روستا را در جریان انقلاب و در دوران پس از انقلاب تا سال ۱۹۲۶ بیان کرده است. انگاره او، به ویژه نیمه نخست آن، از دوره مهمی که در پیشبرد خلافت نویسنده سهم داشته سخن می‌گوید، زبان آن نیز در مقایسه با انگاره «نو آباد»^{۶۵} به مراتب برترست.

هر برگ این کتاب (صبح جوانی ما) برگگی است برگرفته از زندگانی نسل خود نویسنده، و سرنوشت قهرمان کتاب (صابر جوان) تقدیر هزاران فردی است که در عصر او می‌زیستند. انگاره مذکور به توصیف نابسامانی‌های پس از جنگ جهانی اول و رویدادهای بزرگ و غیرمنتظره به قدرت رسیدن شه‌روی، خشک سالی، تاخت و تازهای باصمه‌چپان، عقب ماندگی کشور و نظایر آنان می‌پردازد و در عین حال از نیروهایی که تحول عظیم را فراهم آورده بودند نیز سخن می‌گوید. این کتاب نیز مانند «یادداشت‌های عینی» در حقیقت از مجموعه روایت‌های کوتاه و مستقلی تشکیل یافته است که بر محور قهرمان داستان، صابر جوان^{۶۶}، می‌گردند.

اثر دیگر الغزاده، نمایشنامه، داستان ۱ و ۲ «جویندگان» است که به شیوه کم‌دی نگاشته شده است و رویدادهای آن به دوران پس از جنگ باز می‌گردد. وی درین کتاب از فعالیت نقشه‌برداران تاجیک و مساعدتی که بومیان در این راه مبذول داشته‌اند سخن می‌گوید. این اثر در دوران چیرگی اندیشه «ستیزه پس است» به شدت در مطبوعات آن زمان مورد انتقاد قرار می‌گیرد و متأسفانه هرگز در صحنه نمایش اجرا نمی‌شود. در سالیان اخیر، الغزاده وقت خود را منحصرأ به نگارش نمایشنامه و فیلم‌نامه اختصاص داده است از آن میان فیلم‌نامه «ابن سینا، ۱۹۵۴» که با همکاری و. ویتکوویچ نوشته، و نیز

۶۵. (یادداشت‌ها، به قلم صدرالدین عینی، به کوشش سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۲.

فیلم‌نامه «قسمت شاعر، ۱۹۵۷» که به نخستین شاعر تاجیک، رودکی، اختصاص دارد. او همچنین نمایشنامه «رودکی ۱۹۵۸» را نگاشت که نخستین نمایشنامه‌ای بود که در ادبیات تاجیک به شیوه زندگی‌نامه نوشته شد و در آن زندگانی شاعر قرن دهم و بنیانگذار شعر فارسی و تاجیک را که نزد همه مردم تاجیک محبوبیت فراوان دارد به تصویر کشید. «کمدی مسخره بازار گوهر شبچراغ ۱۹۶۱»^{*} برای «جایزه رودکی ۱۹۶۲»^{۶۷} پیشنهاد گردید که شهرت فراوانی داشته است زیرا شخصیت‌های نو فراوان دارد، موضوعی خنده‌دار به مفهوم راستین دارد، و به ویژه، به زبانی زیبا نوشته شده چنانکه هر یک از شخصیت‌های داستان به زبانی سخن می‌گویند که شایسته و سزاوار اوست و افزون بر این به ضرب‌المثل‌های مردمی، آرایش‌های لفظی و حکمت آراسته شده است.

زبان الغ‌زاده، روهم رفته بسیار قابل توجه می‌باشد. وی تعبیرات و عبارات بومی و اصیل را به کار می‌گیرد، حال آنکه در گزینش واژگان تحت تأثیر زبان روسی نیز قرار گرفته است. نویسنده در توصیف‌های خود از واژگان محدودی بهره می‌جوید، ولی با این کار هرگز از بار هنری اثرش نمی‌کاهد.^{۶۸}

یکی از شاگردان مخلص و وفادار «صدرالدین عینی» نثرنویس برجسته تاجیک، جلال اکرامی است و نویسنده داستانهای کوتاه متعدد و چندین انگاره و نمایشنامه‌ست. وی به سال ۱۹۰۹ در بخارا زاده شد. پدرش قاضی بود ولی در سنین خردسالی والدین خود را از دست داد. او از دانشکده تربیت مدرس شوروی فارغ‌التحصیل شد و نخستین رساله‌های خود را در اواسط دهه ۱۹۲۰ منتشر ساخت.

اولین داستان کوتاه «اکرامی» به نام «شبی در ریگستان بخارا» با حمایت و تلاش عینی به سال ۱۹۲۷ در مجله «راهبر دانش» منتشر ساخت. این داستان به مقایسه زندگانی مردم بخارا در پیش از انقلاب و در دوره شوروی می‌پردازد. اکرامی در سال ۱۹۳۳ تحت تأثیر داستان «یک هفته» به «تم «ی. ن. لوبدینسکی» و پس از مدتی، دومین خردانگاره خویش را با عنوان «حیات و غلبه» انتشار داد، که هر دو اثر نبرد در برابر «باصمه‌چیان» را شرح و توضیح می‌دهد.

*. کمدی مسخره بازان.

خردانگاره دیگرش، «تیرمار»^{۶۸} مربوط است به دوران جالب توجهی در تاریخ شوروی تاجیکستان که در آن دوران اصلاحات ارضی صورت می‌گرفت. همه این آثار کوتاه زمینه را برای نگارش انگاره نخستین، بنام «شادی» فراهم آورد که اولین مجلدش به سال ۱۹۴۰ منتشر شد. وی در این مجلد به مراحل ابتدایی «اشتراک و همگرایی» در تاجیکستان می‌پردازد. ناگفته پیداست که نویسنده در این کتاب از اثر معروف «شولوخوف»^{۶۹} به نام «زمین نو آباد»^{۷۰} الهام گرفته با این وجود از قدر و ارزش اثرش کاسته نمی‌شود. پس از جنگ جهانی دوم، اکرامی مجلد نخست را از نو به گونه‌ی مبسوط‌تر بازنویسی کرد و مجلد دوم آن را نگاشت که به توصیف زندگانی در مزرعه اشتراکی، پس از بازگشت «شادی» از جبهه جنگ می‌پردازد. وی بدینوسیله اثری می‌آفریند که در آثار منشور تاجیک از برترین‌ها به شمار می‌رود.^{۶۹} «اکرامی» در فاصله جنگ به نوشتن داستان‌های کوتاه که گزارشی از قهرمانان جبهه جنگ است پرداخت که از میان آنها داستان «سرگذشت مرد تانک‌شکن (۱۹۴۴)» برجسته‌تر از دیگر آثارست، ولی در برخی از این قبیل آثار، وی شیوه واقع‌گرایی را رها کرد و درباب قهرمانان افسانه‌ای و غیرواقعی آثاری نگاشت که در عصر نوین تاجیکستان بیگانه بودند، مانند داستان «میخترآباد»^{۷۰}. اکرامی همچنین نمایشنامه میهن‌پرستانه «دل مادر» را به سال ۱۹۴۲ نوشت که درباب مادری قهرمان سخن می‌گوید؛ وی یک سال بعد، دنباله این نمایشنامه را به نام «خانه نادر» با همکاری «ا. فایکو» درباب مدافعان لنین‌گرا نگاشت. آثار پس از جنگ او یعنی خردانگاره «جواب محبت» (۱۹۴۷) و کمدی «ستاره» هرگز مشهور و محبوب نگردید، به ویژه کمدی «ستاره» که به خاطر ماهیت اسکیماتیک شخصیت‌هایش مورد انتقاد قرار گرفت. او در نمایشنامه بعدی خود تخته عنوان «راه محبت» نیز مرتکب همین خطا گشت که درباره احداث راه آهن به شهر دوشنبه در سال ۱۹۲۹ می‌باشد. اکرامی به سال ۱۹۵۴ انگاره «داخونده» عینی را به نمایشنامه درآورد. این نمایشنامه که تحت همان عنوان نوشته شد، از آن هنگام همواره در فهرست

۶۸. تیرمار به معنای «مار» است.

۶۹. Sholokhov.

۷۰. "Virgin Soil Upturned".

نمایش‌های تاجیک آماده اجرا می‌باشد. وی همچنان به نوشتن داستان‌های کوتاه ادامه داد تا اینکه به سال ۱۹۵۵ داستان نسبتاً بلند «غصه» را منتشر ساخت. انگاره روانشناختی او به نام «من گناهکارم» در باب مسائل خانواده، عشق و اخلاق، نخست بار در مجله «شرق سرخ» (۱۹۵۷) به صورت دنباله‌دار و بعدها به صورت مجلدی نشر یافت. این داستان از لحاظ ادبی در ادبیات تاجیک برجسته و کم نظیرست و اگرچه به خاطر نواقص و کاستی‌هایی که در ماهیت آرمانشناختی داشته مورد انتقاد و اعتراض قرار می‌گیرد لیکن این امر هیچگاه از قدر و ارزش ادبی آن نمی‌کاهد. چه آنکه نخستین اثری است که در ادب تاجیک از یک چنین مضمونی استفاده می‌کند. در سال ۱۹۶۰ اکرامی خردانگاره دیگری با نام «تار عنکبوت» درباره رویدادهای دوران انقلاب در بخارا، منتشر ساخت که در این هنگام دشمن بنابه اعتراف خود، مانند عنکبوت به تیدن تارهای دسیسه‌آمیز مشغول بود و مردم صادق را در این تارها گرفتار می‌ساخت. این اثر، اساساً در برگیرنده سرگذشت سه ملت است - که تا اندازه‌ی نظیره و همتای داستانهای سنتی «چهار درویش» و افسانه‌های لیالی عرب «یا هزار و یک شب» است - به سال ۱۹۶۰ انگاره دیگری تحت عنوان «دختر آتش» در مجله «شرق سرخ» به صورت دنباله‌دار و در سال ۱۹۶۱ به صورت کتاب به نشر رسانید، که اثری است تاریخی که سه مجلد دارد و پس از انگاره‌های عینی از بزرگترین و برجسته‌ترین آثار منشور ادبیات تاجیک محسوب می‌گردد. «دختر آتش» چهره‌ای باشکوه از زندگانی مردم ساده و زحمتکش بخارا در اوایل قرن بیستم و اشتیاق برای آزادی عرضه می‌دارد و برای اولین بار در ادب تاجیک نمونه برجسته و ممتازی از چهره زن تاجیک را در میان شخصیت‌های اصلی داستان مطرح می‌سازد. در سالیان اخیر، وی دو نمایشنامه دیگر نگاشت که هر دو نمایشنامه به ویژه «خار در گلستان» آوازه و محبوبیت فراوانی یافت. سرانجام باید گفت که اکرامی نویسنده چندین زندگینامه موفق، و رسالات ادبی و هنری است.

رحیم جلیل یکی از نویسندگان تاجیک است. وی به سال ۱۹۰۹ در خجند زاده شد؛ پدرش صنعتگری ساده بود و خود او در ابتدا معلم بو- و سپس به روزنامه‌نگاری و نویسندگی روی آورد. او هم اکنون در زادگاه خویش، لنین‌آباد کنونی، به عنوان ادیبی

برجسته و بلند پایه و استاد ادب دوستان با ذوق و پرقریحه می‌باشد. «جلیل» نیز همانند سایر ادیبان تاجیک، فعالیت ادبی خود را در ابتدا از سرودن شعر آغاز کرد و نخستین مجموعه اشعارش را در سال ۱۹۳۳ منتشر کرد که «موج‌های مظفریات» نام دارد و شعرهایی دربارهٔ مردمان تاجیکستان در عصر نوین شوروی - که سازندگان آینده‌ای روشن و پربارند - سروده است. با این همه، در سالیان بعدی وی تمام اوقاتش را به نوشتن نثر اختصاص داد و در سال ۱۹۳۶ نخستین مجموعه خود را به نام «آرزو» که در بردارندهٔ داستانهای کوتاه است، نشر داد که باز هم مسائل روز موضوع بحث آنهاست. دومین مجموعه داستان‌اش به سال ۱۹۳۹ تحت عنوان «شعرا و حکایه‌ها» نشر یافت. حال آنکه سومین مجموعه با نام «حصه و قصه» در اولین سال جنگ به چاپ و انتشار رسید و عمدتاً در برگیرندهٔ داستان‌های مقاله‌وار می‌باشد که به خاطر داشتن ظاهری ادبی، زبانی تازه و شیرین و نیز هزلیات متنوع برجسته و عالی هستند. جلیل در این داستان‌ها، نزاع‌های بی‌مورد و جزیی خانواده، بی‌اعتمادی، تنبلی، خرافه‌پنداری و نظایر آن را به سخره می‌گیرد. وی در داستان «مرگ خوشامد خوجه» استعداد فراوانش را به نمایش می‌گذارد و از زندگی بیهوده و مرگ فردی به نام «خوشامد خوجه» از ثروتمندان عصر امیرسالاری و دشمن سرسخت رژیم شوروی روایت می‌کند. او در آستانهٔ شروع جنگ، اولین انگارهٔ خود را با نام «گلرو» در سال ۱۹۴۱ منتشر ساخت که این اثر به شدت تحت تأثیر آثار عینی قرار گرفته است و از نخستین داستان‌هایی است که تصویری جدید و واقعی از زن تاجیک عرضه می‌کند. پس از جنگ، جلیل انگارهٔ خویش را بازنویسی و تکمیل کرد و حتی آن را با نام جدید «آدمان جاوید» منتشر کرد که بی‌هیچ تردید در میان برترین و موفق‌ترین آثار منشور ادبیات تاجیک در دوران پس از جنگ جای می‌گیرد و هدف آن نقل تاریخ انقلابی تاجیکستان در سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ می‌باشد. اثر مذکور مخصوصاً به بازگویی و شرح جریانهای سیاسی در شمال تاجیکستان می‌پردازد و حال آنکه عینی، تنها نویسندهٔ دیگری است که در آثار خود این مضامین را منعکس کرده و کوششهای خود را بر موضوع انقلاب به ویژه در بخش جنوبی و کوهستانی کشور (خاصه در انگارهٔ نخست خویش «یتیم») متمرکز ساخته است. در فاصلهٔ جنگ جهانی دوم، جلیل مقالاتی در باب قهرمانهای گوناگون «ارتش سرخ» (از آن میان رسالهٔ

«پسرجان» و داستان‌های کوتاه و معروفی همانند «گم‌سومول»، «بابا و نبیره»، «حادثه در فرانت»^{۳۳} و نظایر آنها را انگاشت. به سال ۱۹۴۴ در مجموعه‌ای با عنوان «حکایه‌های زمان جنگ» این آثار را منتشر کرد که باز هم اکثرشان به شیوه مقاله نوشته شده بودند. مجموعه دیگری به نام «عمر دوباره» در بردارنده مضمون‌هایی برگرفته از جنگ و روابط برادرانه ملت‌های شوروی است. مجموعه بعدی جلیل، بنام «حکایه‌ها» به سال ۱۹۵۴ نشر یافت که محبوبیت و اشتها چندان کسب نکرد، چه آنکه داستان‌های آن درست همانند داستان‌های بعدیش «وسوسه بانو» و «لیلة القدر» (۱۹۵۷) غیرواقعی هستند. «جلیل» به سال ۱۹۵۶ انتشار انگاره بلند خویش را با نام «انگشت‌کنان»^{۳۴} به صورت دنباله‌دار آغاز کرد. که بعدها به سال ۱۹۵۹ تحت عنوان «شورآب» به صورت کتاب چاپ گردید. این نخستین اثر ادبی تاجیک بود که درونمایه‌ای برگرفته از زندگانی قشر کارگر و زحمت‌کش داشت. در این اثر به دوران پیش از انقلاب و نیز دوران پس از انقلاب اشاره شده و به توصیف و بیان شور انقلابی و فزاینده توده‌ها و پیکار آنان در برابر رژیم فئودالی می‌پردازد. انگاره مذکور، ریشه‌های تاریخی همبستگی برادرانه را در میان ملت‌های تاجیک، روس، ازبک و جز آنها که در «شورآب» کار می‌کردند شرح می‌کند، آنچنانکه به حق مورد تمجید و ستایش قرار گرفت، و تنها زبان آن مورد انتقاد قرار گرفت.

«رحیم جلیل» پس از انگاره «شورآب» داستانهای کوتاه فراوانی نگاشت که از آن میان داستان «پشیمانی» (۱۹۶۰) عالی‌ترین و ممتازترین می‌باشد، چندانکه «شولخوف» معتقدست که رحیم جلیل تنها نویسنده‌ای است که در سالهای اخیر داستانهای کوتاه عالی نوشته است.^{۷۱} نشر دومین مجلد انگاره «شورآب» در سال ۱۹۶۴ به گونه‌ای دنباله‌دار آغاز گردید. این نویسنده همچنین به نگارش نمایشنامه نیز روی آورد. به سال ۱۹۶۱ نمایش موسیقی‌دار سابقش را با نام «صبح صحرا» بازنویسی کرد و به سال ۱۹۶۳ نمایشنامه «دل شاعر» را درباب بزرگترین و بلند آوازه‌ترین شاعر زادگاهش، «کمال خجندی» نگاشت.

۳۳. حادثه در جبهه جنگ.

۳۴. انگشت‌کنان (به کسرگاف و فتح کاف) به معنی معدنچیان یا کارگران معدن است.

«رحیم جلیل» مستعدترین نثرنویسی است که ویژگی آثارش بدینی، روحیه‌ای جوان، خلوص و ارادت، عشق و زندگی، کار و تلاش می‌باشد،^{۷۲} و نویسنده‌ای است که برجسته‌ترین آثارش را داستان‌های فکاهی و طنزآلود او تشکیل می‌دهد.^{۷۳} حتی داستان‌های کوتاهی که به گونه‌ای جدی نوشته برکنار از هزل و فکاهی نیست و نکته‌هایی از شوخی و سُخره دارند که بدین وسیله ماهیتی بدبینانه به خود می‌گیرند.

فاتح نیازی (متولد ۱۹۱۴) پسر دفترداری از سمرقند، در فرهنگستان ادبی از یک به تحصیل پرداخت و از سنین جوانی به گونه‌ای فعال و مستمر در ادبیات مشارکت داشت. وی در آغاز به زبان تاجیک و از یک شعر می‌گفت ولی در این مورد کامیابی چندانی کسب نکرد. به سال ۱۹۳۸ وی با همکاری «صمد غنی» نمایشنامه «وطن دوستان» را جمع به زندگانی مرزداران تاجیکستان را نگاشت و سپس به نیروهای نظامی پیوست. در جنگ جهانی دوم در برابر دشمن به جنگ و پیکار پرداخت و آثار ادبی او بعدها بیشتر بر داستان‌های کوتاه و انگاره‌هایی درباره موضوع‌های جنگ متمرکز گردید. «نیازی» همچنین تفاسیری ادبی نوشته‌ست که گنجینه‌ای از موارد تاریخی را در آنها فراهم ساخته است. در سال ۱۹۷۴ مجموعه‌ای از داستان کوتاه و تفاسیر با نام «انتقام تاجیک» منتشر کرد. از این مجموعه داستانهای «بیرق» و «رومالچه»^{۷۴} که هر دو در باب قهرمانان جبهه جنگ سخن می‌گویند، برجسته و ممتازند. داستان‌های او به واسطه آگاهی و دانش فراوان نویسنده درباره موضوع مورد بحث، صداقت، خلوص و ارادت، و لحن غنایی او تشخیص و امتیاز می‌یابند.^{۷۴} آثار «نیازی» با نوشتن دو مجلد از انگاره «وفا»، نخستین اثر ادبی تاجیک درباره مشارکت و همیاری ملت تاجیک در جنگ جهانی دوم (دفاع از اتحاد شوروی)، به کمال رسید. اولین مجلدش در سال ۱۹۴۹ منتشر شد که به وصف زندگانی زحمتکشان روستایی در شروع جنگ جهانی دوم - می‌پردازد به طور مثال روایت می‌کند که کشاورزان و زحمتکشان روستا چگونه هدایای خود را به هربازان جبهه جنگ ارسال می‌دارند و نیز بیان می‌دارد که اینان خود برای دفاع از کشور چگونه عازم جبهه‌ها می‌گردند. داستان فوق همچنین از نبردی سخت در استپ‌ها در امتداد رودخانه دن به

*. رومالچه، رومالچه = دستمال، شال گردن، حوله کوچک.

سال ۱۹۴۲ و نیز دفاع از شهر «لنین‌گرا» سخن می‌راند. قهرمان این داستان «صفر آدینه آف» می‌باشد، جوانی که به دوران دولت شوروی تربیت یافت. انگاره مذکور به توصیف دوستی و محبتی که در جنگ میان مردمان گوناگون از ملیت‌های مختلف شوروی ایجاد گشت پرداخته است. به سال ۱۹۵۷ دومین مجلد از انگاره‌اش را تحت همان عنوان منتشر کرد که در نشر آن سالهای بسیاری سپری گشته بود. این کتاب دنباله رویدادهای شرح شده در مجلد نخست را پی می‌گیرد و عمدتاً به زندگانی مردم در پشت جبهه می‌پردازد. مجلد دوم این داستان به واسطه برخی لغزش‌ها و کاستی‌ها به ویژه به خاطر از هم گسیختگی و ناپیوستگی در برخی بخش‌ها مورد انتقاد قرار گرفت.^{۷۵} «نیازی» به سال ۱۹۵۷ خردانگاره موفق و ارزنده‌ای به نام «دختر همسایه» منتشر ساخت و روابط زن و مرد را در آن منعکس کرد و نیز به محدودیت‌های معاشرت زنان و مردان اشاره نمود. همین خردانگاره از نو در مجموعه‌ای نشر یافت که در آن مجموعه علاوه بر آن، تعدادی داستان کوتاه و مقاله روزنامه که بین سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۵۶ در باب موضوع‌های گوناگون نگاشته بود، نیز افزوده شده بود.

«نیازی» همچنین در نوشتن مجموعه دیگری از رویدادها و مردمان قهرمان در جنگ جهانی دوم، به نام «حصه‌ای از قصه‌های جنگ ۱۹۶۲» و نیز سفرنامه‌ها کامیاب بوده است.

۲- شعر

زندگانی و شکوفایی دومین نسل از شاعران تاجیک در دوران شوروی آرامتر و موزون‌تر از نثرنویسان این دوران بود. برجسته‌ترین شاعر نسل دوم، «میرزا تورسون‌زاده» است. وی در مدارس نوبنیاد شوروی و در «کمسومول» به تحصیل دانش همت گمارد؛ او عضوی از نسل وفادار به سوسیالیسم و خدمتگذار به مردم است. تورسون‌زاده به سال ۱۹۱۱ در «قشلاق قره‌داغ»، در ناحیه «شهرنو» دیده به جهان گشود و پدرش صنعتگری ساده بود. از نخستین سالهای جوانی به شعر علاقه فراوان داشت، آنچنانکه پس از پایان تحصیلاتش تمام همت و کوشش خود را در این راه وقف نمود. مع‌هذا، شعر خود را با تقلید از متقدمان آغاز نکرد ولی به عنوان منادی اندیشه‌های نوین و جوینده راههای

ناگشوده به قلمرو شعر پاگذارد^{۷۶}. اشعار او از همان آغاز ذوق و قریحه بی نظیرش را نشان داده، همواره روبه کمال نهاده است. چنانکه در نخستین اشعار کوتاه تبلیغی و داستانهای کوتاهی که در اولین مجموعه اش بنام «بیرق ظفر» گرد آورده، همانند «داستان»های طویل و اپرا نغمه‌های خود قریحه توانای شاعریش نمایان است. تورسون‌زاده را برکنار از گستردگی مضامین و فرم اشعارش؛ می‌بایست. در وهله نخست شاعری غنایی دانست چه آنکه شور و احساسی عاشقانه در فضای همه اشعارش گسترده‌ست، از آن میان «داستان جان شیرین» (۱۹۵۹) را که اثری ممتازست می‌توان نام برد.

ویژگی شعر «تورسون‌زاده» سبک عامیانه و زبان ساده و روانش است که این بی‌هیچ تردید برخاسته از عشق و دلبستگی شاعر به ادبیات عامیانه می‌باشد و از اوایل دهه ۱۹۳۰ همواره با اشتیاقی فراوان در گردآوری ادبیات عامیانه تلاشهایی مبذول داشته است. وی به سال ۱۹۴۰ گلچین ارزشمندی از «شعر عامیانه» را به نام «نمونه فولکلور تاجیک» منتشر ساخت که بعدها با همکاری «ا. ن. بولدورف» بار دیگر منتشر گشت. او علاوه بر تصویرهای برگرفته از ادبیات عامیانه از بن‌مایه‌های ادب عامه در آثار خویش نیز بهره برده است، از آن جمله در شعر برجسته «ظاهر و زهره» دانش و آگاهی ژرف خود را؛ در قلمرو شعر سنتی تاجیک منعکس ساخته است، به ویژه خود اعتراف می‌کند که شعر «نظامی گنجوی» استاد برجسته شعر فارسی و آذربایجانی را به خوبی می‌داند. در میان آثار پیش از جنگ «تورسون‌زاده» اثری است قابل ذکر تحت عنوان «خزان و بهار» (۱۹۳۷) که به شیوهٔ مثنوی‌های سنتی سروده، ولی مضمونی بکر و تازه دارد. به سال ۱۹۳۳، نمایشنامه «حکم» را که از نخستین نمایشنامه‌های تاجیکی ست به رشته تحریر درآورد. این اثر به گرایش‌های ناسیونالیستی که در میان جماعاتی چند از روشنفکران باقی مانده بود سخت می‌تازد. «تورسون‌زاده» در اواخر دهه ۱۹۳۰ مجموعه بزرگی از اشعار خود را با عنوان ساده «شعرها» به نشر رسانید که پیشرفت فراوان شاعر را هم در گستردگی مضامین و هم در پندارهای شاعرانه و شیوه بیان او می‌نمایاند.

در میان این اشعار، شعر «وادی حصار» که به مقایسه دوران پیشین با عصر حاضر

می‌پردازد سراینده عناصر شعر غنایی را با شرح حال خود در هم آمیخته‌ست؛ شعر «گنجینهٔ سروده‌ها» که تاریخ و فرهنگ مردم تاجیک را به نظم کشیده، نیز این چنین است. او سرودهٔ دیگری دارد که ذکر آن بایسته می‌نماید این سروده با نام «دل دل زینب»^{۳۳} به سال ۱۹۳۹ نشر یافته است که پس از جنگ نیز به نمایش درآمد. با وجود این، خود شاعر تا حدی از آثار نخستین خود ناراضی است و خود می‌پذیرد که در سرایش این آثار به حد افراط از تمثیل‌های قرون وسطایی و تصورها و پندارهای کهنه و مهجور استفاده کرده است. وی همچنین با مشارکت و همکاری «دهاتی» پیش از جنگ «اُپرا نغمه» می‌سرود که در نخستین اُپرای تاجیک به نام «شورش واسع» (۱۹۳۹) اجرا گردید. درونمایهٔ این اُپرا نغمه از تاریخ اخیر تاجیک برگرفته شده بود.

«تورسون‌زاده» در طول جنگ جهانی دوم نیز در شمار پیشروترین شاعران تاجیک قرار گرفته است. در این فاصله، وی «داستان پسر وطن» را به سال ۱۹۴۲ به نظم درآورده و منتشر ساخت. این «تنوی» در باب دوستی میان ملت‌های شوروی، و نیز مهرورزی نسبت به سرزمین شوروی‌ست.

موضوع‌ها و مسائل مطروحه در شعر خود را فراتر از مرزهای کشور خویش گسترده و در مقام شاعری پخته به قلهٔ خلاقیت خویش دست یافت. شعرهایی که او در باب پیکار ملل مشرق‌زمین علیه استعمارطلبان سروده، اعتبار و شهرت فراوانی دارند. از آن میان می‌توان به دو دورهٔ شعر تحت عنوان «قصه هندوستان» (۱۹۴۷) نام برد که پس از مسافرتش به هندوستان سروده شده‌اند. همین اثر بلافاصله به زبانهای دیگر نیز ترجمه گردید. شعر «تاج محل» اثر دیگر «تورسون‌زاده» است که بیتی ازین شعر بر سر آستانهٔ «تاج محل» - آرامگاهی با شهرت جهانی در «آگرا» - منقوش است. منظومهٔ «عروس از مسکو» (۱۹۴۵) نیز از اشعار او می‌باشد و از عشق میان دختری روس و پسری تاجیک حکایت می‌کند که در مدت جنگ جهانی دوم در جبهه مقدم شکفته شد، درونمایهٔ این شعر بعدها در «اُپرانغمه» دیگری در اُپرای تاجیکی «عروس» مورد استفاده قرار گرفت. این منظومه به سبب داشتن تعداد بسیاری از صنایع لفظی و معنوی قدما، همانند «آهوی

۳۳. هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو.

سبک پا» در گفتگوی «گل و بلبل» و نظایر آنها جالب توجه می‌باشد و دیری نمی‌باید که این اشعار در میان شعرهای راجع به هندوستان او پدیدار می‌گردد.^{۷۷} «داستان موج تبریکها» (۱۹۵۰)، بخاطر فرم‌های متغیرش («مثنوی» و «مربع»)، قافیه و وزن شعر شایان ذکر است. دیگر آثار برجسته‌اش «من از شرق سرخ» (۱۹۵۱)، و «صدای آسیا» می‌باشند که دنباله منطقی اشعار او در باب هندوستان است. این سروده‌ها از زندگی مردمان آسیا و به ویژه مردم هندوستان سخن می‌گوید. از آن میان می‌توان به شعر «دختر مقدس» که به بانوان جدید هندوستان و دوستی و محبت میان مردم شوروی و اقوام تازه از بند رسته هندوستان اختصاص یافته، اشاره نمود. «تورسون‌زاده» از مردم کشور خود در مجموعه‌ای از هشت شعر غنایی به نام «در کشور تاجیک» (۱۹۵۲) سخن گفته است. از برجسته‌ترین موفقیت‌های پس از جنگ او می‌باید از نوآوری‌های او در قلمرو شعر عامیانه و ادبیات سنتی ذکر کرد. به میان آید، آنچنانکه از ترکیب عناصر شعر عامیانه و ادبیات سنتی نمونه‌های جدیدی خلق نمود.^{۷۸} «داستان حسن ارابه‌کش» (۱۹۵۴) که تاریخ پیشرفت تاجیکستان را پس از جنگ باز می‌تابد؛ عبور از مرحله «ارابه‌کشی» به عصر «کامیون بارکشی»، اندیشه تعاون و همکاری میان روس‌ها و تاجیک‌ها و نیز رویدادهایی از زندگی شاعر را نمایان می‌سازد. به لهجه محلی سروده شده و سرشار از ضرب‌المثل‌ها و سخن‌های عامیانه است. دو مجموعه «صدای آسیا» و «حسن ارابه‌کش» کامیابی بیشتری به دنبال داشت چنانکه «جایزه لنین» را برای شاعر به ارمغان آورد. به سال ۱۹۵۶ «داستان» حماسی - غنایی «چراغ ابدی» را منتشر ساخت. در این اثر از تولد کودکی حکایت می‌کند و گذشته شهر بخارا را به یاد می‌آورد که با وجود «صدرالدین عینی» تشخیص و امتیاز یافته بود. در این شعر اندیشه‌های فلسفی فراوان به چشم می‌خورد. ولی اخیراً یک «داستان» غنایی تحت عنوان «داستان جان شیرین» (۱۹۵۹) سروده است که متضمن اشعاری است در باب عشق شاعر نسبت به همسر و خانواده خویش، عشق و علاقه او نسبت به بیدار سازی ملت‌های آسیا و آفریقا، و مهرورزی او نسبت به وطن خود.

ذکر این نکته ضروری است که وی دارای چندین مقام و منصب برجسته است. از جمله او عضو «انجمن ادیبان تاجیک»، «فرهنگستان علوم تاجیکستان» و نیز

«شورایعالی» جمهوری سوسیالیستی تاجیکستان است و در جنبش «صلح جهانی» مشارکت داشته است. پس از جنگ به انتشار مجموعه مقالاتی در روزنامه همت گمارد که تحت عنوان «صلح بر جنگ غلبه خواهد کرد» (۱۹۵۰) به چاپ رسیدند. این مقالات به شیوه و سنت آثار «گورکی» و «ارنبرگ» نگاشته شده‌اند.

شعر میرسعید میرشکر در میان آثار شاعران تاجیک مقام ویژه‌ای دارد. شعرهایش به مردم زادگاه خود، پامیر، اختصاص دارد و خاصه آنکه از درونمایه‌ها و زبانی بهره جسته است که خواندن آن برای تاجیکان آشنا و زودیاب می‌باشد. «میرشکر» بارها به خاطر عدم تبحر در فنون شعر سنتی مورد انتقاد و اعتراض قرار گرفته است. او در واقع به سوی ادب عامیانه گرایش دارد و وزن شعر عامیانه را در شعر خویش معمول ساخت که این برخلاف معیارهای شعر سنتی است.

«میرشکر» به سال ۱۹۱۲ در دهکده‌ای کوچک به نام «سیندو»^{*} در ناحیه خودمختار کوه «بدخشان» دیده به جهان گشود، ناحیه‌ای که تا پیش از انقلاب اکبر تنها به عنوان تبت رمزآلود شناخته می‌گشت.^{۷۹} وی در سنین خردسالی پدر زحمت‌کش خود را که به پیشه زراعت اشتغال داشت، از دست داد. این واقعه گرچه اندکی پس از تولد شاعر روی داد و پسر بی‌پناه به تحصیل علم و ادب در مدرسه «فاروق» همت گماشت و از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۰ در مدرسه شهر «دوشنبه» به درس و مطالعه پرداخت. سپس یک چندی سردبیر مجله «کمسومول تاجیکستان» و نیز منشی تشکیلات کمسومول در پروژه برق آبی رودخانه «وخش» و سردبیر روزنامه محلی بود. از آغاز سنین جوانی به خواندن شعر سنتی علاقه‌مند بود و مادامی که در تشکیلات کمسومول به مطالعه و کار می‌پرداخت به خواندن اشعار سنتی ذوق خود را می‌آزمود تا آنجا که سرانجام شعرخوانی پیشه اساسی وی گشت. هنگامی که شاعری جوان بود بسیار تحت تأثیر و نفوذ «میاکوفسکی» قرار گرفت. به گونه‌ای که شعرهای «میاکوفسکی» در الهام بخشیدن و انگیزختن «میرشکر» به شعرگویی سخت مؤثر می‌افتاد. («میرشکر» به سال ۱۹۲۹ در کنگره مسکو شخصاً «میاکوفسکی» را ملاقات نمود.) وی سروده‌های خود را در روزنامه‌هایی که در نشر آن

*. Sindev.

سهم داشت، منتشر می‌کرد. به سال ۱۹۳۴ نخستین شعر بلند خود را به نام «لوای ظفر» منتشر ساخت. این شعر در بحر «مقارب»^{***} سروده شده است و در بعضی موارد نشانه‌های از شکوفایی شاعر را می‌نمایاند که ویژگی‌های سروده‌های بعدی اوست (به عنوان مثال شعر «لوای ظفر» محتوی طنز، مضمونی بکر و کوتاه، نشاط جوانی، زبانی سلیس و روان و فرمی ساده و بی‌آلایش است که بازگوینده طبع و قریحه بالنده و بلند اوست). دومین میراث ادبی او مجموعه اشعار «بهار جوانی» است که به سال ۱۹۴۰ نشر یافت و متضمن شعرهایی با مضامین گوناگون است: رباعیاتی سرشته با سیاست، سروده‌های نغمه‌ساز «ارتش سرخ»، شعرهایی درباب زنان تاجیک و پوشش اسلامی، نیز اشعار غنایی و عشقی به سبک و سیاق غزلیات متقدمان. با وجود این، «میرشکر» گرایش بیشتری به سرودن شعرهای بلند از خود نشان می‌داد («داستان»های بلند و تمام بیش از قالب‌های کوتاه). پیش از جنگ جهانی دوم منظومه ممتاز و ارزنده «قشلاق طلایی» را نگاشت و از رهگذر آن به کمال آفرینش معنا رسید. این منظومه بعدها در جریان جنگ بازنویسی گشت و برترین معیارهای شاعرانه را در خود منعکس نمود به گونه‌ای که در سال ۱۹۶۴ با نوای موسیقی همنشین شد.

«قشلاق طلایی» بر بنیاد افسانه‌ای از مردم پامیر بناگشته است که درباره «سرزمین کامیابی» سخن می‌گوید، رویایی که از دیرباز آرزوی توده‌های ستمدیده و زحمتکش بوده است. ده جوان روستازاده برای یافتن «سرزمین کامیابی» به راه می‌افتند و از دیار خویش دور می‌شوند ولی پا به هر دیار و سامانی که گذاشتند سعادت و نیکیبختی که نیافتند هیچ بل با ظلم و فشار و فقر رویاروی گشتند در طول سفر ۹ تن جان باخته و تنها بازمانده ایشان، پس از دیدن فراز و نشیب‌ها، سختی‌ها و ناکامی‌ها به وطن خویش بازمی‌گردد و در می‌یابد که «سرزمین کامیابی» همان «قشلاق طلایی» است که در مدت سفر او (تحت حکومت دولت شوروی) به کلی چهره دگرگون ساخته و به «سرزمین کامیابی» با مردمانی وارسته بدل گشته است. منظومه مذکور به گونه‌ای جالب عناصر داستان کهن را با عناصر زندگی معاصران درهم آمیخته است. شاعر در سرودن آن

*** بحر «مقارب» از رکن‌های فعلون و زحافات آن تشکیل می‌یابد.

مضمون اصلی داستان را حفظ نکرده است، بلکه جوهر و اساس افسانه (آرزوی مردمان برای یافتن آینده‌ای روشن و بهروز) مدنظر او بوده است. او نشان می‌دهد که رویای دیرین کوه‌نشینان پامیر در عصر حاضر جامه عمل می‌پوشد و نیز معتقدست که سعادت و بهروزی نمی‌بایست در خارج از وطن جستجو شود بلکه می‌باید در وطن خود بناگردد. این اثر برجسته هنری اندیشه‌های عالی و ممتاز را بازمی‌تابد و در بحر «مقارب» سروده شده است.

به گاه جنگ، «میرشکر» همانند سایر ادیبان از قهرمانی محبوبان مهین در جبهه و پشت جبهه می‌گوید. وی مجموعه‌ای به نام «شعرها و پژه‌ها»^{*} در سال ۱۹۴۵ منتشر ساخت که شعرهای سروده شده در دوران جنگ را در آن گردآورد. ویژگی شعرهای او در دوران جنگ چنین است که شاعر احساس و اندیشه خود را نسبت به دشمن در سروده‌ها می‌آورد (وی مردم ژرمن را دشنام نمی‌گوید و تنها حزب فاشیست را به وحشی‌گری رسوایی سازد که محرک قوم ژرمن به سوی تباه‌سازی انسان و تمدن است). از دیگر شعرهای بلند «میرشکر» در مدت جنگ می‌توان از «داستان آدمانی از بام جهان» (۱۹۴۳) یاد کرد. «داستانی» است که در بحر «رمل» و «خفیف» به نظم درآمده لیکن قافیه‌ای نامعمول دارد که از نوآوری‌های او در شعر تاجیک است. وی همچنین به سال ۱۹۴۲ «قسم تیشه‌بای» را سرود که از یک سرباز تاجیک و دوستی میان ملت‌های شوروی حکایت می‌کند. سرانجام «میرشکر» به هنگام جنگ هجویه‌هایی سروده است و تمسخر دشمن گفته است که در مجموعه «از دفتر افندی» موجودند.

«میرشکر» پس از جنگ بار دیگر به شعر روی آورد و عمده تلاش خود را در راه تقدیر از حیات سعادت‌آمیز کشورش و همزیستی صلح‌آمیز مبذول داشت. او چندین «داستان» و شعر کوتاه سرود، همچنین به نوشتن مقالاتی در مجله و رساله‌ها و نقدهای ادبی دست زد. از مهم‌ترین آثار او در دوران پس از جنگ می‌توان شعر برجسته «کلید بخت» را نام برد که به سال ۱۹۷۴ سروده است. این منظومه نیز به حکایت افسانه‌ای می‌پردازد که با واقعیت‌های زندگی عصر کنونی درآمیخته است و از گنج‌های مدفون در

*. «پژه» واژه‌ای است که از زبان بیگانه به زبان تاجیک راه یافته است و به معنای سروده و منظومه است.
مترجم.

کوه پامیر می‌گوید همان کلید افسانه‌ای که به دست مردم معاصر تاجیکستان می‌افتد. در مدت سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۴۹ «داستانی» دیگر سرود به نام «پنج ناآرام» که شاید عالی‌ترین و ارزنده‌ترین اثرش باشد. شاعر در این «داستان» زندگی سعادت‌آمیز روستائینان پامیر را در عصر کنونی وصف می‌کند و از پاسداری مرزداران که در رودخانه «پنج» به حراست از مرزهای کشور می‌کوشند و عوامل بیگانه دشمن را می‌رانند، سخن می‌راند.

«میرشکر» به سال ۱۹۵۱ پس از وقفه‌ای بلند، نمایشنامه «شهر من» را آفرید که مورد پسند عام و خاص قرار گرفت، به ویژه در دومین شرح مبسوط آن به نام «فاجعه عثمان اف». نمایشنامه مذکور از مسأله‌ای مهم که همان بازسازی شهر باشد، سخن می‌راند. یکی از سرودهای آفرینش «داستان دشت لبند»^۳ (۱۹۶۱) است که ذکر آن شایسته می‌نماید. این شعر به تلاشهایی اختصاص یافته است که در راه احیا کردن زمین‌های موات از سوی مردمان زحمت‌کش مبذول شده و افزون بر این، در همین داستان، چهره‌های منفی دوران «کیش شخیصت» منعکس گردیده است.

بخش مهمی از آثار «میرشکر» اشعار کوتاه و بلندی است که برای کودکان و نوجوانان سروده است. وی در واقع پیشروترین بنیانگذار شعر کودکان در ادبیات تاجیک بوده که از آغاز کارش، مشارکت نظری داشته و شعر گفته است و رسالاتی چند در باب «شعر کودکان و نوجوانان» نگاشته و گزارش‌های فراوانی در کنگره‌های جهانی عرضه نموده است و شایسته است حداقل از مجموعه «ما از پامیر آمدیم» (۱۹۵۴) و «لنین در پامیر» (۱۹۵۵) یاد کرد. مجموعه اخیر که بسیار مورد لطف و تقدیر قرار گرفت بر بنیاد پندارهای عامیانه بناگشته است. از تازه‌ترین آثار وی برای کودکان، مجموعه‌ای است مشتمل بر شعرها، ترانه‌ها و «داستان»‌ها که تحت عنوان «بهار تاجیکستان» (۱۹۵۹)، و «بچگان هندوستان» (۱۹۶۱) سروده است و برخی از اشعار آن به کلی از معیارهای سنتی شعر برکنار می‌باشد و از همین روست که مورد انتقاد و اعتراض منتقدان ادبی تاجیک قرار گرفته است.

۳. لبند = بی‌حاصل، لم یزرع، موات. مترجم.

حسیب یوسفی (۱۹۱۶ - ۱۹۴۵) اهل سمرقند و از شاعران نسل «کسمومول» تاجیکستان است که دست اجل از بالندگی و پیشرفتش بازداشت. وی به منظور آموزگاری به کسب علم و ادب روی آورد و به سال ۱۹۴۰ فارغ‌التحصیل گردید و نخستین شعرش را به سال ۱۹۳۶ منتشر ساخت. «یوسفی» از رهگذر ترجمه اشعار «پوشکین» و به ویژه «لرمانتوف» که عمیقاً در آثار او بازتاب دارد،^{۸۰} با هنر شعر و شاعری آشنا گشت. وی شاعر غنایی سراسر است و شعرهای او در آغاز در برگیرنده صنایع بدیعی ساده بود ولی دیری نپایید که در این رهگذر ترقی کرد.^{۸۱}

ویژگیهای اشعار بعدی «یوسفی» عبارتند از: اصالت اندیشه، عمق مضامین، سلاست یا روانی زبان. شعر او در اصل از معیارهای «عروض» پیروی می‌کند به گونه‌ای که در فرم اشعارش با دیگر شاعران تفاوت بسیاری داشت، ولی در فرجامین آثارش برخی عناصر وزن جدید را به کار بست. وی به سال ۱۹۳۹ اولین مجموعه خود را تحت عنوان «ترانه وطن» منتشر کرد که شامل سروده‌ها، برگردان شعرها و بیش از یک صد دوبیتی است. یکی از مهمترین آنها، شعر «تکیه برکارت کنی» (۱۹۳۸) می‌باشد و شاعر در آن معنایی کاملاً جدید از عشق عرضه می‌دارد که با مفهوم آن در غزلیات مقلدان سنت‌گرا تفاوت دارد. «یوسفی» معشوق را به خاطر زیبایی گیسوانش نمی‌ستاید بل از برای نیک رفتاری و خوش خلقی، وی را تقدیر و تحسین می‌نماید^{۸۲} این شعر در قالب «غزل» سروده شده و

*. لازم به توضیح است که پیش از «یوسفی» شاعر ایرانی و یکی از دو بنیانگذار ادبیات معاصر تاجیک، «ابوالقاسم لاهوتی» در این باب شعرهایی سروده است، از آن میان شعر «به دختران ایران» حائز اهمیت است. این شعر را بسیار مناسب دیدم و آنرا نقل می‌کنم. (مترجم).

«به دختران ایران»

بعد از این، از خط و خالت نهراسد دل من	زانکه با حسن تو کارم نبود دیگر بار
تاکی، از زلف تو، زنجیر نهم بر گردن؟	تاکی، از مژه تو، تیر زخم بر دل زار؟
تا بکی، بی لب لعل تو، دلم گردد خون	چند، بی مار سر زلف تو، باشیم بیمار؟
به سر انگشت تو، تا چند زخم تهمت قتل؟	یابه مژگان تو، تا چند دهم نسبت خار؟
چند گویم که رُخت، ماه بود در خوبی؟	چند گویم که قدت، سرو بود در رفتار؟
ماه رویی تو و لازم نبود برگرفتن؟	سرو قدی تو و حاجت نبود با اظهار.
مدح تو، بیشتر از هر که توانم گویم،	لیکن، اینها همه حرفست و ندارد مقدار.
زین چه حاصل که ز مژگان تو خنجر سازند.	یا به ابروی تو گویند هلالیست نزار؟

←

شاعر، خود به عمد برخی از تصورات و پندارهای سنتی را در شعر آورده است تا به گونه‌ای مؤثر و نافذ به مقایسه آنها در قلمرو شعر نوین تاجیک - به گاه دولت شوروی - بپردازد.^{۸۲} به سال ۱۹۸۳ «یوسفی» شعر «این وطن زنده در جهان می‌باد» را به نظم کشید و در آن واگذاری «چک اوسلوآکی» را به هیتلر شدیداً تقبیح کرد.

«یوسفی» در فاصله جنگ جهانی دوم همچنان در بالندگی و پیشبرد خلاقیت شعری خود می‌کوشید و شعر وطن دوستانه او به نام «انتقام» (۱۹۱۴) از بهترین آثار در نوع خود به شمار می‌رود. از سال ۱۹۴۲ به این سو، در جبهه جنگ به پیکار با خصم پرداخت و نشان «ستاره سرخ» دریافت نمود. وی در یکی از نامه‌هایش خطاب به «صدرالدین عینی» می‌نویسد: «شنیده‌ام که برخی از دوستانم برای بازگرداندن من به «استالین‌آباد» می‌کوشند؛ از ایشان بسی سپاسگزارم که بنده را مورد مهر و لطف خودشان قرار داده‌اند ولی به اینان لطف نموده بگو من فقط از راه «برلین» به «استالین‌آباد» بازخواهم گشت». متأسفانه «یوسفی» زنده نماند و توفیق نیافت که وطن خود را بار دیگر ببیند. وی به گاه پیکار در نبرد «ورشو»، اندکی پیش از پایان جنگ جان باخت.



من، بزیبایی بی‌علم، خریدار نیم؛
عاشقان خط و خال تو، بدآموزانند،
اندر این دور تمدن، صنما، لایق نیست
ننگ باشد، که تو
حیف نبود قمری مثل تو، محروم از نور،
... و مکتب برو و درس بخوان،

حسن، مفروش دگر با من و کردار بیار
دیگر این طایفه را راه مده بر دربار
دلبری چون تو، زآرایش دانش به کنار.
شرم باشد، که تو در خواب و جهانی بیدار.
عجب نبود شجری چون تو، نهی دست از بار؟
شاخه جهل ندارد ثمری جز ادبار.

دانش آموز و از احوال جهان آگه شو
علم اگر نیست، زحیوان چه حیوان بود فرق بشر،
خردآموز و پی تربیت ملت خویش
تو گذاری به دهان همه کس، اول حرف؛
یس، از اول، تو به گوش همه، این نکته بگو ...
پسر و دختر خود را شرف کار آموز
سخن از دانش و آزادی و زحمت می‌گوی،
به یقین، گرتو چنین مادر خوبی باشی،

.....؟
بوی اگر نیست، تفاوت چه کند گل از خار؟
جد و جهدی بنما، چون دگران، مادروار
همه کس، از تو سخن بشنود او اول بار
که نترسند زکوشش، نگرینند از کار
تا بدانند، بوی مفتخوری، ذلت و عار
تا که فرزندان تو، با این سخنان آید بار
من اقبال وطن، از تو شود زرعیار.
از دیوان لاهوتی، انتشارات امیرکبیر، صفحات ۲۷۳ تا ۲۷۵

عبدالسلام دهاتی عضو دیگری از نسل «کمسمول» است و از جمله ادیبان برجسته‌ایست که در شعر، نثر، مقاله‌نگاری، نقد ادبی، تألیف فرهنگ عامیانه مشارکت داشته است. او به سال ۱۹۱۱ در «باغ میدان» زاده شد و در آغاز به مدرسه اسلامی و قدیمی راه یافت ولی دیری نپایید که به مدرسه نوین شوروی رفت. پس از دریافت پایان‌نامه تحصیلی به عنوان سردبیر در چندین مجله، روزنامه و بنگاه نشر کار می‌کرد. وی در حدود سال ۱۹۱۸ نخستین شعر و داستان‌های کوتاهش را نگاشت. در این هنگام همچنین اولین رسالات خویش را به نام‌های «حمیده سیاه‌بخت» و «اجنه‌ها» نشر داد که تأثیر ویژه آثار عینی را به نام‌های «آدینه» و «احمد دیوبند» می‌نمایاند. با وجود این «دهاتی» بیش از هر چیز به شعر علاقه داشت، و به سال ۱۹۳۴ نخستین مجموعه اشعارش را به نام «ترانه محنت» و اندکی بعد تنها داستان خود را تحت عنوان «منظره‌های سه‌گانه» منتشر کرد. او بیشتر اوقات درونمایه‌های تازه و بکر را برمی‌گزید. زندگی روستایی سوسیالیستی، ستیز میان سوسیالیسم و کاپیتالیسم، آزادی زنان و نظایر اینها. «دهاتی» با سرایش رباعی‌های غنایی که سادگی و افسون رباعی‌های عامیانه را با اندیشه‌ها و تصورات نوین پیوند می‌زد، شهرت و اعتبار فراوانی کسب کرد. در مدت جنگ، اشعاری سرود و در آنها به ستایش و تحسین کمک‌های مردم پشت جبهه به ارتش سرخ پرداخت و از تقویت روحیه رزمندگان توسط مردم و نیز دلگرمی مردم از مدافعان وطن حکایت کرد. «دهاتی» نمایشنامه نیز می‌نگاشت، یکی از نمایشنامه‌هایش به نام «نور در کوهستان» (۱۹۴۷) تاریخ پیکار در برابر دشمنان دولت شوروی را به عنوان درونمایه دربر دارد. او با همکاری و مشارکت «ب. رحیم‌زاده» کمدی «قصه تعریف خوجایف» را به سال ۱۹۵۳ نگاشت که به ذائقه برخی منتقدان خوش نیامد. نمایشنامه بعدی او «کامدی و مدن» بود که یکی از مضامین اشعار «عرفان» اثر «بیدل» را برای درونمایه آن برگزید. درونمایه‌ای که در آن عشق بر مرگ چیره می‌شود. او پس از جنگ شعرهایی درباب مضامین سوسیالیستی سرود و چندین مجموعه نشر داد، از آن میان مجموعه «اثرهای منتخب» به سال ۱۹۴۹ و در عین حال گزیده اشعاری جدید زیر همان عنوان به سال ۱۹۵۷.

«دهاتی» در فرجامین سالیان عمرش تعدادی شعر و مقاله منتشر ساخت که درباب

مسافرتهاى او به خارج کشور بود و این آثار در جراید و مجلات تاجیک نمایان گشت. «دهاتی» در «اتحادیه نویسندگان و سرایندگان تاجیک» مرتبه‌ای بلند و برجسته دارد. وی در نشر و گسترش آثار کلاسیک ادبیات تاجیک کوششهای بسیاری به عمل آورد. مؤلف سرشناس و ممتاز ادبیات عامیانه تاجیک بود (وی کتاب «لطیفه‌های تاجیک را منتشر کرد)، در امر انتشار لغت‌نامه بزرگ روسی - تاجیک نقشی مهم و اساسی داشت، نیز کتابهایی برای نوجوانان و کتب درسی نگاشت. «دهاتی» در ۳۱ ژنویه سال ۱۹۶۲، اندکی پس از نشر کتاب «حیات قدم می‌زند» (۱۹۶۱) که شامل واپسین شعرها، داستانهای کوتاه، شرح و تفسیرها، گزارش‌های سفر خویش است، و پس از جشن بزرگداشت پنجاهمین سالروز تولد «دهاتی» که در سراسر تاجیکستان برگزار گردید، جان سپرد.

باقی رحیم زاده شاعر است که عمدتاً در فاصله جنگ و پس از آن شعر می‌سرود. او به سال ۱۹۱۰ در روستای «سارباغ» در ناحیه «عزم» تولد یافت. «رحیم زاده» بیشتر به سرایش رباعی گرایش داشت که سرایندگان معاصر تاجیک تا حد گسترده از این قالب شعری بهره نگرفته بودند. «رحیم زاده» با مهارت و هنر این قالب سنتی و عامیانه را با درونمایه‌ای جدید - ستایش انسانی که طبیعت را دگرگون می‌سازد و کار و تلاش را مایه فخر و مباهات می‌داند - درآمیخت.

م. تورسون‌زاده طی سخنرانی خود در «کنگره اتحادیه نویسندگان و سرایندگان تاجیک» که به سال ۱۹۶۱ برگزار شد، اظهار نمود که «رحیم زاده» در شعر سنتی استادی و تبحر کسب کرد ولی هرگز اسیر آن نگردید. برخی از شعرهای او در ترانه‌های غنایی «حافظان» در سراسر تاجیکستان خوانده می‌شود. از آثار منتشره او می‌باید به مجموعه‌ای زیر عنوان «به فرانت» (۱۹۴۵) اشاره کرد که شامل سروده‌های است درباب احترام و تکریم رزمندگانی که در مقابل دشمن تجاوزگر پایمردی و ایستادگی می‌کنند؛ همچنین مجموعه دیگری به نام «کوهستان دُرُخشان» (۱۹۴۸) شایان ذکر است که به میهن سوسیالیستی خود، اختصاص یافته است. همچنانکه پیشتر گفتیم، «رحیم زاده» با همکاری و یاوری «دهاتی» کمدی «قصه تعریف خوجایف» را نگاشت که به سبب برخی کوتاهی‌های آرمان‌گرایانه مورد انتقاد قرار گرفت. وی به همقطار خود «سعید مراد اف»

پیوست و نمایشنامه دیگری را به یآوری او، پیرامون زندگانی «کلخوزی» به سبک کمدیهای عامیانه، زیر عنوان «چنارگویا» نوشت. این شعرها که میان سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳ سروده شده بودند در ستایش و ثنای پیروزیهای تاجیکان، ترقی و پیشرفت جهان بودند و در مجموعه «بال هنر» نشر یافتند. «باقی رحیمزاده» به گونه‌ای فعال استعداد شعری تازه را تشویق و ترغیب می‌کند.

بالتة قُل محمود اُف که به تخلص «دیاری» شناخته می‌شود، یکی از سرایندگان آموخته و مجرب‌ست که در آستانه دهه ۱۹۳۰ شعر نو می‌سرود. وی به سال ۱۹۱۵ در سمرقند زاده شد. نخستین مجموعه او به نام «نوبهار محنت» (۱۹۳۳) و نیز مجموعه‌های منتشره پس از آن، نظیر «شکوفه‌های حیات» (۱۹۳۴) بیشتر به زندگانی «کلخوزی»، ارتش شوروی و ستیزه با برخی پندارهای بی‌بنیاد اختصاص دارد. پس از جنگ جهانی دوم مجموعه‌های «کول بلورین» (۱۹۵۴) و «زن‌بور غسل» (۱۹۵۵) را نشر کرد. اشعاری که در آنجا آمده خصوصاً به سبب کاستی‌های هنری مورد انتقاد قرار گرفته است.

طلا پولادی (زاده به سال ۱۹۱۲ در «قشلاق درمارخت» در کوههای «پامیر») نیز همانند بسیاری از شاعران تاجیک در آغاز آموزگار بود و این‌گویای این حقیقت است که به گاه نخستین سالهای شوروی در تاجیکستان اولین هدف، ریشه‌کنی میراث سنگین بیسواد، سپس توسعه و گسترش سریع تعلیمات در میان همه مردم بود. اولین شعرهای «پولادی» در آستانه شروع جنگ جهانی دوم سروده شدند که همچنین در ستایش و تقدیر از مهین شوروی و زادگاه خود تاجیکستان است. به سال ۱۹۴۸ مجموعه «بدخشان آزاد» را منتشر ساخت که در برگرنده اشعار است پیرامون تحولات عظیمی که در زادگاه خود کوههای «پامیر» رخ می‌دهد. «پولادی» بارها در مجله‌ها و جریده‌های گوناگون شعر منتشر ساخته است. به سال ۱۹۸۵ مجموعه‌ای را به نام «نامه بخت» با شعرهایی در باب صلح و کشورش به صورت کتاب منتشر می‌سازد و به سال ۱۹۶۲ مجموعه‌ای دیگر را زیر عنوان «بهار شادی» حاوی سروده‌هایی پیرامون مضامین مشابه انتشار داد.

اگرچه آشورمات نظر اُف شاعر ازبکی است و به زبان ازبک شعر می‌گوید ولی به ادبیات تاجیک تعلق دارد. وی به سال ۱۹۱۳ در «قشلاق نو» (در ناحیه «لنین‌آباد») تولد یافت و به سال ۱۹۶۴ جان سپرد. این شاعر و مقاله‌نگار از سال ۱۹۳۴ به این سو چند

مجموعه شعر نشر داده است که در بیشتر آنها به مدح و ثنای ساختار سوسیالیستی تاجیکستان می‌پردازد؛ سروده‌هایش اغلب به زبان تاجیکی ترجمه شده‌اند. «داستان کافر نهان بویدا» در میان بهترین آثارش جا می‌گیرد (به زبان تاجیک زیر عنوان «در ساحل کافر نهان» به سال ۱۹۴۸ نشر یافت)، که سرود است در تحسین و تجلیل کار قهرمانی، شعری برجسته که تلاش زنان تاجیک را در راه محصولات عالی پنبه، نخستین هدف اقتصاد تاجیکستان شرح و بیان می‌کند. به عنوان یک سرباز در پیشروی فاتحانه ارتش شوروی و آزادسازی «کراکو» و «آوشویتز» و «پراگ» مشارکت داشت، وی «داستان منینگ اولکم» را سرود (در سال ۱۹۵۱ زیر عنوان «کشور من» به زبان تاجیک نشر یافت) منظومه‌ای است دراماتیک و به جالب‌ترین مضمون یعنی اندیشه و نظر سربازان شوروی نسبت به ملت‌های اروپای شرقی که رها ساختند، اختصاص یافته است. «داستان» وی همچنین در بردارنده برخی صنایع بدیعی است (هر حکایت با «صنعت براعت استهلال» آغاز می‌گردد). به سال ۱۹۵۸ «امین‌زاده»، «داستان خویشاوندان» نظراًف را به زبان تاجیک ترجمه کرد، حال آن‌که به سال ۱۹۶۲ نظراًف داستان عالی و ممتاز «چوپان و صیاد» را منتشر کرد.

حمید عابدی (۱۹۱۱ - ۱۹۴۸) یکی از شاعران کم شناخته می‌باشد. وی اولین شعرهایش را در آستانه سال ۱۹۳۳ زیر عنوان «قدمهای کمسومول» منتشر نمود. سپس چند مجموعه دیگر و در طول جنگ جهانی دوم «داستان دپیوت قهرمان» را نشر کرد. (۱۹۴۵)

ناصرجان معصومی (متولد ۱۹۱۵ در «قشلاق قره‌داغ» در ناحیه «شهرنو») در وهله نخست مورخ ادبی و صاحب نظر در امر ادبیات است لیکن چندین مجموعه شعر نیز منتشر کرده است. بنابراین در میان شاعران هم باید ذکر شود. جالب‌ترین شعرش وصف

✱. Cracow.

✱✱. Auschwitz.

✱✱✱. Prague.

✱✱✱✱. Mening ulkam.

✱✱✱✱. داستان نماینده قهرمان.

حال خودش به نام «جوانی من» است که جنگ داخلی در «قره داغ» را شرح و بیان می‌کند.

نسل سوم و چهارم

۱- شعر

مردمان تاجیک، همانند بیشتر ملل آسیای میانه و ایران، دوستداران شعر هستند و شور و شوق فراوانی نسبت به شعر نشان می‌دهند. به گونه‌ای که حتی عوام هم از گوش فرادادن به شعرخوانی لذت می‌برند و همچنین خودشان به سرودن شعر راغب هستند. شعر هم اکنون در میان توده‌های بسیاری از تاجیکان نفوذ و سلطه پیدا کرده است^{۸۳} و انتشار نسبتاً گسترده دیوانها و گزیده‌های شعر دلیل این مدعاست. طبعاً این شالوده عظیم و استوار می‌باید شاعرانی خوش ذوق و توانا بیافریند. در کنار سرایندگانی که ذکرشان پیش ازین رفت، بسی نوادیان سالخورده، ولی عمدتاً جوان، جای می‌گیرند که با خلق آثاری سعی در آن دارند به صحنه ادبیات پاگذارند و احتمال دارد که شعرهایشان در نشریه‌ها و مجله‌ها و یا حتی در نخستین مجموعه‌ها یافت شود. واضح است که کتاب حاضر نمی‌تواند همه این سرایندگان را ذکر کند و به بررسی زندگی و آثارشان بپردازد، ولی حداقل ذکری کوتاه از خوش قریحه‌ترین اینان، شاعرانی که مهارت و استادی خود را نمایانده‌اند و بی‌هیچ تردید در عرصه و قلمرو ادبیات نقش مهمی را ایفا خواهند کرد، به میان خواهد آمد. شاعران جوان می‌کوشند از مهم‌ترین مسائل و مشکلات مردم سخن گویند و چهره روشنی از انسان نوین شوروی را در شعر خویش بنمایند. لذا از موضوعات و مضامین یاد شده الهام می‌گیرند و طبع خود را در سرودن «داستان»های حماسی می‌گمارند که نوع ادبی بسیار شناخته و مردم پسند در نزد خوانندگان تاجیک است. عالی‌ترین و برترین سروده‌های شاعران، نیز نثرنویسان، معمولاً در گلچین‌های ادبی گوناگون منتشر می‌گردد. در سالهای اخیر «قلمهای پرامید» (۱۹۵۷)، حاوی آثاری از ۲۰ شاعر و ۱۱ نویسنده، مجموعه «استعدادهای جوان» (۱۹۶۱)، با آثاری از ادیبان ناحیه «لنین‌آباد»، و مجموعه «مژده» (۱۹۶۲)، شامل شعرهایی از ۳۴ شاعر جوان و داستان‌هایی به قلم ۱۴ نویسنده جدید، نشر یافته است.

فهرست شاعران جوان می‌بایست بی‌تردید با نام غفار میرزا (متولد ۱۹۲۹) آغاز گردد. نخستین شعرش که به سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ باز می‌گردد، توجه ویژه خوانندگان را به لحاظ کیفیت خاص و معیار ادبی برتر و عالی جلب کرد. این سراینده جوان لحن رزمی خود را از «میاکوفسکی» کسب نمود، حال آنکه در سبک شعری از پیرو سلیمانی و یوسفی پیروی می‌کرد.^{۸۴} برخی سروده‌های او در مجموعه «هزار نعمت» منتشر گشت. هر شعری که در این مجموعه آمده، تشکر و امتنان شاعر را از میهن سوسیالیستی خود باز می‌تاباند. دیگر اثر ارزنده و معروف او «داستان اسرار» (۱۹۵۶) است که در حدود ۲۵۰۰ بیت دارد. این اثر در آستانه سال ۱۹۵۷ به زبان روسی ترجمه گردید و «جایزه ادبی باشکوه شوروی» را دریافت کرد. اثر کم شناخته «میرزا»، «داستان تاج دولت» (۱۹۵۸) اوست.^{۸۵} سروده بعدی او به نام «داستان سیصد و شصت و شش پهلوی» (۱۹۶۲) مناظره و بحثی پرشور برانگیخت. این اثر به شرح و بیان رویدادهای ایام مختلف سال می‌پردازد و از گرفتاری‌ها و شداید زندگی مردم شوروی بحث می‌کند. این «داستان» آرزوی «میرزا» را دریافتن شیوه‌های نوین شعری بازمی‌تابد که از متعالی‌ترین چهرهای طبع خلاق اوست. «میرزا» از محدود سرایندگان نیست که کاربرد «عروض» را رها کرد.

م. فرهت (حسن اف) - متولد ۱۹۲۴ - پس از نشر دو مجموعه نسبتاً ضعیف، مجموعه‌ای از شعر را زیر عنوان «نظم آزادی» (۱۹۵۵) منتشر کرد که از زیبایی میهن خود، ثروت شهرها و روستاهای آن، آرامش و صلح و نظایر آنها نغمه‌سرایی می‌کند. او در اصل شاعری سنت‌گراست که برای کودکان نیز شعر می‌سراید.

شعر کودک همچنین هنر سراینده جوان عبدالملک بهاری است که نام اصلی او ا. رحمان اف می‌باشد. وی به سال ۱۹۲۷ زاده شد و برجسته‌ترین مجموعه منتشره او، سومین مجموعه به نام «در آغوش مکتب» (۱۹۵۵) و مجموعه بسیار ارزنده و شناخته «قرض جورگی» (۱۹۵۸) حاوی اشعار و داستان‌هایی برای کودکان است. بهاری به سال ۱۹۵۸ مجموعه‌ای دیگر از شعر و داستان زیر عنوان «آدمان شناس» نشر کرد. سرانجام آخرین مجموعه شعری و نثری او، «دل بیقرار» (۱۹۶۲) دنباله خلاقیت و شکوفایی شاعر را به نمایش می‌گذارد.

امین جان شکوهی (حاجی بائیف، متولد ۱۹۲۳) از دیگر شاعران موفقی است که شعر

او سرشار از الهام غنایی است و دوره «محبت و عائله» وی از مشکلات جدی اجتماعی بحث می‌کند. وی مجموعه «صدای دل» را به سال ۱۹۵۷ سرود که در آن بیشتر شعرهایی که از سال ۱۹۴۲ به این سو سروده آمده است. شکوهی از بهترین غنایی سرایان معاصر تاجیک می‌باشد و ترانه‌های او به خاطر داشتن صبغه ملّی بی‌نهایت معروف و مردم‌پسند است. بنابراین جای هیچ حیرتی نیست که نشر شعرهای جدیدش، که زیر عنوان «نفس گرم» به سال ۱۹۶۴ نشر یافت، به ده‌ها هزاران نسخه می‌رسد. این مجموعه همچنین در بردارنده نخستین شعر حماسی «شکوهی» اپرا نغمه «کوچه باغ عاشقان» (۱۹۶۲) می‌باشد. این اثر تناقص‌ها و آشفتگی پس از جنگ جهانی دوم را یادآوری مسائل اسیران جنگی که از اردوهای نازی‌ها باز می‌گردند و پیروزی نهایی خرد راستین بر سوءظن که در دوران «کیش شخصیت» پدید آمد به تصویر می‌کشد.

چندین مجموعه شعر تاکنون از سوی عبدالجبار قهاری (متولد ۱۹۲۴ در «کان بادام») نشر یافته است. از میان این مجموعه‌ها به ویژه می‌باید از «آواز سعادت» (۱۹۸۴)، «شعله دل» (۱۹۴۸) و چندین مجموعه شعری دیگر که درونمایه‌هایی از عشق و صلح، وطن‌دوستی در دوران جنگ و پس از آن دارند نام برد. شعرهای او در باب افغانستان، زیر عنوان «آهنگ دوستی» به سال ۱۹۶۴ منتشر گردید و سرشار از احساسات عمیق انسانی است.

قهاری در آستانه سال ۱۹۴۲ نمایشی برای کودکان به نام «قهرمان جوان» به رشته تحریر درآورد. وی همچنین سراینده بسیاری از ترانه‌های معروف و عامه‌پسند می‌باشد. فیض‌الله انصاری (متولد ۱۹۳۱) از سرایندگان جوانی است که نیک شناخته می‌شود. به سال ۱۹۵۴ نخستین مجموعه خود را با درونمایه برگرفته از یک افسانه، زیر عنوان «کلحات و کبوتران» نشر داد، حال آنکه دومین مجموعه او (همچنین حاوی شعرهایی غنایی در باب زادگاه خویش و عشق می‌باشد) با نام «گلستان دوستی» در سال ۱۹۵۷ منتشر گردید. به سال ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ چندین «داستان» عالی سرود و با نگارش نخستین نمایشنامه خویش به نام «انتقام» در سال ۱۹۵۸ متقدان را شگفت‌زده ساخت. ماجرای این نمایشنامه در دانشگاه واقع می‌گردد. ادیب جوان به نگارش نمایشنامه‌ها تداوم بخشیده است. به سال ۱۹۵۹ «حیات و عشق» را آفرید که دوباره از زندگی خردمندان و

روشنگران سخن می‌گوید، همان مضمون در نمایشنامهٔ سومش که پس از بازنویسی زیر عنوان «حکم مادر» به سال ۱۹۶۲ در شهر «دوشنبه» به روی صحنه نمایش نیز آورده شده است. این نمایشنامه منظوم از مسائل و معضلات نسل جوان بحث می‌کند.

عبدالجیل واسطزاده مجموعه‌ای از شعر را در سال ۱۹۵۵ به نام «شعرها دربارهٔ طبیعت» نشر کرد که به وصف مناظر باشکوه تاجیکستان می‌پردازد، چنانکه منتقدان ادبی را همواره به سوی خود کشیده است. اشعار غنایی او که میان سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۶ سروده، در مجموعه دیگری به نام «در ساحل سیر» (۱۹۵۷) گرد آمده است. داستان‌های کوتاه واسطزاده که به سال ۱۹۶۴ در مجموعه «دل آرا» نشر یافته‌اند، نسبتاً ضعیف می‌باشند.

حاجی‌بابا (متولد ۱۹۲۸) در جمع شاعران خوش قریحه و توانای نسل جوانتر جای می‌گیرد که از ایام دانش‌آموزی تاکنون همواره شعر سروده است. وی اولین گلچین ادبی خود را به سال ۱۹۵۶ زیر عنوان «نسیم بهاران» نشر داد که در برگرنده شعرهایی است در وصف زندگی پرهیاهوی معاصر تاجیکستان، نیز اشعار عاشقانه غنایی درین مجموعه یافت می‌گردد. مجموعه دیگرش به نام «اظهار محبت» (۱۹۶۱) پیشرفت شاعر را به عنوان یک هنرمند می‌نمایاند.

بدیع ژاله بانوی شاعری که ایرانی تبارست. وی به سال ۱۹۵۶ مجموعه‌ای از شعر را زیر عنوان «مادران صلح می‌خواهند» نشر نمود که از سوی عامه مردم نیک پسندیده شد و همچنین مورد استقبال فراوان منتقدان ادبی قرار گرفت. نمایشنامهٔ منظوم او با نام «پرستو» (۱۹۶۲) که زندگی کارگران آبادانی را شرح می‌دهد، به حق برجسته و عالی است.

سراینده سالمند، نویسنده و وزیر اسبق جمهوری تاجیکستان حبیب‌الله نظرآف به سال ۱۹۰۷ زاده شد و نخستین مجموعه شعرش را با نام «در جستجوی کریم دیوانه» منتشر کرد که به گونه‌ای جالب و گیرا به شرح و بیان جستجوی اطلاعاتی در باب زندگی و میراث ادبی شاعر عامیانه «کریم دیوانه» می‌پردازد. با وجود این، به سال ۱۹۶۴ پیرامون کتاب مذکور مجادله‌ای داغ در گرفت و این هنگامی بود که برخی متخصصان و محققان فرهنگ عامیانه نویسنده را به جهت ناپختگی در انتقاد از آثار گردآمده از آوازه‌خوانان عامی مقصر دانستند.

علاوه بر آنانکه ذکر شد، هنوز عده بسیاری شاعر نسل جوان وجود دارند که شعرهای ایشان به گونه‌ای منظم در مطبوعات منتشر می‌گردد؛ برخی از اینان تاکنون مجموعه‌هایی از شعر به صورت کتاب نشر داده‌اند.

نام مؤمن قناعت شایان ذکر است. وی مجموعه «شراره» (۱۹۶۰) و «ستاره‌های زمین» (۱۹۶۳) را نشر داد که گویای قریحه شاعرند. قناعت در «بلده ستاره‌های کرمل»^{*} پیامدهای شوم «کیش شیخ‌یصت» را گوشزد می‌نماید.

عبید ربّ شاعری است که بیشتر به سرایش شعر کودک می‌پردازد. قطبی کرام شاعر غنایی پرداز جوان، مجموعه موفق‌ی را زیر عنوان «پرواز مهر» (۱۹۶۳) منتشر ساخت.

گلچهره سلیمانوا و موجوده حکیمووا بانوان شاعری هستند که شعرشان اغلب در مطبوعات نشر می‌یابد. «حکیمووا» سراینده مجموعه‌ای است به نام «سرود سحر» (۱۹۶۴) که در باب کار و عشق سروده شده است.

سایر شاعران جوانی که ذوق شعری آنها حکایت از پیشرفت و بالندگی طبعشان دارد عبارتند از: اکابر شریف، م. حیدر شاه، شیرعلی مستان، علی باباجان، س. حلیم شاه لایق، آزاد امینوا، فرخ برهان که تنها به ذکر نامشان بسنده می‌کنیم.

۲- نشر

اگرچه نشر در ادبیات نوین تاجیک تاحدی بی سابقه اهمیت یافته و در نزد خوانندگان تاجیک شناخته شده است، ولی هنوز سنت غالب نشر را پس از شعر قرار می‌دهد. چه از جهت نویسنده و چه به لحاظ آثار نثری منشتره در ادبیات تاجیک شاعران جوان بسیار می‌باشد ولی تعداد نثرنویسان جوان بسی کمتر است.

پولاد تالس نثرنویس شناخته و معروفی است که به سال ۱۹۲۹ در «لنین‌آباد» زاده شد و نام اصلی وی تولستوی پولاتوف می‌باشد. نخستین داستانش را به سال ۱۹۴۶ نشر داد و سپس تعدادی داستان کوتاه در باب مضامینی گوناگون نگاشت. مضامینی همانند زندگانی

* «قصیده ستاره‌های کرمل».

و کار در مزارع جمعی، دوستی و محبت میان ملت‌های شوروی، اهمیت فرهنگ و نظایر اینها. متأسفانه بسیاری از این داستانها، گرایش شدید تعلیماتی دارند. او در گزینش و کاربرد درونمایه‌ها بسیار تحت تأثیر گورکی بود.^{۸۶} تالس چندین مجموعه داستان منتشر ساخته است. از آن میان «چراغ‌ها» (۱۹۴۸)، «در سر راه کلان» (۱۹۵۴)، و «حکایه‌های ده سال» (۱۹۵۷). وی همچنین «خرد انگاره جوانی» را نگاشت که اختصاص به جوانانی دارد که برای احیای زمین‌های بکر عازم مناطق شرقی اتحاد شوروی می‌گردند. بسیاری از داستانهای تالس به زبان روسی ترجمه گشته‌اند. وی به سال ۱۹۵۸ خرد انگاره دیگری به نام «تابستان» در مجله «شرق سرخ» نشر داد که به صورت دنباله‌دار منتشر می‌گشت. این داستان از زندگی جوانان پشت جبهه در فاصله جنگ جهانی دوم سخن می‌گوید. اثر مذکور مورد انتقاد ناقدان ادبی قرار می‌گیرد چه آنکه مطالب آن از واقعیت بسی دور بود،^{۸۷} لذا تالس به بازنویسی آن می‌پردازد و در نتیجه اثری برجسته می‌آفریند که مضمونی عالی و زبانی ممتاز دارد. پولاد تالس به سال ۱۹۶۱ به مرگ نابهنگام درگذشت و لذا ادبیات متشور تاجیک دچار ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر گشت.

فضل‌الدین محمدیوف (متولد ۱۹۲۸ در «سمرقند») از داستان‌نویسانی است که نامشان اغلب در مطبوعات تاجیک می‌آید. او یکی از امیدهای بزرگ نثر تاجیک می‌باشد که داستانی بلند در باب زندگی ارتشی‌ها به نام «پارچه آستین» (۱۹۵۶) و چند رساله بلند نگاشته است. نخستین کتاب او (که مجموعه‌ای است حاوی رساله‌ها و دو داستان بلند) به سال ۱۹۵۹ زیر عنوان «مهاجران» نشر یافت.

خردانگاره «آدمان کهنه» را در سال ۱۹۶۲ نشر کرد که اثری است در باب تاجیکان ساده و بی‌آلایش که هر چند سالخورده‌اند ولی خویشتن را در ساختن حیاتی نوین از برای خود جوان می‌یابند. این اثر همانند داستان کارآگاهی و جاسوسی محمدیوف به نام «تیر خاک خورده» (۱۹۶۰) که نخست بار از قلم او به ادبیات تاجیک راه یافت و در آن نقش بست سزاوار ذکری ویژه می‌باشد. با وجود این، رمان «تیرخاک خورده» از لغزش‌ها مضمون نبوده است. محمدیوف همچنین داستان «جملیه، آیتموف» و آثاری از «حاجی صادق» را که روزنامه‌نگار «لنین آباد» و نویسنده داستان‌های کوتاه و نمایشنامه‌های تئاتری است، به زبان تاجیک برگرداند.

رجب بای امانوف نویسنده داستان‌های کوتاه «خطای اصلاح شده» (۱۹۵۵)، «زندگی» (۱۹۵۷)، و داستان بلند «در دامن کوهستان کبود»^{۸۸} که پیرامون زندگی جوانان خردمند و روشنگر تاجیک است، می‌باشد. «امانوف» در وهله نخست علاقه‌مند به گردآوری فرهنگ عامه است. وی چندین رساله و مقاله در این باب نگاشته است.

«عثمان تاجی» نویسنده‌ای است مجرب و سالخورده، ولی تا سال ۱۹۵۹ نخستین مجموعه از داستان‌های کوتاهش را به نام «کشف اسرار» منتشر نساخت. پیش از آن به سال ۱۹۵۷ رساله کوتاهی را به نام «بیست و سه ادیبه» نشر کرده بود که وی به گونه‌ای مختصر به شرح و بیان زندگی و آثار مهمترین بانوان شاعری که در دوران پیش از انقلاب اکتبر (از قرن ۱۶ تا قرن ۲۰) در سرودن شعر دستی داشتند می‌پردازد.

قادر نعیمی نویسنده خردانگاره‌های ساده و بی‌آلایش «راه درست» و «روز روشن» (۱۹۵۷) است. وی همچنین نمایشنامه «سال هزار و نهصد و شانزده» را نگاشت.

یوسف جان اکابرآف در میان جوانترین نویسندگانی جای می‌گیرد که ادبیات نثری تاجیک در آینده شاهد شکوفایی و ترقی اینان خواهد بود. وی به سال ۱۹۶۳ خردانگاره «بعدی که آسیا بازماند»^{*} نوشت که همانند اکثر نویسندگان جوان به وصف زندگی در تاجیکستان معاصر می‌پردازد و پس از این اثر، داستانها و رساله‌های دیگری را به رشته تحریر درآورد. وی به سال ۱۹۶۳ همچنین کتابی به نام «دختری که جستجویش می‌کنم» را نوشت و پیداست که با الهام گرفتن از کتاب «جمیله، آیتمتوف» آنرا تصنیف کرده است.

م. باقرآف هرازگاهی در مطبوعات به نشر داستانهای کوتاه، مقاله و به ویژه داستان کودکان دست می‌برد.

ب. آرتیق‌آف نیز گهگاهی در نشریات و مجلات آثاری منتشر می‌سازد، نخستین خردانگاره او به نام «تعطیل» در سال ۱۹۵۹ نشر یافت و منتقدان برجسته ادبیات تاجیک به نقد و ارزیابی آن پرداختند که برخی از این منتقدان به جنبه‌های پسندیده و برخی دیگر به موارد ناپسند آن توجه نموده‌اند.

*. زمانی که آسیا بازماند.

ر. حیدرآف در میان جوانترین نویسندگان تاجیک جای دارد که داستانهای کوتاهش مسائل جدی اجتماع را به بحث می‌گذارد به عنوان مثال دگرگونی تفکر و اندیشه مردان در خصوص زنان. نخستین مجموعه خود را به سال ۱۹۶۴ زیر عنوان «دو دل داده» به نشر رسانیده که حاوی داستانهای کوتاه می‌باشد.

م. نجم‌الدین اف نیز در زمره این نویسندگان است. نخستین مجموعه‌اش که محتوی داستان‌های کوتاه و مقالات می‌باشد، به نام «آدمان سربلند» به سال ۱۹۶۳ نشر یافت و نشانه‌های بالندگی و ترقی نویسنده جوان در آن هویداست.

م. رستموا نویسنده داستان کوتاه که با همقطار خود «ل. قیاموا» با نگارش نمایشنامه‌ای تحت عنوان «جوینده - یابنده» به سال ۱۹۶۰، در باب کارگران به جمع اینان پیوست.

لطفی سعید در سالهای اخیر به ویژه دوره‌یی از حکایه‌های واقعی را زیر عنوان «پیش از صبح» به رشته تحریر کشیده است. همچنین ح. عسکر در این سالیان به نگارش نمایشنامه و داستان کوتاه دست برده و حال آنکه ا. شریفی، م. شرقی، عثمان عثمان‌اف و دیگران داستان‌های موفق و معروفی برای کودکان تصنیف کرده‌اند. م. خوجایف از نویسندگانی است که استعداد بالنده و پیشرو خود را به نمایش گذاشته است. حال آنکه داستانهای مورد پسند معاصر ایران داستانهای اکبر حمیدی می‌باشد.

ادبیات نمایشی

ادبیات نمایشی تاجیک اساساً با نام شاعران و نثرنویسانی که در بخش‌های قبلی از آنان یاد کردیم گره خورده و بنابر این نام‌هایی مانند «الغ‌زاده»، «تورسون‌زاده» و غیره بار دیگر در صفحات بعدی خواهند آمد. مع‌هذا مروری کوتاه در ادبیات نمایشی تاجیک و شناخت بنیادها و بنیانگذارانش خالی از بهره و لطف نیست.

تا سال ۱۹۲۹، تاجیک‌ها از داشتن تئاتر حرفه‌ای یا ادبیات نمایشی خاص خود آنگونه که امروزه می‌شناسیم، بی‌بهره بودند، اگرچه در این زمینه نمایش‌های سنتی خاصی وجود داشت، از آن میان به نمایش آوازخوانان عامی «حافظان»، رقاصان، حکایتگران،

مضحکه‌بازان مردمی (معروف به «مسخره‌بازی»^{۸۸}) را می‌توان اشاره کرد و نیز در تاجیکستان نمایش عروسکی معروفی است به نام «زاچه بازی» یا «لخته‌بازی»، و چنین می‌نماید که آثار مکشوفه کهن دلالت بر آن دارند که نمایش‌ها در «پنج‌کنت» باستان نیز اجرا می‌گشته است. ولی هیچ متن مکتوبی در این باب موجود نیست. تشکیل ادبیات نمایشی تاجیک همچنین از آثار برجسته و عالی ادبیات سنتی، به ویژه «شاهنامه فردسی» که بخش‌های نمایشی فراوانی دارد، تأثیر و نفوذ پذیرفته است. در کنار اجزای سنتی ادبیات نمایشی تاجیک می‌باید بازتاب عظیم ادب نمایشی ازبک و روس را هم اضافه کنیم که از سوی انجمن‌های تئاتری آذربایجانی‌ها، تاتارها و ازبک‌ها به تاجیکستان راه یافت و متداول گردید. سرانجام «شکسپیر» نیز تاحدی نفوذ داشته است به گونه‌ای که نمایشنامه‌هایش از دهه ۱۹۳۰ به این سو همواره در تئاترهای تاجیک به روی صحنه رفته‌اند.^{۹۰} ادیبان نوگرا در قلمرو ادبیات نمایشی تاجیک فعالیت نداشتند. حال آنکه اینان تا سال ۱۹۱۷ در حدود هفده نمایشنامه نوشته بودند که همه آنها به سبب تمایل آشکار نوگرایان به «وحدت ترک»، به زبان ازبکی بودند. این نمایشنامه‌ها بیشتر پیرامون مسائلی بحث می‌کرد که در مطبوعات نوگرایان نیز برجسته و پیشرو بودند. از جمله اصلاح مذهبی، اصلاح آموزش در مدارس و نظایر اینها. قهرمانان نمایش‌های نوگرا غالباً، «بای»‌ها و «داملا»‌ها، روزنامه‌نگاران و غیره بودند و^{۹۱} اگر فردی عامی در میان آنها دیده می‌شد، تنها نقش سیاهی لشکر را ایفا می‌نمود. نمونه تمام عیار این نمایشنامه‌ها «پدرگش» نوشته «بهبودی» است که به سال ۱۹۱۳ نگاشته و باید گفت نمایشنامه‌ایست خالی از ارزش‌های ادبی که به موضوعی ساده و مهمل می‌پردازد، این نمایشنامه به زبانی بس متکلف و دشوار با ترکیبی ناهنجار و خشن تألیف شده است.^{۹۲}

انقلاب فرهنگی در تاجیکستان به گاه دولت شوروی شدیداً نیازمند تئاتر بود، چه آنکه تنها تئاتر می‌توانست به گونه‌ای مؤثر اندیشه‌ها را در ذهن مردمانی که عمدتاً بی‌سواد بودند، بگنجاند. از این‌رو تئاتر ملی تاجیک میان سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۰ در شهر «دوشنبه» تأسیس گردید که در آغاز بیشتر نمایش‌های ازبکی به روی صحنه آن

۸۸. «مسخره‌بازی» شبیه است به نمایش‌های روحوضی و یا سیاه‌بازی در ایران. (مترجم).

می‌رفت، ولی نویسندگان تاجیک با نگارش نخستین آثار نمایشی خود به حمایت و پشتیبانی از آن پرداختند. اولین نمایشی که در تئاتر «دوشنبه» به روی صحنه رفت نمایش ایشان فریگر (۱۹۲۹) به قلم صمدی بود. پس از آن نمایش مرگ روزه (۱۹۲۹) نوشته مؤمن‌زاده و نمایش نوروز و گلچهره (۱۹۲۹) به قلم ا. امین‌زاده به روی صحنه رفتند. اینها همه نمایش‌های ساده‌ای هستند که جنبه‌های مشترک بسیاری با نمایش‌های سنتی عوام دارند، ولی با وجود این نخستین گامهای ترقی و تعالی ادبیات نمایشی تاجیک می‌باشند. دورهٔ میان سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۰ را می‌توان به عنوان تولد نمایش‌های واقعی تاجیک دانست که همچنین شامل نمایش‌های رحیم جلیل جوان به نامهای محبت (۱۹۳۲) و سعادت (۱۹۳۲) می‌باشد. اولین نمایشنامه‌ای که در چارچوب معیارهای نمایشنامه‌نویسی عالی نوشته شد مبارزه (۱۹۳۲) به قلم عبدالحق عثمان اف می‌باشد که پیکار در برابر «باصمه‌چیان» را به تصویر می‌کشد. ادبیات نمایشی در این دوران نخست به تحریک برخی ملی‌گرایان بومی نظیر فطرت که فعالیت‌هایش را تورسون‌زاده در نمایش حکم (۱۹۳۲) مورد اعتراض قرار داده، از پیشرفت بازماند و نمایش دیگری نگاشته نشد. ادب نمایشی تاجیک حتی در این دوران آموزشی و تجربه‌اندوزی، جوانب ارزنده و مهمی همچون محتوای آرمانشناختی، طبیعت و تشخیص مردمی و نزدیکی به زندگی واقعی داشت. قهرمانان این نمایشنامه‌های ابتدایی مردمانی بودند که علیه هر پدیده‌ای که پیشرفت آنها را بازمی‌داشت به پیکار می‌پرداختند. البته فرم و ظاهر این نمایشنامه‌ها به دور از معیارها و نمونه‌های عالی بود.

۱- از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۱

توفیق و کامیابی نمایشنامه «مبارزه» سایر نویسندگان را به نوشتن نمایشنامه تشویق و ترغیب نمود، و با مساعدت و یاری مختصصان روس نمایش‌ها آفریده می‌شدند که بر معیارهای نمایش‌های ابتدایی بسی رحجان برتری داشت. ادبیات نمایشی تاجیک که پیوند نزدیکی با تمامی آثار دراماتیک شوروی داشت، در حال پیشرفت و نضج بود، هم به لحاظ کیفیت و هم به لحاظ تعداد نمایشنامه‌ها.

یکی از نمایشنامه‌های برجسته این دوره، نمایشنامه حکم (۱۹۳۳) می‌باشد که این اثر

به قلم میرزا تورسون‌زاده پدید آمده است. اثر مذکور علیه برخی گرایشهای ملی‌گرایان که در میان دانشمندان روشنگر وجود داشت، حمله‌ور گشت. پس از این اثر، نمایشنامه دشمن (۱۹۳۳) نگاشته شد که نویسنده آن جلال اکرامی است و این اثر نخستین نمایشنامه‌ای می‌باشد که درونمایه خود را از رخداد‌های کارخانه برمی‌گیرد (نمایشنامه‌های قبلی در باب زندگی روستایی بودند) و همچنین از نخستین مجموعه‌هایی است که در برابر اعتصاب‌گران و کارشکنان ایستادگی می‌کند. نیمه دوم دهه ۱۹۳۰ از مهمترین دوره‌هایی است که در پیشرفت و تعالی ادبیات نمایشی تاجیک مؤثر بوده، در این هنگام عالی‌ترین آثار نمایشی، از آن میان «کمدی»، «اپرا نغمه»، و نمایشنامه‌های کودک و نوجوان پدید آمدند. ما می‌توانیم به نمایشنامه‌های برجسته اکرامی به نام تخم محبت (۱۹۳۶) در باب زندگی پنبه‌کاران تاجیک (از برترین نمایشنامه‌های تاجیک) و نغمه نامه اپرای شورش واسع (۱۹۳۹) که توسط تورسون‌زاده و دهاتی نگاشته شده و که اولین اپرای ملی تاجیکان بود اشاره کنیم. نمایشنامه «تهمت» (۱۹۳۸) اثر عالی دیگری می‌باشد که باز هم بر بنیاد زندگی «کلخوزی» استوار است و توسط سعید مراداف و عصمت اسماعیل اف تصنیف گردیده است. «سعید مراد اف»، نمایشنامه‌نویس، بازیگر و مدیر صحنه، از پیشگامان تئاتر تاجیک می‌باشد. الغ‌زاده نویسنده نمایشنامه شادمان (۱۹۳۹) است، که در آن به بحث و بررسی کشمکش میان مروّجان پیشرو نظام نوین و همه مظاهر عقب‌ماندگی در زمان استواری زندگی «کلخوزی» در تاجیکستان می‌پردازد.

الغ‌زاده سپس نمایشنامه کل‌تداران سرخ^{*} را به سال ۱۹۴۰ نگاشت. اثری است که موضوعش تقویت روحیه شورآفرینی می‌باشد و این زمانی است که مردمان داوطلب معروف به «کل‌تدار» همراه ارتش شوروی علیه «باصمه‌چیان» به سرکردگی «ابراهیم بیک» که به سال ۱۹۳۱ بخش شمالی تاجیکستان را دوباره مورد تاخت و تاز قرار داده بودند، مبارزه می‌کردند. دیگر نمایشنامه‌ای که با توفیق روبرو بود، تراژدی تاجیکی رستم و سهراب (۱۹۳۶) به قلم نمایشنامه‌نویس جوان عبدالشکور پیرمحمدزاده است (متولد ۱۹۱۴ در «باغ میدان» و مقتول در جبهه نبرد به سال ۱۹۴۲) برادر «دهاتی» شاعر

*. کل‌تدار = مرد مسلح به باطوم.

شناخته و یکی از نویسندگان مستعدی است که متأسفانه در جنگ جهانی دوم جان سپرد. وی این نمایشنامه را با همکاری غنی عبدالله نوشت سپس با مشارکت نمایشنامه‌نویس روس فولکنشتاین* آن را بازنویسی نمود.

غنی عبدالله (متولد ۱۹۱۲ در سمرقند) نمایشنامه‌نویس نسل «کمومول» است. وی در دانشکده آموزگاران به تحصیل پرداخت، پس از اتمام آن، به سال ۱۹۳۲ وارد صحنه ادبی گردید. در ابتدا به زبان ازبکی می‌نوشت و به سال ۱۹۳۴ - ۱۹۳۵ نخستین نمایشنامه تاجیکی خود را به نام «وادی بخت» منتشر ساخت که از ساخت پروژه برق آبی رود «وخش» سخن می‌گوید. بزودی پس از این، نمایشنامه موزیکال «شورش واسع» را به سال ۱۹۳۶ نگاشت و سپس چند نمایشنامه دیگر را به رشته تحریر کشید. با وجود این، وی به سال ۱۹۳۷ به ناچار از صحنه ادبی کناره گرفت و تنها پس از نابودی «کیش شخصیت» دوباره به پهنه ادبیات پا نهاد.^{۹۳}

در این دوران نیز نویسندگان تاجیک تعدادی نمایشنامه عالی در باب موضوعهایی که زندگی و تلاش و تکاپوی تاجیکان را در خود باز می‌تابیدند، نگاشتند، ولی «دختر ایران» (۱۹۳۴) به قلم پولادی در این مورد استثنا است، مضمون این نمایشنامه کم اعتبار، از آن سوی مرزهای تاجیکستان برگرفته شده است. نمایشنامه‌های دیگر از مسائل و مشکلات متعدد می‌گویند و از تقویت اندیشه‌های انسان‌دوستی، روحیه شوروی‌گری، جمع‌گرایی و غیره پیروی می‌نمایند. نویسندگان عمدتاً به زبان ساده و روان می‌نویسند که به زبان بومیان نزدیک می‌باشد و از تعبیرات و صنایع بدیعی عام تشکیل یافته است و همچنین از گویش‌های محلی بهره می‌گیرد (که اغلب آن را فراوان به کار می‌گیرند مانند «شادمان» به قلم الغزاده)^{۹۴}، منتقدان ادبی تاجیک معمولاً نمایشنامه‌های «شورش واسع» نوشته تورسون‌زاده، «شامان» و «کلتکداران سرخ» به قلم الغزاده و «تهمت» اثر سعید مراد اف و اسماعیل اف را به عنوان برجسته‌ترین نمایشنامه‌های این دوران به شمار می‌آورند.

۲- از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵

ادبیات نمایشی و آثار نمایشی دوره جنگ، مانند تمام ادبیات‌های دیگر، بر بنیاد

*. Volkenshteyn.

درونمایه‌هایی استوار گردید که یقیناً برای دوران جنگ از اهمیت فراوانی برخوردار بود چه آنکه در این هنگام تمام کشور در برابر دشمن پایمردی و مقاومت می‌کرد و علیه خائنان وطن فروش می‌جنگید، مردمان شوروی در جبهه و پشت جبهه به دلاوری‌ها و رشادتها مبادرت می‌نمودند. ادبیات نمایشی تاجیک در این دوره بازتابی است از موارد یاد شده و در آغاز، بیشتر نمایشنامه‌های تک پرده، کوتاه نگاشته می‌شد سپس در سال ۱۹۴۲ نمایش‌های بلند و قوی‌تری تصنیف گشتند. جنگ جهانی دوم در پیشرفت و پختگی ادب نمایشی تاجیک مؤثر افتاد. به سال ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ جلال اکرامی دو نمایشنامه بر اساس رویدادهای واقعی جنگ نگاشت: دل مادر در باب تلاش بی دریغ و خالصانه شهروندان برای یاری رساندن به ارتش دشمن ستیز در میدان جنگ، و خانه نادر (۱۹۴۳) بهترین نمایشنامه این دوره که موضوع آن دفاع قهرمانانه از «استالین‌آباد» و مهر و دوستی میان ملل شوروی که در برابر دشمن مشترکشان به پیکار می‌پردازند، می‌باشد. از رویدادهای فرهنگی مهم این دوره نخستین اپرای تاجیک با نام کاوه آهنگر می‌باشد که در تئاتر اپرا و باله که به تازگی در شهر «دوشنبه» افتتاح گردیده بود، به روی صحنه رفت. نغمه‌نامه این اپرا به قلم لاهوتی سروده شد. از دیگر آثار مهم این دوره، می‌توان در آتش را نام برد که به سال ۱۹۴۴ توسط الغزاده تصنیف گردید و به شرح و بیان دلاوری و قهرمانی سربازان گمنامی که در جنگ جهانی دوم به پیکار مشغول بودند می‌پردازد. به سال ۱۹۴۳ تورسون‌زاده نغمه‌نامه اپرای طاهر و زهره را به نظم آورد، که بر بنیاد یک افسانه استوار گشته و از ترانه‌های عامیانه متعددی بهره گرفته است.

نمایش موزیکال قشلاق طلایی (۱۹۴۴) به قلم میرشکر بر اساس «داستان» معروفش تحت این عنوان، در «خاروق» اجرا گردید، حال آن که تئاتر «لنین‌آباد» نمایش موزیکال رحیم جلیل را به نام دو واخورده (۱۹۴۲) که درباره شرکت جستن تاجیک‌ها در عملیات پارتیزانی در پشت مرزهای نازی‌ها می‌باشد به اجرا گذارد. ولی نمایشنامه بر اساس موضوع زودگذر بناگشته بود از این رو در همان دوران جنگ به فراموشی سپرده شد و تنها در فهرست تئاترهای تاجیک باقی ماند.

۳- از سال ۱۹۴۵ تا عصر حاضر

از گاه جنگ به این سو نمایشنامه‌نویسان مجرب و سالخورده در کنار همقطاران جوان

خود نمایشنامه‌های بسیاری پدید آورده‌اند، ولی اگر آنانرا با بهترین آثار منظوم و منثور بستجیم در اصل هیچ تحولی در این راستا رخ ننموده - زیرا ادبیات نمایشی تاجیک هنوز کماکان پس از سایر انواع ادبی مطرح می‌گردد و بازتابی در خارج از کشور تاجیکستان نداشته است.^{۹۵} پس از جنگ بی‌درنگ چند نمایشنامه پدیدار گردید که به سبک افسانه‌های «لیالی عرب» یا «هزار و یک شب» نوشته شده بودند. این نمایشنامه‌ها اربابان فئودالی را کمال مطلوب می‌دانستند، و منتقدان ادبی منکر ارزش آرمانشناختی آنها می‌شدند. این نمایشنامه‌ها شامل نمایش تماس خجندی که بر بنیاد تاریخی استوار است و توسط م. قاسم آف و س. سعیدمراد آف نگاشته شده، و نمایش «شب بیست و هشتم»، همچنین دختر ناکام به قلم جلال اکرامی که بر اساس «یادداشت‌ها» نوشته «عینی» نوشته شده است و در این نمایشنامه عوام فریبی را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

نمایشنامه‌هایی که نامشان در زیر می‌آید تنها موفق‌ترین آنهاست و فهرست کامل نمایشنامه‌هایی که به قلم تاجیک‌ها تصنیف گشته، بیشتر از این است. ع. دهاتی نویسنده نور درگلستان (۱۹۴۷) می‌باشد که به رویداد مهمی در تاریخ انقلابی تاجیک‌ها اشاره دادر (پیکار دلیرانه جماعتی از آموزگاران «عزم» در برابر «باصمه‌چیان» به سال ۱۹۲۹).

م. قاسم آف و ج. اکرامی نمایشنامه راه بخت (۱۹۴۹) را در باب احداث نخستین خط آهن در تاجیکستان و نبرد علیه دشمنان دولت شوروی نگاشتند.

م. میرشکر بر بنیاد مضمونی کاملاً متفاوت شهر من (۱۹۵۱) را به رشته تحریر کشید که اهمیت آن کمتر از مضامین نمایش‌های فوق‌الذکر نیست. وی این نمایشنامه را بار دیگر زیر عنوان «فاجعه عثمان آف» بازنویسی نمود که از ستیز میان دو نقشه‌کش شهر در خصوص طرز معماری ساختمان شهرها و شهرک سخن می‌گوید؛ معمار سالخورده طلایه‌دار سبک به اصطلاح «زنگبار» که ویژگی ملی دارد، می‌باشد. حال آن که هم‌قطار جوانش می‌کوشد سبکی نوین و پیچیده را ابداع سازد. ادبیات نمایشی تاجیک اخیراً در مقایسه با سایر ادب‌ها، روی هم رفته کمتر از درونمایه‌های جنگی بهره جسته است.

در دوران پس از جنگ نیز شمار کم‌دی‌ها افزایش یافت، از آن میان جویندگان نوشته الغزاده به سال ۱۹۱۵ که پیرامون فعالیت زمین‌شناسان تاجیکی و مساعدت روستائیشان بومی در جهت یافتن مواد معدنی مفید حکایت می‌کند. «الغزاده» پس از این نمایشنامه،

همانند رحیم جلیل به مدتی طولانی کار نمایشنامه‌نویسی برای تئاتر را کنار گذاشت. نمایش بعدی کمدی شادیانه (۱۹۵۰) بود که در صحنه‌های تئاتر تاجیک به نمایش گذاشته شد. این اثر به قلم جوان شوخ طبع موسی خان ذاکر^{۹۶} نگاشته شده که در آن برخی رسوم مهجور و کهن را مذموم و ناپسند می‌شمارد.

ج. اکرامی به سال ۱۹۵۴ کمدی «ستاره» را تصنیف کرد که بعضی تجارب زیان‌بخش را در زندگی «کلخوزی» به نمایش می‌گذارد؛ همچنین انگاره عینی به نام داخونده دیگر نمایش موفق بود (که البته در اصل داستان تغییراتی داده شده بود). کمدی قصه تعریف خوجانیف کار مشترک دهاتی و رحیم‌زاده پیرامون زندگی «کلخوزی» می‌باشد که کاستی‌ها و نواقصی دارد ولی مورد توجه تماشاگران قرار گرفت چنان که «انصاری» اظهار تأسف می‌کرد که چرا نمایش این کمدی فقط به ایامی چند خلاصه می‌شود و مشتاق بود تا کمدی مذکور ایامی بیشتر در تئاترها به نمایش درآید.^{۹۷} نمایشنامه «دل دل زینب» (۱۹۵۶) به قلم مدیر صحنه و بازیگر معروف شمس قیام‌اف و ا. موروز که گرچه توفیقهای بسیاری به همراه داشته، نمایشی سبک و تهی از محتوی آرمانشناختی است، ولی با وجود این به شیوه‌ای ماهرانه تحریر یافته است. و از نخستین آثار نمایشی است که به زبان ازبکی و ترکمنی ترجمه گردیده و در تئاترهای جمهوری شوروی ترکمنستان و ازبکستان بر صحنه نمایش رفته است. نمایشنامه چنارگویا (۱۹۵۶) اثر مشابیه دیگری که به قلم ب. رحیم‌زاده و س. سعید مراداف تحریر گشته است و به پندارهای بی‌بنیاد سخت می‌تازد. نمایش فوق نخست بار در تئاتر «خاروق» اجرا گردید ولی توفیق چندانی کسب نکرد. یکی از نمایشنامه‌نویسان ممتاز م. ربیع‌اف (متولد ۱۹۱۳ در سمرقند) می‌باشد که وی به سال ۱۹۴۸ با همکاری همقطارش ن. سعید مراداف نمایشنامه بسیار معروف و موفق «سعادت» را نوشت این نمایش نه تنها درباره مشاجره‌های خانوادگی که از برخی پندارها سرچشمه می‌گیرد، بلکه همچنین از موضوع معمول سازی شیوه‌های نوین تولید در مزارع حکایت می‌کند. به سال ۱۹۵۶ نمایشنامه دیگری تحت عنوان نام نیک تصنیف کرد که مسئولیت «مقامات حزب کمونیست» را در مزارع اشتراکی و همگانی نشان می‌دهد. در دهه ۱۹۵۰ نمایشنامه‌نویس مجرب و آزموده غنی عبدالله بار دیگر به صحنه ادبیات پاگذارد و نمایشنامه سرود کوهسار را نگاشت که پیرامون موضوع مهم اجتماعی آن زمان

در باب حفظ آداب و سنن ملی، مانند نمایشنامه فاجعه عثمان اف، بحث و بررسی می‌کند. در نمایش سرود کوهسار داستان آهنگسازی نقل می‌گردد که در موسیقی از سنت‌های ملی فاصله می‌گیرد و در پی آن از فهم و درک هموطنان خود عاجز می‌شود. به سال ۱۹۵۷ عبدالله نمایشنامه دیگری با نام قرض وجدان پیرامون زندگی و آثار دانشمندان روشنگر نوشت. در اوایل سال ۱۹۶۰ تئاتر شهر «دوشنبه» نمایش «وجدان» را به روی صحنه برد که توسط نویسنده جوان صمد غنی و ی. میتلمان* به طور مشترک نگاشته شده بود. این نمایش به سبب قهرمانان بی‌عاطفه و خشک رفتار مورد انتقاد قرار گرفت، چه آنکه قهرمانهای جوان داستان - یک دختر و یک پسر - «به جز تراکتور از چیزی دیگر صحبت نمی‌کنند»^{۹۸}.

نمایش رودکی (۱۹۵۸) به قلم الغزاده از آثار برتر ادبیات تاجیک می‌باشد و نخستین نمایشنامه‌ای است که به شیوه زندگینامه نوشته شده است و در آن زندگی شاعر بزرگ قرن چهارم هجری / دهم میلادی را بیان می‌سازد.

یکی از نمایشنامه‌نویسان درخشنده تاجیک ف. تاش محمد اف است، هر چند که نمایشنامه او درّه دریای کبود با معیارهای معمول برابری نمی‌کند.^{۹۹} از دیگر نمایشنامه‌نگاران با استعداد، فیض‌الله انصاری شاعر می‌باشد که اولین نمایشنامه او به نام امتحان، با درونمایه‌ای از زندگی دانشجویان دانشگاه، به سال ۱۹۵۸ بر صحنه تئاتر شهر «دوشنبه» اجرا گردید و اکرامی در خصوص آن چنین ارزیابی کرد که این اثر به عنوان نخستین کار نویسنده آغاز امیدبخش و خوبی است.^{۱۰۰} نمایشنامه مذکور همچنین در تئاترهای ازبکستان هم به نمایش درآمد. دیری نپایید که «انصاری» نمایش دیگری در پی آن به رشته تحریر درآورد که «عشق و وطن» نام گرفت.

تازه‌ترین آثار نمایشی انصاری شامل نمایشنامه می‌بخشید مادر می‌باشد که در ابتدا با اقبال چندانی روبرو نگشت و سپس آن را تحت نام حکم مادر بازنویسی نمود. قهرمان این نمایش منظوم و غنایی مادر و آموزگار با شعور و مطلعی است که فرزندان به بحرانشا و تشنجهای روحی دچار گشته‌اند.

*. Y. Mitel'man.

توفان نمایشنامه‌ای که توسط غنی عبدالله و شمسی قیام‌آف به گونه مشترک به تحریر درآمد و مورد پسند منتقدان ادبی واقع نگشت.

«اتحادیه نویسندگان تاجیک» در سومین نشست سراسری خود به سال ۱۹۶۱، شاهد گله‌مندیهای «تورسون‌زاده» بود که از چهره در ادب نمایشی تاجیک آثار اندکی پدید می‌آید و نمایش‌نویس پخته و مجربی مانند الغ‌زاده و نظایر او از تئاتر فاصله گرفته‌اند، ولی دیری نگذشت که اوضاع نمایش و نمایش‌نگاری دگرگون شد و از آن‌گاه تا حال نمایشنامه‌های بسیاری نگاشته شده که از آن میان بسیاری نشر یافته و نیز به روی صحنه رفته است. این نمایشنامه‌ها به قلم نویسندگان سالخورده می‌باشد، ولی از آن مهمتر، نمایشنامه‌های فراوانی است هم به قلم نمایشنامه‌نگاران مبتدی و جوان به تحریر رسیده است و در برخی از آثار مبتدیان جوان نشانه‌های درخشندگی و امید به چشم می‌خورد. از میان این نویسندگان صفر سیف‌الدین‌آف، صدقی، ناصرآف و تنی چند دیگر را می‌توان نام برد. به سال ۱۹۶۱ رحیم جلیل نمایش سابق خود را به نام «صنوبر» (که نخست بار به سال ۱۹۳۳ نگاشته بود) زیر عنوان «صبح صحرا» بازنویسی کرد و حال آن‌که «اکرامی» نیز به همین‌گونه نمایش پیشین خود را به نام «ستاره» تغییر داد و زیر عنوان «من - فخرالدین‌آف» بازنویسی نمود. این نمایش مخفی ساختن غیرمستولانه و خودخواهانه زمین مزروعی را مورد دشنام و لعن قرار می‌دهد (مسأله‌ای که اندکی پیشتر از سوی «کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان» مورد بحث و بررسی قرار گرفته بود).

با این وجود، نمایش‌های جدیدی نگارش یافته‌اند و از برترین و ممتازترین آنها کم‌دی گوهر شب چراغ (۱۹۶۲) به قلم الغ‌زاده است که «جایزه رودکی» را دریافت نمود. این نمایشنامه رذالت‌های گوناگون سرشت انسان را آنچنانکه در امور روزانه روستای تاجیکی ظاهر می‌گردند به نمایش می‌گذارد، نقش اول داستان را ماهرانه به تصویر می‌کشد. رحیم جلیل به سال ۱۹۶۳ نمایشنامه تاریخی جدیدی را به نام دل شاعر می‌نگارد و خود می‌گوید که «قصد او از نگارش این نمایشنامه آن است که چهره شاعر قرن چهاردهم «کمال خجندی» را به عنوان عاشق و شیفته شعر و نیز مظهر و منادی حق و عدالت نشان دهد.»^{۱۰۱}

نمایش‌نویس مجربی چون جلال اکرامی با نگارش نمایش روانشناختی خود به نام خار

در گلستان که به زندگی روشنگران دانشمند اختصاص دارد، فهرست نمایش تئاترهای تاجیک را غنی ساخت.

نویسندگان جوان، همچنین با تصنیف چند نمایشنامه جدید پیرامون موضوعات روز، فهرست نمایشنامه‌های تئاتر تاجیکستان را رونق و غنا بخشیدند، از آن جمله اعظم صدقی نمایش فردای زن را به سال ۱۹۶۲ تحریر کرد که به خوبی زندگی در زمینهای بکر را شرح داده و بیان می‌کند، و قهرمان آن نمونه بارزی از زنان تاجیک است. منتقدان ادبی، نمایش کامل ناصر آف به نام ترمه* (۱۹۶۱) که از ستیز و کشمکش میان روحیه کمونیستی و روحیه خودبینانه نظام سابق حکایت می‌کند را نگاشت از نمایش‌نویسان درخشان و جوان تاجیک می‌توان به محی‌الدین سیف‌الدین آف و سلطان صفر آف اشاره کرد. در اپرای تاجیک، نغمه‌نامه برجسته م. تورسون‌زاده به نام عروس به سال ۱۹۴۵ نگاشته شد که نویسنده براساس شعر ممتاز و ارزنده خویش با نام «عروس از مسکو» استوار است.

همچنان که پیش از این گفته شد، ادبیات نمایشی تاجیک در پس دیگر آثار منشور قرار می‌گیرد، و نمایش برجسته، جدی و روانشناختی پدید نیامده، از این‌رو فهرست نمایش‌های تئاتر تاجیک بیشتر از کمدهای سبک و تهی از اندیشه راستین و جدی تشکیل می‌گردد.^{۱۰۲}

شاعران عامیانه

تاجیکان نیز همانند سایر ملت‌های آسیای میانه، از دوستداران و مشتاقان رامشگران، آوازخوانان و شاعران عامیانه هستند. این آوازخوانان دوره گرد ترانه‌ها (غزل و داستان) خوانده و سروده‌اند که بازتاب خواست‌ها و آرزوهای عوام در آنها مشهود است و زمانی که ادبیات مکتوب در خدمت و دسترس توده‌های مردم نبود، ادبیات عامیانه از این طریق از نسلی به نسل دیگر می‌رسید و در صفحه روح و جان عوام نقش می‌بست. ادبیات عامیانه و شاعران و رامشگران و آوازخوانان عامیانه جملگی در تشکیل ادبیات نوبین

*. ترمه (به فتح تا و سکون میم) به مفهوم «بهمن» توده عظیم و متراکم برف است.

تاجیک تأثیر داشته‌اند. با این وجود شعر این شاعران، صنعتگران، کشاورزان ساده و عامی معمولاً ضبط و کتابت نگشته است، تنها از طریق شفاهی برخی از آنها باقی مانده‌اند و متأسفانه بسیاری از این سروده‌ها به فراموشی سپرده شده‌اند. برای ادبیات نوین، که پس از انقلاب اکبر، برای توده‌های عظیم مردم پدید آمد ضرورت حرکت به سوی ادبیات عامیانه وجود داشت و از این رو توجه عمده و فراوانی نسبت به شاعران عامیانه ایجاد گردید. از نیمه دوم دهه ۱۹۲۰ اشعار عامیانه در مطبوعات و نشریات طبع و نشر می‌گشت، و از دهه ۱۹۳۰ مجموعه‌هایی از این اشعار به صورت کتاب به نشر رسیده‌اند. ادبیات شوروی تاجیک اهمیت و توجه خاصی به ادبیات عامه مبذول می‌دارد و این واقعیت در این امر متجلی است که نویسندگان و ادیبان تاجیک به تألیف ادبیات عامیانه همت گمارده‌اند و در سالهای اخیر به این مبحث ویژه ادبی توجهات بسیاری معطوف داشته‌اند به گونه‌ای که تعداد بسیاری کتاب و مقاله و رساله پیرامون ادبیات عامیانه و شاعران مناطق و محلات گوناگون نشر یافته است.

برجسته‌ترین آثار شاعران مردمی در دوران پس از انقلاب در مطبوعات و یا به صورت کتاب به نشر می‌رسد، و مطالعه و بررسی شعر تاجیک در دوره پس از انقلاب تکمیل نخواهد شد مگر آنکه (دست کم) نام برخی از «حافظ»های برجسته را از قبیل «ولی‌زاده»، «بابا یونس»، «وفا»، «فال‌زاده» و «رضا» ذکر شود. بخش‌هایی از آثار دیگر شاعران مردمی که پیش از انقلاب بخارا جان سپرده بودند نیز محفوظ مانده است (از آن جمله شعر هجونویس معروف «کریم دیوانه» (۱۹۱۸ - ۱۸۸۰) و «فخرالدین رمانی» (زاده به سال ۱۸۴۰) و تنی چند از این شاعران).

به یقین می‌توان گفت که سعید ولی‌زاده برجسته‌ترین شاعر مردمی معاصر می‌باشد که به سال ۱۹۰۰ در «چقورک» دیده به جهان گشود. وی طبع و قریحه شاعرانه خود را از پدرش که او هم یک «حافظ» بود، به ارث برد. «ولی‌زاده» خود در سنین جوانی به کشاورزی روزگار می‌گذراند، و در ترانه‌ها و شعرهای خویش به ترویج کشاورزی اشتراکی و همگانی می‌پرداخت. او هم اینک در «تئاتر کولاب» به فعالیت ادبی می‌پردازد و از سال ۱۹۴۳ به عنوان عضوی از «اتحادیه نویسندگان تاجیکستان» در آن اتحادیه نقش داشته است. «ولی‌زاده» در یکی از نخستین سروده‌هایش به نام «دهقان جبر

دیده» (۱۹۱۷) از سرنوشت دهقانی تهیدست به گاه فثودالیسم و ظلم و جور خانها و امیران حکایت می‌کند. به سال ۱۹۲۲ در باب «لنین» نخستین شعر تاجیک را با نام «لنین برادر رهنما» سرود. سروده‌های او از اواسط دهه ۱۹۳۰ در گلچین‌های ادبی گوناگونی نشر یافته‌اند، و در طول جنگ «داستان»‌های منظومش به صورت کتاب منتشر گشته است که از آن میان می‌توان به «داستان جنگ بزرگ وطن» اشاره نمود. به سال ۱۹۵۳ «بنگاه نشر دوشنبه» بزرگترین و پخته‌ترین اثر «ولی‌زاده» را به نام «داستان ناظم وطن» (۱۹۵۲) که از قهرمانان و دلاوران ملت تاجیک حکایت می‌کند، منتشر ساخت. یکی از تازه‌ترین مجموعه‌های شعرش «در وادی محنت» (۱۹۵۵) نام دارد که شامل سروده‌هایی است در باب زادگاه خویش، سپاس از کمک و یابوری روس‌ها، وصف دوران جوانی خود به گاه پیش از انقلاب، زنان آزاد تاجیک که دوشادوش مردان به فعالیت اجتماعی مشغولند، و مواردی از این قبیل. بخش دوم این مجموعه در بردارنده هجویاتی است که به مذمت و انتقاد از خطاها و گناه‌های گوناگون می‌پردازد. در بزرگداشت شصتین سالروز تولد شاعر، گزیده کوتاهی از شعر او زیر عنوان «دو داداران»^{##} (۱۹۶۰) نشر یافت. «ولی‌زاده» در روزنامه‌ها، به مناسبت‌هایی ویژه شعر گفته است، از آن میان به مناسبت پرواز فضایی «گاکارین»، احداث سد عظیم «نارک» و غیره، می‌توان اشاره کرد.

«ولی‌زاده» تنها شاعر مردمی و محلی نیست که آثارش به نشر رسیده است، بلکه به سال ۱۹۵۰ مجموعه اشعار «حکمت رضا» (متولد ۱۸۹۴) زیر عنوان «سرود وطن» منتشر گردید. «رضا» از «حافظ»‌های تاجیکستان است که به سبب ترجمه «گوراوغلی»^{###} - حماسه بسیار معروف آسیای میانه - شهرت یافته و در سالیان اخیر خود اشعاری سروده است. وی در حضور محققان و پژوهشگران که در بیست و پنجمین «کنگره جهانی خاورشناسان» به سال ۱۹۶۰ در مسکو شرکت جسته بودند اشعاری به آواز خواند و خود نیز به همین مناسبت ترانه «به مسکو» را سرود.

قربان جلیل یکی از شاعران مردمی، حماسه‌ای به سبک «گوراوغلی» سرود که خوانندگان تاجیک را نیک پسند آمد آن چنان که سراینده آن را تحسین‌ها و تبریکها

##. دو داداران = دو برادر

###. «گوراوغلی» نیز گفته شده است.

گفتند. سعید خالزاده با سرایش «داستان دو حیات» در سال ۱۹۵۳ شگفتی و تحسین عام و خاص از آن جمله منتقدان ادبی را برانگیخت. فالزاده شاعر و آوازخوان محلی، به سال ۱۹۱۶ متولد شد؛ وی منظومه «داستان دو حیات» را در مجله ادبی «شرق سرخ» به نشر رساند و در این منظومه زندگی مردی تاجیک را به گاه پیش از انقلاب و پس از آن مقایسه می‌کند و با زبانی زنده و رسا خاطرات خود و پدرش را پیرامون ظلم و تعدی فئودال‌ها نسبت به روستاییان کوه‌نشین زنده می‌کند.

به بابا یونس خدایدزاده (متولد ۱۸۷۰ در «قشلاق کاسه تراش»، متوفی به سال ۱۹۴۵) توجهات عمده‌ای مبذول می‌شود. وی به زبانی سرشار از صنایع بدیعی شعر می‌گفت و صور خیال و معانی بسیاری در پرده ذهن او منقوش بود. «بابا یونس» از روزگار جوانی به عنوان خواننده محلی شهرت و آوازه بلندی داشت. پدرش در فاصله «شورش واسع» (۱۸۸۵) مجروح گشت و اندکی پس از آن جان سپرد. شعرها و ترانه‌های پیش از انقلاب او نیز فقر و تنگدستی و تیره‌روزی مردمان ساده و زحمت‌کشی را که ناخواسته تن به آن داده بودند را بازگو می‌کند و در شعرهایی همچون «فریگری بای»، «عشر»، «ظلم» و نظایر اینها مردم ستم‌دیده را علیه جباران و غاصبان می‌شوراند. او به استقبال دولت شوروی شتافت، در دهه ۱۹۲۰ یک «داستان» به نام «تسلیم شدن باصمه‌چیها» سرود و در آن علیه دشمنان حکومت شوروی همان باصمه‌چیان - تاخت. «پهلوانی» نام دیگر «داستان» منظوم اوست که در ستایش دلاورانی که با ساختن راهی به سوی پامیر، آنجا را فتح کردند سروده شده است. در مدت جنگ، تعدادی از «داستان»‌های او نشر یافتند، از آن میان «داستان محمد ابراهیم اف»، «انتقام گیرندگان خلق» پیرامون قهرمانان جنگ، و همچنین «داستان»‌هایی دیگر در باب مضامین تاریخی و اسطوره‌ای، از قبیل «ضحاک ماران»، «قطیبه بن مسلم» و «علی عالم‌خان»، که تعدی و زورگویی اربابان فئودالی گذشته را نسبت به مردم، نیز ایستادگی‌ها و دلاوریهای مردم رنج‌دیده را در برابر آن زورگویان زردار بیان می‌سازد.

خصیصه شعر «بابا یونس» آن است که وی تعبیرات و اصطلاحات جهانی را که از زبان روسی اخذ شده، در سروده‌های سیاسی و اجتماعی خود به کار بسته است، از آن جمله واژگان «فابریکه»، «ترکتور»، «گزیته»، «کومندیر» و غیره.

یوسف وفا (۱۸۸۸-۱۹۴۵) از شاعران محلی معروف که آثارش تا اندازه زیادی ضبط گردیده است. «وفا» برای گذران زندگی، سختی‌ها و مشکلات بسیاری را متحمل گردید، وی کارگری ساده و معمولی بود از دوران جوانی به این سو در سرودن شعر دست داشت و در گفتن اشعار کوتاه به ویژه غزلیات و رباعیات تبحر و استادی داشت. گزیده‌ای از شعرهای پیش از انقلاب و پس از آن به سال ۱۹۵۶ زیر عنوان «با شما زنده‌ام» منتشر گردید.

حامد سعید از «حافظ»‌هایی است که خود سروده‌هایش را می‌نویسد. وی به سال ۱۸۹۲ در سمرقند دیده به جهان گشود، و رباعیات متعددی گفته است. او به عنوان کشاورز، رنج‌های بسیاری را پشت سرگذارد و در شعر خود توفیق‌های انقلاب را ستود و ضد انقلابیان را دشنام گفت.

آثار او، که عمدتاً از رباعی تشکیل شده، زیر عنوان «رباعیات» به سال ۱۹۶۱ به نشر رسید.

بسیاری شاعر نیز در مزارع اشتراکی گوناگون در سراسر تاجیکستان به سر می‌برند که به اصطلاح شاعران محلی شناخته می‌شوند و برخلاف شاعران مردمی پیشین از سواد خواندن و نوشتن بهره‌مندند چون «میرزا خوجه» (۱۸۷۲-۱۹۴۲)، محی‌الدین بدرالدین‌آف (۱۹۰۰-۱۹۵۴)، دولت عبدالله‌زاده، میرزا نیاز حسین‌زاده، صفا ضیایف و بسیاری دیگر اشاره کرد.

پژوهشها و تحقیقات در قلمرو ادبیات تاجیک

پژوهشهای ادبیات تاجیک عملاً از هیچ رشد کرده است. پیش از انقلاب تنها «تذکره»‌هایی چند که عموماً برکنار از نقد و بررسی ادبی بودند، و نیز کتابهای ساده در باب فن شعر و شاعری وجود داشت. امروزه با مساعدت قابل توجه روسها تحقیق و مطالعه ادبیات تاجیک، اگرچه جوان است ولی بسیار توسعه و ترقی کرده است، و درگرو این تحقیقات و پژوهشهای متخصصان بس لایق در زمینه‌هایی از قبیل تئوری ادبی، تاریخ ادبیات، نقد و ارزشیابی آثار ادبی می‌باشد. به تازگی مرسوم شده که هر اثر تازه ادبی را به کلی مورد نقد و ارزشیابی قرار می‌دهند، حال آنکه ویژه نگارشهایی در باب ادبیات سنتی

تاجیک و نویسندگان و ادیبان معاصر تصنیف می‌گردد، و توجه عظیمی در جهت گردآوری ادبیات عامه و انتشار آثار شاعران مردمی مبذول می‌شود. با وجود این، هنوز کتاب منظم و مدون و مفصلی در باره ادبیات تاجیک پدید نیامده است و فقط کتابهایی درسی از ادبیات تاجیک آنهم برای دوره متوسطه هست و نیز کتاب «اوجیرکِ تاریخ ادبیات سوویتی تاجیک»^{*} که نخستین مجلد آن به سال ۱۹۵۶ و جلد دومش به سال ۱۹۵۷ نشر یافت و تنها در باب ادبیات پس از انقلاب بحث و بررسی می‌کند و تا اندازه‌ای محدود است. تازه‌ترین اثر از این نوع، کتابی بسیار پر حجم است که در تدوین آن محققان تاجیک و روس مشارکت داشتند (از آن میان «براگینسکی»، «زند»، «بابایف»، «لفکوفسکایا»^{***}، «ادلمان»^{***}، «حسین‌زاده»، «طبراف»، «شکوراف»، «دمیدچیک»^{****}، «هادی‌زاده») این کتاب «کلیات تاریخ ادبیات شوروی تاجیکستان» نام دارد و به سال ۱۹۶۰ در مسکو منتشر گشت. تحقیق «براگینسکی» در باب کل ادبیات تاجیک در کتابی تحت عنوان «تاریخ ادبی آسیای میانه - قزاقستان» به سال ۱۹۶۰ منتشر گردید که البته تا حدودی محدود است. شایان ذکر است که تحقیقات و پژوهشهای تاریخ ادبی تاجیک از قرن شانزدهم به این سو خصوصاً از سوی پژوهشگران شوروی آغاز گردید.

«اتحادیه نویسندگان تاجیک» نقش مهمی را در ارتقای سطح ادبی ایفا می‌کند و در نشست‌های عمومی خود، آثار اعضای اتحادیه را، در مرحله دستنویس^{۱۰۳} به نقد و ارزیابی می‌گذارد و اگر اثری نیاز به بازنویسی داشته باشد، رهنمودهایی در جهت بهبود آن ارائه می‌کند^{۱۰۴}.

از دیگر بنیادهای مهم فرهنگی «دهه‌های ادبیات و هنر» می‌باشد که در مدتهای معین در مسکو برگزار می‌گردد (دهه‌های تاجیک به سال ۱۹۴۱، ۱۹۴۹ و ۱۹۵۷) هدف این گردهمایی‌ها این است که پایتخت سرزمین شوراها را با پیشرفت ادبی سایر ملل شوروی

*. «کلیات تاریخ ادبیات شوروی تاجیک».

**. Levkovskaya - C.

***. Edel'man - D.

****. Demidchik.

آشنا گرداند و در ملاقات با محققان ادبی این ملت‌ها به ارزیابی و نقد آثار پردازند و به کاستی‌ها و لغزش‌های آثار ادبی پی ببرند. این دهه‌های ادبی هنری نویسندگان، مترجمان و بنگاه‌های نشر را به فعالیت‌ها و کوشش‌های بیشتر ترغیب می‌کند. چه آنکه، عموماً تعداد بسیاری مجموعه‌ها، سالنامه‌های جدید و تمام آثار به زبان اصلی همراه با ترجمه آنها برای این مناسبت‌ها منتشر می‌گردند. دهه‌های ادبی مسکو، معیارهایی ویژه در ارزشیابی و پیشرفت ادبیات ملت‌های شوروی گشته است. در سالهای اخیر، دهه‌های ادبی در دیگر جمهوری‌های شوروی نیز برگزار شده است.

بی‌هیچ تردید می‌توان گفت که تحقیق در قلمرو ادبیات تاجیک از سوی «صدرالدین عینی» پایه‌ریزی گشت. در فصلی که به بحث آثارش پرداختیم شماری از ویژه نگارشهای او که بسیاری از آنها در بردارنده اطلاعاتی تازه و ناگفته و نیز ارزشیابی‌های تازه است ذکر شد. همچنین به اثر بی‌سابقه او در زمینه تاریخ ادبی با نام «نمونه ادبیات تاجیک» (۱۹۲۶) اشاره گردید. توفیق عظیم بعدی او در این زمینه نشر گلچین ادبی کاملتری، با رهبری «صدرالدین عینی» و مشارکت محققان برجسته تاجیک بوده است. این اثر عظیم ادبی «نمونه‌های ادبیات تاجیک» نام دارد که به سال ۱۹۴۰ با حروف لاتین نشر گردید.

مطالعات و تحقیقات ادبیات تاجیک اساساً در «فرهنگستان علوم تاجیکستان» (شعبه شرقشناسی و آثار ادبی) در ادبیات کلاسیک، و «انستیتوی زبان و ادبیات» در ادبیات معاصر و جدید، متمرکز است. «انستیتوی زبان و ادبیات» همچنین بخش ویژه‌ای در باب ادبیات عامیانه دارد. (علاوه بر این، مطالعات و پژوهشهای ادبی در «دانشگاه دوشنبه»، بنیادهای ادبی شهرهای «دوشنبه» و «لنین‌آباد»، دانشگاه‌های سمرقند و تاشکند و جاهای دیگر دنبال می‌شود).

یکی از محققان سالخورده «بهرام سیروس» (متولد ۱۸۸۵) است که همچنین سراینده چندین مجموعه شعر می‌باشد. او ادبیات سنتی و «عروض»، را مورد مطالعه قرار داده و منتخبی از اشعار «شاهنامه» را منتشر نمود و هم‌اکنون بهرام سیروس زنده است و در حال حاضر به پژوهش در ادبیات عامیانه می‌پردازد. از دیگر بنیانگذاران ادبیات معاصر و جدید تاجیک می‌باید به «تورقل ذهنی» (متولد ۱۸۹۴) و «رحیم هاشم» (متولد ۱۹۰۸)، «عابد عصمتی» اشاره نمود.

مورخ ادبی برجسته، «عبدالغنی میرزایف» (متولد ۱۹۰۷) که از اعضای «فرهنگستان علوم تاجیکستان» می‌باشد، در وهله نخست به مطالعه و بررسی ادبیات کلاسیک تاجیک از قرن شانزدهم تا نوزدهم («سیدا»، «بنایی»، «دانش») می‌پردازد، ولی همچنین مقالات و رسالات بسیاری در باب نخستین دوران ادبیات، به ویژه «رودکی» نگاشته است. محققان دیگر که مشخصاً در زمینه ادبیات پیش از انقلاب پژوهش می‌کنند عبارتند از:

«رسول هادی‌زاده» (قرن ۱۹)، «دانش»، «کمال عینی»، «هلالی»، و «م. بقایف» «خسرو دهلوی» و دیگران. ادبیات سنتی و معاصر، موضوعات تحقیقی «شریف حسین‌زاده» (متولد ۱۹۰۷) است و همچنین یکی از نویسندگان کتاب مذکور «کلیات تاریخ ادبیات شوروی تاجیک» که به سال ۱۹۵۶ نشر یافت، می‌باشد. «خالق میرزازاده» (متولد ۱۹۱۱) به واسطه تألیف ویژه نگارشی در باب «شاهین» شهرت فراوانی یافته و نیز نویسنده چندین مقاله و رساله انتقادی است. «ناصرجان معصومی» (متولد ۱۹۱۵) منحصراً به تحقیقات زیانشناختی در باب آثار ادبی معاصر و آثار «صدرالدین عینی» مشغول است و شعر نیز می‌سراید. آثار و احوال «عینی» همچنین از سوی «محمد شکوراف» (متولد ۱۹۲۶) به بررسی و مطالعه شده است که مؤلف کتابی بزرگ و پر حجم درباره «یادداشتها» به قلم «عینی» می‌باشد، مورخان و محققان ادبی برجسته و جوانی که در باب ادبیات نوین تحقیق می‌کنند شامل «صاحب طبراف» (متولد ۱۹۲۴)، استاد «دانشگاه لنین» در شهر «دوشنبه»، و استادیار «ی. بایایف» می‌گردد. از جواترین محققان ادبی می‌باید نام «عطاخان سیف‌الله‌اف»، «مسعود ملاجان‌اف»، «س. صلاح» و «خ. عطاخانوا» را ذکر نمود. در میان برجسته‌ترین محققانی که به طور ویژه در تئوری و تاریخ ادبیات نباشی و هنرهای نمایشی مطالعه می‌کنند نام‌های «ن. نورجان‌اف» و «ل. دمیدچیک» بیش از سایرین می‌درخشد، حال آن که در قلمرو ادبیات عامیانه (که اخیراً توجهات بسیاری به آن مبذول می‌شود) «رجب امان‌اف»، «و. اسراری» و «ب. تیلاووف» به پژوهش مشغولند.

بسیاری از نویسندگان تاجیک مقالات و رسالات انتقادی می‌نگارند که در رأس آنان «تورسون‌زاده»، «الغ‌زاده»، «رحیمی» و تنی چند از نویسندگان جوان جای دارند. «اکرامی» و «طبراف» همچنین به عنوان منتقدان ادبیات نمایشی در مطبوعات مقالاتی

می‌نویسند. حال آنکه «دهاتی»، «الغزاده» و بسیاری دیگر در تحقیق و تألیف ادبیات عامه همت می‌گمارند.

مطبوعات

تا پیش از انقلاب در سرزمین کنونی تاجیکستان صنعت چاپ وجود نداشت و نیز هیچ کتاب و نشریه‌ای در آنجا به طبع نمی‌رسید. در سراسر آسیای میانه، فقط حدود ۴۰ کتاب در میان سالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۱۷ به نشر رسید^{۱۰۵}. که عمدتاً «دیوان» شاعران متقدم بودند. تنها نشریه تاجیک زبان به نام «بخارای شریف» در «کاگان» از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۳ منتشر گردید و پس از این زمان از انتشار باز ماند. نشریه دیگری به نام «سمرقند» سپس با نام «آینه» از سال ۱۹۱۳ تا سال ۱۹۱۵ نشر می‌یافت، که رساله‌ها و شعرهای ازبکی و تاجیکی را طبع و نشر می‌نمود. تمام این نشریه‌ها از سوی ادیبان نوگرا ویرایش می‌گردید و خوانندگانشان بیشتر بازرگانان متمول بخارا بودند که اندیشه‌های لیبرالی در سر می‌پروراندند.

پس از انقلاب، تحول عظیمی در مطبوعات به وجود آمد. نخستین نشریه انقلابی تاجیک، هفته‌نامه «شعله انقلاب»^{۱۰۶} بود که از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ در سمرقند منتشر می‌گشت، بخش قابل ملاحظه‌ای را به ادبیات اختصاص می‌داد. یکی از همکاران فعال این مجله «صدرالدین عینی» بود. وی در این نشریه نخستین اثر منشورش را به نام «تاریخ امیران منغیتیه بخارا» نشر داد و علیه ملی‌گرایان افراطی نظیر «فطرت» و گروه او به پیکار پرداخت. نخستین روزنامه‌ی تاجیک به نام «آواز تاجیک» نیز در سمرقند و از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۰ نشر می‌یافت. این روزنامه هم نقش مهم و ارزنده‌ای در پیشبرد ادبیات تاجیک داشت و به نویسندگان فرصت آن را می‌داد که اولین گامهای خود را در قلمرو ادبیات بردارند. همچنین انگاره «عینی» را با نام «آدینه» نخست بار به نشر رسانید. تأسیس «نشریات دولتی تاجیکستان» به سال ۱۹۲۷ دوره مهمی در پیشبرد و گسترش مطبوعات تاجیک به شمار می‌آید، که در حال حاضر نیز بزرگترین ناشر کتابهای تاجیکی می‌باشد. به سال ۱۹۲۸ روزنامه «عید تاجیک» در «دوشنبه» انتشار خود را آغاز کرد که بعدها به نام «بیداری تاجیک»^{۱۰۷} سپس «تاجیکستان سرخ» و سرانجام به سال ۱۹۵۵ با نام

«تاجیکستان سوویتی» به کار خود ادامه داد که هنوز هم تحت این نام منتشر می‌گردد. این روزنامه از همان آغاز در خدمت نویسندگان جوان واقع‌گرایی بود که انجمن ادبی ویژه‌ای داشتند و سپس هسته «اتحادیه نویسندگان تاجیک» را تشکیل دادند. نشریه دیگری که پیش از این نقش مهمی در ترقی و اعتلای ادبیات تاجیک به عهده داشت، مجله ادبی «راهبر دانش» بود و از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰ آثار بسیاری از شاعران و نویسندگان را که ذوق ادبی آنان در حال شکفتن بود منتشر ساخت. در هیئت تحریریه این مجله، نویسنده خوش ذوق داستانهای کوتاه، «بحرالدين عزيزي» قرار داشت.

مجله فکاهی و هجوآمیز «شیرینکار» به سال ۱۹۲۶ در شهر سمرقند انتشار خود را آغاز کرد، و پس از آن مجله «مشفقی» با مطالبی هجوی و طنزآلود دنباله کارش را گرفت. با وجود این تا سال ۱۹۵۳ مجله فکاهی و هجوی مطلوبی نشر نیافت، در این سال مجله «خارپشتک» در «دوشنبه» شروع به انتشار کرد که فضای فکاهی و هجوآلود، به مفهوم راستین در این مجله حاکم بود. مجله «برای ادبیات سوسیالیستی» نشریه دیگری است که در اعتلا و ترقی ادبیات تاجیک نقش بسیار ارزنده و مهمی داشت و به رهبری «لاهورتی» و «عینی» میان سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۷ نشر می‌یافت. این مجله نه تنها بخش اعظم آثار نویسندگان تاجیک را بلکه همچنین مقالات و رسالات ادبی را به نشر می‌رساند. مجله ادبی «اکتبر» به مدت چهار سال میان سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۷ پدید آمد^{۱۰۸}. دو نشریه به سال ۱۹۳۸ در هم ادغام گردیدند و مجله ادبی «اتحادیه نویسندگان تاجیکستان» را تشکیل دادند که «شرق سرخ» نام گرفت و کماکان تازه‌ترین آثار نویسندگان و شاعران تاجیک را نشر می‌کرد و نیز حاوی مقالات ادبی و دیدگاههای انتقادی در باب آثار نوین بود. به سال ۱۹۶۴ با انتشار پنجمین شماره‌ی مجله مذکور نام «صدای شرق» به خود گرفت. معیار این مجله روز به روز در حال پیشرفت و ترقی است. فصلنامه‌ای به زبان روسی نشر می‌یافت که به سال ۱۹۵۹ «گلستان» نام یافت ولی در سال ۱۹۶۲ از انتشار باز ایستاد. دیدگاههای انتقادی، مقالات و رسالات ادبی و خبر، نیز شعرها و داستانهای تازه در مجله‌ای با نام «معارف و مدنیات» منتشر می‌شود.

رشد و توسعه فرهنگ و مطبوعات را می‌توان از این نکته فهمید که در جمهوری نسبتاً کم وسعت تاجیکستان که در سال ۱۹۶۴ دو میلیون و سیصد و چهل و یک هزار نفر

جمعیت دارد (از آنان ۱/۵۳٪ تاجیک، ۲۳٪ ازبک و ۱۳٪ روس بودند)، رقم عظیمی کتاب، نشریه هر سال نشر می‌یابد، و تیراژ نشریات پیوسته در حال افزایش است^{۱۰۹}. به دوران دولت شوروی در تاجیکستان، بیش از ده هزار عنوان کتاب تا سال ۱۹۵۸ نشر شده بود که در کل شامل ۹۲ میلیون نسخه بوده است از آن میان هفت میلیون و پانصد هزار نسخه به آثار ادبی اختصاص دارد.

یادداشتها و پی‌نوشت‌های بخش دوم

۱ - اقوامی که به زبان‌ها و گویش‌های متعدد ایرانی تکلم می‌کنند ولی در طول تاریخ، روزگار درازی به هم پیوسته‌اند (تاجیکان فارسی‌گو، قوام سلسله جبال پامیر، یازغولم‌ها و یاغنوب‌ها و جز آنها). و یک ملت واجد تاجیک را تشکیل داده‌اند. زبان مشترک همه آنها، زبان ادبی معاصر تاجیک می‌باشد.

(Gafurov, Nekotoriye voprosi natsionslnay politiki KPSS, Moscow 1959, 76)

۲ - راهبری دانش، ۱۹۲۸، شماره‌های ۴ - ۵.

۳ - ساتیم، الغ‌زاده، «مکتوب گشاده به رفیق ب. آرتیق‌اف»، شرق سرخ، ۱۹۶۱، ۱، ۱۲۲.

۴ - «دولت بریتانیا، در آمادگی‌شان برای کمک رسانی به شورشیان ضدکمونیست در «تاشکند» به سال ۱۹۱۸، با همان دلایل و انگیزه‌هایی که آنان را برانگیخته بود، تحریک نمود تا در همان سال در «ماوراء قفقاز» دخالتی ناگهانی بنمایند» («جورج لنتووسکی»، «روسیه و غرب در ایران»، ۱۹۱۸ - ۱۹۴۸، ۳۱) بنگرید به کتابنامه تاریخ ادبیات ایران و تاجیکستان، «یان رپیکا و همکاران» ترجمه انگلیسی «کارل‌یان»، بخش ۳.

۵ - «دو امیر به شیوه عمومی اکثر شاهزادگان شرقی در قرن نوزدهم زندگی می‌کرده‌اند، و سعی داشتند تا تحولاتی را که در دنیای خارج در زمینه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی رخ می‌دادند انکار کنند.»

(Goerge Lenczowski, op. cit., 29)

6. Cf. c. g. Yu. Aleskerov, Interrentsiya i grazhdanskaya vayna v sredney (Azii T. 1959).

۷ - «باصمه‌چیان» به عنوان راهزنان تلقی می‌شدند - به طور مثال نگاه کنید به، 114، 2, Oriente Moderno (1923, 1922). «جورج لنتووسکی» در کتابش با نام «روسیه و غرب در ایران، ۱۹۱۸، ۱۹۴۸. می‌نویسد: «این دسته‌های معروف به «باصمه‌چی» راهزنی عادی را با

روحیات و رشادتهای میهن پرستانه گره زده بودند».

۸ - «انورپاشا با نام امیر برکنار شده به اشتباه در آسیای میانه جنگ می کرد.» («اولتسا»، «ترکستان»، ۳۹۲).

«جورج، لنتووسکی» در کتاب خود (ص. ۳۷) اظهار می دارد که «انورپاشا» در افغانستان روابطی با امیران سابق بخارا و خیوه داشت و از سوی بریتانیای کبیر پشتیبانی می گردید.

۹ - بیسوادی به تدریج از میان بزرگسالان ریشه کن می شد. به عنوان مثال در آستانه سال ۱۹۲۴ حدود ۱۵ هزار نفر جهت خواندن و نوشتن در ۱۵۲ رشته بنیاد یافته در «جمهوری شوروی بخارا» به تحصیل می پرداختند.

۱۰ - به سال ۱۹۶۱، نام اصلی شهر یعنی «دوشنبه» به آن بازگردانده شد.

۱۱ - رجوع شود به «خ، م، میرزاده»، «ادبیات سوویتی تاجیک در سالهای بیستم»، در مجلد رسالات همان مؤلف، «ملاحظه ها درباره ادبیات» (دوشنبه ۱۹۶۳).

۱۲ - «شرق سرخ» ۱۹۳۷، شماره ۴، ص ۱۷.

۱۳ - ظ. رجب آف، «از تاریخ افکار...» (استالین آباد ۱۹۵۹)، ۲۴۲.

14. See I.S.Braginskiy, «K izucheniyu uzbeko - tadzhiskikh - literaturnikh Svyazey» in the Volume «Vzaimosvyazi literatur - Vostoka i Zapada (Moscow 1961), 242.

۱۵ - «ا. سیف الله آف»، «انعکاس جنگ گراتسدانی در نظم سوویتی تاجیک»، در مجلد «اوچرکها عاید به فیلولوژیات...»، ۵۶ - ۸۱.

۱۶ - «ب. امان آف»، «قاعده ها درباره مناسبات ادبیات سوویتی تاجیک با ایجادیات دهنکی خلق»، در «حیات و ادبیات»، ۲۲۳.

۱۷ - بنگرید به «ز. عثمانووا»، «شاعر مبارز»، «شرق سرخ» ۱۹۶۰، شماره ۶، ص ۱۳۳.

۱۸ - به سال ۱۹۳۷، «غنی» و «رشید عبدالله»، «علی خوش»، «حمدی»، «عابد عصمتی»، «اکرامی»، «حکیم کریم» و «اصلی» از «اتحادیه نویسندگان تاجیکستان» اخراج گشتند و در موارد «رحیم جلیل»، «امین زاده»، «سهیلی جوهرزاده» و «رحیمی» به حکم بازپرسان تن دادند. (BSA، ۸ - ۱۹۳۷، ۴۰).

۱۹ - «N. Levshina»، «حکایه در ادبیات سوویتی تاجیک»، در جلد «حیات و

ادبیات»، ۲۰۵.

۲۰ - بسیاری از آثار «ص. عینی» به زبان روسی و دیگر زبانهای اتحاد شوروی، نیز به زبانهای اروپایی، عربی، هندی و غیره ترجمه گردیده است.

۲۱ - «شرق سرخ»، ۱۹۵۳، شماره ۴، ص ۸، در «داستان چراغ ابدی» «تورسون زاده» تقدیر و سرنوشت «عینی» را تقدیر سراسر آسیا قلمداد می کند.

۲۲ - «شرق سرخ»، ۱۹۵۵، شماره های ۷ - ۸ - ۹؛ به سال ۱۹۵۸ در شهر دوشنبه به صورت کتاب، همچنین به ترجمه روسی زیر عنوان «Korotko O Moyey Zhizni» نشر گردید. همچنین نگاه کنید به «مجله آسیای میانه»، ۱، ۲ (۱۹۵۳)، و مقاله ای تحت عنوان («صدرالدین عینی» بنیانگذار ادبیات شوروی تاجیک)، «هفته نامه عصر جدید»، ۸، ۱ (۱۹۵۴)، ۱۱.

23. Istoriya literatur naridor Sredney Azii i Kazakhstana (Moscow 1960), 97.

۲۴ - نگاه کنید به «ا. منی یازاف»، «فعالیت ژورنالیستی استاد» «ص. عینی»، «تاجیکستان سوویتی»، ۱۹۵۸، ۸۹، ۳.

۲۵ - عینی در اثر خود از ۲۰۰ مؤلف و ادیب نام می برد که در آسیای میانه فعال بودند. وی مطالب خویش را از حدود ۷۰ تا ۸۰ مأخذ برگرفت. («ص. عینی» «جواب یا اینکه مصاحبه»، «آواز تاجیک»، ۱۹۲۷، ۱۳۸، ۳، ۱۹۲۷، ۱۳۹، ۴).

26. Khadi - Zade, Istochniki, 7.

27. Radzhabov, Iz istorii, 380.

28. T.N.Kary - Niyazov, Ocherki istorii Kulturi Sovetskogo - Uzbekistana (Moscow 1955), 289.

۲۹ - در مقدمه مجموعه شعرش «یادگاری» (۱۹۳۵) وی ابراز می دارد که وزن و قافیه در وصف موفقیت های انقلاب بسی تنگ آمده و در شعر «انقلاب سرخ» (۱۹۲۳) چنین می سراید:
عینی به یک غزل نتوان شرح حال کرد باید به انقلاب نوشتن کتاب سرخ
۳۰ - «عینی»، «یادداشتها»، جلد چهارم، (۱۹۵۵)، ۴۲۵.

۳۱ - «داخونده» نامی است که به روستانشینان فقیر کوهستان نسبت می دادند.

۳۲ - ترجمه چکی از تاجیک در بنگاه نشر (Svet Svetu) منتشر گردید؛ به سال ۱۹۵۸ ترجمه فرانسوی زیر عنوان «La mort de l'usurier» به انتشار رسید،

«Jean Rousselot» در ژوئن ۱۹۵۸ در مقاله یی نوشت که این اثر «یک رمان بسیار برجسته

ادبیات پس از انقلاب

«Jean Rousselot» در ژوئن ۱۹۵۸ در مقاله‌یی نوشت که این اثر «یک رمان بسیار برجسته می‌باشد» وی افزود این رمان رباخواری را می‌نماید.

«aupres de qui l'avare de Moliere est un monstre de prodigalite».

۳۳- «ص. عینی»، «عصیان مقنع» (st. ۱۹۴۴).

۳۴- برای آگاهی از نظرات نشریات اروپای غربی پیرامون ترجمه روسی این اثر نگاه کنید به: «A. Bausani» در «Annali», N.S., ۱۱ (۱۹۶۱)، ۱۴۸ - ۱۴۹، و «M. Lorenz» در «Orientalistische Literaturzeitung»، ۱۹۶۲، ۷ - ۸، ۴ - ۴.۲.

بخشی از «انگاره» مذکور از سوی ناشران «Gallimard» به سال ۱۰۵۷ در پاریس به زبان فرانسوی نشر یافت و عنوان آن «تجارا» بود. همچنین بنگرید به پانویس ۳۵.

۳۵- منتقدان فرانسوی «یادداشتها»ی «صدرالدین عینی» را بسیار حرمت داشتند.

«Henri Wurmser» «یادداشتها» را با «خانه بزرگ» مقایسه می‌کند که نوشته نویسنده بزرگ الجزایری «محمد دیب» می‌باشد. (Lettres francaises, No, 651, 1956, 72) و نظر «Paul Grangeon» در «Europe» شماره‌های ۱۴۲ - ۱۴۳، (اکتبر - نوامبر، ۱۹۵۷)، ۳۴۹ - ۳۵۰ نیز شایان ذکر است.

چند بخش از «یادداشتها» در «مجله نوین خاور» (پراگ) به زبان انگلیسی نشر گردید، ۱۹۶۰، ۲۰ - ۲۲.

۳۶- «الغزاده»، «صبح جوانی ما» (دوشنبه ۱۹۵۶)، ۳۱۱.

ترجمه چکی بخش مربوطه در مجله «[Prague] Novy Orient» به نشر رسید، ۱۹۵۶، ۶۷ به بعد.

۳۷- «درباره فردوسی و شاهنامه او» (st. ۱۹۳۴)، «شیخ رئیس ابن سینا» (استالین‌آباد، لنین‌گراد ۱۹۴۱)، رسالات عینی به زبان روس پیرامون «رودکی» در مجلد «ص. عینی»، «استاد رودکی» منتشر گردید، به تصحیح «براگینسکی» (مسکو ۱۹۵۹) «عینی» همچنین در باب زادگاه و آرامگاه «رودکی» مقالاتی ارزنده در مجله «شرق سرخ» منتشر ساخت، ۱۹۴۰، ۵.

«شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی» (st. ۱۹۴۲)، «علیشیر نوایی» (st. ۱۹۴۸)، «میرزا عبدالقادر بیدل» (st. ۱۹۵۴)، «واصفی و خلاصه بدایع الوقایع» از ارزشمندترین آثار منتشره «عینی» است. وی در این رساله متن «بدایع الوقایع» را به گونه‌ای بازنویسی می‌کند که برای

مقداری از یادداشتهای ارزنده پیرامون اصل و محتوای این داستان‌ها همراه می‌باشد. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به مقاله «هادی‌زاده» زیر عنوان «تدقیقات علمی صدرالدین عینی عاید به تاریخ ادبیات تاجیک»، ۱۹۵۰، ۸، ۹۸-۱۱۴.

۳۸- «سعید نفیسی»، «مصاحبت با مردی بزرگ»، «شرق سرخ»، ۱۹۶۳، ۴، ۵۷-۱۵۷.

۳۹- «ص. عینی»، «صنعتکاری بزرگ»، «برای ادبیات سوسیالیستی»، ۱۹۳۶، ۲، ۹.

40. S.Aminova, Zhenskic obrazi v tvorchestve. S.Ayni, report on a dissertation by a Candidate of Sciences (st. 1957), 10.

۴۱- در مباحثه خود با «بیکناش» وی نامهای کسانی که در رخدادهای توصیف شده انگاره‌های «آدینه» و «داخونده» می‌برد. («ص. عینی»، «جواب من»، «برای ادبیات سوسیالیستی»، ۱۹۳۳، ۴، ۲۲-۲۳).

۴۲- «ب. عزیزی»، «استاد هجویات»، «برای ادبیات سوسیالیستی»، ۱۹۳۵، ۱۱-۱۲، ۲۵-۲۶.

43. Kommunist Tadjikistana, Nov, 28, 1935 («Privetstvie - cheshskogo pisatilya Yuliusa Fuchika»).

۴۴- مراجعه کنید به «جورج لتووسکی»، «روسیه و غرب در ایران»، ۸، ۱۹۵۱-۱۹۴۸ (نیویورک، ۱۹۴۹)، ۲، ۶۳.

۴۵- «م. زند»، «ابوالقاسم لاهوتی» (st. ۱۹۵۷)، ۱۸، ۱۳.

۴۶- همانجا، ۳۳.

۴۷- «م. اسحاق» در «شعرنو فارسی» (کلکته ۱۹۴۳، ۱۴۶-۱۴۷) شعر «کرم‌ل» و «انقلاب سرخ» را از برترین آثار می‌داند که به توصیف اندیشه‌های ضد امپریالیستی می‌پردازد. ۴۸- «نمونه»، ص ۵۸۶.

۴۹- «م. زند»، «ابوالقاسم لاهوتی» (st. ۱۹۵۷)، ۸۹ به بعد.

۵۰- در «شرق سرخ» نشرگشته، ۱۹۶۱، ۱۱، ۶۸-۸۹.

۵۱- «اوچرک تاریخ ادبیات سوویتی تاجیک»، ۱، ۴۹.

۵۲- «نمونه»، ۲۳۶.

۵۳- نگاه کنید به «وافظی و بدایع الوقایع» نوشته «ص. عینی»، ۲۱.

- ۵۳ - نگاه کنید به «واصفی و بدایع الوقایع» نوشته «ص. عینی»، ۲۱.
- ۵۴ - «Novy Zivot» (پراگ ۱۹۵۴)، ۵۹۳ - ۶۰۳. در برگیرنده چندین نمونه است. ترجمه مقاله مؤلف همراه با مقدمه‌ای از سوی «س. طبراف» در «شرق سرخ» نشر گردید، ۱۹۶۴، ۳، ۱۴۳ - ۱۴۰. «یرژی بچکا»، «یادداشت یک ادیب و عالم چک در باره «پیر و سلیمانی»»، «شرق سرخ»، ۱۹۵۸، ۱۲، ۱۲۰ - ۱۲۳.
- ۵۵ - مجموعه‌ای عظیم از آثارش به سال ۱۹۵۷ در شهر «استالین‌آباد» منتشر گردید («عابد خوجایف لطفی»، «اثرهای منتخب»). در برگیرنده مقدمه‌ای پیرامون مؤلف است که از سوی «ر. عبدالله‌زاده» نگاشته شده است.
- ۵۶ - مجموعه‌ای از هجویات منثور و منظوم به سال ۱۹۵۷ تحت عنوان «شعرهای هجوی» نشر یافت.
- ۵۷ - نگاه کنید به نظراتی که از سوی «باباجان‌اف» در «تاجیکستان سوویتی»، ۱۹۶۰، ۴، ۲ و «س. صلاح» در «شرق سرخ»، ۱۹۶۰، ۹، ۱۴۰ - ۱۴۵ اظهار شده است.
- ۵۸ - «علیشیر نوایی»، «فرهاد و شیرین» (st. ۱۹۵۸)، ۲۵۶.
- ۵۹ - «جلال اکرامی»، «شرق سرخ»، ۱۹۵۷، ۷، ۷۸.
- ۶۰ - «اوچرک‌تاریخ ادبیات سوویتی تاجیک»، ۱، ۹۵.
- ۶۱ - «الغ‌زاده» در «برای ادبیات سوسیالیستی»، ۱۹۳۵، ۵، ۳۹ - ۴۱، در نشر جدید مجموعه اشعار «عزیزی» بنام «غلبه» (st. ۱۹۳۲).
- ۶۲ - «ص. عینی»، «میرزا عبدالقادر بیدل»، ۲۰۹.
- ۶۳ - به نظر می‌رسد سالروز تولدش (به سال ۱۸۹۸) که از سوی «ن. نصرالله‌اوا» در «M, va M.»، ۱۹۶۲، ۱۲۷، ۳. نامحتمل باشد.
- ۶۴ - از زبان روسی به زبان چکی ترجمه و زیر عنوان «رستاخیز زمین» به سال ۱۹۵۶ نشر یافت.
- ۶۵ - بنگرید به «م. نجم‌الدین‌اف»، «درباره پلویستی»، «صبح جوانی ما»، «تاجیکستان سوویتی»، ۱۹۵۴، ۲۴۴، ۲.
- ۶۶ - نشر تازه‌ای همراه برگزیده‌ها در «نشریه خاور جدید» (پراگ)، ۱۹۶۰، ۵، ۳۰ - ۳۱ منتشر گردید.

می‌کنند.

۶۸ - «اوچرک تاریخ ادبیات سوویتی تاجیک»، ۱۱، ۳۹۳.

۶۹ - این رمان به سال ۱۹۵۴ از روسی به چکی ترجمه و زیر عنوان «در دره گلستان» نشر یافت.

۷۰ - «اوچرک تاریخ ادبیات سوویتی تاجیک»، ۱، ۱۵۸.

۷۱ - م. شکوراف، «عنه، خلیات و مهارت» (st. ۱۹۶۴)، ۱۸۲.

۷۲ - «N.Levshina»، «قیدها عاید به تاریخ ترقیات حکایه سوویتی تاجیک»، «شرق سرخ»، ۱۹۵۵، ۱۲، ۹۰.

۷۳ - «اوچرک تاریخ ادبیات سوویتی تاجیک»، ۱، ۱۹۷.

۷۴ - «N.Levshina»، «قیدها عاید به...»، ۹۶.

۷۵ - م. تورسون‌زاده «در نطق خویش در چهارمین کنگره نویسندگان تاجیک. «شرق سرخ»، ۱۹۵۵، ۱۲، ۹۰.

۷۶ - ا. سیف‌الله‌اف، «سراینده ایده‌های کمونیزم»، «تاجیکستان سوویتی»، ۱۹۵۶، ۳۰۴، ۲.

۷۷ - «Kirsanov», «Polet Poezii», «Tadzhikskaya Sovetskaya Literatura», 219.

۷۸ - نگاه کنید به «ی. بابائیف»، «عاید به مسئله عنعه و نوآوری در ایجادیات - میرزا تورسون‌زاده»، «شرق سرخ»، ۱۹۵۷، ۶، ۱۲۱.
همان نویسنده ویژه نگارشی مفصل به مناسبت پنجاهمین سالروز تولد «تورسون‌زاده» نوشت، «حیات و ایجادیات او» (st. ۱۹۶۱).

۷۹ - م. میرشکر، «Zametki k moyey biografii»، «گلستان»، ۱۹۵۹، ۱، ۱۸۲.

۸۰ - «اوچرک تاریخ ادبیات سوویتی تاجیک»، ۱، ۱۱۶.

۸۱ - ن. معصومی، «Poet - boets»، «Tadzhikskaya Sovetskaya literatura», ۲۷۷.

82. Ocherki iz istorii tadzhikskoy literaturi, 440.

۸۳ - ر. هاشم، «صحبت با رفیقان جوان»، «شرق سرخ»، ۱۹۶۲، ۱، ۱۱۴.

۸۴ - م. شکوراف، «بعضی مسأله‌های مهارت بدیعی شاعران جوان»، «شرق سرخ»، ۱۹۵۵، ۸، ۷۰.

ادبیات پس از انقلاب

- ۸۵ - «تورسون‌زاده» در چهارمین کنگره نویسندگان تاجیک، «شرق سرخ»، ۱۹۵۸، ۱۱، ۱۲۰-۱۲۸.
86. R.Khadi - zade, «Gor'kiy i tadjhikskaya literatura», «Tadjhikskaya Sovetskaya literatura», 25.
- ۸۷ - «تورسون‌زاده» در چهارمین کنگره نویسندگان تاجیک، «شرق سرخ»، ۱۹۵۹، ۳، ۱۰۰.
- ۸۸ - «شرق سرخ»، ۱۹۶۰، ۲-۳، ۵، ۶.
- ۸۹ - همچنین نگاه کنید به «صحنه آسیای میانه»، «مجله آسیای میانه»، ۳، ۲ (۱۹۵۵)، ۱۳۵، ۱۴۹.
- ۹۰ - «نظام نورجان‌اف»، «شکسپیر در صحنه تاجیک»، «شرق سرخ»، ۱۹۶۴، ۴، ۶۶-۶۴.
- ۹۱ - «Dangan»، «دراماتورگیای جدیدان»، «برای ادبیات سوسیالیستی»، ۱۹۳۶، ۶، ۲۷-۳۰، ۱۹۳۶، ۷، ۲۳-۲۶.
- ۹۲ - ظ. رجب‌اف، «از تاریخ...» ۳۹۲ به بعد. هجویه‌ای در باب این اثر از سوی «ص. عینی» سروده شد. نگاه کنید به «تاجیکستان سوویتی»، ۱۹۵۸، ۸۲، ۲.
- ۹۳ - در خاطرات خود به نام «در وادی بخت» از احساس عمیقی که «یولیوس فوجیک» قهرمان ملی و روزنامه‌نگار چکی طی سفر خود از تاجیکستان، درباره او دارد سخن می‌گوید. (M. va M.)، ۱۹۶۴، ۵۵ و ۵۸)
- ۹۴ - Veprosi ist, tadjh, sov. dramaturgii i teatra, 255.
- (نگاه کنید به کتابنامه تاریخ ادبیات ایران و...، یان ریپکا و...، بخش D II b)
- ۹۵ - همان جا، ۲۵۷.
- ۹۶ - «س. طبراف»، «دراماتورگیای تاجیک بعد از ده روزه ادبیات و صنعت»، «شرق سرخ»، ۱۹۵۸، ۶، ۱۰۰.
- ۹۷ - «حیات و ادبیات» (st. ۱۹۵۸)، ۲۶۷ و نیز ۴۵.
- ۹۸ - «تورسون‌زاده» در سومین نشست عمومی «اتحادیه نویسندگان تاجیکستان»، «شرق سرخ»، ۱۹۵۹، ۳، ۱۲۴.
- ۹۹ - «ن. معصومی»، «ل. دمیدچیک»، «دراماتورگیای تاجیک در دوره حاضره»، «شرق سرخ»، ۱۹۵۷، ۸، ۱۰۹.

- ۱۰۰ - «تاجیکستان سوویتی»، ۱۹۵۸، ۳، ۳.
- ۱۰۱ - «ا. سیف‌الله‌آف»، «مکتب ایجادي نویسنده»، «M. va M.»، ۱۹۶۴، ۵۹، ۳ - ۴.
- ۱۰۲ - «تورسون‌زاده» در چهارمین کنگره نویسندگان تاجیک، «شرق سرخ»، ۱۹۵۹، ۱۲۴.
- ۱۰۳ - به عنوان مثال نگاه کنید به: «ص. عینی» در مقدمه او بر «مرگ سود خور».
- ۱۰۴ - به سال ۱۹۶۰ «اتحادیه نویسندگان تاجیک» ۶۲ عضو داشت، در میان سومین و چهارمین کنگره آن (یعنی میان سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۹) ۲۰ عضو جدید پذیرفت: ۶ شاعر، ۵ نثرنویس، یک نمایشنامه‌نویس، ۳ منتقد ادبی، ۳ متخصص فرهنگ عامه و ۲ مترجم («شرق سرخ»، ۱۹۵۹، ۳، ۱۲۶) رئیس «اتحادیه نویسندگان تاجیکستان» به مدت طولانی «میرزا تورسون‌زاده» بوده است. «اتحادیه نویسندگان تاجیکستان» در «لنین‌آباد» شعبه‌ای فعال دارد که در رأس آن «رحیم جلیل» نویسنده معروف قرار دارد.
105. Ocherki iz istorii tadzhikoy literaturi, 392.
- نخستین آثار چاپی موجود در آسیای میانه در آستانه ۱۸۶۸ («م. هولدوُرت»، «ترکستان در قرن نوزدهم»، ۳۵ به بعد) و البته آثار بسیاری عرضه می‌داشت، ولی بیشتر آن به زبان ازبک بود.
106. See «Z.Radzhabov», «K Kharakteristike pervogo Sovetskogo na tadzhikskom yazike «plamya revolyutsii» (st. 1959.).1.
- ۱۰۷ - نگاه کنید به «اولی‌گزینه تاجیک»، «تاجیکستان سوویتی»، ۱۹۵۹، ۴۴، ۱.
- ۱۰۸ - هر دو مجله با حروف لاتین به طبع می‌رسیدند.
- ۱۰۹ - به سال ۱۹۶۳، ۵۴۷ عنوان کتاب با تیراژ کلی ۴ میلیون و صد و سی و نه هزار نسخه منتشر گردید که از آن میان ۳۵۹ عنوان به تاجیکی و ۲۵ عنوان به ازبکی و ۱۶۱ عنوان به روسی نشر یافت. ۱۱۲ عنوان به ادبیات اختصاص داشت و تیراژ کلی آن به ۷۶۱ هزار نسخه می‌رسید. در همان سال، ۲۹ روزنامه انتشار می‌یافت که دو میلیون نسخه از آن به طبع می‌رسید. (Figures، به نقل از «Pechat, SSSR v 1963 g. مسکو ۱۹۶۴»)

بخش سوم

ادبیات معاصر تاجیک

ادبیات از سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۵ م^۱

آشکار شدن کیش شخصیت و بی قانونیهای دوران دیکتاتوری استالین از سالهای ۱۹۶۰ م. بر ادبیات اتحاد شوروی و همچنین بر ادبیات تاجیک بی تأثیر نبود. این امر در آغاز به نوعی مداراگری راه برد که البته در زمانهای بعد تضعیف گردید. ادبیات همچنان مانند گذشته چونان اهرم ایدئولوژیکی نگریسته می شد. برای مثال در قرارهای بیست و چهارمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی (۱۹۷۲ م) چنین می خوانیم: «اثرها و سبکتکل (نمایشنامه) های نوی به وجود آورده شدند که آنها گذشته و حاضره خلق ما را رئالیستانه از موقعهای پرتیوی بی آب و رنگ زیادتی، ولی بی روپوش کردن کمبودها تصویر می نماید. دقت را به بصریلمهای حقیقتاً مهم تربیه و ساختمان کمونیستی جلب می کنند».^۲

گزارشی و قالبی نوشته و نثر او یا سیاه جلوه می داد یا سفید؛ شعر نیز خشک بود نوعی شعر تبلیغاتی بود که به زبانی کم سایه سروده می شد»^۳

آری نویسنده که می خواست در پیشه خود باقی بماند ناگزیر بود گهگاه کفاره دهد و حزب کمونیست، موقیتهای اتحاد شوروی، نظام اجتماعی و برادری ملت های شوروی را بستايد. کمابیش تمام نویسندگان شعر می سرودند، داستان و رمان می نوشتند و در آنها وضع روحی سعادتمندان و بینوایان را تصویر می کردند. شعر، زیبایی زن، مادر و طبیعت کوهستانی تاجیکستان را وصف می کرد. موضوعهای تاریخی نیز به شعر سروده می شد و در آن اشعار برای نشان دادن اهمیت موجودیت ملی، کوششهای صمیمانه احساس می شود.

۱ - شعر

هنگام بررسی تاریخ ادبی دوره اخیر و معرفی فرایندهای ادبی، شیوه رایج، آن است که

نخست از نثر به عنوان ترجمان مؤثر سرنوشت آدمی، نیاز، احساس و کشمکشهای روحی و نیز ایدئولوژی نام می‌برند. اما واقعیت زندگی تاجیکها چنان است که در ادبیات شعر-همچون گذشته-گیریابی خود را داشته و نفوذ و چیرگی خود را حفظ کرده است. شمار شاعران و کمیّت اثرهای آنان گواهی بر این مدّعا است. روزنامه و مجله‌یی نیست که در آن شعر چاپ نشود. در بسیاری از نوشته‌های منشور شعر درج می‌گردد- حتّی در متون غیرادبی. بی‌گمان عشق مردم تاجیک به فردوسی، سعدی، نظامی، حافظ و جامی در این رهگذر مؤثر بوده است.^۴

از شاعران بنام و شایسته این دوره یکی «میرزاتورسون‌زاده» و دیگری «میرشکر» است. میرزاتورسون‌زاده (۱۹۱۱ - ۱۹۷۷ م) تا آستانه مرگ خود مسؤولیتهای بزرگ و مهمّی بر عهده داشت و سالها ریاست اتحادیه نویسندگان تاجیکستان با او بود و مقاله‌های انتقادی درباره مسائل ادبی می‌نوشت و در همان حال شعر نیز می‌سرود. در سروده‌های او همواره پیوندی صمیمانه و گرم با سنتهای فارس و تاجیک احساس می‌شود. از آثار مفصل این دوره داستان «از گنگ تا کرملین» (۱۹۶۹ - ۱۹۷۰ م)^۵ است که در آن سفر «راجه پرتاب» یکی از سران جنبش آزادی هند به مسکو توصیف می‌شود. این منظومه در عین حال ستایش «انقلاب لنینی» است.^۶ «تورسون‌زاده» درباره حافظ، لاهوتی (۱۹۶۷ م) و «میرشکر» و دیگران، به بررسی پرداخت.

در سال ۱۹۷۳ م. مجموعه‌ی شعر او با عنوان «بوی زمین» به خط فارسی چاپ شد و در سال ۱۹۷۷ م. «پاسبان شعر» و همچنین اندیشه‌های ادبی وی در مجموعه‌یی به نام «به سوی قلّه‌های نو» منتشر گردید^۷ از این مجموعه بخشی درباره‌ی تفاوت سنت و نوآوری نقل می‌کنیم:

«موضوع مناسبّت عنعنه و نوآوری موضوع نازک است، ولی من امین‌ام طرز و اصولهای انعکاس واقعیت با آموزش چکرد هر جانبه روزگار، جریان اجتماعی و اخلاقی آن زیج علاقمند است. طرز و اصولی که با ضرورت انعکاس حادثه نوبه میان می‌آید، کشفیات نوبه شمار می‌رود.»

امروزه «میرسعید میرشکر» مشعل‌دار شاعران تاجیک است. در دوره معاصر^۸ چند مجموعه از سروده‌های نوی او منتشر گردید. از داستانهای او یکی «عشق دختر کوهسار»

(۱۹۶۱ م) است دربارهٔ دختری روستایی و عشق دوران تحصیلی، دیگر «ورقهای محبت» (۱۹۶۷ م) که «میرشکر» در آن به موضوع جنگ توجه دارد. در «گلشاد» کوشیده است تا انسان نور را در شخصیت دختری که در هواپیمای شکاری مبارزه کرده، توصیف کند.^۹ در داستان «عصیان خود» (۱۹۷۹ م.) از ناصر خسرو یاد و تجلیل می‌کند. در سال ۱۹۸۱ م. مجموعه‌یی از بهترین شعرها و داستانهایش با عنوان «گنج خندان» همراه با مطلع شعری به نام «لنین همیشه زنده است!». میرشکر افزون بر آن برای کودکان و نوجوانان شعر و نثر فراهم آورد: یکی از آنها نوول «در دانه‌های آمیرتا» (۱۹۷۱ م) و دیگری مجموعه‌ی «آنها را دوست می‌دارم» (۱۹۷۵ م) بود که در آنها از افسانه‌های هند الهام گرفته است.

خاطره‌های ارزشمندی دارد به نام «یاد یار مهربان» (۱۹۷۹ م) که در آن از ادیبانی مانند «عینی»، «لاهوئی»، «پیرو» و نیز «محمد اقبال» و «ضیاء قاری زاده» - نویسنده افغانی - با موضوعگیری سخن می‌گوید و دربارهٔ رسالت نویسنده نیز بحث می‌کند. برای نمونه بخشی از گفتار او چنین است:

«بی‌شبهه نویسنده اثر را در اساس متریال خطی و تجربهٔ زندگی می‌نویسد. اما تجربهٔ زندگی تنها آن چیزی که نویسنده از سر گذارنده باشد عبارت نیست، بلکه مجموعهٔ همهٔ آن چیزی است که وی از سر گذارنده ماست، از کتاب خوانده است و از آدمان دیگر شنیده است، که این آدمان آن را از سر گذارنده‌اند. اما از همه مهم‌ترش مشاهده‌های خود نویسنده می‌باشد.»

از غنایی سرایان نسل پیشین‌تر محمدجان رحیمی^{۱۰} است (۱۹۰۱-۱۹۶۸ م) که اشعار سرشار و سنتی و هدفمند او در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۸۲ م. دو سه مجموعه به نام «اشعار منتخب» منتشر شد. باقی رحیم‌زاده نیز از شاعران محبوب این دوره (۱۹۱۰-۱۹۸۲ م) است که برخی از اشعار او تصنیفی و موسیقایی به شمار می‌رود. «مجموعهٔ الهام» مربوط به سال ۱۹۷۳ م. و «قصه کوهسار» در سال ۱۹۷۰ م. تنظیم گشت. در سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۶ م دو مجموعهٔ «اثرها» را منتشر کرد.

«رحیم‌زاده» داستان کوتاه و نمایشنامه نیز نوشت. نمایشنامه «سید سوار» را به مناسبت پنجاهمین سال تاجیکستان نگاشت (۱۹۷۹ م.) که موضوعش مربوط به

سازندگان تعاونی کشاورزی و مخالفان آن یعنی با صمدچی بود.^{۱۱}

در سال ۱۹۶۵ م. رحیم زاده، شاعر جوان مؤمن قناعت (تولد ۱۹۳۲ م.) را به عنوان با استعدادترین شاعر معرفی کرد. این شاعر جوان بزودی نامبردار شد و پس از مرگ «تورسون زاده» او را به سمت رئیس اتحادیه نویسندگان تاجیکستان برگزیدند. او همچنین نماینده شورای عالی اتحاد شوروی گردید. در سال ۱۹۷۰ م مجموعه شعر او با عنوان «کاروان نور» و دو دفتر با نام «آثار منتخب» چاپ شد. داستان او به نام «سروش استالینگراد» توجه خوانندگان و محافل نقد را برانگیخت (۱۹۷۱ م.)، موضوع آن توصیفی از جنگ آن شهر است که جنگجویان تاجیکی نیز در آن شرکت داشتند و شاعر آن را در سطح هنری ارائه کرده است. این داستان با اینکه خصلت غنائی دارد برخلاف بار غنائیش انعکاسی است از درگیریهای زندگی اجتماعی، خاصه، مرگ و زندگی. شاعر کوشیده است رشته سخن را به دست مدافعان شهر دهد، مدافعانی که از سرباز ساده یا فرمانده کل را شامل می شدند. در سال ۱۹۷۳ م. مجموعه «من و شبهای بی خوابی» را به کتابت فارسی - عربی منتشر کرد. داستان «پدر» حکایتی است از وقایع انقلابی و جنگ خانگی در زادگاه او «درواز». داستان «گهواره ابن سینا» (۱۹۷۸ م) محتوایش اندیشه‌یی است در آثار این عالم و شاعر بخارایی که قرن‌ها بر طب و فلسفه دنیای متمدن تأثیر بخشید. «مؤمن قناعت» داستان را با امکانهای تازه‌یی سرشار کرد. شکل داستانهای او از عنصر غنائی شاد برخوردار است که خود نشانگر بینش فلسفی او از زندگی و خاستگاه مسؤولانه او نسبت به جامعه است.^{۱۲}

از زمره شاعران برجسته، غفار میرزا را می توان نام برد که مجموعه‌های شعر او بیش از هر چیز رنگ غنائی و مدنی دارد. منظومه «روی سرخ» (۱۹۷۱ م.) سپاس از کسانی است که جمهوری تاجیکستان را بنیاد نهادند. دو مجموعه با عنوان «مجموعه آثار» (۱۹۷۹ - ۱۹۸۰ م.) پدید آورد و نوآوری خاصی در داستان «نارونور» نشان داد (۱۹۷۰ - ۱۹۷۲ م) که وقف ساختمان «سد نورک» شده است. اثر برجسته دیگر او «سی صد و شصت و شش پهلوی»، منظومه‌یی غنائی و گزارشی است که در آن از مسائل گوناگونی که مردم تاجیک با آن سر و کار دارند، به تفصیل سخن رانده که نخستین بخش آن در سال ۱۹۶۲ م. چاپ گردید، این منظومه در سال ۱۹۸۰ م به انجام رسید. از عنوانهای دیگری مانند «محنت مکافات است» در سال ۱۹۷۷ م. و رمان منظوم «فرزند

حکومت» در سال ۱۹۸۳ م. نیز باید نام برد.

در همین دوره امین جان شکومی (۱۹۲۱ - ۱۹۷۹ م.) شعر می‌سرود و از آثار او یکی کتاب غنائی «عرض قلم» (۱۹۶۷ م.) است و دیگری «الهام» (۱۹۷۰ م.) و مجموعه «رباعی» و دو بیتی «چهار مغز» (۱۹۷۳ م.). در سال ۱۹۷۹ م. مخمسی بر غزل سعدی و «سیدا» را منتشر کرد. «اشعار منتخب» او در دو جلد در سالهای ۱۹۷۷ - ۱۹۷۸ م. چاپ گردید.

از نویسندگان پیشین‌تر یکی عبدالجبار قهاری است که اشعار و داستانهای خود را در پنج مجموعه به چاپ رساند: «شکوفه‌های از خون دمیده» (۱۹۶۸ م.)، «گل شام» (۱۹۸۴ م.)، «داستان شهید زنده» (۱۹۸۵ م.)، «قصه نویوسف و زلیخا» (۱۹۸۷ م.) و داستانهای کوتاه و نمایشنامه‌ها در «ترکش» (۱۹۸۱ م.).

باباحاجی (با نام اصلی حاجی زاده - متولد ۱۹۲۸ م) دارای مجموعه‌های شعر غنائی است همچون «گل خورشید» (۱۹۷۴ م.)، «خنده مهتاب» (۱۹۷۷)، «پیمانه» (۱۹۸۶) و مجموعه شعر طنزآمیز «قرسک از دو دست» (۱۹۸۲ م.).

این شاعران و نویسندگان نیز به فعالیت ادبی موفقیت‌آمیز خود ادامه داده‌اند: «عید رجب»^{۱۳}، «گلچهره سلیمانی»^{۱۴}، «محبی‌الدین فرهنگ» (۱۹۲۴ - ۱۹۸۴ م)^{۱۵}، «عبدالملک بهاری»، «فیض‌اله انصاری» (۱۹۳۱ - ۱۹۸۰ م)^{۱۶}، «محمد علیشاه حیدر شاه»^{۱۷}، «سلیم شاه حلیم شاه»^{۱۸}، «مستان» (۱۹۲۵ - ۱۹۸۷ م)^{۱۹}، «اعظم صدقی»^{۲۰}، «موجوده حکیموا»^{۲۱}، «عسکر حکیم» که در اوایل به عنوان منتقد ادبی به تحلیل آثار شاعران معاصر تاجیک و سپس به سرودن پرداخت.^{۲۲}

در سالهای ۱۹۶۰ سیدعلی محمور (متولد ۱۹۴۴ م) به رده شاعران نوید دهنده پیوست. او تا سال ۱۹۸۶ م. هشت مجموعه شعر گردآورد که آخرین آنها «آفتاب دل» (۱۹۸۶ م) است. این اثر معرف کندوکاو او برای موضوعهای دیرپا و تصویرهای نو است که در آن تاجیکستان را می‌ستاید. در مجموع دارای شعرهای شاد و غم‌انگیز می‌باشد که اغلب همراه با اندرز اخلاقی است. برای نمونه:

مارمار است / لیک دل دارد / دور سازید ترس را از خود / گرچه ماری دچار می‌گردد. / لیک ترسید ز آدمی که فقط / بین مردم چو مار می‌گردد.^{۲۳}

در میان سروده‌های او غزل و مُخَمَّس فراوان می‌یابیم.

از شاعران نو و پُرتوان که پا به ساحت، گسترده شعر تاجیک نهادند یکی گل ز سار (زن شاعر) و دو شاعر دیگر به نامهای لایق و صابر می‌باشند. «گل رخسار صفی پوا» در سال ۱۹۴۷ م. در «یخچ» به دنیا آمد. نخستین اشعار خود را در پانزده سالگی منتشر کرد. سپس چندین مجموعه به چاپ رساند همچون «بنفشه» (۱۹۷۰ م)، «خانه پدر» (۱۹۷۳)، «بنیاد دل» (۱۹۷۷ م)، «گهواره سبز» (۱۹۸۰ م) و جز آن. مجموعه «آتش سغد» (۱۹۸۱ م) به کتابت فارسی - عربی منتشر شد. شگفت‌انگیز رشته شعرهای او به نام «روح عربان یا هفت سرود ناگفته رابعه^{۲۴}» از سال ۱۹۸۳ م. است. در همین سال داستان «ماتم سفید» و در سال ۱۹۸۹ م «تخت سنگین» را دارد. هنر او ملهم از تازگی و عفت دخترانه و فروغ میهن پرستانه است. مقام زن در چکامه‌های او والاست، می‌کوشد عالم زن را گستره بخشد. «صاحب تبروف» در سال ۱۹۷۴ م درباره وی گفت: استعداد این زن مرزوبوم ندارد و منبع الهام بخش او لالاییهای مادر و آوازهای عامیانه بوده است. نمونه‌ای از چکامه‌های فلسفی رنگ او چنین است:

کفتر به فریب دانه بر دام فتد،

دختر ز فسانه بدنام فتد.

انگور بسا مشت خورد در دل خم

تا همچو شراب ناب بر جام فتد.

لایق شیرعلی (متولد ۱۹۴۱ م) از سال ۱۹۶۶ م مؤلف چندین مجموعه شعر نو «ضرب آهنگ» بوده است، از آن میان است «سرسبز» (۱۹۶۶ م) «الهام» (۱۹۶۸ م)، «خاک وطن» (۱۹۷۵ م)، «ریزه باران» (۱۹۷۸ م)، «ورق سنگ» (۱۹۸۰ م) و «خانه چشم» (۱۹۸۲ م). سروده‌های او از جمله بیانگر این است که می‌توان به شیوه‌ای نو، رباعی، غزل و مثنوی سرود. مجموعه او به نام «ساحلها» (۱۹۷۲ م) دارای دوستان و پنجاه و دو رباعی است. مجموعه «مرد راه» (۱۹۷۹ م) او شایان توجه است که در آن در ده شعر از شاهنامه فردوسی الهام گرفته است همچون «روح رخس»، «غرور رستم» و غیره. «لایق» نیز همچون دیگر شاعران تاجیک، شمر خارجی ترجمه می‌کند. ترجمه برجسته‌ای از شعر «پنین» شاعر روسی دارد.

بزرگ صابر (متولد ۱۹۳۸ م)^{۲۵} از آغاز فعالیت خود از شاعرانی است که از احساس بسیار قوی و نظرگاه انگیزه یافته نسبت به انسان و جهان هستی برخوردارند؛ برای اینان شعر جولانگه فلسفه زندگانی انسانی است. شعر او متصف به نوآوری. بارز در شکل است. در چکامه‌ای به نام «شعر» از مجموعه‌ای به نام «آتشبرگ» (۱۹۸۴ م) - که به فارسی نگاشته شده است، سرچشمه الهام خود را نشان می‌دهد:

من تو را می‌کابم از پروازها
از خموشیها و از آوازا
از صفای چشم مردان جوان
از جبین موی سفیدان
من تو را می‌کابم از آژنگهای دست و روی مادرم
از نگاه بیگناه

دیگر مجموعه‌های شعر صابر عبارتند از: پیوند (۱۹۷۲ م)، گلی خار (۱۹۷۸ م)، مژگان شب (۱۹۸۱ م)، آفتاب نهال (۱۹۸۲ م) و جز آن. دیگر از شاعران غنائی برجسته قطبی کرام (متولد سال ۱۹۳۲ م) است که مجموعه‌های «ریزکوهسار» (۱۹۷۰ م) «آستان بلند» (۱۹۷۲ م)، «خاک پیوندی» (۱۹۷۴ م) و «دل برادر» (۱۹۸۵ م) را سروده است. در سال ۱۹۷۴ م «داستان آنتون» را منتشر کرد. آثار او دارای مایه خوش‌بینی مدنی و فلسفه پیروزی اخلاق است. گل نظر (که نام اصلی او کلدیف است) در ۱۹۴۵ م متولد شد. او نیز شاعری غنائی است و سراینده عشق به خانواده و به فرهنگ است و بیشتر رباعی می‌سراید، و بنابه گفته خود آن را از زمان کودکی در گهواره شنیده است. مجموعه او «اغبه» نام دارد که چهار پنجم آن رباعی است. مجموعه‌های دیگر او عبارتند از: نردبان (۱۹۷۵ م)، پهنای (۱۹۸۱ م) و ...

زن شاعر ژلفیه (عطااله‌یوا) در سال ۱۹۵۴ م به دنیا آمد. در مجموعه‌های خود به نام: جهاز (۱۹۷۷ م)، دیدار (۱۹۸۲ م) و میوه سبز (۱۹۸۸ م) آفریننده چکامه‌های لطیفی است که جهان معنوی زن را به شعر می‌کشد. به گونه کلی می‌توان گفت که شعر غنائی بیشتر از انواع دیگر سروده شده و روش سنتی در شعر ادامه یافته و شاعران بویژه

جوانان شاعر، کمابیش با عروض آشنایی دارند و در قالب غزل، رباعی و دیگر انواع شعر کلاسیک چامه می‌سرایند. شاعران مجربتر با دایره گسترده‌تری از قالبهای ادبی به کار می‌آغازند و داستانهایی می‌نویسند که موضوعهای آنها بیشتر با مسائل رمان بستگی دارد. «بازار صابر» در گفتگو به «میلان توکار» (M. Tokár) گفت: «از سالهای دهه شصت به شعر اصطلاحاً نو دست یافتیم که از شعر قاعده یافته پیشین جدا می‌شود و مانند آن پایبند عروض به مثابه تنها شکل افاده شعر نیست. در گذشته شاعر تابع شکل می‌شد، امروزه شکل از شاعر تبعیت می‌کند...»^{۲۶}

۲- نشر

داستان کوتاه، گزارشهای هنری، ناول و همچنین رمان روزبه‌روز در میان خوانندگان تاجیک محبوبیت بیشتری می‌یابد و در واقع انواع ادب نثر در قالبهایی که نام بردیم، در دهه‌های اخیر پیشرفت و موفقیت نیکی داشته است. ناولها و رمانها همه شئون مهم تاریخی و شخصیت‌های گذشته ملت تاجیک را از طریق ادبی، ارزیابی می‌کنند. برای مثال می‌توانیم از «فردوسی» و «احمد دانش را» نام ببریم

در هر یک از این دو نوع ادبی به تحلیل گذشته‌های نزدیک پرداخته شده و رویدادهایی مانند شرکت مردم تاجیک در پیش آمدهای پس از انقلاب اکتبر، یا در جنگ جهانی دوم - در جبهه و پشت جبهه یا در کارخانه، توصیف گردیده است. موضوعهای ماجراجویانه پلیسی و همچنین ادبیات علمی - تخیلی نیز در آن دو نوع ادبی یافت می‌شود و ناگفته نماند که ادبیات کودکان نیز رشد می‌یابد. «جلال اکرامی» رمان نویسی را ادامه می‌دهد و در نوشته‌های خود از «صدرالدین عینی» الهام می‌گیرد و این تأثیر در رمان تاریخی «دختر آتش» (۱۹۶۴ م) آشکار می‌گردد، رمانی که با استقبالی بی‌سابقه روبرو گردید. این رمان سپس پایه‌ی شد برای اثر سه جلدی «تریلوژی» (۱۹۷۰ م) یا «دوازده دروازه بخار» که جلد دوم به همین نام عنوان یافت و جلد سوم «تخت واژگون» (۱۹۷۴ م) نام گرفت. این اثر حماسی مربوط است به وقایع سال ۱۹۰۵ م تا زمان تشکیل جمهوری بخارا در سال ۱۹۲۰ م و علاوه بر اینکه وضعیت سالهای نخستین را در برمی‌گیرد، راه مردم تاجیک را در طول این دوران نشان می‌دهد و در واقع رمانی است

افسانه‌یی با عناصر قوی واقعیت که از قلم یک نویسنده متعهد تراویده و تصویری است از عصری که ژمان در آن نگارش یافته و در همان حال سند زندگانی اشخاصی است که در پیوند نزدیک با رویدادها بوده‌اند و این زمانی است که برای مردم تاجیک از اهمیت خاص برخوردار است - ورنه است که تاجیکها پس از هزار سال امکان یافتند تا از نو تشکیل دولت دهند - با اینکه سرزمین‌شان قطعه قطعه و دولت ایشان نامستقل بود.

در سال ۱۹۷۱ م «اکرامی» ژمان بعدی خود را نوشت که در آن رویدادهای بخارا، حصار و قرشی را به نگارش آورده است. عنوان آن «سرگذشت سفر مخسوم» است؛ «حبیب اله نظروف» در این رمان با او همکاری کرده است. رویداد رمان از سالهای نخست قرن بیستم است، با این توضیح که جوانی بی چیز روستای خود را ترک می‌کند و جویای زندگی بهتر می‌شود؛ با مردمان گوناگون آشنا می‌شود و رفتار آنها را با طنزی لطیف به ارزیابی می‌گیرد. در ۱۹۸۰ م جلد دوم این ژمان را تحت عنوان «سفر مخسوم در بخارا» نوشت. رمان «زاغهای بدمور» او (۱۹۷۷ م) آمیخته‌ای از رویدادهای تاریخی و معاصر است که در آن روحیه‌های فاسد مال پرستان و ده نشینان ظاهر می‌شود. نویسنده کوشیده است شخصیت اصلی رمان - ملاخاکوراه (سنددر) را منفی و دیر منطقه حزب کمونیست را مثبت، پیروراند^{۲۷}. شایان توجه است که اکرامی در سال ۱۹۶۷ داستان (نول) بزرگی به نام «دوازده کیلومتر» نوشت و روشهای خشن استالینی را افشا کرد. البته ترجمه این داستان تا سال ۱۹۸۸ م تنها به زبان روسی چاپ شد^{۲۸}.

ساتم‌الق زاده یکی از نثرنویسان و نمایشنامه نگاران برجسته تاجیک است. او در این دوره به سبب آنکه پسرش به خارج پناهندگی یافت، ناگزیر به سکوت شد. در سال ۱۹۶۸ م رمان «واسع» را به چاپ رساند و در آن سرنوشت و پایان قیام دهقانی سال ۱۸۸۶ م را در بلجوان، توصیف می‌کند. بی‌مناسبت نیست یادآوری شود که نویسنده می‌گوید برای نگارش این ژمان: «قشلاق به قشلاق گشته جایهای تاریخی را با چشم خود دیدم، و با سپید مویان بسیار که شورش «واسع» را در یاد داشتند هم سخن شدم و مطالب گرانبایی جمع کردم.» کمی بعد نول تاریخی «روایت سعدی» (۱۹۷۷) را نوشت که نشانگر شناخت بیچون و چرای نویسنده از واقعیتهای مربوط می‌باشد. نویسنده در اثری شرح حال گونه با عنوان «پیر حکیمان مشرق زمین» به معرفی

درخشان‌ترین چهره‌های ادب پارسی پرداخته است (۱۹۸۰ م) این اثر دربارهٔ مقام بوعلی سینا در علم جهانی است. رُمان بزرگ دیگر او «فردوسی» (۱۹۸۶ م) است که با استقبال فوق‌العاده روبرو شد.^{۲۹}

از نثر نویسان نسل اول «رحیم جلیل» است که در خُجند به دنیا آمد و تمام عمر خود را نیز در آن جای به سر برد. او در سال ۱۹۸۹ درگذشت. در سال ۱۹۶۷ دومین جلد رمان خود «شوراب» را منتشر کرد. این رمان را نقد زمانه بسیار ستود. دربارهٔ خُجند (که از ۱۹۳۶ تا ۱۹۹۱ م به لنین‌آباد شهرت داشت)، کتاب «مأوی دل» را در دو جلد (در ۱۹۷۰ و ۱۹۸۳ م) نوشت. این کتاب سندی بزرگ دربارهٔ دوران گذشته و عصر کنونی این شهر و مردمان آن است. در همین زمان مجموعه‌های داستان کوتاه «حکایه‌ها»، «حکایات هجوی» و «پیشه‌ها» (۱۹۷۱ م) را نوشت و سپس مجموعه‌های «الهام» (۱۹۷۳ م)، «دختر مرمرین» (۱۹۷۵ م)، «بازگشت از بهشت» (۱۹۷۶)، «گردش فلک» (۱۹۸۲) و غیره^{۳۰} را مکتوب کرد.

فاتح نیازی (۱۹۱۴ - ۱۹۹۱) جنگ را دستمایهٔ نثر خود کرد و در سال ۱۹۷۴ رُمان «هریشه گمان مبر که خالی است» را چاپ کرد که به گونه‌ی ادامهٔ «وفا» رمان پیشین خود او است. در این رمان رابطهٔ تاجیکستان با شوروی را از سال ۱۹۳۰ به بعد در سه نسل پیگیری کرده است. شخصیت اصلی رمان که از نسل میانه «دولت» است، در برخورد با فنلاند و سپس به صورت پارتیزان در روسیه سفید می‌جنگد. نویسنده پیشرفت وقایع را در شخصیت «سلطان»، پسر «دولت» دنبال می‌کند. آخرین رمان «فاتح نیازی» «سربازان بی سلاح» (۱۹۸۴ م) نام دارد. نوشته‌های برگزیده نیازی در سالهای ۱۹۷۴ - ۱۹۷۸ م تحت عنوان «اثرهای منتخب» در دو جلد چاپ شد.

فضل‌الدین محمدیف یکی از امیدهای نثرنویسی تاجیکستان بود که متأسفانه در سال ۱۹۸۶ در «دوشنبه» قربانی یک تعرض شد. رُمان او «پَلته‌های گنجکی» (۱۹۷۴ م) نشانه‌های بارز رهایی از خشن‌ترین هنجارهای فشار ایدئولوژیک را تصویر می‌کند. نویسنده در آن فلسفه‌گویی چهار بیمار یک سالن بیمارستان را - که یکی از آنها مُلاست - وصف می‌کند. این کتاب سعی دارد برخی مسائل حاد اخلاقی را که روشنفکران تاجیک درگیر آنند را، روشن کند. مسائل اخلاق اجتماعی در ضمن موضوع مجموعه داستان او

به نام «ساز متور» (۱۹۶۹) مطرح شده است. این موضوع در «شب سوم» (۱۹۷۸) نیز نگاشته شده است. در ۱۹۶۵ م گزارش سفری با عنوان «در آن دنیا» را درباره حج و مکه نوشت که خود در آن شرکت داشت که در آن برخی جنبه‌های این سفر سالانه را توصیف می‌کند. از ۱۹۷۶ «داستانها و حکایه‌ها» را قلمی کرد و؛ پس از آن دو ناول «شاهی یاپون» (۱۹۸۲ م) و «ورته» (۱۹۸۳ م) را نوشت.^{۳۱}

یوسفجان اکاپرووف نیز یکی از داستان نویسان شهرت یافته می‌باشد. نخستین رمان او «زمین پدران» (۱۹۷۵ م) نام دارد. موضوع آن به دست آوردن زمین نو در تاجیکستان و کوشش تعاونیهای دولتی در آن راستاست، شهرت خود را با نوشتن رمان «نورک» (۱۹۷۹ م) کسب کرد او در این رمان جنب و جوشهای پیرامون ساختمان یک سد بزرگ را شرح می‌دهد که به موجب آن ده کوچک نورک در کناره رود و خش به شهری بزرگ با جمعیت بیست هزار نفری تبدیل می‌شود که مرکب از چهل ملیت است. «وادی محبت» (۱۹۸۳). رمانی از فضای کشاورزی است و در رمان «دنیا به امید» (۱۹۸۴) هدفش توصیف زندگی فکری روشنفکران در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم است. مجموعه داستان «سیف دیروز و فردا» از سال ۱۹۸۱ است.

بخش بزرگ آثار محی‌الدین خواجه یف (متولد ۱۹۳۸ م در سمرقند) نیز وقف «نورک» شده است. ناول «دل را به دل راه است» از سال ۱۹۷۰ م است و پس از آن داستانهای «نان حلال» (۱۹۷۱ م) و «نشان مهر» (۱۹۷۱ م) منتشر شد. به منظور آشنایی با زندگی سازندگان سد و نیروگاه یک سال در آغاز دهه هفتاد به عنوان کارگر بتون کار، کارکرد و سپس رمان سه جلدی «آب روشنایی» (۱۹۷۲ - ۱۹۷۷ م) را نوشت. همراه با توصیف ساختمان بزرگ سد نشان می‌دهد که چگونه روحیه و خلق و خوی اشخاص درگیر کار، تبلور می‌یابد. مسائل مشابهی در «ننگ و ناموس» (۱۹۸۱ م)، رمان دیگر او مطرح شده است. جلد دوم این رمان «راستی را زوال نیست» (۱۹۸۶ م) نام دارد.

امین جان شکوهی از خلاقان ثمربخش قلمروی نشر و نظم است (۱۹۲۳ - ۱۹۷۹). در نگارش ناول «امضای شخصی»، با همکاری عسکرهلایان نویسنده ایران (تولد ۱۹۲۳ م. مشهد) (۱۹۶۷ م) درباره دادگاههای یکی از برپا دارندگان تعاونیهای دولتی تاجیکستان «سیدخواجه اورون خواجه یف» توضیح داد. با شرکت همین نویسنده نیز رمان دو جلدی «پیچ و تاب راهها» (۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ م) را منتشر کرد و بر آن از اسناد گرد آمده

تاریخی بهره‌روی کرد و رویدادهای سی سال اول قرن بیستم را توصیف نمود. ژمان «پری جزیره» (۱۹۷۳ م) حکایت از زندگی روستایی دارد.

عزم صدقی (متولد ۱۹۷۲ م) نویسنده داستان و نمایشنامه است که گذشته از مجموعه‌های شعر و نمایشنامه، در سال ۱۹۷۲ «صدای شرق» و «آتش در قبرستان» را منتشر کرد.

عبدالملک بهاری (متولد ۱۹۲۷ م) یکی از نویسندگان شاعری است که در سالهای دهه پنجاه و شصت چکامه و داستان منتشر کرده است. او کتابهای چندی برای کودکان نوشت و یکی از نویسندگانی است که در میان نویسندگان داستانهای علمی-تخیلی برجسته گردید. داستان «جرأت دکتر منصور» از سال ۱۹۷۰ م است. پس از آن نوبلهایی متشابه از نظر محتوا به چاپ رسانید: «عجایبات نادر» (۱۹۷۱ م)، «زنبور عینک‌دار» (۱۹۷۱ م)، «بازگشت» (۱۹۷۳ م)، «صندوق پولاد» (۱۹۷۷ م)، «شاهدان» (۱۹۸۳ م) که هر یک از آنها آموزش همراه با سرگرمی از رشته‌های فنی و علمی است. نوبل غنایی او «گرداب» دریاب عشق است.

تعدادی مجموعه داستان از قلم بالته آرتیقوف تراوش یافت. او در سال ۱۹۲۴ م. در سمرقند پا به جهان هستی نهاد. شمار فراوانی از داستانهای خود را برای جوانان نوشته است. «دردانه‌های زرفشان» (۱۹۸۰ م) و نوبل «کشمش‌زار» از زمره بهترین آنهاست.

جمعه آدینه (۱۹۳۰ - ۱۹۸۲ م) از سالهای دهه شصت داستان چاپ کرد. «چنبر آتش» او از سال ۱۹۷۳ است. سپس «اوراق رنگین» (۱۹۷۴ م) و «انشأ و موضوع آزاد» (۱۹۷۸ م) از زندگی کارگران تاجیکستان و جوانان مایه گرفته. در سال ۱۹۷۸ م ژمان «گذشت ایام» را نوشت که در آن مردم آنچنان که کمابیش در واقع هستند توصیف شده‌اند. نویسنده جامعه را همچون نظامی (سیستم) می‌بیند که در آن نیک و بد در جدال همیشگی‌اند، در نبردی که حتی مسؤولان جزئی نیز از نیک و بد برکنار نیستند. این ژمان در ماهنامه «صدای شرق» چاپ شد و از طرف محافل نقد پذیرفته شد. وقتی به صورت کتاب مستقل چاپ شد، مقامات حزبی آن را به باد انتقاد گرفته و با دستاویز زیانبخشی و دشمنانه بودن، آن را طرد کردند. داوری نابرازنده اتحاد نویسندگان و نقد محکوم کننده کسانی از روزنامه نگاران که در قبل آن را مثبت ارزیابی کرده بودند سبب شد تا کتاب

جمع شود و فروش آن ممنوع گردد. و مسؤول روزنامه‌ای را که دستور چاپ آن را داده از کار برکنار کردند.

نویسندگانی هستند که آثارشان به طور عمده از دهه هفتاد به بعد منتشر شده است. یکی از آنان رسول هادی زاده (متولد ۱۹۲۸ م) است. او از آثار ادبی-تاریخی نسل پیش از خود که به ادبیات آسیای میانه در قرن نوزدهم مربوط می شود عزیمت می کند. پس از انتشار چند داستان کوتاه در آن باره، مجموعه‌ای داستان تاریخی تحت عنوان «تنبور دلکش» (۱۹۷۶ م)، نوول و داستانهای کوتاه «سپیده دم» (۱۹۷۰) درباره «احمد دانش» (۱۸۵۷-۱۸۹۴)، «پرواز شاهین» درباره شاهین شاعر (۱۸۵۷-۱۸۹۴ م) و به ویژه رُمان «ستاره‌ای در تیره شب» (۱۹۸۰ م) که بخارا را در نیمه قرن نوزدهم و در مرکز آن احمد دانش را با مهارت ادبی ظریفی تصویر می کند (احمد دانش را مردم تاجیکستان پدر فرهنگ روشنگری تاجیکستان در آغاز قرن بیستم می دانند). او در سال ۱۹۸۵ م «عشق دختر روم»^{۳۲} را نوشت.

یکی از نویسندگان انتقادی این دروه اورون کوهزاد (متولد ۱۹۳۷ م) است که آثارش از سالهای هفتاد منتشر گردید. نخستین مجموعه داستان او «سروشودایی» (۱، ۷۱) است؛ دیگر رمان «راه عقبه و پند یا پسند درّه» (۱۹۷۴). نوول «یک روز دراز، روزی بسیار دراز» (۱۹۷۸) درباره زندگانی صدرالدین عینی است. دیگری «هم کوه بلند، هم شهر عظیم» (۱۹۸۳) است. نویسنده در آن حال و روز مردم شهر بزرگ را توصیف کرده و جای شان را در جامعه می نماید.

عبادفضل اله یف (متولد ۱۹۳۵ م) در آغاز روزنامه نگار بود. او مؤلف مجموعه‌هایی داستانی و گزارشی است همچون «فواره» (۱۹۶۴ م)، «در آتش» (۱۹۷۵ م)، «سوگند» (۱۹۸۳ م) نوول «دور از فرونت»^{*} (۱۹۷۳ م) نیز از او است. از میان روزنامه نگاران یکی عطاهمدم (متولد ۱۹۴۸ م) است. چندین کتاب گزارشی با مایه ادبی منتشر کرد. او همچنین مؤلف نمایشنامه‌هایی است که برخی از آنها را روی صحنه آوردند. موضوع نمایشنامه‌های او اغلب رویدادهایی از زندگانی جوانان است.

*. دور از فرونت = دور از جبهه

یکی از نویسندگان پربار ساریان (نام اصلی او «ابلاقل همرايف» (متولد ۱۹۴۵ م) است. داستانهای کوتاه و نوولهای او از رویدادهای انقلاب اکتر، و وقایع جنگ جهانی دوم و پس از آن مایه می‌گیرند نخستین مجموعه داستان او «گپ دردل» (۱۹۶۹ م) است و سپس نوولهای «زنگ اول» (۱۹۷۰ م)، «سنگ سپر» (۱۹۷۳ م) و دو نوول دیگر به نامهای «جوغی» و «بود و نبود» (۱۹۷۵) و «صبا» (۱۹۸۰) را نوشت. رُمان «اکتیار»^{*} از سال ۱۹۸۴ م دربارهٔ روشنفکران و فضای تئاتری است. روزنامه‌ها از این رمان انتقاد کردند.

در همین دروه نیز بهرام فیروز (متولد ۱۹۳۹ م) نویسنده و شاعر، پا به عرصهٔ فعالیت ادبی نهاد و با شعر آغاز کرد. در سال ۱۹۶۷ م مجموعه‌های شعر «رازهای محبت» و سپس «سلسله» (۱۹۷۱ م) را منتشر گردانید که موضوع‌شان خوی و خیم مردمان زمانه است. پس از آن داستانها و نوولهایی پیرامون زندگی جوانان نوشت. یکی از آنها مجموعه «پی ستاره» (۱۹۷۶ م) بود و دیگری «تو تنها نه» (۱۹۸۰ م) و پس از آن مجموعه «حقیقت تلخ» (۱۹۸۰ م) و «اگر وی مرد می‌بود» (۱۹۸۸ م) را نوشت.

ستار تورسون (متولد ۱۹۴۶ م) نخستین مجموعه داستان خود را در سال ۱۹۷۱ تحت عنوان «دلِ گرم» منتشر کرد. پس از آن داستانهای «کمان رُستم» (۱۹۷۶ م)، «سکوت گلها» (۱۹۷۴ م)، «از صبح تا شام»، «برف هم می‌گذرد» (۱۹۸۳ م) را به چاپ رسانید. اغلب این داستانها به زندگی جوانان روستایی مربوط می‌شود که آنان را در شرایط جنگ جهانی دوم و مسائل اخلاقی زمان توصیف می‌کند. نمونهٔ مشخص آن نوول «زندگی در دامن تلّهای سرخ» (۱۹۸۳ م) است.

آدش اِشْتَد (متولد ۱۹۴۶ م) از نویسندگان مُدرن است و به موضوعهای تخیلی تمایل دارد. نخستین مجموعه داستانی او «موج خیالات» (۱۹۷۰ م) است. سپس «سرود آفتاب» (۱۹۷۴ م)، «ضمیر» (۱۹۷۸ م)، «درخت پخته چهار مغز» (۱۹۸۱ م) و «بعد هزار سال» (۱۹۸۶ م) را می‌توان نام برد. در این داستانها کوشیده است مزیتها و زیانهای پیشرفت علمی را به آدمی گوشزد کند.

۳- نمایشنامه نویسی

شعر و نثر ادبی تاجیک توانسته است در دهه‌های اخیر موفقیت‌های چشمگیری حتی در آن

سوی مرزهای تاجیکستان کسب کند. آثار برجسته ادبی به زبانهای ملیتهای داخل اتحادشوروی ترجمه و نشر گردید و علاوه بر آن در افغانستان و تاجیکستان و پاکستان و هند شناخته شد و به دیگر زبانهای جهانی نیز در آمد، اما نمایشنامه نویسی از موفقیت بزرگی در خارج برخوردار نبوده است. با این همه این نوع ادبی دارای اهمیت فرهنگی ویژه است. و نمایشنامه‌های نویسندگان تاجیکی بخش شایان توجه برنامه تئاترهای تاجیکستان را تشکیل می‌دهد.

بیشتر شاعران و نویسندگان در عین حال نمایشنامه نویسند. برای مثال، ساتم آلف‌زاده در دوره مورد نظر نمایشنامه‌های زیر را نوشته است:

«تیمورملک» (۱۹۶۸ م)، «علامه ادهم و دیگران» (۱۹۷۰ م). میرشکر (شاعر) مؤلف چندین نمایشنامه است، از آن میان «بیرق مکتب» (۱۹۶۹ م)، «باراه پدران» (۱۹۷۱ م)، «کاروان بخت» (۱۹۷۸ م)، «گل‌های کوهی» (۱۹۷۹ م) را می‌توان یاد کرد. جلال اکرامی در این دوره این نمایشنامه‌ها را نوشت: «دل‌های سوزان» (۱۹۷۰ م) و «گریزون تسلیم نمی‌شود» (۱۹۷۵ م)^{۳۳}. غنی‌عبداله (۱۹۱۲ - ۱۹۸۴ م) در اصل به کار نمایشنامه نویسی پرداخت و: «فریاد عشق» (۱۹۷۴ م) اثر اوست که عنوان آن بر محتوایش دلالت دارد. در «تاریخ ادب نمایشی تاجیکستان» آمده است که او اولین نویسنده‌ای است در تاجیکستان که یک اثر سه بخشی (تریلوژی) تأثیری در باره لنین نوشت، به نامهای: «توفان» (۱۹۵۷ م)، «خسرت» (۱۹۷۲ م) و «سربازان انقلاب» (۱۹۷۰ م). مجموعه دیگر او درباره شخصیت‌های مهم است: «ستاره امید» (۱۹۷۵) را درباره شاه تیمور یکی از بنیادگذاران تاجیکستان نگاشت که قربانی تصفیه‌های استالینی شد، دیگر «شمع معرفت» (۱۹۷۸ م) درباره صدرالدین عینی، و «ما از بام جهان» (۱۹۷۵ م) درباره ابوالقاسم لاهوتی شاعر ایرانی است که از زمره بنیادگذاران ادبیات معاصر تاجیکستان به شمار می‌رود.

از دیگر نمایشنامه‌نویسان یکی اعظم صدقی است که «نان، خون و آدمیان» (۱۹۷۰) را دربارهٔ رویدادهای خجند در سال ۱۹۱۸، «دوست و دشمن من» (۱۹۸۰ م) و «فریاد از جهنم» (۱۹۷۶ م) را نوشته است. از نوشته‌های سلطان سفروف (متولد ۱۹۳۵ م) نمایشنامه‌های «بی‌وطن» (۱۹۷۰ م)، «سرچشمهٔ حیات» (۱۹۸۰ م) در دست است. فاتح نیازی نمایشنامه «کوپروک» (۱۹۶۹) (یعنی: پُل) را نوشت. از فضل‌اله انصاری نمایشنامه‌های «باران بهاری» (۱۹۶۸ م)، «آینهٔ مخمل پیچ» (۱۹۷۱) و نمایشنامه منظوم «وصال» (۱۹۷۱) و نمایشنامه منظوم «وصال» (۱۹۷۲ م) منتشر شده است. امین جان شکوهی نیز نمایشنامه دارد. «شبهای فراق» (۱۹۶۸) به مسائل جنگ جهانی دوم مربوط می‌شود. کمدی «واپسین عروس امیرالمؤمنین» (۱۹۸۴ م) به قلم فضل‌الدین محمدیف است.

دوران پس از سال ۱۹۸۵ م

پس از اعلام پرسترویکا (بازسازی) و گلاسنوست (آشکار بیانی) وضعیت سیاسی کاملاً نوی فراهم آمد - نوعی کناره‌گیری از مرکزیت طلبی مسکو، از میان رفتن سیاست انحصارگرایی. حزب کمونیست و برچیده شدن دستگاه تفتیش عقاید. این وضعیت نو طبعاً در فرهنگ و ادبیات آسیای میانه با کمی تأخیر بازتاب خود را یافت. نظرگاه اهل ادب نسبت به حقایق زندگی دستخوش و دگرگون شد و دیری نپایید که نویسندگان به واکنش برخاستند. بهرام فیروز در مقالهٔ «ایامی که در انتظار بودیم»^{۳۴} به آن روی آورد. البته هواداران رئالیسم سوسیالیستی به فعالیت خود ادامه دادند، ولی اکثر نویسندگان کوشیدند تا الگوهای کهنه را بشکنند و به رمانتیسم و سورئالیسم روی آورند و یا اینکه به رئالیسم ادبیات کلاسیک فارسی توجه کنند. نویسندگان و شاعران نه تنها بر آنند که انسان آزاد را - که از مستوره‌های ایدئولوژیکی رها شده وصف کنند، بلکه اغلب از روش رئالیسم سوسیالیستی دوری می‌گزینند و به سبکهای گوناگون ادبیات معاصر جهانی روی می‌آورند. «عسکر حکیم» شاعر و منتقد ادبی در بحثی که در دهمین کنگرهٔ اتحادیهٔ نویسندگان تاجیکستان داشت. (و در پایان به عنوان رئیس آن برگزیده شد) گفت: «پوشیده نیست که اکنون در ادبیات ما جنگ ادبی بین پدران و پسران، کهن سالان و

جوانان جای دارد.»^{۲۵}

تردیدی نیست که ژریم هفتاد ساله شوروی برای آسیای میانه و نیز تاجیکستان صرفاً خرابی و وابستگی به همراه نداشته است. واقعیت این است که تنها در زمینه امور فرهنگی کار ارزشمندی که شد، از بین بردن بیسوادی و ارتقای سطح تعلیم و تربیت بوده است. همانگونه که از آنچه گذشت دیده می‌شود، ادبیات ملی و به موازات آن رواج انواع ادب ناشناخته همچون نثر رئالیستی، نمایشنامه‌پردازی و نیز اپرا پیشرفت بی‌سابقه یافت، روزنامه‌نگاری، علم ادب و نقد ادبی جا باز کرد. کافی است این دستاوردها با نمونه‌های مشابه در افغانستان مقایسه گردد، با وضعی که بخارا و خیوه در آغاز قرن بیستم داشت و از این لحاظ نظیر تاجیکستان آن زمان بود. البته این دستاوردها زیر سرکوب سنتها و تشخیص ملی کشور حاصل گردید. رژیمی که موجودیت خود را از دست داد، بر آن بود که یک «ملت واحد شوروی» و یک «انسان واحد شوروی» بی‌پرواوند. برخلاف آنچه رسماً اعلام می‌کرد، کوشش بر آن بود که زبان روسی تنها زبان همگانی شود و زبانهای بومی تنها وسیله‌ای برای تفهیم و تفاهم در محیط خانواده به کار رود. نظاره‌گر خارجی پس از اقامتی کوتاه در تاجیکستان متوجه این تناقض نظر و عمل می‌شد که از سویی بطور رسمی از فرهنگ، ادبیات، مطبوعات و کتاب تاجیکی حمایت می‌شد و کتابهای مهمی در رشته زبانشناسی تاجیکی نوشته می‌شد و از دیگر سو مردم تاجیکستان به تکلم روسی روی می‌آوردند و نه تنها کلمات روسی را به زبان خود راه می‌دادند، بلکه حتی عبارتهای کامل آن زبان را جایگزین نوع تاجیکی می‌کردند. چه بسا فرزندان متصدیان برجسته فرهنگی بودند که زبان مادری خود را به درستی نمی‌دانستند! یکی از نشانه‌های تحقیر سنتهای تاریخی اقوام در این واقعیت دیده می‌شود که در ادبیات تاجیک همراه با سنت هزار ساله تعیین کننده اسلامی، در دوران نظام شوروی از روحانیان اسلامی تنها با عنوان روح خبیث و «دشمن مردم» یاد می‌شد. بازسازی و آشکار بیانی طبعاً نخست در روزنامه‌نگاری رخ بست. و این اکثر نویسندگان، شاعران و نقادان ادبی بودند که ابتکار را به دست گرفته و به تصحیح زبانهایی که دامنگیر قلمروی معنویات در هفتاد سال گذشته شده بود کمر همت بستند. در مقاله‌های خود آفت زبانی کشور را محکوم کردند. آنها تصویب قانونی را درباره زبان

تاجیکی پیشنهاد کردند که در بیست و دوم اوت ۱۹۸۹ م پذیرفته شد. به موجب آن، زبان تاجیکی زبان دولتی کشور گردید. اقداماتی در نظر گرفته شده است که هدف از آنها ارتقای شأن زبان تاجیکی است. در قانون مذکور همه جا از تاجیکی (فارسی) سخن رفته است. مقاله‌هایی که چاپ شده و مقاله‌هایی که چاپ می‌شوند، افشاکنندهٔ سرنوشت غمبار بسیاری از روشنفکران تاجیکی و نویسندگان در دههٔ سالهای سی و پس از آن است.

۱- شعر

به سرشت شعر نیز این امکان داده شده که نسبت به وضعیت سیاسی به سرعت واکنش نشان دهد و از آزادی موجود بهره‌وری کند. به سخن دیگر، در توان آن است که به شعر حیات بخش مجدد سیاسی بدل شود. سیدعلی معمور بی علاقه‌گی شاعر را به شعر متعهد، در چکامهٔ «شاعران و سیاست» رد می‌کند و به شعر محمد اقبال استناد می‌کند که در بیتی می‌گوید: قلب ملت در سینهٔ شاعر می‌زند^{۳۶}. قطبی کرام در سروده‌های خود از بازسازی پشتیبانی می‌کند، سفر عبدالله و لایق شیرعلی دست رد به سینهٔ سیاست استالینی می‌زند. لایق شیرعلی در مجموعه شعر خود «زمین و زمان ما»^{۳۷} از نارواییهایی نام می‌برد که بر سر ملت تاجیک فرو باریده است:

چون کوه‌تان گنج معنوی نمی‌دهد / کوه کوه شما نیست... / زبان زبان شما نیست... / چون شما مسجدها را خراب کردید / شما سجده گاه ندارید.

و در شعر دیگر:

از پنبهٔ فخریم تاروز مردن / در روز مردن گاهی کفن نیست / ای وای بر من، ای وای بر ما! بازار صابر یکی از شاعرانی است که در این رهگذر به انتقادی سخت پرداخت و در آخرین مجموعه شعر خود با عنوان «چشم سفیدار» (۱۹۹۱) از جمله به سیاست شوروی می‌تازد سیاستی که می‌کوشید تاجیکستان را به یک کشور تک محصولی تولید پنبه (پخته) بدل کند، در شعر «زن تاجیک و پخته» برخلاف گذشته که از پنبه به صفت «طلای سفید» ستایش کرده بود، و زن را آوازه خوان در کشتزار پنبه وصف کرده بود، اینک می‌سراید:

محیط زیستی تو زشت است.../به جای زن جوال پخته تن پر می‌کند/همچو دو جان
اینجا/بجای ماهی زن ماه پلان پُر می‌شود همچون/زن زایا.^{۳۸}
در انتقاد از کیش شخصیت که باری برگرده ادبیات تاجیک بود، زن شاعر مشهور و
محبوب، «گل رخسار» شعر «در خیابان به نام لنین» را سرود که در تهران نشر یافت:

برف‌تر

دیده‌تر

خون جگر

در خیابان به نام لنین

گوش‌کر

فتنه و شر

تیر و سپر

همه در حفظ مرام لنین

زوزه تیر سلام مرگ است

«و علیکم» به سلام لنین

میسۀ سرخ دهد از دل سنگ

سرخ سرخ است نظام لنین

تشنگان عرضه به لب جان دادند

کیست سیراب ز جام لنین؟

به سر توده نشد چتر امان

بیرق سرخ ز بام لنین

حزب را تیر و سپر داد نجات

تیر پالاست مقام لنین

در خیابان به نام لنین

در خیابان به نام لنین^{۳۹}

در شعر غنایی اغلب از ستایش زبان و میهن تاجیکی سخن می‌رود. همزمان با آن
موضوع حساس بخارا و سمرقند، مسائل محیط زیست و برادری با ایران و افغانستان

مطرح می‌شود. برای مثال در این بیت «مؤمن قناعت»:

از خلیج فارس می‌آید نسیم فارسی

ابر از شیراز می‌آید چو نسیم فارسی^{۴۰}

و «عبدالجلیل واسط زاده» یادآور می‌شود:

تاجیکستان دور نه از ملک ایران

دور نه دل‌های مان هم دارم ایمان^{۴۱}

«نظام قاسم» عشق به ایران را در شعر خود «در پایه تندیس لاهوتی» چنین می‌سراید:

از کتاب نه وطن داری از او آموختم

بی مجازی گشته است ایران او ایران من^{۴۲}

«محمد علی‌شاه حیدر شاه» شاعر شغنان (پامیر) در شعر «پدر من» بازداشت پدر را در

سال ۱۹۳۸ و اینکه چند سال بعد نیز خود او را به ک. گ. ب. فراخواندند چنین

می‌سراید:

به من از «کا. گ. ب.» یک روز شد زنگ

تو گویی بر سرم زد زنگ تقدیر...

پدر بردند و آمد نوبت من...

به گوش من رسیدی پست آواز:

«پدر مرده تو را سال چل و سه...»^{۴۳}

همانگونه که گفته شد، اغلب شاعران جوان تاجیک احساس خود را نسبت به زبان

مادری می‌سرایند. برای مثال «کمال نصراله» در شعر «بدتر از مرگ» می‌سراید:

گر ببری از یاد لفظ مادری

بدتر از مرگ است

بدتر از مرگ است.^{۴۴}

و «محترم» شاعر جوان با چکامه سرشار از احساس خود:

بی زبان مادر من کورم و گنگ و کرم^{۴۵}

موضوع دیگر شعر تاجیک، بیان غم و اعتراض به مسئله بخارا و سمرقند است. این

دو شهر نماد فرهنگ تاجیک و فارس در آسیای میانه‌اند، حال آنکه در ازبکستان

قرار دارند و تاجیکانی که در آنجا می‌زییند زیر فشار و تبلیغات ازبکی قرار دارند. بنا به ادعای آنها این دو شهر از دیر ایام مرکزی ازبکی - ترکی بوده است. «بیرنگ کوه‌دامن» در گزارشی هنری یادآور می‌شود که مردم بخارا و سمرقند از ۱۳۰۰ سال پیش چنان با زبان فارسی همبسته بودند که نماینده عرب خلیفه، قطیبه ابن مسلم ناگزیر شد به آنان اجازه دهد، قرآن را به زبان فارسی بخوانند.^{۴۶} و «گل رخسار» در شعر «بخارا» می‌پرسد:

چرا یک شاعر ساحر نگوید ز خاک درد و آرمان بخارا^{۴۷}

از میان جوانترین شاعران، «اسکندر ختلانی» می‌سراید:

ای یار یار یار سمرقندی آیا تواز برای چی پایندی؟^{۴۸}

و «پیرم قل ستار» نیز با اندیشه به سمرقند:

یا خنده دلدار غم از دل بر باید یا گریه طفلان دری گوی سمرقند^{۴۹}

و شعر زیر از لایق شیرعلی عنوان «در بخارا و سمرقند» دارد:

در بخارای شریف چندی کثیف مکتب تاجیک را در بسته‌اند

مخزن تاجیک را دزدیده‌اند مهره تاجیک را بشکسته‌اند...

در بخارایی که گفته مولوی: «این بخارا منبع دانش بود»

بعد مولانا چه گویم ای دریغ این بخارا منشاء نالش بود^{۵۰}

درباره فشارهایی که پیش از این نسبت به عقاید مذهبی اعمال می‌شد اشعاری سروده‌اند. شعر بازار صابر از این لحاظ به همراه با لحنی تند است. در شعری به عنوان «کمونستان حاجی» کنایه بر آنانی دارد که در گذشته از جمله خاموش کنندگان اندیشه اسلامی در تاجیکستان بوده‌اند، و حالا راه مکه را پیش می‌گیرند:

کمونستان که قبله ایشان خانه سرخ بود کرم‌لین بود

خانه کعبه می‌روند اکنون احتیاط از قبیله شیطان

کمونستان حاجی می‌سازند بازسازی حاجی می‌سازند^{۵۱}

میرسعید میرشکر، این پیر شاعران تاجیک به شعر فلسفی و تعلیمی خود ادامه می‌دهد؛ هنر او در خدمت وطن قرار دارد و سنتهای نیک اجداد را زنده کرده به یاد می‌آورد. مؤمن قناعت از شاعران محبوب نسل میانه است. در مجله‌ها شعر چاپ می‌کند. اثر برجسته او از این دوره، داستان پرهیجان «ستاره عصمت» (۱۹۸۷ م) است که روند و

معنای زندگی را به تمثیل و استعاره گرفته است. شاعرانی همچون عبید رجب، گل نظر، سلیمشاه حلیمشاه، عسکر حکیم، معمور و دیگران به فعالیت‌های ادبی موفقیت‌آمیز خود ادامه می‌دهند. در کنار اینان، گروهی شاعر جوان آینده‌دار از جمله محمد غایب، نظام قاسم، فرزانه، محمدعلی سیاوش، نورمحمدنیازی، اسکندر ختلانی، عبدالله قادری، رستم وهابیان، سلیم ختلانی، روشن همراه، ستاره شیرین بنیاد و بسیاری دیگر، فعالیت ادبی دارند و اکثرشان از آزادی به دست آمده در خلق آثار ادبی از لحاظ شکل یا محتوا بهره‌جویی می‌کنند، بی آنکه پیوند خود را با سنت از دست بدهند. برای مثال شیفتگی صمیمانه زن شاعر جوان، فرزانه به کهنترین و نوترین رشته آثار بزرگان شعر فارسی در می‌یابیم او همچنین رودکی، دقیقی، فردوسی، سعدی، حافظ، جامی، بیدل، محمد اقبال و دیگران را احترام و تحسین می‌کند. احترام به آثار کلاسیک همچنین در پاسخ زن شاعر، «زلفیه» به این سؤال که کدام شاعر را بیش از همه دوست دارد، دیده می‌شود، آنها عبارتند از: حافظ، محمد اقبال، فروغی. و از میان خارجیها: «فلوربر»، «درایزر»، «استاندال» و «بودلر».

به طور کلی، شعر تاجیک نسبت به رونق آینده خود تردیدی ندارد.

پیشینه

سازمان ادبیات و هنر

۲- نثر

بازسازی ادبی در حال حاضر در داستانهای کوتاه و ناولها بیشتر به چشم می‌خورد. در اینهاست که تغییرات برخی از ژانرهای اخلاق انسانی در بلند نسبت به انسانی آزادتر جستجو شدند است. نمونه‌های چنین ادیبانی را می‌توان برای مثال در «تقویم ره گم» (۱۹۸۷ م) اورون کوهیزاد یافت، که یکی از نویسندگان استوار است. در این کتاب با داستانها و ناولی سروکار داریم که نشان البریز شدن کاشه ضبر است. نویسنده درگیر این اندیشه است که چگونه ممکن است همواره میان احرف و عمل تضاد نباشد، چگونه می‌توان بدان دست یافت و نشان داد که مبالغه تنگ نظران را می‌توان به فرمان انسان فرهیخته در آورد. «مؤمن قناعت» از این ناول، استقبال کرد و در مقدمه سخنرانی خود در دهمین کنگره نویسندگان از آن به عنوان اثری که نشانگر چرخش در ادبیات تاجیک است، یاد کرد. نسیم جانفزایی در نثر نو نیز از رمان «سه روز یک بهار» (۱۹۸۸ م) به قلم

ستار ترسون می‌وزد. در این رمان عزیزمتین، رهبر باسمه‌چیان و مخالفان نظام شوروی در دهه سالهای بیست قرن بیستم نقش مهمی ایفا می‌کنند. چنین قهرمانی در آثار دورانی که در آن هر چیزی برجسب سیاه یا سفید داشت، مطلقاً تصوّر ناشدنی است. تصور اینکه عبارت «دشمن خلق» صفتی باشد که برخصلتی تفرانگیز دلالت کند، ناممکن بود. زبان این رمان نیز حکایت از رویکرد خلّاق به موضوع دارد. رمان دیگر همین نویسنده به نام «در دامنه تلّهای سرخ» (۱۹۸۸ م) برخورداری از روح نو است. رویکرد نو را نیز می‌توان در «اسب بابام» (۱۹۸۷ م) از عبدالحمید صمدوف و یا در «پیش از شب عروسی» (۱۹۸۷ م) از قلم بهرام فیروز دید که آن مجموعه داستانهای کوتاهی است و از سرنوشت تیره روزگار زنان حکایت دارد. شایان توجه، نخستین رمان گل رخسار با عنوان «مرز ناموس» (۱۹۸۸ م) است که در آن مبارزه سرسخت زنان روستا که مردان‌شان در جبهه جنگ دوم جهانی می‌جنگیدند توصیف شده است. بنابه گفته مؤمن قناعت گلرخسار خود را از پابندی به سنتهای کهنه آزاد کرده و در رمان خود سیمای زنی را آفریده که ما آنها را دیده ولی نشناخته بودیم.^{۵۲}

بالتّه اُرتقزاده^{۵۳} در مجله ادبی «صدای شرق» نوولی به نام «یوسف سمرقندی»^{۵۴} منتشر کرد. در این رمان مردمان عادی تصویر شده‌اند که از یکسو مظهر انسان آسیای میانه بوده و از سوی دیگر حامل آداب و رسوم اصیل سمرقند و جهان پیرامون آنند. اندیشه‌هایی نو در رمان «فاجعه باغستان» (۱۹۸۹) اثر فاتح نیازی دیده می‌شود. خواننده در آن با مردمانی روبرو است که می‌کوشند تا محیط طبیعی را نگه دارند و در فضای سالم زندگی کنند. از ساریان یک نوول به نام «دشت ماران» و یک رمان با عنوان «زرفشان» (۱۹۸۸ م) منتشر شده است. در این رمان مسائل دوران جدّی تاریخ تاجیکستان توضیح شده است. یوسف آکابروف و محی‌الدین خواجه یف به ترتیب رمانهایی نوشتند با عنوانهای «جانفدا» و «راستی را زوال نیست». حاجی صادق (متولد ۱۹۵۳ م) رمان «قدر جوهر جوهری داند» را نگاشت و عبدالحمید صمدوف (متولد ۱۹۷۴ م) با نخستین کتاب خود «شاخ چنار» در سال ۱۹۸۱ پا به عالم نثر تاجیک نهاد و پس از آن چند مجموعه داستان و نوول نوشت، مانند «پرانچکها» (۱۹۸۴ م)، «اسب بابام» (۱۹۸۶ م)، «کاسه دُور» (۱۹۸۷) و غیره. در این داستانها درگیری خیر و شر را تصویر کرده، گرفتاریهای

شهر بزرگ را شرح می‌دهد و فعالیتهای جوانان را در شهر و ده ارزیابی می‌کند. در قلمروی نثر، نویسندگان خلاق فعالیت می‌کنند که در قبل داستانها و نولهای برازنده نوشته‌اند و آثارشان نیز در کنگره گذشته نویسندگان ارزیابی شده است. برای مثال بهمن یار و محمدزمان صالح در پرداخته‌های خود، نویسندگان و شخصیت‌های گذشته و معاصر را در ارتباط با یکدیگر توصیف کرده و عشق به وطن را همراه با شوخ طبعی به نگارش در می‌آورند. صالح در نوول «عشق اکتیار پیر» تصویری از نیاکان تاجیک ترسیم می‌کند. سیف رحیم نیز در «پدرود پیغام» راههای تازه‌ای بر نثر تاجیک می‌گشاید؛ همین گونه است آثار جانبیک اکابر، معظمه، فاتح عبدالله، براتعلی عبدالرحمانوف، قادر رستم و دیگران. داستانهای بهمنیار همچون «اسب آبی» یا نوول «دود حسرت» به نحو متفاوتی از هنجارهای زبان و بیان فاصله می‌گیرند و به زبانی غنایی که یادآور طرز بیان نویسندگان کلاسیک است اقتضا می‌کنند.

در فرای مرز تاجیکستان، در اورشلیم کتاب شایان توجه «در جوال سنگین» (۱۹۸۸ - ۱۹۸۹) منتشر گردید. مؤلف این کتاب مرد خای بچه یف (متولد ۱۹۱۲) است که به تخلص (یا امضای) «مُحِب» مطلب می‌نویسد. او از یهودیان بخارا است و در سالهای جوانی خود مجموعه شعرهایی در سمرقند منتشر کرد. در سال ۱۹۳۷ م مانع فعالیت ادبی او شدند. سپس او را زندانی کردند و سالها در اردوی کار به سر برد. در سال ۱۹۷۳ م. اجازه مهاجرت یافت و در اسرائیل سکنا گزید و در آنجا مجموعه‌هایی از شعر و داستان به چاپ رساند و اخیراً رمان شرح حال گونه «در جوال سنگین» را منتشر کرد. در این نثر زندگانی یهودیان آسیای میانه را در آغاز قرن حاضر توصیف می‌کند. این یهودیان قرن‌ها به تألیف ادبیات فارسی به کتابت خط یهود (عبری) می‌پرداختند. قسمت مهم این رمان گزارشی است ادبی از خشونت پلیسی و دادگاهها و همچنین مربوط است به تراژدی دربدری خانواده‌ها که اعضای آن از طریق مرز افغانستان و ایران گریخته‌اند. رمان نامبرده اکنون به کتابت خط تاجیکی در آمده و خود گواهی است بر سنت و استحکام فرهنگ و زبان فارسی.

آقای «م. زند» در مقدمه چاپ تاجیکی آن نوشته است: «مُحِب نخستین کسی است که به زبان تاجیکی سرگذشت تلخ زندانیان استالینی را تصویر نموده است». ^{۵۵} در

شماره ۰ دسامبر سال ۱۹۹۱ م. چاپ رمان نو «جلال اکرامی» در «صدای شرق» به پایان رسید. این رمان با عنوان «گل بادم» وصف سرنوشت مردم تاجیک و بیشتر مربوط به سرنوشت «قمری» هنرپیشه تاجیکی است با دریافت جایزه لنینی از سوی استالین و در آن درباره استالین چنین آمده است: «... بلی استالین به همین جور نغمه‌ها» داشت. از یک طرف گادرهای عالی جناب تاجیک، صنعت کاران، ادیبان را و عالمان را زده، حبس کرده پرانده نیست و نابود کند، از طرف دیگر گاه‌آه التفات «هم می‌کرد و نمایش کارانه مکافات می‌داد و «بلی» می‌گرفت. در اینجا همین بیت شاعر را آوردن کفایه می‌کند که خواننده چپ بودن «التفات» استالین را داند:

فرب تربیت باغبان مخور، ای گل که آب می‌دهد اما گلاب می‌گیرد!

«قمری» به واقع زیست و در سال ۱۹۸۵ م. در شهر دوشنبه درگذشت.

۳- نقد و علم ادب

دگرگونی‌های سالهای اخیر، علم ادب و نقد را با وظایف فراوانی روبرو ساخته است یعنی لازم بود تا از نو نسبت به پدیده‌های فرهنگ تاجیک، ادبیات و تاریخ موضع‌گیری شود. - خاصه در قرن بیستم. در ملاحظات موجود ضروری است درباره برخی شخصیت‌های فرهنگی تاجیک که در سالهای دهه بیست و سی از فعالیت برکنار شده و یا به قتل رسیده‌اند، تجدید نظر و امور مربوط به تعادلی منطقی بازگردانده شود. البته تا اندازه‌ای به این کار پرداخته شده و از کسانی همچون: عبدالرئوف فطرت^{۵۶}، محمود حاجی بهبودیها^{۵۷}، سعداله ربیعی شاعر (۱۹۳۸ - ۱۹۸۳)^{۵۸}، حکیم کریم و دیگران اعاده حیثیت شده است. فهرست اجمالی نویسندگانی را که قربانی دوران استالینی شدند، عطاخان سیف‌الهیف محقق ادبی منتشر کرد. او از این افراد نام می‌برد: حمیدی، فطرت، عزیزی، حکیم کریم، غنی عبدالله، رشید عبدالله، اکرامی، رحیم هاشم، علی خوش، تغزل ذهنی، جمشید شنبه‌زاده، نصراله بکتاش، ربیعی، عابد عصمتی، رئوف طاهری و دیگران.^{۵۹} محمد عاصمی نشان داد که حتی زندگی صدرالدین عینی در دوران استالین دستخوش خطر شده بود^{۶۰} و این خطر جدی به احتمالی ابوالقاسم لاهوتی را نیز تهدید می‌کرد.^{۶۱} نظریات نسبت به ادبیات دهه‌های گذشته دگرگونی می‌یابد. به صدر الدین عینی نیز

به گونه ملایم انتقاد گردید. به او ایراد گرفته که در اوایل قرن بیستم پیروی از شعار اشتباه‌آمیز «انقلاب جهانی» که از لنین نشأت گرفت پیروی کرده^{۶۲} و یا اینکه در نوول «آدینه» مؤلف نتوانسته است خود را در توصیف قهرمانان از پابندی به سنت کلاسیک در امان دارد^{۶۳}. البته آثار میرزا تورسون‌زاده اختلاف نظرهای شدیدتری را دامن زده است. او دهها سال به عنوان شخصیت فرهنگ تاجیک به شمار آمده بود. محمدجان شکوروف از سال ۱۹۸۸ م. در سروده‌های میرزا تورسون‌زاده نقض پاره‌یی از اصول اخلاق شاعری را نکوهش کرد، چون که احکام حاصل از آنها در تناقض با واقعیت بود.^{۶۴} رحیم مسلمانیان (مسلمان قولوف) انتقادهای پی‌گیر داشت.^{۶۵} و این انتقادات بازتابی گسترده در روزنامه‌ها یافت. در این انتقاد دفاع از میرزا تورسون‌زاده با انتقادهایی که نسبت به او شده بود، توأم گردیده است.

یکی از مسائل به میان آمده، ارزیابی جنبش «جدیدیه» است که از اوایل قرن بیستم سرچشمه می‌گیرد تاریخ‌نگاری رسمی آن را جنبشی دشمنانه، ناسیونالیستی و بورژوازی اعلام کرد. «لایق شیر علی» شاعر، مسأله اعاده حیثیت از این جنبش را به بحث گذاشت. در این بحث شاعران برجسته و صاحب نظر در علم ادبیات و تاریخ نویسان همچون «م. شکوروف»، «ا. عبدالمنان اف»، «ق. آشوروف»، «ر. هادی زاده»، «ن. دنیار شایف» و «ی. شریف اوف» شرکت کردند و نتیجه جلسه این بود که جنبش جدیدیه که به ابتکار «احمد دانش» (۱۸۲۶ - ۱۸۹۷) و ادامه دهندگان آن: ا. فطرت، میرزا سراج، بهبودی و دیگران پا گرفت، تشخص و نقش مثبت در فرهنگ تاجیکستان داشته است. علاوه بر این اظهار نظر شد که ادبیات دوران شوروی تاجیکستان را نمی‌توان بدون توجه به جدیدیه^{۶۶} توضیح داد. دیگر از مباحث جدی، انتقاد از وضع نامطلوب زبان تاجیک در شرایط کنونی است برای نمونه می‌توان به وضعیت اصطلاح‌شناسی (ترمینولوژی) و کتابت زبان تاجیک اشاره کرد. به منظور تقویت حیثیت زبان تاجیک «بنیاد زبان تاجیکی (فارسی)» تشکیل گردید و مسئولیت آن به شاعر سرشناس، لایق شیر علی واگذار شد. گذشته از این، یک کمیسیون «اصطلاح‌شناسی» به رهبری م. شکوروف بر پا گردید. مدیر مؤسسه شرق‌شناسی دوشنبه، فیلسوف، «اکبر ترشونزاد» پیشنهاد کرد که یک سازمان اصطلاح‌شناسی جهانی با شرکت ایران و افغانستان^{۶۷} تشکیل گردد و به بررسی

مسائل مربوط پردازد. برخی از مؤلفان خواهان بازگشت به کتابت فارسی می‌باشند. برخی از نویسندگان همچون «سفر عبدالله» چنین بازگشتی را در کنگره دهم نویسندگان تاجیکستان در ۱۹۹۱ م.^{۶۸} مطرح کردند. هواداران بازگشت به کتابت فارسی، ایران و پاکستان را گواه می‌آورند که آن کتابت مانع پیشرفت فرهنگی آنها نشده است. آنها استدلال می‌کنند که رواج این کتابت موجب پیوند و حفظ کتابت زبان تاجیکی و ادبیات تاجیک می‌گردد. بعضی از نویسندگان و مورخان از یک معتقدند که امیر خسرو دهلوی و یدل ازبکی اند و گروهی از دانشمندان و زبان‌شناسان این اظهارات سلطه طلبانه و ملیت‌گرا را رد می‌کنند. این گروه از نویسندگان ازبک، از تیمورلنگ، این بزرگترین نماینده آدمکشان تاریخ، ستایش می‌کنند و بخارا و سمرقند را از منطقه‌های مسکونی قدیم ازبکستان به شمار می‌آورند در کنار شخصیت‌های ادبی، علمی و تاریخ‌شناسی که تاکنون معرفی گردید، افراد زیر نیز از حیثیت ادبی و علمی برخوردار بوده و فعالیت دارند: «صاحب تبرّد»، «اعلاخان افضل‌زاد»، «عسکر حکیم»، «خالق میرزا زاده»، «شیروف جان حسین زاده»، «عبدالقادر منیازوف»، «خورشیده آتخانوا»، «رحیم مقیم اوف»، «رحیم هاشم»، «کمال عینی»، «یوری بابایف»، «لازیساد میدچیک» و دیگران.

اتفاق نویسندگان تاجیکستان و دهمین انجمن آن

این اتحاد در سال ۱۹۳۴ م. در زمانی که فشار ایدئولوژیکی و سیاسی شدید اعمال می‌شد تأسیس گشت و بخشی از اتحادیه نویسندگان شوروی به شمار می‌آمد. هدف اصلی آن عبارت از این بود که فعالیت نویسندگان را جهت بخشد و معلوم سازد که آنان با چه کیفیتی می‌توانند نویسنده، شاعر، عالم ادیب منتقد یا نمایشنامه‌نویس باشند. انجمن نوشته‌های اعضا را به داروی می‌گرفت و آنها را قبول یا رد می‌کرد و یا اینکه طریقه بازگویی آنها را پیشنهاد می‌کرد. انجمن تأثیر بسزایی در تأمین مادی اعضا داشت.

اتفاق نویسندگان سال ۱۹۹۲ به فعالیت خود ادامه می‌دهد و به مثابه یگانه محفل نویسندگان به شمار می‌آید. عسکر حکیم در سخنرانی خود در کنگره دهم این اتفاق گفت: «متأسفانه برخی از نویسندگان براین باورند که دیگر به اتفاق نیازی نیست»، او ادامه داد: «برعکس، باید بگویم که «اتفاق» در شرایط کنونی که نویسنده تنها مانده

ضرورت بیشتر یافته است. البته اتفاق نباید همچون یک وزارتخانه دستوردهنده باشد بلکه باید به عنوان یک مرکزیت التیام بخش عمل کند».^(۶۹)

«بهرام فیروز» (نویسنده و شاعر) در کنگره گفت که «شنیده است می خواهند انجمن نویسندگان مستقل تشکیل دهند و بدین وسیله به رهبری گذشته اعتراض کنند»^(۷۰). از جمله اقدامات مهم مصوبه کنگره از تاریخ ۱۹۹۱/۹/۴ م. این است که هیچ حزب سیاسی (حتی حزب کمونیست) حق ندارد در چارچوب اتحادیه فعالیت کند و این ممنوعیت درباره دیگر سازمانها نیز مصداق دارد. طرح اخراج سازمان حزب کمونیست از «اتفاق» قبلاً رد شده بود؛ این بار اکثریت اعضا آن را رد کردند. عضو اتفاق، ممنوع کردن نیروهای حزبی را از اتفاق نویسندگان از این رو مهم می داند که بدین ترتیب «کدخدامنشی روانی و تبعیت برده وار» دامنگیر اعضا نمی شود. از قول حضرت علی (ع) نقل می شود که ترس آدمی را به بردگی می کشاند: «ترس بزرگترین گناه است»^(۷۱).

در روزهای ۲۷ تا ۳۰ ماه مارس ۱۹۹۱ م. «کنگروه (انجمن) دهم ادیبان تاجیکستان» در دوشنبه برگزار شد. از ۱۷۹ عضو انجمن، ۱۶۷ عضو در کنگره شرکت داشتند. بدین ترتیب: ۱۴۴ تن تاجیک، ۸ تن روس، ۷ تن ازبک، ۴ تن یهودی و یک تن به ترتیب از ایران، آذربایجان، تاتارستان و اوکراین ۷۳ تن از شرکت کنندگان شاعر، ۶۰ تن نویسنده، ۵ تن نماینده نویس، ۲۲ تن منتقد و عالم ادبیات و ۷ تن مترجم بودند. ۹۸ تن از شرکت کنندگان کنگره به حزب کمونیست تعلق داشتند، دو تن از حزب دموکراتیک بودند و ۶۹ تن بدون وابستگی حزبی بشمار می آمدند.

پس از سخنرانی افتتاح ریاست جمهوری، «مؤمن قناعت» گزارشی مفصل همراه با ارزیابی به کنگره ارائه کرد. در این سخنرانی او از مقام دبیری انجمن کنار گرفت. «مؤمن قناعت» از چند جهت مورد انتقاد قرار گرفت. قناعت در طی گزارش خود گفت: «پارسی دری که از مرز و بوم ما - از ماوراءالنهر و خراسان - از عهد رودکی و بلعمی، مولوی و ناصر خسرو آغاز یافته بود و پسان به کل ایران زمین راه یافت، زبان بی آلاشی است»^(۷۳).

نگاهی به برخی از اندیشه ها از لابلای بحثها

«محمد شکوروف» از جمله گفت که در سراسر کشور نقطه نظر نسبت به گذشته و حال

از بنیاد تغییر کرده است، این واقعیت نمی‌تواند در ادبیات انعکاس نیابد. «گل نظر» اظهار خرسندی کرد که دوران تکاپوی بدگویان و جستجوگری دشمنان مردم سپری شد. «اصل الدین قمرزاده» از سمرقند گزارش داد که شورای نویسندگان تاجیک در اتحاد نویسندگان ازبکستان دارای سه عضو است. «صاحب تبروف» اظهار امیدواری کرد که نویسندگان به زودی رئالیسم سوسیالیستی را کنار خواهند گذاشت و «قطبی کرام» خواستار آن شد که به محیط زیست توجه بیشتر شود، همچنین توصیه شد که در مسایل مربوط به اسلام مداراگرانه رفتار شود. در این رهگذر شعر (بیت) «نقیب خان تغزل» (۱۸۶۵ - ۱۹۱۹ م.) از بخارا یادآوری شد که او یکصدسال پیش خطاب به شاعر ایرانی «قآنی» سروده بود:

من که نه شیعه نه او سنی است کار سخن برتر از این ماجراست.

منتقد ادبی، «عبدالرحمان عبدالمناناف» گزارش اصلی کنگره را به انتقاد گرفت و گفت که همین چند سال پیش بود که شاعران هنوز ریگان و کاخ سفید را هدف آتش خود قرار داده و منتقدان از برژنف، آندروپوف و حتی چروونکوف نقل قول می‌آوردند. روز ۱۹۹۱/۳/۳۰ در یک رأی‌گیری مخفی، «عسکر حکیم» (متولد ۱۹۴۶ م.) شاعر و منتقد، به عنوان رئیس اتفاق نویسندگان تاجیک انتخاب گردید. او همچنین سردبیر اصلی مجله هفتگی «ادبیات و صنعت» می‌باشد. همانگونه که قبلاً اشاره شد، «عسکر حکیم» چند مجموعه شعر و مقالات تخصصی نوشته است که اغلب مسائل سنت و نوآوری در شعر معاصر تاجیک در آنها مطرح می‌شود.

در امر سنت و نوآوری که در دهمین کنگره نویسندگان تاجیکستان مطرح شد «قناعت» در سخنرانی خود به گرمی از شعر معاصر ایران ستایش کرد و گفت: «در قرن بیستم ادبیات ایران به حد اعلا تحوّل یافت. شعر جدید فارسی به قله‌های نو رسید و غرب در احیای «شعر نو» فارسی تأثیر گذاشت. در این رهگذر، سروده‌های ایرج میرزا و ملک الشعرای بهار نیز پدیده‌های تازه روحانی و عرفانی داشتند... از تأثیر اشعار نادر نادرپور، فروغ فرخزاد، هوشنگ ابتهاج (۱ - سایه)، اخوان ثالث، احمد شاملو، سیاوش کسرای در تاجیکستان نیز نسبت به شعر نو حسن توجه پدید آمد.»

مطبوعات

در قلمروی ادبیات این ماهنامه «صدای شرق» است که از ارزش فراوان برخوردار است. این مجله مانند گذشته به چاپ داستان کوتاه، ناول یا رمان به صورت پاورقی پرداخته و انتشار آثار نویسندگان و شاعران پیشکسوت و تازه کار در آن میسر گردیده و همچنین ترجمه آثار خارجی را نشر می دهد، این مجله به بررسی درباره ادبیات معاصر و آثار نویسندگان، نشر نمونه هایی از ادبیات و هنر عامیانه، تقریظ بر کتابهای نو و گهگاه بررسی درباره علم ادبیات و هنر، و گزارشهای هنری می پردازد.

مجله هفتگی پیشین، یعنی «معارف و مدنیت» را در سال ۱۹۵۹م. متوقف گردید و به جای آن مجله «گزیده معلمان» منتشر شد و همزمان با آن هفته نامه تخصصی «ادبیات و صنعت» انتشار یافت و در آن نیز به چاپ داستان کوتاه و شعر، نقد ادبی و اخبار مجامع فرهنگی تاجیکستان مبادرت شده است. از سال ۱۹۴۹م. نیز ماهنامه «پامیر» به زبان روسی انتشار می یابد که اغلب شامل ترجمه هایی از داستانها و شعرهای شاعران معاصر و کلاسیک و مقاله درباره ادبیات و نقد ادبی تاجیک است. از سال ۱۹۹۱م. در این ماهنامه به چاپ ترجمه نو و روسی قرآن از قلم «نوری عثمانوف» به صورت پاورقی ادامه دار توجه شده است.

دگرگونیهای سیاسی و امکان فعالیت یافتن سه حزب سیاسی دیگر علاوه بر حزب کمونیست، موجب شد که یک رشته روزنامه و مجله نو بر شمار آنچه بود افزوده گردد. برخی از این نشریه ها خصلت و هدف فرهنگی به خود گرفته اند. «سامان» یک نامه هفتگی نو است که آن را «بنیاد زبان تاجیکی (فارسی)» منتشر می کند. در آن مقاله های مربوط به زبان، اصطلاح شناسی و همچنین مقاله هایی از محافل نزدیک به فعالیتهای اسلامی همچون گزارشهای گسترده از مراسم حج، غزلهای آیت اله عظمای خمینی، شعرهای دیگر شاعران ایرانی مانند نادر نادرپور و دیگران را چاپ می کند. «چشمه» مجله مستقلی است که برای کودکان تنظیم شده است و نسخه ای از آن به کتابت فارسی منتشر می گردد. «گازت معلمان» عنوان مجله نامبرده، اینک نام «آموزگار» به خود گرفته و مشابه ماهنامه «معرفت» با سرپرستی وزارت آموزش و پرورش انتشار می یابد. اتحاد روزنامه نگاران، هفته نامه تاجیکی - فارسی «سخن» و «جمعیت دانش» و هفته نامه «علم

و حیات» را اداره می‌کند. انجمن ارتباط با خارج هفته‌نامه «پیوند» را به زبان فارسی منتشر می‌کند. «خزینة مَدَنیت» ماهنامه «فرهنگ» را انتشار می‌دهد و نخستین شماره آن از سال ۱۹۹۱ م. است. از جمله مطالب آن درج هزار بیت از مثنوی معنوی، زندگی مختصر حضرت محمد صلی‌الله، شعرهایی از مهدی اخوان ثالث شاعر خراسانی، داستانی از دری‌نویس افغانی «اکرم عثمان» تحت عنوان «عقاب نایینا»، شعرهایی از «لایق شیرعلی»، داستانی از «سیف رحیم‌زاده»، مجموعه‌ای از «حدیث‌های پیغمبر صلی‌الله» و غیره. نهضت اسلام هفته‌نامه «منبر اسلام» را به خط تاجیکی منتشر می‌کند و حزب دموکراتیک (دموکرات) هفته‌نامه «عدالت» را چاپ می‌کند که مقاله‌های فرهنگی نیز در بردارد. گذشته از اینها، از مجله «ادب» و سه نشریه ازبکی با این عنوانها باید نام برد: «خلق آوازی» که پنج‌بار در هفته چاپ می‌شود، «لُقی آواز» و «حق سوز» که یک بار در هفته نشر می‌یابد. علاوه بر اینها یک رشته نشریه و مجله در می‌آیند که برخی از آنها منظم و مرتب انتشار نمی‌یابند. و دو هفته‌نامه تاجیکی - روسی به نامهای «نوروز» و «ورزش» نیز منتشر می‌شود.

پایان سخن

آغاز دهه نود میلادی را به روشنی می‌توان دوره دگرگونی بزرگ در فرهنگ زبان و بطور کلی در ادبیات به شمار آورد. معیار زیباشناختی در گذشته مبتنی بود بر «شکل و محتوای سوسیالیستی» و «اخلاق نو» با این روش که ادب ملت‌های گوناگون با سنت‌های مختلف، یکپارچه قلمداد می‌شد و آن گونه معیار زیباشناختی امروز اعتبار خود را از دست داده است.

معیار بر این روال است که پیوند با فرهنگ ایران، افغانستان و پاکستان و هند بیشتر و نزدیکتر می‌گردد. مبادله فرهنگی و ارزشهای آن مؤثرتر برقرار می‌گردد. کتاب و القبا فارسی به طور اساسی بیشتر جا باز کرده و شناخته می‌گردد. این القبا اینک در برنامه آموزشی دهها مدرسه تاجیکستانی قرار داده شده است. باب عرضه غنی نشریات فارسی بر تاجیکان گشوده شده و از این پس گشوده‌تر می‌شود - باب آثار زیبای ادبی، شعر معاصر فارسی، طبع آثار ادبیات کلاسیک، انبوه مجله‌های ادبی، تخصصی و علمی مفتوح می‌گردد.

امکان دارد که در تاجیکستان به الفبای فارسی - عربی روی آورده شود، امری که می‌تواند مصدر پیامدهای نامطبوعی نیز باشد. واقعیت این است که بخش بزرگی از اهالی در سنین بلوغ به صورت بیسواد در می‌آید و از سوی دیگر سنت ادبی غنی هفتاد ساله گذشته برای نسل جوان دست نیافتنی و بیگانه می‌شود. البته برای اینگونه مسائل نیز راه حل وجود دارد و بی‌تردید فرهنگیان تاجیک به حل صحیح آنها دست می‌یابند. باور من بر این است که ادبیات تاجیک راه پیشرفت خود را موفقانه خواهد پیمود و در جامعه آزاد کنونی شکوفاتر خواهد شد. حتمی بودن این پیشرفت از لابلای توضیحات بالا نیز پدیدار است.

یادداشتها و پی‌نوشت‌های بخش سوم

۱- این بخش تاریخ ادبیات تاجیک بنا به درخواست ناشر ایرانی در سال ۱۳۷۱ تنظیم می‌شود، یعنی سی سال پس از نگارش بخش اول. طبع چکی تاریخ ادبیات تاجیک در سال ۱۹۶۳ در پراگ و ترجمه انگلیسی این تاریخ در سال ۱۹۶۶ (۱۳۴۵ شمسی) در هلند به شکل فشرده و اضطراری و یادداشت گونه انتشار یافت. اهمیت بزرگ این تکمیل کاری این است که در شرایط کاملاً نوری انجام می‌گیرد. نخست اینکه تاجیکستان مستقل گردید و دیگر یک جمهوری با عنوان «شوروی سوسیالیستی» نخواهد بود. دیگر اینکه موقعیت انحصاری حزب کمونیست در این کشور لغو گردید و آزادی فردی شهروندان و مطبوعات برقرار گردید. اینک شاعران، نویسندگان، منتقدان ادبی و تاریخ‌نگاران ادبیات نیز می‌توانند به آزادی اظهار نظر کنند. برخی از آنان دوران هفتاد ساله شورایی کشور را موضوع بررسی انتقادی خود قرار داده‌اند. عصر نظام رسمی که مبلغ یزدان ناپرستی بود پایان یافت و یکی از حزبه‌های دموکراتیک نام «نهضت اسلامی تاجیک» دارد. همچنین شرایط عینی در چک‌واسلواکی نیز تغییر کرده و با وضعی که در آن قسمت اول این تاریخ نوشته شده بود تفاوت دارد. دشواریهایی که در سر راه کسب منابع تحریف نشده وجود داشت، از میان رفته و اینک لازم نیست چنان بنویسند که از مجرای سانسور بگذرد.

۲- مَتریالهای سِیزدِ ۲۴ حزب کمونیستی اتحاد شوروی، دوشنبه، ۱۹۷۲، ص ۹۰.

۳- میلان توکار (Tokar): مصاحبه در ضمن یک فنجان چای. نشریه رومبُید (Romboid) سال ۱۹۸۲، شماره ۱۰، صص ۴۹-۵۲.

۴- آثارشان اغلب چندبار و به خط موجود انتشار یافت. تیراژ این آثار نشان محبوبیت آنها در میان خوانندگان است. به عنوان مثال، کلیات حافظ شیرازی به تیراژ سی هزار در سال ۱۹۸۳، گلستان سعدی به تیراژ بیست و پنج هزار در سال ۱۹۶۲ و کلیات نظامی به تیراژ بیست هزار نسخه چاپ گردید در ۱۹۸۱. (جمعیت تاجیکستان در سال ۱۹۹۰ بالغ بر ۳/۲۵۰/۰۰۰ (سه میلیون و دویست و پنجاه هزار) تن بود.)

- ۵ - این داستان را «فرهنگ اصطلاحات ادبیات شناسی» (به کوشش: ر. هادی‌زاده، م. شکوروف، ت. عبدالجباروف، دوشنبه ۱۹۶۶) چنین تعریف می‌کند: «یکی از نمودهای انواع غنایی و حماسی ادبیات است. داستان اثر منظومی است که در آن یگان واقعی کلانی یا قصه معینی بیان می‌شود». یرزی بچکا: داستان تاجیک و میرزا تورسون‌زاده. «صدای شرق» ۱۹۸۷، ص ۱۱۳ - ۱۲۶.
- ۶ - میرزا تورسون‌زاده، کلیات (چهارجلدی)، دوشنبه ۱۹۷۱ - ۱۹۸۵، جلد دوم، ص ۱۹۶ - ۲۳۶.
- ۷ - درباره آثار م. تورسون‌زاده صدها مقاله نوشته شده است. از آن میان: ر. هادی‌زاده، «مناسبت میرزا تورسون‌زاده با نظم کلاسیکی. صدای شرق، ۱۹۸۳، شماره ۵، ص ۱۱۴ - ۱۱۹؛ ش. جُمعیه‌یف، «عَنَقَه نوآوری از نظر میرزا تورسون‌زاده. صدای شرق ۱۹۸۴، شماره ۲، ص ۱۲۲ - ۱۲۵؛ بررسی مفصل سیف‌اله‌یف، «میرزا تورسون‌زاده» دوشنبه ۱۹۸۳، ۴۸۴ صفحه؛ فهرست آثار نامبرده در کتاب «میرزا تورسون‌زاده» دوشنبه ۱۹۸۳، ۳۲۴ صفحه.
- ۸ - میرزا تورسون‌زاده، کلیات جلد سوم، ص ۳۲۹ - ۳۳۰.
- ۹ - کلیات میرسید میرشکر در سه جلد، دوشنبه ۱۹۷۰ - ۱۹۷۳.
- ۱۰ - م. میرشکر، «یاد یار مهربان» دوشنبه ۱۹۷۹، ص ۲۷۰ - ۲۷۱.
- ۱۱ - س. نوروف درباره رحیم‌زاده، «سرودش شاهد مهر و وفایش» «گزیده معلمان»، ۱۹۸۱/۵/۱۶ ص ۳.
- ۱۲ - از «سفر عبدالله» درباره «قناعت»، «شعر و شاعر» در ادبیات و صنعت ۱۹۸۶/۱۰/۲۳، ص ۴، و «یوسف اکبروف»، «شاعری دل‌بین و حالت نلاب» صدای شرق ۱۹۸۳، شماره ۱۲، ص ۱۱۱ - ۱۱۷.
- ۱۳ - از آثار منتشر شده او: «پیره» (۱۹۶۷)، «صد و یک برگ» (۱۹۷۱)، «نیمروز» (۱۹۷۷)، «راز آبشار» (۱۹۷۹)، «سرریز» (۱۹۸۲)، «یک دانه مروارید» (۱۹۸۴) و جزآن.
- ۱۴ - مجموعه شعر «نرگس» (۱۹۶۶)، «نهاد» (۱۹۷۹) و مجموعه‌های شعری برای کودکان منتشر کرد. «اسیف‌اله‌یف» درباره‌اش «رکن خاندان ما» را نوشت (صدای شرق ۱۹۸۸، شماره ۱، ص ۱۰۹ و ادامه).
- ۱۵ - مجموعه شعر «گیلاس سفید» (۱۹۸۹)، مجموعه داستان و شعر «کتاب دوستی» (۱۹۷۷)، «چشمه بهار» (۱۹۷۲).

- ۱۶ - از او است مجموعه شعرهای «بته گل» (۱۹۷۰)، «زینه پایه» (۱۹۷۶)، «توی بر پاشد» (۱۹۷۸) و غیره.
- ۱۷ - مجموعه «صدای بهار» (۱۹۶۶)، «گلخنه زمین» (۱۹۷۴)، سی رباعی در صدای شرق ۱۹۸۹ شماره ۵، ص ۴۰ - ۴۳.
- ۱۸ - نخستین مجموعه «راه قله ها» (۱۹۶۵)، بعد «سرای بهار» (۱۹۶۷) داستان «کشتی انقلاب» (۱۹۷۲) و مجموعه «برج انسان» (۱۹۸۸)؛ قصیده «برج انسان» دارای صد بیت است.
- ۱۹ - مجموعه شعرهای «الهام» (۱۹۶۸)، «ستاره ها» (۱۹۷۲)، «ریشه در آب» (۱۹۷۱)، «ره توشه» (۱۹۷۷)، «بازان سبز» (۱۹۸۳) و غیره.
- ۲۰ - مجموعه شعر «بهار و لاله و عشق» (۱۹۷۳) و غیره.
- ۲۱ - مجموعه های شعر «نبض راه» (۱۹۷۷)، «به سوی نور» و غیره.
- ۲۲ - مجموعه شعر «شعر و زمان» (۱۹۷۸) و داستان «نان و ایمان» (۱۹۸۶).
- ۲۳ - آفتاب دل، سید علی معمور (۱۹۸۶)
- ۲۴ - صدای شرق ۱۹۸۷، شماره ۳، ص ۳ - ۱۶.
- ۲۵ - به واسطه نظرات سازش نابردار خود مدتها مقبول محافل مورد نظر قرار نگرفت. پذیرفته نشدن در مؤسسه دایرة المعارف تاجیک از جمله گواهی بر این مدعاست.
- ۲۶ - رک به یادداشت شماره ۳.
- ۲۷ - در مورد «اکرامی» رجوع شود به «م. شکوروف» و «ل. دمیدچیک»، «نثر جلال اکرامی» دوشنبه ۱۹۷۹ (۱۴۴ صفحه)؛ «عبدالمتانوف»، «نویسنده ممتاز» صدای شرق ۱۹۸۴، شماره ۱۰، ص ۱۱۴ - ۱۱۷. نوول یاد شده «تار عنکبوت» سال ۱۹۷۸ به خط عربی - فارسی در دوشنبه چاپ شد. «اثرهای منتخب» او در سالهای ۱۹۶۸ - ۱۹۷۳ از چاپ درآمد.
- ۲۸ - «پامیر» ۱۹۸۸، شماره ۳، ص ۶۹ - ۹۸.
- ۲۹ - درباره م. شکوروف، رجوع شود به «ساتم الغزاده» (دوشنبه ۱۹۶۱)؛ «کنجای یوسف اوف»: «ساتم الغزاده و حکایت (پوست - روسی) ترجمه های او» در «صبح جوانی ما»، دوشنبه ۱۹۶۸. در سال ۱۹۸۲ منتخبات در دو جلد در دوشنبه انتشار یافت.
- ۳۰ - درباره او، از سیف اله یف: رحیم جلیل، دوشنبه ۱۹۶۹ (۴۶ صفحه)؛ از ا. حکیموف: عمر نجیب ادیب، صدای شرق ۱۹۸۰، شماره ۱۱، ص ۱۲۲ - ۱۲۸. در سال ۱۹۷۶ کتاب او

- «هزار شاعر» به کتابت خط عربی - فارسی چاپ شد.
- ۳۱ - درباره‌ی وی از «جوړه بقازاده»: حیات جاودان اندر ستیز است. صدای شرق ۱۹۸۸، شماره ۶، ص ۱۰۷ - ۱۱۲.
- ۳۲ - در این باره از «م. رجبوف»: «برد و باخت نثر تاریخی»، صدای شرق ۱۹۸۵، شماره ۱۰، ص ۱۱۰ - ۱۱۷.
- ۳۳ - رک به «ر. مقیموف» و «ا. علی‌یف»: دراماتورگیای جلال اکرامی، سمرقند ۱۹۷۹ (۱۳۸ صفحه).
- ۳۴ - ادبیات و صنعت ۱۹۸۷/۱۰/۱۵.
- ۳۵ - نگاه کنید به «م. قناعت» در گفتار افتتاحی در کنگره دهم نویسندگان تاجیک (۱۹۹۱)، ادبیات و صنعت، شماره ۱۴، ص ۵.
- ۳۶ - سیدعلی مأمور (معمور): شاعران و سیاست، پامیر ۱۹۹۱، شماره ۱۰، ص ۴ (به ترجمه س. زولوتیف).
- ۳۷ - صدای شرق ۱۹۹۰، شماره ۹، ص ۳ - ۴.
- ۳۸ - بازار صابر، چشم سفیدار، دوشنبه ۱۹۹۱. صابر از انتقادکنندگان اصولی شرکت شوروی در جنگ برادرگشی افغانستان است.
- ۳۹ - آشنا (تهران) ۱، ۱۳۷۰ شماره ۳ ص ۷۶.
- ۴۰ - مؤمن قناعت، «خلیج فارس»، ادبیات و صنعت ۱۹۸۹، شماره ۱ ص ۷.
- ۴۱ - عبدالجلیل واسطزاده، «دختر مشهدی»، ادبیات و صنعت ۱۹۸۹، شماره ۸، ص ۷.
- ۴۲ - ادبیات و صنعت ۱۹۸۹، شماره ۳، ص ۷.
- ۴۳ - حیدرشاه، یاد پدر، صدای شرق ۱۹۹۰، شماره ۱۲، ص ۳ - ۶.
- ۴۴ - در مجموعه «نامه و آفتاب»، دوشنبه ۱۹۸۸، ص ۲۳.
- ۴۵ - ادبیات و صنعت ۱۹۸۹، شماره ۳۴، ص ۷. همچنین قطبی کرام (همان مجله) ۱۹۸۹، شماره ۲۸، ص ۷ و «ضیاء عبدالله» (همان مجله) ۱۹۸۹، شماره ۳۰، ص ۱۳؛ «نارنسا» (همان مجله) ۱۹۸۹، شماره ۴۶، ص ۷.
- ۴۶ - «بیرنگ کوهدامنی»: سمرقند و بخارا - دونگین یا قوتین، ادبیات و صنعت ۱۹۸۹، شماره ۵۲، ص ۱۵.

ادبیات معاصر تاجیک

- ۴۷ - ادبیات و صنعت ۱۹۸۹، شماره ۵۲، ص ۵.
- ۴۸ - اسکندر ختلانی: «با من بیا» ادبیات و صنعت ۱۹۸۹، شماره ۲۰، ص ۷.
- ۴۹ - «پیریمقل ستاری»: سمرقند. ادبیات و صنعت، شماره ۲۰، ص ۹.
- ۵۰ - فرهنگ (دوشنبه) ۱۹۹۱، شماره ۱، ص ۴۱.
- ۵۱ - بازار صابر: چشم سفیدار، دوشنبه ۱۹۹۱، ص ۶۶.
- ۵۱ الف - شعرهای عبیدرجب، سلیم شاه حلیم شاه و گل نظر را مجله آینده (۱۳۷۰)، شماره ۸، ص ۳۵۸ - ۳۸۱ چاپ کرد.
- ۵۲ - در سالهای گذشته «آرتیقوف». بسیاری از نویسندگان تاجیک اخیراً نامهای روسی شده خود را تغییر داده‌اند. برای مثال، «مسلمانقولوف» نام خود را به «مسلمانیان» برگردانده است، «ترسونوف» اینک «ترسونزاد» نامیده می‌شود (یا «ترسانزاد»).
- ۵۴ - صدای شرق ۱۹۹۰، شماره ۷، ص ۳ - ۵۴.
- ۵۵ - م.خ. بچه‌یاف: در جوال سنگین، کتاب دوم، اورشلیم ۱۹۸۹، ص سوم. بچکا در این باره:
- A Contribution to the Cultural History of the jews. Yad - nama in Memoria di Alessandro Bausani, Valume Ō/Roma 1991, pp. 119 - 124.
- ۵۶ - خ. میرزازاده: عبدالرئوف فطرت بخارایی، چند ملاحظه ادبی، دوشنبه ۱۹۷۴، ص ۳ - ۳۱.
- ۵۷ - ص. عینی، خاطرات راجع به حضرت بهبودی. ادبیات و صنعت ۱۹۸۹، شماره ۱۵، ص ۶.
- ۵۸ - صاحب تیروف، سرگذشت تلخ سعداله ربیعی. صدای شرق ۱۹۹۰، شماره ۱، ص ۱۰۴ - ۱۱۷.
- ۵۹ - عطاخان سیف‌الهیف، به خاطر «گنہکاران» بیگناه. ادبیات و صنعت ۱۹۸۹، شماره ۲۷، ص ۱۱.
- ۶۰ - بازسازی و تاریخ ادبیات شوروی (شوویت) تاجیک. صدای شرق ۱۹۸۹، شماره ۱، ص ۱۳۲ و ادامه. م. شکوروف، از پی دریافت فهمیش‌نو. صدای شرق ۱۹۹۰، شماره ۷، ص ۱۰۹.

- ۶۱- عطاخان سیف‌الهیف، «تاریخ سالهای عظیم استالین». ادبیات و صنعت ۱۹۸۹، شماره ۴، ص ۴.
- ۶۲- «معروف رجبی»، حقیقت و تحریف‌کاری. ادبیات و صنعت ۱۹۹۱، شماره ۱۷، ص ۶-۷.
- ۶۳- ا. سیف‌الهیف، (V JEDINSTVE i RODSTVE) دوشنبه ۱۹۸۹، ص ۱۸۰.
- ۶۴- بازسازی و تاریخ ادبیات سُویتِی (شوروی) تاجیک. صدای شرق ۱۹۸۹، شماره ۱، ص ۱۲۶.
- ۶۵- رحیم، مسلمانیان، روزگار دیگر، دیگر است. ادبیات و صنعت ۱۹۹۰، شماره ۳۶، ص ۶.
- ۶۶- جدید و دورنمای تاریخ. صدای شرق ۱۹۹۰، شماره ۳، ص ۱۲۹-۱۳۹.
- ۶۷- اکبر تورسانزاد، مکتوب سرگشاده به روشنفکران ایران، کلک آذر ۱۳۷۰، شماره ۲۱، ص ۴۲-۴۹.
- ۶۸- ادبیات و صنعت ۱۹۹۱، شماره ۱۵.
- ۶۹- ادبیات و صنعت ۱۹۹۱، شماره ۱۵.
- ۷۰- همان منبع ص ۵.
- ۷۱- منصور سیف‌الدین، الوداع حزب جاناجاه... ادبیات و صنعت ۱۹۹۱، شماره ۳۷، ص ۲.
- ۷۲- در سال ۱۹۶۶ بالغ بود بر ۳۳ شاعر، ۱۳ نویسنده، ۱۰ نمایشنامه‌نویس، ۵ نویسنده ادبیات کودک، ۴ مترجم.
- ۷۳- ادبیات و صنعت ۱۹۹۱، شماره ۱۴.

بخش چهارم

ضمائم

کتابشناسی

کتابشناسی‌های فارسی

در برگیرنده برگزیده تعدیل یافته‌ای از کتابهای تاجیکی است از قلمروی تاریخ، نقد ادبی و تئوری ادبیات تاجیک که در سالهای ۱۹۶۶ - ۱۹۹۱ منتشر شده است. این منابع به خط تاجیکی (کریل) چاپ شده است؛ در فهرست زیر آنها به کتابت فارسی برگردانده شده‌اند. به پیوست آنها چند کتاب انگلیسی و روسی نیز آورده شده است:

اسداله یف، س.، م. عاقدوف، ابجد و تاریخها. دوشنبه ۱۹۷۲

اسراری، واحد، خلق و ادبیات. دوشنبه ۱۹۶۸

بابا کلانوا، ج.، تریال عاید به ادبیات بچگانه تاجیک. دوشنبه ۱۹۷۵

بابایف، ی.، استتیک و قدمهای نثر و نظم تاجیک. دوشنبه ۱۹۸۷

بابایف، ی.، نظریه ادبیات. مقدمه ادبیات شناسی. دوشنبه ۱۹۸۸

بچکا، یرژی، بیدل و بیدلگرایان (دز: محمدرضا شفیعی کدکنی: شاعر آئینه‌ها). تهران ۱۳۶۶،

ص ۸۱ - ۹۱

بچکا، یرژی، متون ادبی فارسی در تاجیکستان، «آینده» ۱۳۶۱، ص ۷۹۹ - ۸۰۲

بچکا، یرژی، داستان سوویتی تاجیک و میرزا تورسونزاده. صدای شرق ۱۹۷۸، شماره ۲، ص

۱۱۳ - ۱۴۶

بقازاده، جوهره، جستجوهای ایجاد در نثر تاجیک. دوشنبه ۱۹۸۲

تبروف، صاحب، در وصف اکبر. دوشنبه ۱۹۶۸

تبروف، صاحب، حیات، ادبیات، رئالیسم. ۵ جلد، دوشنبه ۱۹۶۶ - ۱۹۸۹

تذکره ادبیات بچکان. ۵ جلد. دوشنبه ۱۹۸۰ - ۱۹۸۳

- حبیب‌اوف، ا.، از تاریخ ادبیات تاجیک در بدخشان. دوشنبه ۱۹۷۱
- حبیب‌اوف، ا.، دایره‌های ادبی بخارای شرقی. دوشنبه ۱۹۷۴
- حسن‌زاده، ش.، گفتار از گنج سخن. دوشنبه ۱۹۸۵
- حکیموف، عسکر، شعر و زمان. دوشنبه ۱۹۷۸
- رحمانوف، ش.، بیت و مناسبت آن در شعر. دوشنبه ۱۹۸۷
- رحمانوف، ش.، تَحْوُل واحدهای لیریکی. دوشنبه ۱۹۸۸
- ذهنی، ت.، صفت سخن. دوشنبه ۱۹۷۸
- ذهنی، ت.، چند سخن سودمند. دوشنبه ۱۹۷۳
- سخنوران - صیقل روی زمین. دوشنبه ۱۹۷۳
- سیروس، بهرام، نظریه نو قافیه بندی در نظم تاجیک. دوشنبه ۱۹۷۲
- سیف‌اله، عطاخان، ارکان سخن. دوشنبه ۱۹۸۵
- شریف‌اوف، جلال، انعکاس جنگ بزرگ وطنی در نثر تاجیک. دوشنبه ۱۹۸۱
- شکروف، محمدجان، دلیل استتیک‌ی خلق و نثر رئالیستی. دوشنبه ۱۹۷۳
- شکروف، محمدجان، تدقیق بدیعی. دوشنبه ۱۹۷۶
- شکروف، محمدجان، پیوند زمانها و خلقها. دوشنبه ۱۹۸۲
- شکروف، محمدجان، نثر رئالیستی و تحول شعور استتیک‌ی. دوشنبه ۱۹۸۷
- عاطخانوا، خُروشیده، تحول ژنر داستان در نظم معاصر تاجیک. دوشنبه ۱۹۸۳
- عینی، کمال، دیروز و امروز. دوشنبه ۱۹۸۹
- عقاروف، عبدالله‌جان، نظم فارسی زبان هند و پاکستان در نیمه دُئیم عصر ۱۹ و عصر ۲۰. دوشنبه ۱۹۷۵
- قمروف، اصل‌الدین، گلدسته سمرقند. دوشنبه
- غفاروف، رزاق، نویسنده و زبان. دوشنبه ۱۹۷۷
- کَریْموف، عثمان، ادبیات تاجیک در عصر ۱۶. دوشنبه ۱۹۸۵
- کَریْموف، عثمان، ادبیات تاجیک در نیمه دوم عصر ۱۸ و اول عصر ۱۹. دوشنبه ۱۹۷۴
- میراث ادبی شاعران حصار. متن انتقادی امیربیک حبیب‌اوف. دوشنبه ۱۹۷۴
- مُسلمانقولوف، رحیم، سجع و سیر تاریخی آن در نثر تاجیک. دوشنبه ۱۹۷۰

- مُسلمانقولوف، رحیم، فروغ شعر جانپور. دوشنبه ۱۹۸۴
- مُسلمانقولوف، رحیم، غنّنه و نوآوری. دوشنبه ۱۹۸۵
- مُسلمانقولوف، رحیم، نظریه ادبیات. دوشنبه ۱۹۹۰
- میرزاده، خالق، ادبیات از یک نکته حیات. دوشنبه ۱۹۷۳
- میرزاده، خالق و دیگران، ادبیات سُویتی تاجیک. دوشنبه ۱۹۹۰
- میرشکر، میرسید، یاد یار مهربان. دوشنبه ۱۹۷۹
- نبی یف، عبدالخالق، تصویر عالم باطنی انسان، نویسنده و زمان. دوشنبه ۱۹۸۷
- نیازی، شوکت، نظم ایکی تاجیک در سالهای جنگ بزرگ وطنی. دوشنبه ۱۹۶۵
- هادی زاده، ر. م. شکروف، ت. عبدالجباروف، فرهنگ اصطلاحات ادبیات شناسی. دوشنبه ۱۹۶۶
- هادی زاده، رسول، ادبیات تاجیک در نیمه دوم عصر ۱۹. دوشنبه ۱۹۶۸
- هادی زاده، رسول، از گذشته و حاضره ادبیات تاجیک. دوشنبه ۱۹۷۴
- هاشم، رحیم، سخن از استادان و دوستان. دوشنبه ۱۹۷۱
- هاشم، رحیم، سالها در صحیفه ها. دوشنبه ۱۹۸۸
- بچکا، یرژی، "صدرالدین عینی، پدر فرهنگ نوین تاجیکستان"، ناپلس ۱۹۸۰.
- بچکا، یرژی، "دو نمونه برجسته از هجویات معاصر تاجیک و ادبیات فارسی/ص. عینی و ص. هدایت /
- بچکا، یرژی، "دوستی میان شاعری تاجیک زبان و پزشکی چک زبان در بخارا به سال های ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰.

کتابشناسی های لاتین

Amonov, Rajab: Detskaya Literatura Taashjikistana. Dushanbe 1981

Becka, Jiri, Sadriddin Ayni. Father of Modern Tajik Culture. Naples 1980.

- » Two Outstanding Satires of Modern Tajik and Iranian Literatures /S.Ayni and S.Hedayat/. Archiv orientální (diague) 38, 1970, pp. 400 - 430.

- » The Friendship between a Tajik Poet and a Czech Doctor in Bukhara in 1918 - 1920. Archiv orientální 54, 1986, pp. 246 - 251.

Bobokalonova, Jonon: Taarhikskaya detskaya litetatura. Dushanbe 1982.

Demidchik, Larissa: Ot pravdy zhizni - k khudozhestvennoy pravde.

Dushanbe 1985.

Rizayev, Z.G.: Indiyskiy stil v poezii na farsi kontsa XVI-XVII vv. Tashkent 1971.

Pisateli Tadzhikistana. Dushanbe 1986.

Becka Jiri: Sadriddin Aini und die moderne tadshikische Literatur. Beiträge zur Zentralasienforschung, Berlin 1983, pp. 32 - 44.

کتابنامه

This selected Bibliography primarily lists books and articles dealing with Tajik literature and history as they are analysed in this book. Tajik literary works have not been included, as they are listed in the text of the article. An exception has been made for anthologies, particularly of works of deceased writers or poets, which usually contain studies on these authors. The Bibliography has four parts: (i) History; (ii) Literature (each of which has been subdivided into (a) General; (b) Pre-Revolutionary; (c) Post-Revolutionary); (iii) Periodicals and Bibliographies ((a) Scholarly; (b) Literary; (c) Bibliographical Manuals); (iv) Books published in the Arabic script.

I. HISTORY OF CENTRAL ASIA

a. General

- Aminov, A. M., 'K kharakteristike Sredneaziatskogo ekonomicheskogo rayona', *Uzbekistonda izhtimoiy fanlar* (1963/2), 5-12.
- Bendrikov, K. J., *Ocherki po istorii narodnogo obrazovaniya v Turkestane (1864-1924 godi)* (Moscow 1960).
- Bennigsen, A. and Chantal Quelquejay, *The Evolution of the Muslim Nationalities of the USSR and their Linguistic Problems* (Oxford 1961).
- , *La Presse et le mouvement national chez les Musulmans de Russie avant 1920* (Paris-The Hague 1964).
- Bogomolova, K. A., *Bukhoro dar davrai Revolyutsiai burzhuzii demokrati fevralii soli 1917. Materialho oid ba ta'rikhi tojik* (Stalinabad 1957).
- Bogoutdinov, A. M., *Ocherki po istorii tadzhikskoy filosofii* (Stalinabad 1961).
- Chotonov, A., *O natsional'nikh traditsiyakh narodov Sredney Azii* (Frunze 1964).
- Gafurov, B. G., *Istoriya tadzhikskogo naroda v kratkom izlozhenii* (Moscow 1955). (Concise bibliography, 498-538.)
- , 'Adabiyoti khalqi tojik', *ShS* (1949/9).
- , *Nekotoriye voprosi natsional'noy politiki KPSS* (Moscow 1959).
- Hayit, Baymirza, *Turkestan im XX. Jahrhundert* (Darmstadt 1956).
- Istoriya tadzhikskogo naroda*. Red. B. G. Gafurov and B. A. Litvinskiy (Moscow 1963-65).
- Istoriya Uzbekskoy SSR*, 2 vols. (Tashkent 1955-7).

- Kolarz, Walter, *Russia and her Colonies*, 3rd ed. (London 1953).
 Krader, Lawrence, *Peoples of Central Asia* (The Hague 1963).
 Lenin, V. I., *O Sredney Azii i Uzbekistane* (Tashkent 1957).
 Monteuil, Vincent, *Les Musulmanes soviétiques* (Paris 1957).
 Nehru, Jawaharlal, *The Discovery of India* (London 1951).
Novaya istoriya stran zarubezhnogo Vostoka, I and II (Moscow 1952).
 Olzscha, Reiner and Georg Cleinow, *Turkestan* (Leipzig 1942).
 Perepelitsina, L. A., *Rol' russkoy kul'turi v razvitií kul'tur narodov Sredney Azii* (Moscow 1966).
 Ross, Colin, *Der Weg nach Osten. Reise durch Russland, Ukraine, Transkaukasien, Persien, Buchara und Turkestan*, 2nd ed. (Leipzig 1924).
 Schramm, Stuart and Hélène Carrère d'Encausse, *Le Marxisme et l'Asie* (Paris 1964).
 Umarov, S., *Inkishofí ilm dar Tojikiston* (Stalinabad 1959).
 Vakhobov, M. G., *Formirovaniye Uzbekskoy sotsialisticheskoy natsii* (Tashkent 1961). (For Engl. translation see CAR.)
 Wheeler, Geoffrey, *The Modern History of Soviet Central Asia* (New York - Washington 1964).
Zentralasien (Frankfurt am Main 1966) (Fischer Weltgeschichte, 16).

b. Pre-Revolutionary

- Abdoul-Kerim Boukhary, *Histoire de l'Asie Centrale*. Publié, traduit et annoté par Ch. Schefer, 2 vols. (Paris 1876). (Cf. GIPH, 1, 407.)
 Abdurrahman-i Tali, *Istoriya Abulfeyz-khana*, transl. with preface and notes by A. A. Semenov (Tashkent 1959).
 Amin-i Bukhari, Mir Mukhammad, *Ubaydulla-name*, Russian transl. by A. A. Semenov (Tashkent 1957).
 Aminov, A. M., *Ekonomicheskoye razvitiye Sredney Azii (Kolonialnyy period)* (Tashkent 1959).
 Bartol'd, V. V., *Turkestan down to the Mongol invasion*, transl. by H. A. R. Gibb, 2nd ed. (London 1928).
 —, 'Narodnoye dvizheniye v Samarkande v 1365 g.', *ZVORAO*, 17 (1906), 1-19.
 —, *Ulugbek i yego vremya* (Petrograd 1918) (Zapiski Ross. AN, ist.-fil.-otd., vol. 13/5).
 —, 'Vostochno-iranskiy vopros', *Izv. Gos. Akad. Ist. mat. kul't.* (1922/2), 361-84.
 —, 'Tadzhiki. Istoricheskiy ocherk', in *Tadzhikistan. Sbornik statey*, pod red. N. L. Korzhenevskogo (Tashkent 1925), 93-111.
 —, *Istoriya kul'turnoy zhizni Turkestana* (Leningrad 1927).
 —, 'Mir Ali Shir i politicheskaya zhizn'', in *Mir Ali Shir* (Leningrad 1928), 110-64.
 —, *Herat unter Husein Baiqara, dem Timuriden*, Deutsche Bearbeitung von W. Hinz (Leipzig 1937) (Abh. für die Kunde des Morgenl., xxii/8).
 —, *12 Vorlesungen über die Geschichte der Türken Mittelasiens*, Deutsche Bearbeitung von Th. Menzel (Berlin 1935).
 Boldirev, A. N., 'Memuari Zayn-ad-dina Vosifi, kak istochnik dlya izucheniya kul'turnoy zhizni Sredney Azii i Khorasana na rubezhe XV-XVI vekov', *TOV* (1940/2), 204-74.
 —, 'Ocherki iz zhizni geratskogo obshchestva', *TOV* (1947/4), 313-422.
 Burnes, Alexandre M., *Voyages de l'Embouchure de l'Indus à Lahor, Caboul, Balkh et à Boukhara pendant les années 1831, 1832, 1833*, transl. from the English (Paris 1835), in particular vols. II and III.
 Carrère d'Encausse, Hélène, 'La politique culturelle du pouvoir tsariste au Turkestan (1867-1917)', *Cahiers du monde russe et soviétique*, 3 (1962). English summary: CAR, xi/4, 374-94.
 Davidovich, Ye. A., 'Some Social and Economic Aspects of 16th Century Central Asia', CAR, xi/4 (1964), 265-70.

- Erkayev, M., 'Ta'siri revolyutsiai yakūmi rus ba harakati ozodkhohii millii khalqhoi Osiyoi Miyona', *ShS* (1956/1), 30-8.
- Fait, M., *Ruská Střední Asie* (Prague 1901).
- , *Středoasijskí národové, zvláště na území ruském* (Prague 1910).
- Fomchenko, A. P., *Russkie poseleniya v Bukharskom emirate* (Tashkent 1958).
- Frye, Richard N., *Bukhara. The Medieval Achievement* (Norman, Okla., 1965).
- Holdworth, Mary, *Turkestan in the Nineteenth Century. A Brief History of the Khanates of Bukhara, Kokand and Khiva* (Oxford 1959).
- Iskandarov, B. I., *Iz istorii Bukharskogo emirata (Vostochnaya Bukhara i zapadny Pamir v kontse XIX veka)* (Moscow 1958).
- , 'O nekotorykh izmeneniyakh v ekonomike vostochnoy Bukhari na rubezhe XIX-XX vv.', *Trudi Tadzh.*, 133 (1958), 3-140.
- Ivanov, P. P., *Khozyaystvo dzhuybarskikh sheykhov* (Moscow-Leningrad 1954).
- , *Ocherki po istorii Sredney Azii (XVI – seredina XIX v.)* (Moscow 1958).
- Khalfin, N. A., *Russia's Policy in Central Asia 1857-1868* (London 1964). Condensed English version by Hubert Evans of a work published Moscow 1960.
- Kislyakov, N. A., 'Patrialkhal'no-feodal'niye otnosheniya u osedlogo naseleniya Bukharskogo khanstva', *Trudi XXV mezhdunar. Kongr. vostokovedov*, III (Moscow 1963), 77-83.
- , 'Ishan – feodal vostochnoy Bukhari', *Trudi Tadzh. bazi AN SSSR* (1940/9), 3-27.
- Madzhlisov, A., *Karategin nakanune ustanovleniya sovetской vlasti* (Stalinabad 1959).
- Mir Mukhammad Amin-i Bukhari: see Amin-i Bukhari.
- Mukhammad Yusuf Munshi, *Mukim-khanskaya istoriya*, annotated transl. by A. A. Semenov (AN UzSSR, Tashkent 1956).
- Mukhsinova, K. Z., 'K istorii vystuplenii Bukharskikh krest'yan protiv nalogovogo gnetu v kontse XIX veka', *PV* (1959/1), 94-9.
- Olliver, E. B., 'The Decline of the Sāmānis and the Rise of the Ghaznawis in Māvarā-un-Nahr and Part of Khurāsān', *JASB*, 55, 89 *et seq.*
- Pahlen, K. K., *Mission to Turkestan: Being the Memoirs of Count ... 1908-1909* (New York 1964).
- Petrov, P. I., 'Bukharskiy mukhtasib v nachale XX veka', *PV* (1959/1), 139-42.
- Pierce, Richard A., *Russian Central Asia 1867-1917* (Berkeley-Los Angeles 1960).
- Remez, I. A., *Vneshnaya trgovlya Bukharl do mirovoy voynt* (Tashkent 1922).
- Rojkoff, M. V., 'La commerce de la Russie avec l'Asie Centrale dans les années 60 du XIXe siècle', *Cahiers d'histoire mondiale*, 9/4 (1966), 957-90.
- Romodina, V. A., 'Nekotorye istochniki po istorii Ferganl i Kokandskogo khanstva (XVI-XIX vv.) v rukopis'nikh sobraniyakh Leningrada', *Trudi XXV mezhdunar. Kongr. vostokovedov*, III (Moscow 1963), 58-66.
- Schuyler, E. S., *Turkistan* (New York 1876, reprint 1966).
- Semenov, A. A., 'Rol' Russkogo naroda v razvitii khozyaystva i kul'turī narodov Sredney Azii do Velikoy Sotsialisticheskoy Revolyutsii', *Izv. Tadzh.* (1958/17), 3-9.
- , *Ocherk pozemel'no-podatnogo i nalogovogo ustroystva Bukharskogo khanstva* (Tashkent 1929).
- Shams Bukhari Mirza, *O nekotorykh sobitiyakh v Bukhare, Chokande i Kashgare* (Zapiski Mirzi-Shemsa Bukhari), ed. by V. V. Grigor'yev (Kazan 1861). (Cf. *GIPh*, 1, 407.)
- Sokol, E. D., *The Revolt of 1916 in Russian Central Asia* (Baltimore 1954).
- Sukhareva, O. A., *Bukhara. XIX – nachale XX v.* (Moscow 1966).
- Ta'rikh-i Badakhshān. 'Istoriya Badakhshana'. Photographic reprod. of the MS., with introd. and index by A. N. Boldirev (Leningrad 1959).
- Teufel, F., 'Quellenstudien zur neueren Geschichte der Chanate', *ZDMG*, 38 (1884), 235-381.
- 'The Peoples of Southern Turkmenistan and Khorasan in the 17th and 18th Centuries', *CAR*, VIII/3 (1960), 364-72.

- Vambéry, Arminius, *Reise in Mittelasien* (Leipzig 1865).
 —, *Skizzen aus Mittelasien* (Leipzig 1868).
 —, *His Life and Adventures written by Himself* (London 1884).
Vzaimootnosheniya narodov Sredney Azii i sopredel'nykh stran Vostoka v nachale XX v., ed. by M. A. Babakhodzhaev (Tashkent 1963).
 Yakubovskiy, A. Y., *Samarkand pri Timure i Timuridakh* (Leningrad 1933) (Ermit.).
 —, 'Chert'obshchestvennoy i kul't. urnoy zhizni epokhi Alishera Navoi', in *Alisher Navoi* (Leningrad 1946), 5–30.
 —, 'Voprosi periodizatsii istorii Sredney Azii v sredniye veka', *Kratkiye soobshcheniye Inst. istorii mat. kul't* (Moscow 1949).
 —, 'Glavniye voprosi izucheniya istorii razvitiya gorodov Sredney Azii', *AN SSSR, Tadj. fil., Trudt*, 29 (1951), 3–18.
 Yakunin, A. F., *Narodi Sredney Azii i Kazakhstana vo vtoroy polovine 19 veka* (Moscow 1954).
 Yorck von Wartenburg, Maximilian Graf von, *Das Vordringen der russischen Macht in Asien* (Berlin 1900).
 Zhdanko, T. A., 'Semi-nomadism in the History of Central Asia and Kazakhstan', *Trudt XXV mezhdunar. Kongr. vostokovedov*, III (Moscow 1963), 176–84.

c. Post-Revolutionary

- Alim Khan, Said, *La voix de la Boukharie opprimée* (Paris 1919) (In French and Persian).
 Aliyev, G. A., 'Razvitiye sotsialisticheskoy kul'turi v Tadjikistane', *SV* (1955/3), 96–107.
 Babakhodzhaev, A. Kh., *Proval angliiskoy antisovetskoy politiki v Sredney Azii i na Strednom Vostoke v period priznaniya sovetского gosudarstva de-fakto i de-yure (1921–4 gg.)* (Tashkent 1957).
 Bailey, F. M., *Mission to Tashkent* (London 1946).
 Castagné, J., *Les Basmachis* (Paris 1925).
 —, 'La réforme agraire au Turkestan', *REI*, II (1928), 361–99.
 —, 'Le mouvement de latinisation dans les républiques soviétiques musulmanes et les voisins', *REI*, II (1928), 559–95.
 Conolly, Violet, *Soviet Asia* (Oxford 1942).
 Forbes, Rosita, *Forbidden Road – Kabul to Samarkand* (London 1937).
 Fučík, Julius, *V zemi milované. Reportáže ze Sovětského svazu* (Prague 1954).
 Gafurov, B., *Nekotoriye voprosi natsional'noy politiki KPSS* (Moscow 1959).
 Gafurov, B. G. and N. N. Prokhorov, *Tadjikskiy narod v bor'be za svobodu i nezavisimost' svoey rodiny* (Stalinabad 1943).
 —, *Padeniye Bukharskogo emirata* (Stalinabad 1940).
 Gordiyenko, A. A., *Sozdaniye sovet'skoy natsional'noy gosudarstvennosti v Sredney Azii* (Moscow 1959).
 'Gumanitarnie nauki v Tadjikistane za 40 let sovet'skoy vlasti', *Izv. Tadjh.* (1957/15), 3–25.
 Ishanov, A. I., *Pobeda narodnoy sovet'skoy revolyutsii v Bukhare* (Frunze 1957).
 Kisch, E. E., *Asien gründlich verändert* (Berlin 1932).
 Lenczkowski, George, *Russia and the West in Iran 1918–1948. A Study in Big-Power Rivalry* (Ithaca, N.Y., 1949).
Materialho oid ba ta'rikhi khalqi tojik (Davrai soveti) (Stalinabad 1957).
 Makashov, A., *Utvzhdzenie sovet'skoy vlasti v central'nom i yuzhnom Tadjikistane* (Stalinabad 1957).
 —, *Perviy s'yezd KP(b) Tadjikistana* (Stalinabad 1960).
Ocherk istorii sovet'skogo Tadjikistana (1917–1957 gg.) (Stalinabad 1957).
 Pyaskovskiy, A. V., 'K voprosu o progressivnom znachenii prisoyedineniya Sredney Azii k Rossii', *VoIst.* (1959/8).

- Shek, L. K., 'Iz istorii Sovetsko-Bukharskikh otnosheniy (1917-20 gg.)', *Trud Sredneaziatskogo gosudarstvennogo Universiteta imeni Lenina*, 78, Ist. nauki, vol. 11.
- Todzhikistoni soveti respublikai shukufon dar Sharq (Stalinabad 1960).
- Togan, A. Z. V., *Bugünkü Türkistan ve Yakın Mazisi* (Türk. Bil., 2) (1940).
- Urazayev, Sh. Z., *Turkestanская ASSR – pervoye sotsialisticheskoye gosudarstvo v Sredney Azii* (Moscow 1961).
- Zabulunov, R., *Taraqiyoti madaniyat dar Tojikiston dar davrai ba'di jang* (Stalinabad 1956).
- Zenkovsky, Serge A., *Pan-turkism and Islam in Russia* (Harvard University Press, Cambridge, Mass., 1960).

II. LITERATURE

a. General

- Adabiyoti tojik. Kitobi darst* (Stalinabad 1956).
- Antologia tadzhikskoy poezii s drevnikh vremen do nashikh dney*, ed. by I. Braginskiy, M. Rakhimi, M. Tursun-zade and S. Ulug-zade (Moscow 1951; 2nd ed. 1957).
- Aragon, Louis, *Littérature soviétique* (Paris 1953).
- Ayni, Sadridin, *Namuna-i adabiyyat-i tajik 300-1200 h.* (1925; Moscow 1926).
- Bennigsen, Alexandre and Ch. Lemerrier-Quelquejay, *La presse et le mouvement national chez les Musulmans de Russie avant 1920* (Paris-The Hague 1964).
- Bertel's, Ye. E., 'Literatura na persidskom yazike v Sredney Azii', *SV* (1948), 199-228. German transl. by I. Engelke, *Mitteilungen des Inst. für Orientforschung*, 3/2 (1955), 180-221.
- Braginskiy, I., 'Doir ba mas'alai ba davraho taqsim kardani ta'rikhi adabiyoti tojik', *ShS* (1947/2-3).
- , 'Nazare ba taraqqiyoti adabiyoti tojik', *ShS* (1947/4-5-7).
- , *Iz istorii tadzhikskoy narodnoy poezii* (Moscow 1956).
- , *Ocherki iz istorii tadzhikskoy literatur* (Stalinabad 1956).
- , 'Literatura narodov Sovetskogo Vostoka v 20 veke', *Vestnik istorii mirovoykul'turi* (1960/5), 3-16.
- , 'K izucheniyu uzbeksko-tadzhikskikh literaturnikh svyazey', in *Vzaimosvyazi literatur Vostoka i Zapada* (Moscow 1961), 7-56.
- Charogh-i ifon*, compiled by N. Ma'sumi (Stalinabad 1960).
- Chotonov, A., *O natsional'nikh traditsiyakh narodov Sredney Azii* (Frunze 1964).
- Folklori tojik*, ed. by M. Tursunzoda and A. N. Boldirev (Stalinabad 1957).
- Hayit, B., 'Die jüngste özbekische Literatur', *CAJ*, 7 (1962/2), 119-52.
- Hodizoda, R., 'S'yezdi XXII KPSS va ba'ze mas'alaho omukhtanimerosia dabi', *ShS* (1962/9), 139-47.
- Hodizoda, R., M. Shukurov and T. Abdujabborov, *Farhangi istilohoti adabiyotshinosi*, 2nd ed. (Dushanbe 1966).
- Huseynzoda, Sh., *Bahs va andesha* (Dushanbe 1964).
- , 'Dar borai ba'ze lahzahoi asosii ta'rikhi adabiyoti tojik', *ShS* (1946/3).
- Istoriya literatur narodov Sredney Azii i Kazakhstana*, red. M. I. Bogdanova (Moscow 1960). The chapter on Tajik literature by I. S. Braginskiy.
- Katalog vostochnikh rukopisey AN Tadzh. SSR*, 1, ed. by A. M. Mirzoyev and A. M. Boldirev (Stalinabad 1960).
- Klimovich, L. I., *Khrestomatiya po literature narodov SSSR*. [Tajik, Uzbek, Azeri, Turkmen, Kirghiz and Kazakh] (Moscow 1947).
- , *Iz istorii literatur Sovetskogo Vostoka* (Moscow 1959).
- Madzhidi, R., *Literatura Uzbekistana. Doklad na pervom vsesoyuznom s'yezde sovetikh pisateley* (Moscow 1934).
- Ma'sumi, N., *Usuli ta'limi adabiyot dar sinfhoi V-VIII* (Stalinabad 1960).

- , *Jahonbini va mahorat* (Dushanbe 1966).
- Materialho doir ba adabiyoti tojik* (Asarhoi Universiteti Davlatii ba nomi Alisher Navoi, S.N. 90, Kafedrai zabon va adabiyoti tojik) (Samarkand 1959).
- Miklukho-Maklay, N. D. *et al.*, 'Some rare Persian and Tajik MSS in the collection of the Leningrad branch of the Institute of Oriental Studies, the USSR Academy of Sciences', in *XXVth Intern. Congress of Orientalists* (Moscow 1960).
- Miklukho-Maklay, N. D. (red.), *Persidskiye i tadzhikskiy rukopist Instituta narodov Azii AN SSSR (Kratkiy alfavitnyy katalog)*, 2 vols. (Moscow 1964).
- Mirzoyev, A., 'Oid ba ba'ze mas'alahoi merosi adabi va omukhta shudani on' [Lecture at the 4th Session of the Union of Tajik Writers], *ShS* (1959/4), 40–50.
- Mirzozoda, Kh. M., *Mulohizaho dar borai adabiyot. Majmūai maqolaho* (Dushanbe 1963).
- , *Materialho az ta'rikhi adabiyoti tojik* (Dushanbe 1962).
- Musul'mankov, R., *Sadhz i yego istoricheskoye razvitiye v tadzhikskoy proze. Avtoreferat* (Dushanbe 1966).
- Namunahoi adabiyoti tojik* [Latin script], ed. by S. Ayni, Kh. Mirzozoda, Javharizoda Suhayli *et al.* (Stalinabad 1940).
- Narodniye khafizi Tadzhikistana* (Stalinabad 1957).
- Ocherki po istorii filosofskoy i obshchestvenno-politicheskoy misli narodov SSSR* (Moscow 1955).
- Orifi, M., *Az ta'rikhi afkori pedagogii khalqi tojik* (Dushanbe 1962).
- Pagliaro, Antonino and Alessandro Bausani, *Storia della letteratura persiana* (Milano 1960).
- Ponomareva, Z. V. and Z. A. Chernikh, *Tadzhikskaya literatura. Rekomandatsionnyy ukazatel'* (Moscow 1961).
- Pulotov, T., *Guzashta va oyandai maorifi khalq dar Tojikiston* (Stalinabad 1960).
- Scarcia, Gianroberto, 'Sguarda alla lirica tagica', *OM*, 45/3 (1965), 244–72.
- Shukurov, M., *An'ana, khalqiyat va mahorat. Majmūai maqolaho* (Dushanbe 1964).
- Sirus, S. I., *Rifma v tadzhikskoy poezii* (Stalinabad 1953).
- , *Arūzi tojik. Tahqiqi intiqodt* (Dushanbe 1963).
- Sobraniye vostochnikh rukopisey Akademii Nauk Uzbekskoy SSR*, 1–7 (Tashkent 1952–64).
- Stranitsi tadzhikskoy poezii. Izbrannyye perevodi*, ed. by S. Lipkin (Stalinabad 1961).
- Z dejin literatur Asie a Afriky, III: Asijské literatury SSSR* (Prague 1963).
- Zehni, T. N., *San'athoi badei dar she'ri tojik* (Stalinabad 1960).

b. Pre-Revolutionary

- Abdullayev, V. A., *Uzbekskaya literatura XVII–XVIII vekov v Khorezme* (Samarkand–Baku 1958). (Dissertation report.)
- Abdullayev, V. and Sh. Shukurov, 'Mirzo Bedil – Sharqning mashhur shoiri va mutafakkiri', *Uzbekistonda izhtimoiy fanlar* (1964/8–9), 108–14.
- Ahrori, Zohir, 'Abdurahmon Mushfiqi Bukhoro'i va Mushfiqihoi digar', *SSh* (1965/6), 121–8.
- Akhtar, Khvāja 'Ibādu'llāh, *Bidil* [In Urdu] (Inst. of Islam. Cult., Lahore, 1952).
- Amirqulov, S., 'Jarayoni zindagii Hoziq. Majmūai korhoi ilmi aspiranton', *Pedagogicheskiy Inst. Dushanbe*, 36 (Dushanbe 1961), 3–22.
- Aripov, M. (Orifi), *Iz istorii pedagogicheskoy misli tadzhikskogo naroda* (Dushanbe 1965).
- Asiri, Toshkhoja, *Muntakhaboti ash'or*, ed. by J. Khojaye, with introd. by Z. Rajabov (Stalinabad 1960).
- Aslanov, R., 'Aqidahoi ma'rifatparvari – progressivii Saidahmad Siddiqi [Ajzi]', in *Ba'ze mas'alahoi zabon va adabiyoti tojik*, S.N., 114 (Samarkand 1961), 65–74.
- Avezbaeva, R., 'Vozzreniya Akhmada Donisha na gosudarstvo', *Izv. Tadz.*, 30 (1962), 76–93.
- Ayni, Kamol, 'Rukopisniye redaktsii proizvedeniy Badriddina Khiloli', *Izv. Tadz.* (1955/7).

- , *Badriddin Khiloli* (Stalinabad 1957).
- , *Badriddin Hiloli. Osori muntakhab* (Stalinabad 1958).
- Ayni, Khalida, *Bedil' i yego poema "Irfon"* (Stalinabad 1956).
- Ayni, Sadriddin, 'Mirzo Abdulqodiri Bedil', *ShS* (1946/7 and 1947/1, 2, 3).
- , *Vosift va khulosai "Badoe'-ul vaqoe'* (Stalinabad 1956).
- , *Mirzo Abdulqodir Bedil* (Stalinabad 1954).
- Azizqulov, Jum'aboy, *Abdulqodirkhojai Saydo* (Stalinabad 1960).
- Bausani, A., 'Note su Mirza Bedil', *Annali* (Napoli), N.S., 6 (1957), 163–91.
- , 'Note sulla natura in Bēdil', *Annali* (Napoli), N. S., 15 (1965), 215–28.
- , 'Bēdil as a narrator', *Yādnāme-ye Jan Rypka* (Prague 1967), 227–35.
- Bečka, J., 'Soviet Studies on Ahmad Donish', *ArOr.*, 31 (1963), 483–7.
- Bertel's, Ye. E., 'Chetverostishiya sheykha Nadzhmeddina Kubra', *DRAN-B* (1924), 36–9.
- , 'Rukopisi proizvedeniy Akhmada Kalle', *Trudi Tadjh. bazi AN SSSR*, 111: *Lingvistika* (Moscow-Leningrad 1936), 9–28.
- , 'Literatura narodov Sredney Azii ot drevneyshikh vremën do XV veka n.e.', *Noviy Mir* (Moscow 1939), No. 6, 7, 9.
- , *Navoi. Opit tvorcheskoy biografii* (Moscow-Leningrad 1948).
- , *Ali Shir Nevai, Leyli ve Mecnun* [Introd. to the Russian transl. by S. Lipkin] (Tashkent 1943).
- , 'K voprosu ob "indiyskom stile" v persidskoy poezii', in *Charisteria* (B via), 56–9.
- Bidil, *Kulliyyat* (Bombay 1299/1882).
- , *Majmū'a-i kalām musammā ba Divān-i Bidil* (Bombay 1292/1875).
- , *Nikāt* (Lucknow 1287/1871).
- , *"Komde i Modan"*, Russian transl. by L. M. Pen'kovskiy, preface by S. Ayni (Stalinabad 1949).
- , *Ruboiyot*, preface by M. Rahimi (Stalinabad 1961).
- Binoi, Kamoliddin, *Hikoyot va tamsilot*, ed. by A. Mirzoyev (Dushanbe 1963).
- Boldirev, A. N., 'Masnavi tadjhikskogo poeta Fayyoza', *Trudi Tadjh. bazi AN SSSR* (1940/9), 55–64.
- , 'Tezkire Khasana Nisori, kak noviy istochnik dlya izucheniya kul'turnoy zhizni Sredney Azii XVI v.', *TOV* (1940/3), 291–300.
- , *Zaynaddin Vasifi. Tadjhikskiy pisatel' XVI v.* (Stalinabad 1957).
- , *Persidskiye perevodi "Madzhalis-an-nafais" Navoi* (Ucheniye zapiski LGU, 1952, No. 128) (Seria vost.-v. nauk, vip. 3).
- , 'The 16th Century Tajik Writer Zainiddin Vasifi and His "Remarkable Tales" (Badai' al vaqai')', *New Orient Bimonthly* (Prague 1962), 75–8.
- Boldirev, A. N. and I. S. Braginskiy, 'Soobrazhenie o periodizatsii klassicheskoy persidsko-tadjhikskoy literatury', *NAA* (1965/2), 100–10.
- Braginskiy, I. S., 'Unsurhoi ejodiyoti badeii khalq dar osori khattii qadim va asrmiyonagii tojik', *ShS* (1954/10).
- , *Ocherki iz istorii tadjhikskoy literatury* (Stalinabad 1956).
- , 'Unsurhoi badei-khalqi dar adabiyoti tojikii asrhoi XVI–XVIII', *ShS* (1955/3).
- , 'Muborizai tendentsiahoi reaksioni va taraqqiparvaronai adabiyoti tojik dar okhirhoi asri XIX va ibtidoi asri XX', *ShS* (1955/3).
- , 'Zur Frage der Periodisierung der Geschichte der persischen und tadjhikischen Literatur', *XXVth Int. Congress of Orientalists* (Moscow 1960).
- Dehoti, A., 'Dostoni ishq-i bemarg' [On the poem Komde va Mudan], *ShS* (1946/1).
- , 'Chand sukhani dar borai omūzish va nashri osori guzashtagoni mo', *ShS* (1959/5), 134–8.
- , *Asarhoi muntakhab* (Stalinabad 1957).
- Donish, Ahmad, *Asarhoi muntakhab*, ed. with introd. by R. Hodizoda (Stalinabad 1959).
- , *Porchaho az "Navodir-ul-vaqoe'"* (Stalinabad 1957).
- , *Puteshestviye iz Bukhari v Peterburg. Izbrannoye* (Stalinabad 1960).

- , *Risalo yo mukhtasare az ta'rikhi saltanati khonadoni Manghitia*, ed. by A. Mirzoyev (Stalinabad 1960).
- Fakhrii, Rūmoni, *Majmūai she'rho* (Dushanbe 1964).
- Fattoyev, M., 'Shakuri – maorifparvar', in *Ba'ze mas'alahoi zabon va adabiyoti tojik*, S.N., 114 (Samarkand 1961), 75–84.
- Fitrat Zardūz, *Tālib u Maṭlūb* (Tashkent 1917).
- , 'Kozurpisar', *SSh* (1966/10), 113–35.
- Galimova, G., 'Dastnavisi noma'lum she'rhoi shoironi Kūhiston', *ShS* (1957/9), 116–24.
- , 'Literaturnoye naslediye Savdo', *Izv. Tadjh.* (1958/1).
- , 'Chernovaya tetrad Savdo', *Izv. Tadjh.* (1957/12).
- Gandjei, Tourkhan, 'Il canzoniere persiano di 'Ali Šir Navā'i', *Annali* (Napoli), N.S., 4 (1952), 142–54.
- Ghafforov, Abdullojon, 'Zebunniso va muallifoni "Devoni Mahfi"', *SSh* (1966/4), 135–49.
- Gulchin*, ed. by A. Sharifi (Stalinabad 1959).
- Ḥabibi, 'Abd al-Ḥayy, 'Muzakar-i asbāb-i Nisāri', *Āryānā* (1340/11), 1–12.
- Hayrat, *Ash'ori muntakhab*, introd. by R. Hodizoda (Dushanbe 1964).
- Hiloli, Badriddin, *Osori muntakhab*, ed. by K. Ayni (Stalinabad 1958).
- Hodizoda, Rasul, *Istochniki k izucheniyu tadjhikskoy literaturi vtoroy polovini XIX veka* (Stalinabad 1956).
- , 'Tazkira Vozekha "Tukhfat-ul-akhbob"', *Izv. Tadjh.* (1956/9).
- , 'Nuskahoi khattii tazkirai Vozeh', *Izv. Tadjh.* (1957/12).
- , 'Ravaii peshqadam dar adabiyoti nimai duyūmi asri XIX', *ShS* (1957/2).
- , 'Mutafakkiri buzurgi tojik' [A. Donish], *ShS* (1960/5), 142–53.
- , 'O pervoy chernovoy redaktsii "Navādir al-vaqā'ii" Ahmada Dānisha', *KS Inst. Narodov Azii*, 65 (1964), 176–83.
- , See also s.v. 'Donish'.
- Hoji, Muhammadhusayni, *Asarhoi muntakhab*, ed. by S. Sulton (Dushanbe 1962).
- Huseynzoda, Sh., 'Osnovniye momentī razvitiya tadjhikskoy klassicheskoy literaturi', *Trudi Tadjh.*, 21 (1945).
- , *Sukhansaroi Panjruḍ* (*Ba yodi ustod Rūdakt*) (Stalinabad 1958).
- Karimov, Usmon, 'Mirzo Sodiq va masnavii "Dakhmai Shohon"', *SSh* (1965/5), 145–51.
- Kayumov, Aziz, *Hoziq* [In Uzbek] (Tashkent 1957).
- Khalili-i Afghān (Khalilu'llāh Khalili), *Āthār-i Harāt*, 3 vols. (Herat 1309–10 A.H.).
- Khodzhaev, Dzhamol, *Zhizn' i tvorchestvo poeta Tashkhodzhi Asiri* (Stalinabad 1957).
- , 'Toshkhoja Asiri va ejodiyoti ū', *ShS* (1957/1), 96–111.
- Klimovich, L. I., 'Bedil' i yego poema "Komde i Modan"', in *Iz istorii literatur Sovetskogo Vostoka* (Moscow 1959), 159–78.
- Koshif, Muhammadaminkhoja, *Ash'ori muntakhab*, introd. by Murtazo Nazirov (Dushanbe 1962).
- Ma'sumi, N., *Adabiyoti tojik dar asri XVIII va nimai avvali asri XIX* (Dushanbe 1962).
- Mirzayev, K. M., 'K voprosu ob ekonomicheskikh vozzreniyakh Mirzi Bedilya', *Izv. Uzb.* (1958/2).
- Mirzoyev, A., *Sayido va maqomi ū dar ta'rikhi adabiyoti tojik* (Stalinabad 1947).
- , 'Tazkirai Maleho va ba'ze mas'alahoi ta'rikh', *ShS* (1946/1).
- , 'Shahroshub va "Shahroshub"-i Sayido', *ShS* (1948/2).
- , 'Dastkhati tozai yak masnavii Hiloli', *ShS* (1948/12).
- , 'Maleho – hamchun she'rfahm va sukhansanji asri xvii', *ShS* (1948/2).
- , *Adabiyot (XVI–XX vv.)* (Stalinabad 1948).
- , 'Yak asari tozai Ahmadi Donish', *Izv. Tadjh.* (1950/xxii).
- , 'Yak fakti muhimmi ta'siri madaniati rus dar nimai duyūmi asri xix va sharti asosii omukhtani merosi adabi-ilmii Ahmadi Donish', *Trudi Tadjh.* (1951/xxix).
- , 'Ibni Sino va "Badoe'-ul-vaqoe"'-i Muhammad Vosifi', *ShS* (1952/8-9-10-11).

- , *Pervaya redaktsiya "Navodir-ul-vakoe" i vremya yego sostavleniya. Sbornik statey* (Stalinabad 1953).
- , *Sayido Nasafi i yego mesto v istorii tadjikskoy literatury* (Stalinabad 1955).
- , 'Binoi va mas'alai tashakkulyobii shaksiyati fardi', *Izv. Tadjh.* (1955/7).
- , 'Binoi va munosibati u ba mas'alahoii ilmu donish', *ShS* (1956/3), 73–87.
- , 'Binoi va mas'alai tanqidi zamoni feodali', *Izv. Tadjh.* (1956/9).
- , *Binoi* (Stalinabad 1957).
- , 'Sayfii Bukhori va roli u dar adabiyoti doirahoi hunarmandi', *Izv. Tadjh.* (1957/7), 3–18.
- , 'Ob avtore "Shakhinshakh-name"', *Izv. Tadjh.* (1957/12).
- , 'Yak hujjati oid ba takhallusi Bedil', *Izv. Tadjh.* (1958/1).
- , 'Akhmad Donish o probleme vodi dlya Bukhari', *KS Inst. narodov Azii*, 65 (1964), 112–6.
- Mirzozoda, Kh., 'Ahmad Makhdumi Donish mulaqqab ba Ahmadi Kalla', *BAS* (1936/3).
- , 'Shohini Kulobi', *ShS* (1948/7).
- , *Shamsiddin Shohin* (Stalinabad 1956).
- Mujaddidi, 'Naqd-i Bedil', *Adab* (Kabul, 1343/5–6), 117–29.
- Muminov, I., 'Filosofskiy vzglyad Mirzi Abdulkadira Bedilya', *Trudt Uzb. gos. Univ.* (1946), N.S., 31 (ist.-fil.), Vol. I, 3–13.
- , 'Izucheniye tvorchestva Mirzi Bedilya v Uzbekskoy i Tadjikskoy SSR', *Izv. Uzb.* (1958/1).
- Muqimov, R., 'Muhammadsharif Gulkhani va uning "Zarbulmasal" asari', *Uzbek adab. masalari* (1959), 292–325.
- Mushfiqi, *Muntakhabot*, ed. with preface by Z. Ahrorov (Stalinabad 1958).
- , *Zahrkhandai Mushfiqi* (Stalinabad 1960).
- Nazarov, H., 'She'rhoi Karim Devona', *ShS* (1957/4), 102–8.
- , *Dar justuji Karim Devona* (Stalinabad 1958).
- Ne'matzoda, T., *Dar borai Vozeh va asari u "Savoneh-ul-masolik va farosikh-ul-mamolik"* (Stalinabad 1957).
- , "'Koni lazzat va khoni ne'mat"-i Vozeh', *Majmūai ilmi Davlat. Tojikiston ba nomi Lenin*, XXVI, Ser. fanhoi filol., nashri 2 (Stalinabad 1959), 53–8.
- Ptitsin, G. V., 'Poeticheskiye proizvedeniya Sayido kak istoricheskiy istochnik', *TOV*, 2 (1940), 275–83.
- Qosimzoda, A., 'Ba'ze ma'lumothoi nav dar borai Ahmad Makhdumi Donish', *ShS* (1956/3).
- Rajabov, Zarif, 'Ahmadi Donish ifodakunandai ghoyahoi islohot dar amorati Bukhoro', *ShS* (1948/6).
- , 'Odamoni peshqadami Osiyoi Miyona dar borai Rossia va madaniyati rus', *ShS* (1950/2).
- , *Poet-prosvetitel' tadjikskogo naroda Asiri* (Stalinabad 1951).
- , *Iz istorii obshchestvenno-politicheskoy misli tadjikskogo naroda vo vtoroy polovine XIX i nachale XX vv.* (Stalinabad 1957).
- , *Az ta'rikhi afkori jam'iyati-siyosii khalqi tojik dar nimai duyumi asri XIX va avvali asri XX* (Stalinabad 1959).
- , *Vidayushchiysya prosvetitel' tadjikskogo naroda Akhmad Donish* (Stalinabad 1961).
- , *Maorifparvar Ahmadi Donish* (Dushanbe 1964).
- Rūmoni, Fakhrii, *Majmūai she'rho*, ed. by R. Jalil and R. Toshmatov (Dushanbe 1964).
- Salimov, Yu., *Stanovlenie zhanra skazochnoy prozi v persidsko-tadjikskoy literature* (Moscow 1964). (Dissertation report.)
- Saljouqui, Fekri, 'Ostad Benay Heravi', *Afghanistan*, 9/3 (1954), 18–21.
- Samoylovich, A., 'Sheybani-name. Persidskiy Unikum biblioteki Khivinskogo khana', *ZVORAO*, 19 (1910).
- , 'Transkiy geroicheskiy epos v literaturakh tyurkskikh narodov Sredney Azii', in *Sbornik "Ferdovsi"*, 161–75.
- , 'Dramaticheskaya literatura Sartov', *Vost. imp. obshch. vostokovedeniya*, 5 (1916).
- Sattorov, N., *Badriddin Hiloli* (Dushanbe 1962).

- Savdo, *Muntakhabot*, ed. with introd. by Gul'sum Galimova (Stalinabad 1958).
- Sayfiev, N., "'Abdullonoma" – hamchun sarchashmai adabi', *Izv. Tadzh.* (1963/4), 33–44.
- , 'Nakhli va fikrhai ijtimoi-siyosi dar ejodiyoti ū', *ShS* (1963/8), 118–32.
- , *Nakhli i yego tvorchestvo* (Samarkand 1963). (Dissertation report.)
- Sayidoi Nasafi, *Devoni muntakhab*, ed. and introd. by A. Mirzoyev (Stalinabad 1944).
- , *Rasskaz o zhivotnikh* (Stalinabad–Samarkand 1940).
- Semenov, A. A., 'Zabıtiy sredne-aziatskiy filosof XVII v. i yego "Traktat o sokritom"' [Mushfiq], *Izvestiya Obshchestva dlya izucheniya Tadzhikistana*, 1 (1926), 137–85.
- , *Persidskaya novella o Mir-Ali-Shire Nevai* (Tashkent 1926) (Tajik text, with Russian transl.).
- , 'K voprosu, kto bil avtorom Tarikh i Sayid Raqim', in *Sbornik "V. V. Bartol'd". Obshchestvo dlya izucheniya Tadzhikistana* (Tashkent 1927).
- , 'Kurzer Abriss der neueren mittel-asiatisch-persischen (tadzhikischen) Literatur (1500–1900)', *Litt. Orient.* (Harrassowitz), 46 (1931), 1–10.
- Shohin, *Ash'ori muntakhab*, ed. with introd. by M. Rahimi (Stalinabad 1960).
- Siddiqov, S., 'Tazkirai Sadri Ziy'o', *SSh* (1966/1), 139–53.
- Sodiq Munshi Mirzo, 'Ash'ori muntakhab', *SSh* (1966/9), 110–24.
- Solov'yev, M., 'Nekotoriye voprosi istorii sredneaziatskikh literatur', *Noviy Mir*, 6 (1950).
- Sulaymonova, Lola, *Fitrati Zardūzi Samarqandi* (Stalinabad 1960).
- Tarlan, A. N., *Ali Shir Nevayi* (Istanbul 1942).
- Usmon, Toji, *Bistu se adiba* (Stalinabad 1957).
- , 'Dar borai shoirahoi gumnom', *TS*, 43 (1960), 3.
- Valikhojaev, B., 'Qaidho judogona oid ba she'rhai tojikii Makhmur', in *Materialho doir ba adabiyoti tojik* (Samarkand 1959), 39–53.
- , *Iz istorii razvitiya literaturno-kriticheskoy misli v Uzbekistane (XV–XIX vv.)* (Samarkand 1960).
- Vāsifi, Zayn ad-din, *Badāt' al-vaqāt'*, crit. text ed. with introd. and index by A. N. Boldirev, 1 and II (Moscow 1961).
- Yuldashev, K., 'O sotsial'no-ekonomicheskikh vozzreniyakh Akhmada Donisha', *Uzbekistonda izh-timoiy fanlar* (1963/10), 55–8.
- Zebunnisso, *She'rho* (Stalinabad 1940).
- , *Majmūai she'rho*, ed. with introd. by A. Sidqi (Stalinabad 1958).
- Zuhuriddinov, A., 'Nozim va aqidahoi insonparvarii ū', *ShS* (1963/10), 144–51.
- , *Nozim i yego tvorchestvo*. Avtoreferat (Samarkand 1966).

c. Soviet period

- Abdullo, Ghani, 'Dar borai vazifahoi drammatorgia dar Tojikiston', *BAS* (1933/4), 8–13.
- , 'Dar borai ba'ze mas'alahoi drammaturgia', *BAS* (1935/4), 17–9. [Latin script.]
- Abdullozoda, R., *Zarbulmasal va maqolho dar asarhai Sadriddin Ayni* (Stalinabad 1958).
- Adiboni Tojikiston* (Dushanbe 1966).
- Allworth, Edward, 'Reform and Revolution in Early Uzbek Drama', *CAR*, 12/2 (1964), 86–96.
- Aminova, S., *Zhenskiye obrazi v tvorchestve S. Ayni* (Moscow 1957).
- Amonov, Rajab, 'Ba'ze fikrho oid ba mas'alahoi fol'klorshinosii tojik', *ShS* (1952/9), 101–12.
- , 'Oid ba mavqei fol'klor dar "Yoddoshtho"-i S. Ayni', *Izv. Tadzh.* (1958/1), 43–51.
- , 'Qaidho dar borai munosibati adabiyoti sovetii tojik bo ejodiyoti dahanakii khalq', in *Hayot va adabiyot [q.v.]*, 223–34.
- , 'Vazifai ta'khirnopaziri mo dar shohai omūkhtani va nashr kardani fol'klori tojik', *ShS* (1958/8) 145–51.
- Amonov, R. and A. Sayfulloyev, *Suhaylt Javharizoda* (Stalinabad 1960).
- Asrori, V., 'Hayot va ejodiyoti Yusuf Vafo', *ShS* (1955/9), 86–113.

- , 'Hajv va mazhaka dar adabiyoti tojik', *ShS* (1957/6), 84–97, 116–28.
- , 'Namunai ruboiyoti khalqii zamoni sovetii havzai Zarafshon', in *Majmūai ilmi* (D 111a), 63–76.
- , 'Hajv dar adabiyoti tojik', in *Hayot va adabiyot* [q.v.].
- Atokhon, S., 'Sohibi tab'i ravon' [Tillo Pūlodī], *ShS* (1962/5), 105–10.
- Aul, Josef, 'Atádžán [sic] Sulajmán-i-Pajrau', *Nový život* (1954), 593–603. Tajik transl. ed. by S. Tabarov: *ShS* (1964/3), 143–6.
- Ayyomi mo. *Majmūai ocherkho* (Stalinabad 1958).
- Ayni, Sadriddin, *Ash'ori muntakhab* (Stalinabad 1958).
- , *Kulliyot*, Vols. 1–7, 10–11 (Dushanbe 1958–66).
- Azizqulov, J. and Z. Mullojonova, *Fehrasti asarhoi S. Ayni va adabiyoti oid ba ū to okhiri soli 1961* (Dushanbe 1961).
- Bečka, Jiří, 'Sadriddin Ajni', *Nový Orient*, 9 (1957), 140–1.
- , 'Die tadshikische Literatur nach der Grossen Sozialistischen Oktoberrevolution', *ILG*, 413–60.
- , 'Yoddoshti yak adib va olimi chekh dar borai Payrav Sulaymoni', *ShS* (1958/12), 120–3.
- , 'From the Reminiscences of Sadriddin Ayni', *New Orient Bimonthly* (Prague), 1 (1960/4), 18–20.
- , 'The Historical Veracity and Topicality of the Novel *Margi* sudkhūr by Sadriddin Ayni', *Yádnáme-ye Jan Rypka* (Prague 1967), 197–207.
- , 'Tradition in Margi sudkhūr, the Novel by Sadriddin Ayni', *ArOr.*, 35 (1967).
- , 'Islamic Schools in Central Asia', *New Orient* (Prague), 5 (1966), 186–90; 6 (1967), 49–56.
- Boboyev, Yu., 'Ba'ze mulohizaho oid ba mahorati badeii navisanda', *ShS* (1952/6).
- , 'Oid ba mas'alai an'ana va navovari dar ejodiyoti Mirzo Tursunzoda', *ShS* (1957/5), 98–112; 6, 113–22.
- , 'Doir ba mas'alai an'ana va navovari (Dar misoli ejodiyoti Mirzo Tursunzoda)', in *Hayot va adabiyot* [q.v.], 53–83.
- , 'Jalol Ikromi – navisandai ma'ruf', *TS* (1959/225), 3.
- , *Mirzo Tursunzoda. Hayot va ejodiyoti ū* (Stalinabad 1961).
- , *Mirzo Tursun-zade. Kratkiy ocherk zhizni i tvorchestva* (Stalinabad 1961).
- , *Partiya, zamon va adabiyot* (Dushanbe 1964).
- , 'Nazare ba adabiyoti soli 1964', *TS* (1965/85), 3.
- , 'Quvvai hayotbahshi adabiyot', *ShS* (1964/4), 117–48.
- Bobokalonova, Jonon, 'Ba'ze mulohizaho dar borai adabiyoti bachagoni sovetii tojik', in *Majmūai ilmi* (D 111a), 103–8.
- , *Tvorchestvo M. Mirshakara dlya detey* (Leningrad 1958).
- Braginskiy, I., *Sadriddin Ayni, ocherk zhizni i tvorchestva* (AN Tadjh. SSR, Stalinabad 1954).
- , *Zhizn' i tvorchestvo Sadriddina Ayni* (Moscow 1959).
- Davronov, S., *Metrika poezii Abulkasim Lakhuti*. Avtoreferat (Dushanbe 1966).
- Demidchik, L. N., 'Sovremennaya tadjhikskaya dramaturgiya', *Izv. Tadjh.* (1957/15), 53–60.
- , 'Zarozhdeniye i stanovleniye tadjhikskoy dramaturgii (1929–1941 gg.)', in *Voprost istorii tadjhikskoy...* [q.v.].
- Den' poezii Tadjhikistana 1962*, introd. by M. Tursunzoda (Dushanbe 1962).
- Den' tadjhikskoy poezii* (Stalinabad 1957).
- Dungan (see also Rajabov, Z.), 'Dramaturgiyai jadidon', *BAS* (1936/6–7).
- Germanetto, Giovanni, 'Ū zinda ast' [A. Lohuti], *ShS* (1957/12), 88.
- Hayot va adabiyot. Majmūai maqolaho tanqid-adabiyotshinosi*, ed. by N. Ma'sumi and Yu. Boboyev (Stalinabad 1958).
- Halimov, S., *S. Ayni – leksikograf* (Dushanbe 1964).
- Hamdi, Ahmadjon, *Majmūai asarho*, ed. by J. Azizqulov (Dushanbe 1963).
- Hasanov, I., 'Ba'ze khususiyathoi lughavii zaboni "Dukhtari otash"' [J. Ikromi], *SSh* (1964/9), 121–32.

- Hodizoda, R., 'Dar yodi ustod' [S. Ayni], *ShS* (1963/3), 119-33.
- Hoji, Bobo, 'Dar borai ejodiyoti Lutfi', *TS* (1959/141), 3.
- Hoshim, R., 'Dar borai ejodiyoti Payrav Sulaymoni', *BAS* (1934/5-7), 37-40.
- , 'Yodoat ba khayr, Payrav', *ShS* (1959/4), 133-46.
- , *Nekotoriye voprosi stanovleniya tadjzhikskoy sovetiskoy literaturi* (Dushanbe 1963). (Dissertation report.)
- , 'Osori Ayni baroi bachagon', *ShS* (1963/4), 58-65.
- , 'Dar kurai muborizaho (Bahrom Sirus)', *SSh* (1965/3), 119-23.
- Huseynzoda, Sh., 'Lohuti va metodi ejodiyoti u', *BAS* (1932/2), 38-44.
- , 'Doir ba mas'alai taraqqiyoti nasri badeii tojik', *ShS* (1951/6).
- , 'Doir ba mas'alahoii adabiyotshinosii sovetii tojik dar solhoi ba'di jang', *Izv. Tadjh.* (1954/6).
- , 'Doir ba ba'ze mas'alahoii ejodii nazmi sovetii tojik dar solhoi bistum', *Izv. Tadjh.* (1957/15), 27-39.
- , *Jalol Ikromi. Mukhtasar dar borai hayot va faoliyati adabii navisanda* (Stalinabad 1959).
- , 'Dar borai yak p'esai hajvii ustod Ayni', in *Majmūai iln:t. Univ. davl. Tojikiston*, 26,2 (1959), 3-18.
- Ikromi, Jalol, 'Chand suxhan dar borai dramaturgiyai mo', *ShS* (1958/6), 105-9.
- , 'Dar borai ba'ze khususiyathoi nasri tojik', *ShS* (1958/11), 113-9.
- , 'Javonii nasri tojik', *ShS* (1964/1), 55-62.
- Imomov, A., *Madaniyati shukufoni khalqi tojik* (Stalinabad 1959).
- Isoyev, Ya., 'Lohuti - saroyandai revolyutsiyai Oktyabri', *ShS* (1957/12), 92-105.
- , 'Lakhuti - poet revolyutsionnogo dvizheniya v Irane', *Ucheniye zap. Pedagog. Inst. Dushanbe*, 17,7 (Stalinabad 1957), 115-96.
- , 'Tabrizskiy divan Lakhuti', *Voprosi tadjh. yazika i literaturi* (Pedagog. Inst. Dushanbe, Stalinabad 1959), 3-72.
- Jashnomai Ayni* [A volume in honour of S. Ayni] (*Izv. Tadjh.*, 1960/3); vol. II (1963); vol. III (1966).
- Kalontarov, Y. I., 'Razvitiye tadjzhikskoy pis'mennosti za godi sovetiskoy vlasti', *Izv. Tadjh.* (1957/15).
- Kamoliddinov, B., *Hakim Karim. Mukhtasare oid ba hayot, ejodiyot va uslubi adabi* (Dushanbe 1965).
- Karim, Hakim, *Hikoyaho* (Stalinabad 1957).
- Karimov, M., 'Taraqqiyoti matbuot dar Tojikiston', *TS* (1958/104).
- Karimov, T., 'In'ikosi hodisoti ta'rikhi dar romani "Shūrob"', *ShS* (1964/7), 145-53.
- Kedrina, Z. S., *Mirsaid Mirshakar. Kritiko-biograficheskiy ocherk* (Moscow 1954).
- Khadi-Zade: see Hodizoda.
- Khashimov, R. M.: see Hoshim, R.
- Khromov, A., 'Lutfullo Buzurgzoda va faoliyati ilmi adabii u', *ShS* (1958/2), 107-9.
- Khudoydodov, B. and M. Najmiddinov, 'Shoiri boiste'dodi sovetii tojik' [Payrav Sulaymoni], *TS* (1954/87), 2.
- Kirilov, V., 'Sukhan dar borai shoir' [M. Rahimi], *ShS* (1952/5), 111-4.
- Lemenovskiy, A. G., 'Iz vospominaniy o Sadriddine Ayni', *Trudt Uzb. gos. Univ.*, N.S. 69, 61-75.
- Lohuti, A., *Tadjzhikskaya literatura (Doklad na pervom vsesoyuznom s'yezde sovetikh pisateley)* (Moscow 1934).
- , *Kulliyot*, Vols. 1-6 (Dushanbe 1960-3).
- Levshina, Inna, 'Tadjzhikskiy sovetiskiy rasskaz', *Literaturny Tadjhikistan, Almanakh No 9* (Stalinabad 1956), 233-59.
- , 'Qaydho oid ba ta'rikhi taraqqiyoti hikoyai sovetii tojik', *ShS* (1955/12), 86-109.
- , *Nasrnavisoni sovetii tojik. Ocherkhoi tanqidi-biografi* (Stalinabad 1957).
- , 'Hikoya dar adabiyoti sovetii tojik', in *Hayot va adabiyot* [q.v.], 190-219.
- Lutfi, Obidkhūjaev, *Asarhoi muntakhab*, introd. by R. Abdullozoda (Stalinabad 1959).
- Maniyozov, A., *Publitsistika va nazmi ustod S. Ayni (1918-1921)* (Stalinabad 1958).

- , 'She'rhoi inqilobii S. Ayni', *Izv. Tadzh.* (1957/15), 41–52.
Maqolaho oid ba adabiyoti bachagona (Dushanbe 1967).
 Ma'sumi, N., *Ocherkho oid ba inkishofi zaboni adabii tojik* (Stalinabad 1959).
 —, 'Saidali Valizoda va ejodiyoti u', *ShS* (1949/2), 27–31.
 —, *Muhammadjon Rahimi* (Stalinabad 1961).
 —, 'Poem on the Transformation of Life', *Yádnáme-ye Jan Rypka* (Prague 1967), 209–17.
 Ma'sumi, N. and Yu. Boboev, 'Nazmi sovetii tojik dar solhoi 1949–1957', *ShS* (1957/4), 118–31.
 Mirshakar, Mirsaid, 'Baroi inkishofi minba'dai adabiyoti sovetii tojik', *ShS* (1950/9).
 —, 'Dar borai ba'ze mas'alahoi adabiyoti bachagonai tojik', *ShS* (1952/12), 80–8.
 —, 'Vazifai muhimmi adabiyoti mo', *ShS* (1949/2), 1–11.
 —, 'Zametki k moey biografi', *Guliston* (1959/1), 182–95.
 —, *Nishondihandai bibliografi* (Stalinabad 1960).
 Mirsaidova, S., 'San'atkori boiste'dod (S. Saidmurodov)', *SSH* (1965/5), 103–8.
 Mirzoyev, A., 'Nazmi sovetii tojik', *ShS* (1948/1).
 Mirzozoda, Kh., *Habib Yusufi* (Stalinabad 1960).
 —, *Mirsaid Mirshakar* (Dushanbe 1962).
 —, 'Ba'ze mulohizaho dar borai nazmi soli 1949', *Majmūai ilmt*, 4/4 (Stalinabad 1954), 5–30.
 —, 'Mulohizaho dar borai adabiyoti sovetii tojik', *Majmūai ilmt*, 2 (Stalinabad 1955), 3–40.
 —, 'Qaydho oid ba nazmi javonon', *ShS* (1962/4), 145–52.
 —, 'Mas'alahoi asosii inkishofi nazmi sovetii tojik dar solhoi 1917–1929', *Nazare ba ta'rikhi tojik. Majmūai maqolaho*, 45 (Dushanbe 1966), 3–64.
 Morris, G. B., 'Writing in Central Asia', *Survey* (London), 1961, April-June, No. 36, 65–70.
 Mulloqandov, M., 'Mulohizae chand dar borai sifathoi adibi va insonii Ayni', *SSH* (1965/4), 141–52.
 Muqimov, R., 'Qaydho doir ba mahorati tiphoi satiriki ofaridani ustod Ayni', in *Ba'ze mas'alahoi zabon va adabiyoti tojik*, S.N. 133 (Samarkand 1963), 3–12.
 —, 'Lohūti va adabiyoti dahanaqii khalq', *ibid.*, 13–25.
 Nafisi, S., 'Musohabat bo mardi buzurg', *ShS* (1963/4), 56–7.
 Nasriddinov, B., 'Payrav Sulaymoni – saroyandai hayoti navi sotsialisti', *Majmūai korhoi ilmii aspiranton* (Stalinabad 1961), 35–45.
Nasrnavisoni sovetii tojik. Ocherkhoi tanqidt-biografi (Stalinabad 1957).
 Nevskaya, B., 'Matbuoti Frantsiya dar borai ejodiyoti Sadridin Ayni', *ShS* (1959/7), 141–6.
 Nikitine, B., 'La littérature des musulmanes en URSS', *REI* (1934), 307–81.
 Niyazov, Kh. N., *Put' Sadridin Ayni – poeta* (Moscow 1965).
 Niyozī, Sh., *Nazmi epikii tojik dar solhoi Jangi Buzurgi Vatani* (Dushanbe 1965).
 Niyozmuhammadov, B., 'Khususiyathoi zabonii ash'ori Mirzo Tursunzoda', *ShS* (1964/9), 106–20.
 Nudel', Y., 'Hofizi khalq Bobo Yunus Khudoydodzoda', *ShS* (1958/6), 115–9.
 Nurjonov, N., 'Az ta'rikhi teatri khalqii tojik', *ShS* (1958/5), 104–16.
 —, 'Tadzhikskiy teatr v godi Velikoy otechestvennoy voyni', in *Iskusstvo tadzh. naroda*, 2 (Stalinabad 1960), 5–34.
 —, 'Quvvahoi navi dramaturgiyai tojik', *ShS* (1963/1), 107–10.
 —, 'Ba'ze mulohizaho oid ba vaz'iyati teatri tojik', *ShS* (1963/12), 128–39.
Ocherk istorii tadzhikskoy sovetsoy literaturt (AN Tadzh. SSR, Stalinabad, 1955).
Ocherk istorii tadzhikskoy sovetsoy literaturt [A large work containing i.a. monographs on S. Ayni, A. Lohūti, M. Tursunzoda, S. Ulughzoda and M. Mirshakar] (Moscow 1961).
Ocherki ta'rikhi adabiyoti sovetii tojik, 2 vols. (Stalinabad 1956–7).
 Osmanova, Z., *Mirzo Tursun-zade. Ocherk tvorchestva* (Moscow 1961).
 —, 'Problemi traditsii i novatorstva v sovetsoy tadzhikskoy poezii', in *Sotsialisticheskiy realizm v literaturakh narodov SSSR* (Moscow 1962), 145–85.
 Otakhonova, Kh., *Rahim Jalil va ejodiyoti u (Hikoyaho va Odamoni jovid)* (Dushanbe 1962).

- Pankina, V. P., 'Povest' "Smert' rostovshchika" – odno iz visshikh dostizheniy tvorchestva S. Ayni', *Izv. Tadjh.* (1957/15), 61–90.
- Payrav, Sulaymoni, 'Maktubi kushoda ba idorai ruznomai "Tojikistoni Surkh"', *BAS* (1937/6), 22–3.
- , *Majmūai osor*, ed. by Lola Sulaymoni, with introd. by Rahim Hoshim (Stalinabad 1959).
- Pechat' Tadjhikskoy SSR 1928–1958* (Stalinabad 1959).
- P'yest tadjhikskikh dramaturgov* [Russian transl. of six Tajik dramas] (Stalinabad 1959).
- Poetl sovetskogo Tadjhikistana*, ed. by I. Braginskiy (Moscow 1950).
- Qahhori, A., 'Nazare ba ta'rikhi nashriyoti tojik', *SSh* (1964/10), 153–7.
- Qalamhoi purumed* [Chrestomathy of poems and tales by young Tajik authors] (Stalinabad 1957).
- Qosimov, V., 'Iborahoi khalqi dar dostoni Mirzo Tursunzoda – "Hasani arobakash"', *Materialho D* (11a), 127–33.
- , 'Ba'ze khususiyathoi zaboni she'rhoi hajvii Muhiddin Aminzoda', in *Ba'ze mas'alaho zabon va adabiyoti tojik*, S.N., 114 (Samarkand 1961), 95–102.
- Radzhabov: see Rajabov.
- Rahimov, N., *Ideyno-khudozhestvennnye osobennosti romana Sadriddina Ayni "Dokhunda"* (Tashkent 1954).
- Rahimzoda, B. and M. Farhat, 'Shoir vatanparvar' [Habib Yusufi], *ShS* (1955/3), 112–8.
- Rahmat ba partiya* (Stalinabad 1960).
- Rajabov, Qayum, 'Ocherk – zhanri jangovar', *SSh* (1965/11), 145–56.
- Rajabov (Radzhabov), Z., *K kharakteristike pervogo sovetskogo zhurnala na tadjhikskom yaztke "Plamy revolyutsii"* (Stalinabad 1959).
- , *Sadriddin Ayni – istorik tadjhikskogo naroda* (Stalinabad 1951).
- , *Nekotorye stranitsy kul'turnoy zhizni sovetskogo Tadjhikistana (Material)* (Dushanbe 1964).
- Rasskazl tadjhikskikh pisateley* (Stalinabad 1957).
- Sadriddin Ayni. Nishondodi bibliografi* (Stalinabad 1956).
- Said, Homid, *Ruboiyot*, ed. by S. Normatov (Stalinabad 1961).
- Saloh, S., 'Ba'ze materialho doir ba hajvi solhoi bistum va siium', *ShS* (1957/10), 106–19.
- , *Satira i yumor v tadjhikskoy periodike 30–20kh godov* (Dushanbe 1964). (Dissertation report.)
- , 'Dar borai zabon va uslubi romani "Shurob"', *Izv. Tadjh.* (1961/4), 76–91.
- Sarvar, M., *Ash'ori muntakhab*, ed. by M. Rahimi and M. Mirhaydarov (Dushanbe 1961).
- Sayfulloyev, A., *Obrazi qahramononi musbati dar romanhoi ustod Sadriddin Ayni* (Stalinabad 1960).
- , *Mirzo Tursunzoda* (Stalinabad 1961).
- , 'Asiri – shoiri maorifparvar', *SSh* (1964/9), 29–37.
- , 'Dar zeri bayraqi realizmi sotsialisti', *SSh* (1964/10), 3–22.
- , *Romani ustod Sadriddin Ayni "Dokhunda"* (Dushanbe 1966).
- Sbornik statey posvyashchennikh 40-letiyu Velikogo Oktyabrya* (Stalinabad 1957).
- Sharifov, J., 'Adibe ki bo hayot barobar qadam mezanad' [Foteh Niyozil], *SSh* (1964/9), 38–47.
- Shavkat, K., 'Nazmi tojik ba khizmati Jangi Buzurgi Vatani', *SSh* (1965/5), 132–44.
- Shavkat, N., 'Ba'ze khususiyathoi nazmi epikii tojik dar zamoni Jangi Buzurgi Vatani', *ShS* (1956/9), 111–23; (1956/10), 94–101.
- Shklovskiy, V., 'Qosim Lohuti', *BAS* (1937/9–10), 17–8.
- Shukūhi, A., 'Saroyandai ishq va ozodi' [A. Lohūti], *ShS* (1963/2), 122–9.
- , 'Nazm boyad chun dar'yoi sof boshad', *ShS* (1963/9), 56–62.
- , 'Hayoti mo va nasri mo', *ShS* (1964/1), 44–54.
- Shukurov, M., 'Ba'ze mas'alaho mahorati shoironi javon', *ShS* (1955/8), 67–77.
- , 'Doir ba mas'alai an'anahoi M. Gorkiy dar "Yoddoshtho"-i Sadriddin Ayni', *ShS* (1955/7), 70–85.

- , 'Dar borai povesti "Vafo" muvaffaqiyat va kambudihoi on', *Akhborot* (1956/9), 55-71.
- , 'Konflikt boyad to okhir inkishof doda shavad', *ShS* (1953/11), 99-103.
- , *Ob ideynikh i khudozhestvennikh osobennostyakh "Vospominaniy" S. Ayni* (Moscow 1954). (Dissertation report.)
- , 'Baroi lirikai balandi purehsos', *ShS* (1957/11), 107-21.
- , *Revolutsiyai madani dar Tojikiston (Ocherkho)* (Stalinabad 1957).
- , *Sotim Ulughzoda* (Stalinabad 1961).
- , 'Khalqiyati nazmi Mirzo Tursunzoda', *ShS* (1961/4-5).
- , 'Sukhan az lirika va mazmuni hayotii on', *SSH* (1965/2), 78-105.
- , 'Elements of Rhyming Prose in the Eddostno of S. Ayni', *Yadndame-ye Jan Rypka* (Prague 1967), 219-24.
- Shukurov, M. and A. Edel'man, 'Taraqiyoti navi nasri tojik', *ShS* (1957/4), 109-17.
- Slovník spisovatelů národů SSSR* (Prague 1966).
- Sokolov, S. and V. Demidchik, 'Asarhoi Ayni dar Frantsiya', *ShS* (1961/11), 144-8.
- Sovetskiye pisateli Tadjikistana. Biograficheskiye spravki (Dekada tadjikskoy literatury v Moskve 1949)*, ed. by L. Klimovich (Stalinabad 1949).
- Srannist tadjikskoy poezii. Izbrannyye perevody* (Stalinabad 1961).
- Tabarov, S., 'Roli Ayni dar taragqii zaboni adabi va nasri sovetii tojik', *ShS* (1948/11), 7-11.
- , 'Oid ba mas'alai in'ikosi revolyutsiyai soli 1905 dar adabiyoti sovetii tojik', *ShS* (1955/6), 120-31.
- , 'Ba'ze qaidho dar borai uslubi dostonnavisii M. Tursunzoda va dostoni "Hasani arobakash"-i ũ', *ShS* (1955/9), 114-29.
- , *Sadriddin Ayni - saroyandai Revolyutsiai Kabiri Sotsialistii Okt'yabr* (Stalinabad 1958).
- , 'Yulius Fuchik - dūsti jonii khalqi soveti', *TS* (1958/212), 4.
- , 'Adabiyoti sovetii tojik haqiqatan khalqi va realistii', *TS* (1958/209).
- , 'Ustodi mohiri hajv' [Rahim Jalil], *TS* (1959/139), 2.
- , *Payrav Sulaymoni (Ocherki hayot va ejodiyot)* (Dushanbe 1962). Reviewed in *ArOr.*, 31 (1963), 707.
- , *Mirsaid Mirshakar* (Dushanbe 1962).
- , *Hayot, adabiyot, realizm* (Dushanbe 1966).
- Tadjikskaya sovetskaya dramaturgiya* [Russian transl. of seven successful Tajik plays and a treatise on Tajik drama by N. Klado] (Moscow 1957).
- Tadjikskaya sovetskaya literatura. Sbornik statey* (Stalinabad 1954).
- Tadjikskiy ocherki*, ed. by A. Odintsov (Stalinabad 1957).
- Taronahoi navrūzi* [preface, biographies and examples of the work of ten folk-poets], ed. by P. Amonov and S. Normatov (Stalinabad 1960).
- Toshmuhammadov, F., 'Tafozoi zamon va mahorati dramaturg', *SSH* (1965/1), 128-39.
- Tursunzoda, Mirzo, 'Baroi ghoyai balandi adabiyot', *ShS* (1947/5).
- , 'Baroi vatandūstii soveti bar ziddi paneronizm', *ShS* (1949/3), 1-4.
- , 'Poeziyu na liniyu ognia', *Druzhba narodov* (1954/6), 255-65.
- , 'Hayot va adabiyot', *ShS* (1959/3), 98-133.
- Ulughzoda, Sotim, 'Adabiyoti buzurgi khurdarakonro ejod mekunem', *BAS* (1936/5), 24-7.
- , 'Baroi asarhoi sahnavii olisifat', *ShS* (1947/12), 21-6.
- , 'Dar borai mahorati dramaturg', *ShS* (1951/6), 113-9.
- Usmon, Toji, 'Yak moh bo Sadriddin Ayni (Khotirot)' *ShS* (1962/8), 94-118.
- Usmonov, J., *Taraqiyoti matbuoti soveti dar Tojikiston* (Stalinabad 1958).
- Voprosi istorii tadjikskoy sovetskoy dramaturgii i teatra* (by N. Nurdzhancv and L. A. Demidchik) (Stalinabad 1957).
- Wurmser, A., 'Orientale. Boukhara par Sadriddine Aini', *Les lettres françaises* (1956), No. 651, 2.

- , 'Splendeurs et misères de l'Orient' [On Ayni's *Margi sudkhūr*], *Les lettres françaises* (1958), No. 704, 2.
- Yavich, M., 'Ocherk v 1958 godu', *Guliston* (1959/1), 219–22.
- , 'Sharqi khoriji dar nazmi tojik', *ShS* (1958/12), 124–34.
- Yusupov, K., *Sotfm Ulug-zade i yego avtobiograficheskaya povest' "Utro nashey zhizni"* (Dushanbe 1964). (Dissertation report.)
- , 'Abdushukur Pirmuhammadzoda', *ShS* (1964/2), 82–7.
- Zabulunov, R., *Taraqqiyoti madaniyat dar Tojikiston dar davrai ba'di jang* (Stalinabad 1956).
- Zand, M. I., *Abulkosim Lakhuti (1887–1957)* (Stalinabad 1957).
- , *Pisateli Tadjikistana* (Stalinabad 1957).

III. THE MOST IMPORTANT TAJIK PERIODICALS AND BIBLIOGRAPHIES

a. Scholarly periodicals

- Akhboroti Akademii fanhoi RSS Tojikiston. Shū'bai fanhoi jam'iyati. Izvestiya Akademii nauk Tadjikskoy SSR.* Otdeleniye obshchestvennikh nauk (Stalinabad, since 1961 Dushanbe).
- Akhboroti Filiali tojikii Akademii fanhoi SSSR. Izvestiya Tadjikskogo filiala Akademii nauk SSSR* (Stalinabad, published from 1941 to 1952).
- Majmūai ilmi.* Instituti Davlatii pedagogii ba nomi T. G. Shevchenko. Fakul'teti zabon va adabiyot (shū'bai tojiki) (Dushanbe, publ. since 1940).
- Nauchnye trudi.* V. I. Lenin nomidagi Toshkent davlat universiteti. Filologicheskoye nauki (Tashkent).
- Trudi tadjikskoy (tadjikistanskoy) bazi Akademii nauk SSSR* (Stalinabad, 1935–1940).
- Trudi tadjikskogo filiala Akademii nauk SSSR* (Stalinabad, 1941–1951).
- Trudi Akademii nauk Tadjikskoy SSR.* (Dushanbe, publ. since 1951).
- Trudi uzbekskogo gosudarstvennogo Universiteta imeni Alishera Navoi* (Samarkand).
- Uzbekistonda izhtimoiy fanlar. Obshchestvennye nauki v Uzbekistane* [A monthly containing articles on literature and history in Uzbek and Russian] (Tashkent, publ. since 1961).
- UzSSR fanlar Akademiyasining akhboroti. Seriya obshchestvennikh nauk* (Tashkent, 1957–1960).

b. Literary periodicals

- Baroi adabiyoti sotsialisti* [Abbr. *BAS*]. See *Sharqi surkh*.
- Guliston.* A quarterly published by the Union of Tajik Writers. It contained Russian translations of Tajik literary works, examples of the works of Russian writers living in Tajikistan, as well as literary articles and reviews. Until 1958 it was called *Literaturny Tadjikistan*. It ceased publication in 1961.
- Khorpushtak.* Monthly satirical magazine. Publ. in Dushanbe since 1953.
- Komsomoli Tojikiston.* Publ. three times a week in Dushanbe since 1929. Before 1956 it was called *Javononi Tojikiston*.
- Madaniyati Tojikiston.* Publ. monthly by the Ministry of Education and Culture of the Tajik SSR. It ceased publication in 1959.
- Maorif va Madaniyat.* Press organ of the Ministry of Education and Culture, publ. three times a week since 1957. It often contains literary articles and reviews [Abbr.: *M. va M.*].
- Sadoi Sharq:* see *Sharqi surkh*.
- Sharqi surkh.* Publ. monthly by the Union of Tajik Writers. 1932–1937 called *Baroi adabiyoti sotsialisti*, 1941–1945 not published. Since 1964 beginning with issue No. 5 called: *Sadoi Sharq* [Abbr.: *ShS*, *SSh* resp.].

- Tojikiston*. A monthly also containing literary articles, especially reviews. Publ. from 1956 to 1962. Since 1957 also publ. in a Russian version.
- Tojikistoni Sovetl*. A daily also containing occasional literary reviews and articles on literature. Publ. since 1925. Prior to 1955 it was called *Tojikistoni surkh* [Abbr.: TS].
- Zanoni Tojikiston*. Monthly magazine. 1932-1941 called *Bo rohi Lenin*, not publ. from 1942 to 1950. Contains also poetry and short stories.

c. Bibliographical Manuals

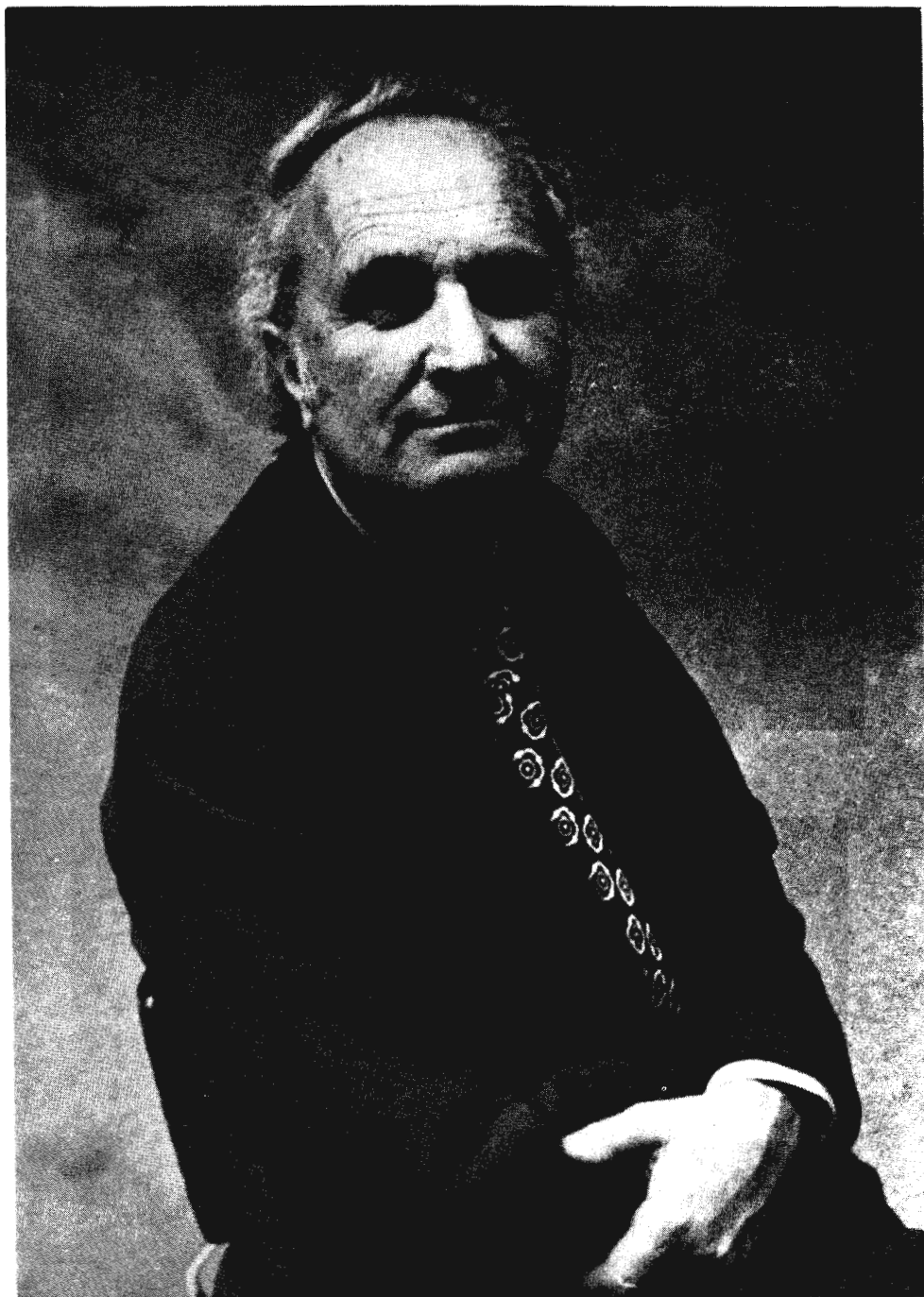
- Bibliografiya izdaniy Tadzhijskoy Bazi i Tadzhijskogo filiala Akademii nauk SSSR. Knigi i stat'i 1933-1951* (Stalinabad 1952).
- Bibliografiya izdaniy Akademii nauk Tadzhijskoy SSR. Knigi i stat'i 1951-1954* (Stalinabad 1955).
- Leyvi, L. S. and N. S. Nazarova, *Nauka v sovetskom Tadzhikestane. Bibliograficheskiy ukazatel' 1951-1960* (Dushanbe 1963).
- Shevchenko, Z. M. and M. V. Nikolayeva, *Katalog kandidatskikh i doktorskikh dissertatsiy zashchishchemikh na materialakh Tadzhijskoy SSR (1934-1959)* (Stalinabad 1960).
- Solnomai matbuoti RSS Tojikiston*. A complete classified list of books and articles published in Tajikistan, in Tajik, Uzbek and Russian. Publ. quarterly since 1939.

IV. BOOKS PRINTED IN ARABIC SCRIPT

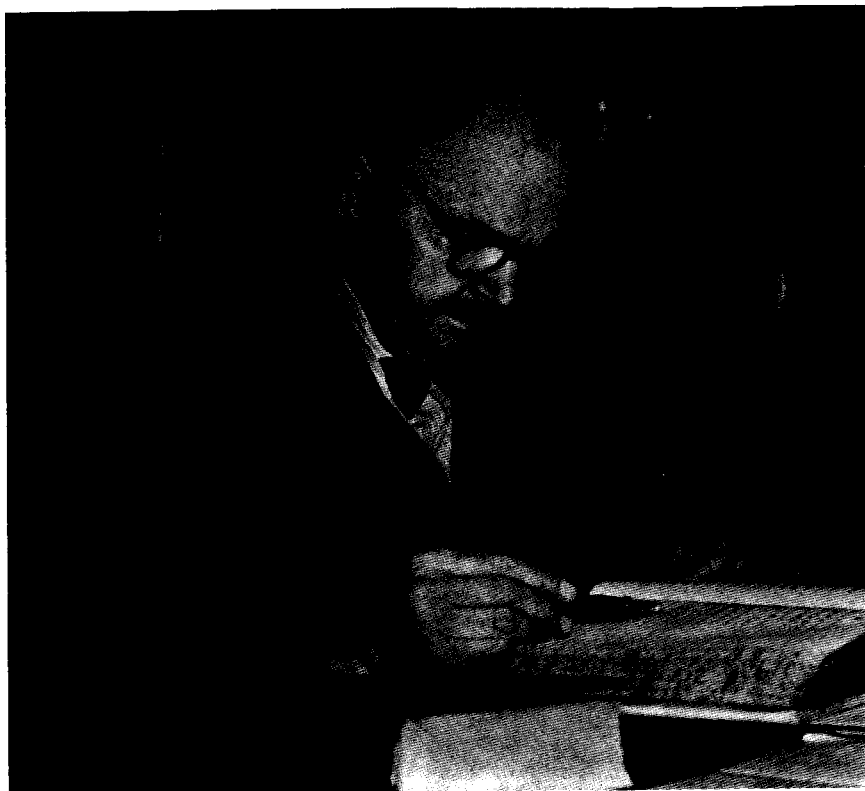
- 'Ayni, Šadru'd-din, *Tahdhibu's-sibyān* (Samarkand 1917).
- , *Ta'rikh-i amtrān-i Manghitiyya-i Bukhārā* (Tashkent 1923).
- , *Namūna-i adabiyāt-i Tājik, 300-1200 h.* (Moscow 1926).
- , *Sargudhashtha-i yak Tājik-i kam-baghal yā ki Ādina* (Samarkand 1927).
- , *Dākhūnda* (Kazan 1930).
- , *Marg-i sūd-khur* (Stalinabad 1936).
- , *Yād-dāshthā (qism I-IV)* (Stalinabad 1958-9).
- , *Maktab-i kuhna* (Dushanbe 1966).
- Bihruz, Muḥammad Ḥusayn, 'Adabiyāt az Abu'l-faraj Sigzi ba ba'd', in *Afghānistān* (Kabul 1334/1955), 190-369.
- Dānish, Aḥmad Makhdūm, *Risāla yā mukhtaṣari az ta'rikh-i silsilat-i khāndān-i Manghitiyya*, ed. by 'Abdu'l-Ghanī Mirzāyef (Stalinabad 1960).
- Dihāti, 'Abdu's-Salām, *Payāmihā-i dūsti. Shi'rhā, shi'rhā barāyi bachchagān, hikāyahā-i hajvt va khāfirāt-i safarhā-i khārija* (Stalinabad 1959).
- Fiṭrat, *Shūrish-i wāsi'* (Samarkand 1927).
- , *Daura-i ḥukm-rānt-i Amtr 'Ālam-khān* (Tashkent-Stalinabad 1930).
- Jalil, Raḥīm, *Ādamān-i jāvtd* (Stalinabad 1959).
- , *Shūrāb* (Stalinabad 1960).
- Jauhari-zāda, Suhaylī, *Barg-i sabz* (Stalinabad 1956).
- Karīm, Ḥakīm, *Ḥikāyahā* (Stalinabad 1940).
- Khalīlī Afghān (Khalīlū'llāh), *Āthār-i Harāt*, 3 vols. (1309-10).
- Lāhūti, Abu'l-Qāsim, *Adabiyāt-i surkh* (Samarkand-Dushanbe 1927).
- , *Kreml va rubā'iyyāt* (Samarkand-Dushanbe 1927).
- , *Mā zafar khātm kard* (Moscow 1931).
- , *Du nishān* (Moscow 1934).
- , *Hazār miṣra'* (Moscow 1935).
- , *Divān* (Moscow 1939; 1946; 1957).
- , *Jang-i ādamī-zād bā div* (Moscow 1944).

- , 'Pushkin v persidskikh perevodakh', *ibid.*, 6 (1949).
- , 'Gor'kiy v sovremennoy persidskoy literature', *ibid.*, 8 (1951).
- , 'Sadek Khedayat. Opit kharakteristik tvorchestva', *KS*, 17 (1955), 66–72.
- , 'A. P. Chekhov i sovremennaya persidskaya literatura', in *Pamyati akad. I. Yu. Krachkovskogo* (Leningrad 1958), 73–9.
- Rypka, J., 'Aus der modernsten Belletristik Irans', *ArOr.*, 7 (1935), 302–13 [B. 'Alavi].
- , 'Parvín, novodobá básniřká perská', *Ceský časopis filologický*, 1 (1943), 187–95.
- Sadiq Issa Khan, *Modern Persia and her Educational System* (New York 1931).
- Šadr-i Hāshimī: see B VII.
- Scarcia, G., '«Haǧi Āqā» e «Būf-e kūr» i cosidetti due aspetti dell'opera dello scrittore contemporaneo persiano Šādeq Hedāyat', *Annali* (Napoli), N.S. (1958/9), 103–23.
- Schaefer, H. H., *Die weltliche Stellung Persiens* (Königsberg 1929).
- Shafaq, S. R., 'Patriotic Poetry in Modern Iran', *MEJ*, 6 (1952), 417–28.
- Sharif, A., '50 let so dnya osnovaniya zhurnala "Molla Nasreddin"', *KS*, 27 (1958), 23–30.
- Shoytov, A. M., 'Rol' M. F. Akhundova v razvitii persidskoy progressivnoy literatury', *KS*, 9 (1953), 58–65.
- , 'Nekotoriye osobennosti tvorcheskogo metoda Bozorga Alavi', *KS*, 36 (1959), 23–32.
- Shuster, M., *The Strangling of Persia* (New York 1912).
- Siasi, A., *La Perse au contact de l'Occident* (Paris 1931).
- Smith, W. C., *Modern Islam in India* (London 1946).
- Sovremennyy Iran*, red. B. N. Zakhoder (AN SSSR, Moscow 1957).
- Tabāṭabā'i, M., *Majma'-i āthār-i Malkum-Khān* (Tehran 1327).
- , 'Modern Persian literature', *Indo-Iranica*, 5/1 (1951/2), 21–4.
- Tagiryanov, A. T., 'Istoricheskiye korni persidskoy politicheskoy satiry', *Vestnik Leningr. univ.*, 8 (1952), 83 *et seq.*
- Tahmāsp, A. A., *Ta'rikh-i Riḍā-Shāh-i Pahlavi* (Tehran 1304–5).
- Toynbee, A. G., *Survey of International Affairs 1920–23* (London 1924).
- , *The Islamic World since the Peace Settlement* (London 1924).
- Vassighi, H., *M. A. Djamalzadeh, sa vie et son œuvre* (Tabriz 1955).
- Vorozheykina, Z. N., 'O tvorchestve Iraj-Mirzi', *KS*, 17 (1955), 73–82.
- , *Iraj-mirza* (Moscow 1961).
- Yāsīmī, R., *Adabiyāt-i mu'āṣir* (Tehran 1316).
- , *Shā'iri va maṣbū'āt-i jadīd* (Tehran n.d.).
- , 'La poésie contemporaine', in *L'âme de l'Iran* (Paris 1951).
- Yaukacheva, M., 'Problema osvobodzheniya iranskoy zehnshechinī v sovremennoy persidskoy proze', *KS*, 27 (1958), 42–9.
- Zakhoder, B. N., 'Perviy bibliograficheskiy zhurnal v Irane', *SV* (1957/1), 163–5.
- , 'Bakhar', *KS*, 36 (1959), 3 *et seq.*
- Zaynu'l-'Ābidīn Mu'taman, *Shi'r va adab-i fārsī* (Tehran 1332).

تصاویر یرژی بچکا و یان ریپکا تنی چند از نویسندگان و شعرای تاجیکستان



یرژی بچکا، مؤلف کتاب حاضر



یان ریپکا



از چپ به راست: ۱ - میرزا ترسون زاده ۲ - صدرالدین عینی ۳ - ابوالقاسم لاهوتی

ضمایم



میرزا ترسون زاده

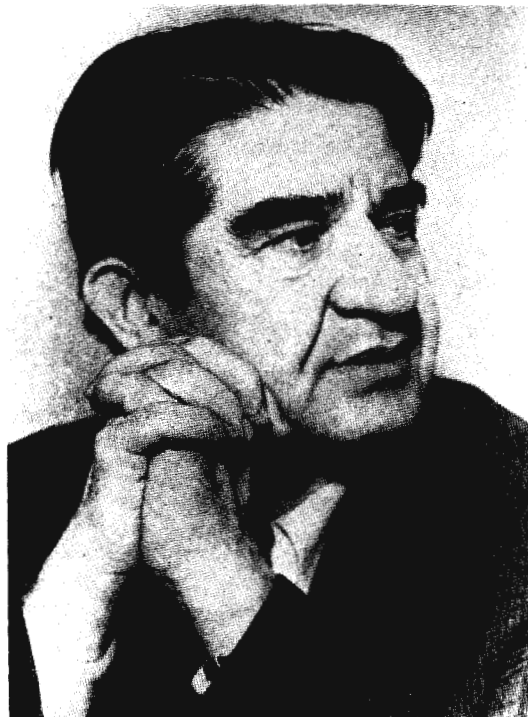


ساتیم الغزاده

ادبیات فارسی در تاجیکستان



عبدالسلام دهاتی

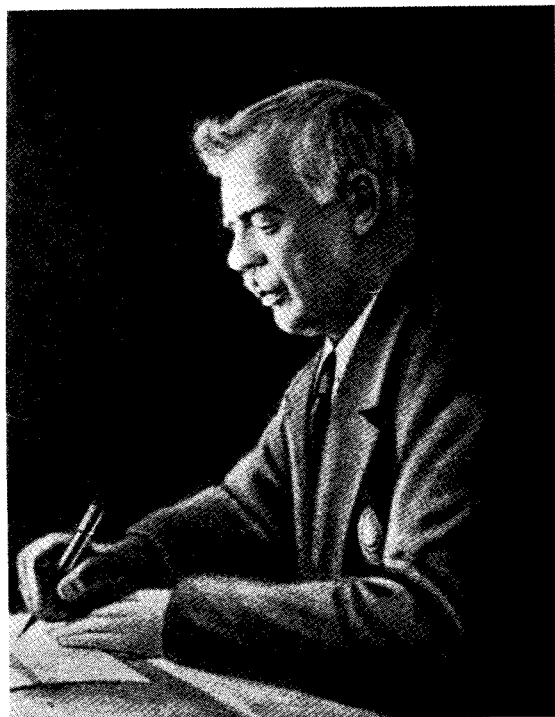


صاحب تبر اوف

ضمایم



پولاد تولس

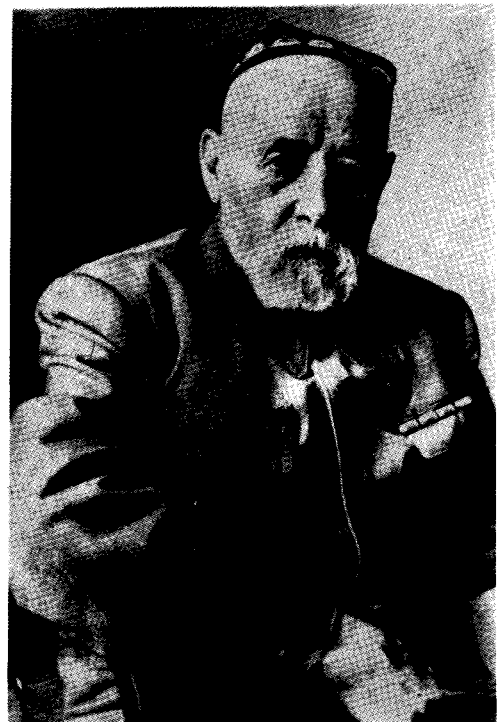


ابوالقاسم لاهوتی

ادبیات فارسی در تاجیکستان



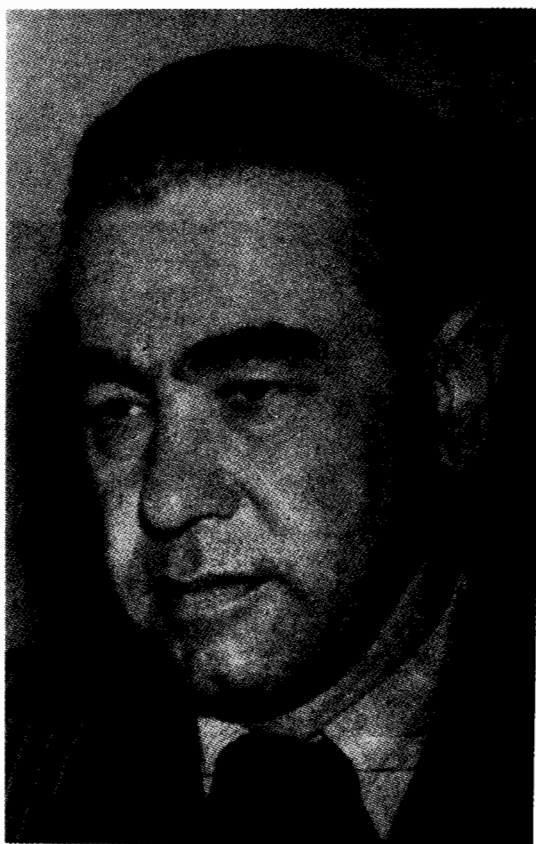
فاتح نیازی



صدرالدین عینی



مؤمن قناعت (سمت راست)



جلال اکرامی



بازار صابر



اورن کوهزاد